بکوشش: محسن رمضانی

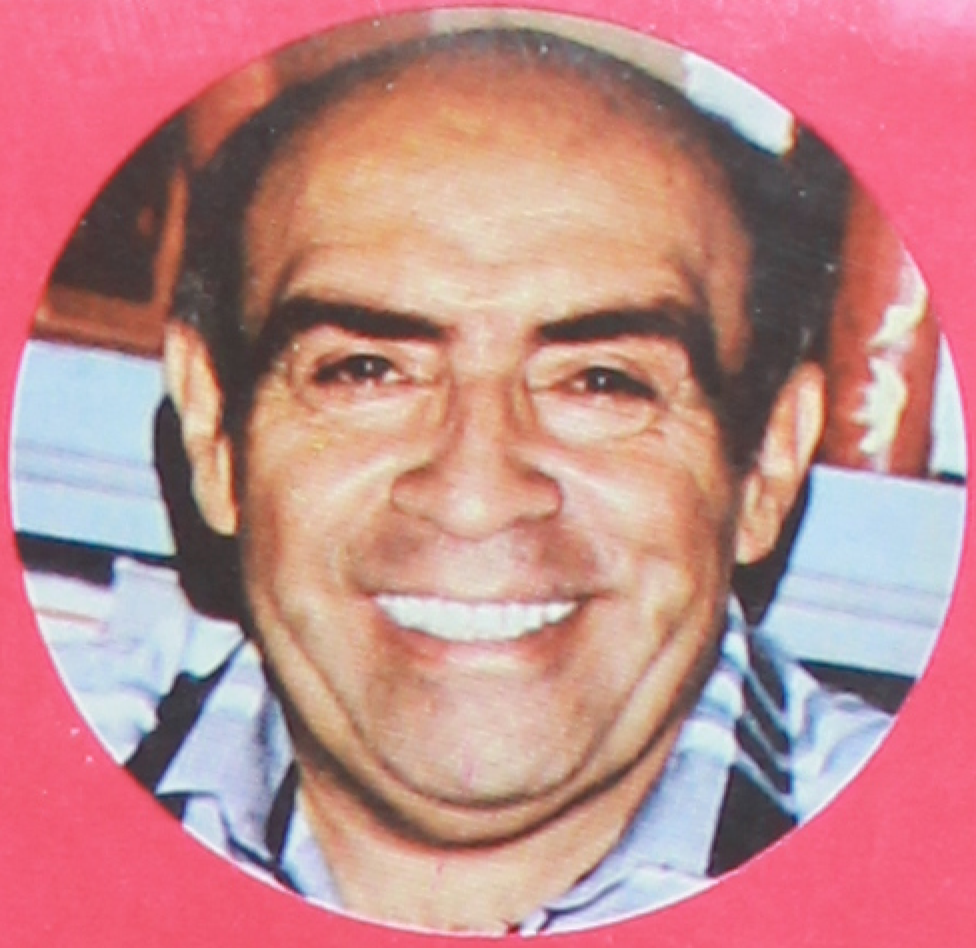

محسن رمضانی مؤسس انتشارات پدیده در خانواده ناشرین کتاب

چشم بجهان گشود. وی بنیان گذار نشر کتابهای کم دکان در ایران بوده و متجاوز از یکهزار و دویست

جلد کتاب محصول چندین سال زحمت و ممارست او است و از دو دهه قبل تا کنون افزون بر تصحیح و

گردآوری و انتشار کتب و مآخذ بسیار در راستای تحلیل و شناساندن آثار بزرگ بیشتر نام آوران

فرهنگ ایران زبان فارسی و همچنین برای گسترش بدون مرزی و شناساندن هرچه بیشتر فرهنگ

ایران به جهانیان تا کنون آثار زیر را نیز بزبانهای دیگر منتشر ساخته است:

رباعیات حکیم عمر خیام به دو زبان: فارسی و انگلیسی ۱۳۳۶

رباعیات حکیم عمر خیام به دو زبان: فارسی و انگلیسی (با پنج ترجمه از فیتز جرالد) ۱۳۵۵

رباعیات حکیم عمر خیام به چهار زبان: فارسی و انگلیسی فرانسه آلمانی ۱۳۵۶

رباعیات حکیم عمر خیام به پنج زبان: فارسی انگلیسی آلمانی، فرانسه، اردو ۱۳۳۸

رباعیات حکیم عمر خیام به پنج زبان: فارسی انگلیسی آلمانی، فرانسه، عربی ۱۳۶۰

رباعیات حکیم عمر خیام به شش زبان: فارسی انگلیسی فرانسه، ژاپونی، اردو، عربی ۱۳۵۶

رباعیات حکیم عمر خیام به شش زبان: فارسی انگلیسی فرانسه، آلمانی عربی ایتالیائی ۱۳۵۶

رباعیات حکیم عمر خیام به نه زبان: فارسی. انگلیسی آلمانی فرانسه. عربی. ایتالیائی -

بمناسبت

اولین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

بسم الله

الرحمن الرحيم

رباعیات حکیم عمر خیام

به ۳۰ زبان

KASHMIR UNIVERSITY

بکوشش : محسن رمضانی

رباعیات خیام

تصویر خیام : استاد بیوک احمری

حاشیه و روکش : استاد صادق صندوقی

خط نسخ : استاد سیف الله یزدانی

خط شکسته : استاد محمد سلحشور

خط زبان اردو و ترکی : استاد جواد شریفی

خط مقدمه و چلیپا : آرش میتین نژاد

حروف لاتین : سکرتریال سرویس

تهیه فیلم و زینک چاپ : چاپخو گرافیک

تهیه فیلم و زینک تصاویر رنگی : شاهین گرافیک

تهیه فیلم و زینک روکش : پارت گرافیک

فیلم سیاه و سفید : لیتوگرافی بزرگمهر

چاپ داخل کتاب : چاپ پویا

چاپ روکش : چاپ پویا

صحافی : زرین

قطع کتاب : ۱۷٫۵ × ۲۵

تاریخ چاپ : چاپ دوم ۱۳۷۳

تعداد : ۴۰۰۰ جلد

ناشر : انتشارات پدیده

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library.
Acc No 314694
Dated 20-9-97

فارسی		ترکی آذربایجانی
انگلیسی		ژاپنی
فرانسوی		هندی
آلمانی		انگلیسی فتیزجرالد
ایتالیائی		مراتی
اسپانیائی		گجراتی
سوئدی		سندی
روسی		یوگسلاوی
ارمنی		لهستانی
فارسی بخط لاتین		هلندی
ترکی بخط لاتین		چک اسلواکی
عربی		ارمنی - ارمنستان شوروی
ترکی بخط فارسی		تاشکندی
اردو	دسیند هرام	اسپرانتو
سانسکریت	آرژانتینی - اسپانیائی	تامیلی

بنام خدا

این ادعا گزاف نیست اگر بگوئیم خیام از نظر طبقات مختلف ملل اگر معروفیتش بیشتر از فلاسفه و حکما و شعرای عالم مانند سقراط و ارشمیدس و شکسپیر و شوپنهاور و اپیکور و هوگو و تولستوی و مولیر و انشتین و صدها دانشمند و مخترع دنیای غرب نباشد یقیناً کمتر از آنها نیست.

خیام سخنور بی نظیر و شاعر نامدار و فیلسوف عالیقدر ایران بنا بر آنچه در تواریخ ذکر شده در عالم نجوم و اخترشناسی و ریاضی منصبی والا داشته است خیام در زمانی پا بعرصه جهان گذارده که شعر یک مقوله تجملی و وسیله ای برای مدیحه سرائی بود و هنر شعر در خدمت خداوندان زر و زور و اغراق گوئی اشراف و نظام نابسامان در پایتخت اشراف و حکام بود اما خیام با روح عصیانگر خود راهی را انتخاب کرد که برای همه ناباورانه بود.

خیام - علیه دریوزگی، مداحی بی نظام انتظام روزگار خویش علیه خرافات و جهل و بیدانشی و پستی و پیرایه هائی که برای تضعیف مذهب بدست روحانی نمایان در عین بنام مذهب بسته شده بود و از جهاتی دیگر بطور کلی پوچی حیات تنها نکته

بسیاری اندیشه و خرد به کمک قدرت کلمات به نبرد برخاسته و با اندیشه های عالی و شگفت آور خود بدون شائبه و خودفریبی در زیباترین و عالیترین شکلی که تصور آن ممکن بود بیان کرد.

خیام با دید شگفت آور و جهان بینی خارق العاده نظام خلقت را محکوم میکند و با نیشخندی دردناک فانتزیهای ذهنی آدمیان را که فریبی بیش نیست بباد میگیرد و در حالی که ایمان دارد هیچ موجودی قادر به حل رمز حیات نیست با تردید و شک از دنیای دیگر یاد میکند.

خیام از سرابی تیره که حیات نام دارد بهشتی روشن میسازد و از زیبائی لطف و کمال، پرده از دیبای زرین بر دنیای خفقان آور میکشد.

کلام خیام محتوای عظیمی از فلسفه را دربردارد و با لطافت خیال و زیبائی ادغام شده و درخششی عجیب یافته است و همین را عظمت و زندگی جاودان وی در قلوب میلیونها انسان در سراسر گیتی پرتو افکنده است.

خیام در فلسفه و حکمت و طب و لغت و فقه و تاریخ سرآمد اقران خود بوده

معروفست که در علم و تفسیر قرآن هم غزالی مجتهد بزرگ آن عصر از او الهام میگرفته است

خیام در علم ریاضی و نجوم باآن درجه از اجتهاد رسیده بود که ۹۰۰ سال قبل تقویم

جلالی را برای هفتصد هزار سال بشر تنظیم کرده که بقول دانشمندان این

علم در این مدت فقط یک دقیقه اختلاف دارد و تقویم او پایه و اساس برای اغلب

کشورهای جهان شده است.

خیام راستی و درستی و صداقت و خدمت بخلق را عصاره دین میدانسته

و جزای بدکار اینکه ظلم و ستمشان گریبانگیر فرد یا جامعه می شده روی اصول

صحیح بخود عامل عمل یا بازماندگانش معتقد بوده است.

در دنیای امروز یکی از علائم حیات عشق و توجه به مفاخر گذشته میباشد

و کمتر کسیست که در تجلیل و تکریم و تعظیم آنها قصور ورزد چه یکی از مشخصات بشری

فقط آثار گذشتگان است که با وجود گذشت روزگار و سیر زمان و انواع حوادث

برای آیندگان بیادگار مانده است.

در پیرامون خیام این شخصیت بزرگ و فناناپذیر و آثار و اندیشه جاوید و جاودانی

او با جمال سخن نمیتوان گفت هر چند که دهها کتاب نیز نمی تواند سیمای تابناک و روشن کسی را که روز بروز نورانی تر و فیاض و متلألؤ می شود نشان داد.

اگر گفته شود که بیش از دو هزار کتاب و رساله و مقاله درباره خیام نوشته شده گزافه گوئی نشده است.

آقای مجتبی مینوی دانشمند ارجمند که درباره خیام مطالعاتی عمیق داشته اند تعداد رسالاتی که درباره خیام نوشته شده تا سال ۱۹۲۹ میلادی به ۱۵۰۰ بالغ میدانسته «البته فقط در اروپا و امریکای شمالی»

محقق معروف استاد سعید نفیسی در خطابه ای گفته اند آنچه تاکنون تحقیق کرده ام خیام ۳۲ بار بزبان انگلیسی ۱۶ بار بزبان فرانسه ۱۱ بار بزبان اردو و ۱۲ بار بزبان آلمانی و ۸ بار بزبان عربی و ۵ بار بزبان ایتالیائی و ٤ بار بزبان ترکی و روسی و ۲ بار بزبان دانمارکی و سوئدی و ارمنی ترجمه شده و ترجمه فیتزجرالد تا سال ۱۹۲۵ یکصد و سی و نه مرتبه بچاپ رسیده است.

پیر پاسکال مینویسد بقدری بامتنع است که فهرست کاملی را از تمام ترجمه هائی که

از خیام صورت گرفته اعم از ترجمه کامل و یا ترجمه قسمتی از رباعیات را تنظیم کرد کافیست
بدانید که در فهرست کتابخانه عمومی نیویورک متجاوز از پانصد عنوان گوناگون
راجع به این موضوع دیده می‌شود ۱۹۵۸.

دیگر اینکه آقای سعید نفیسی در خطابه که در کتابخانه ملی ایراد کردند اظهار داشتند
۱۱۹ چاپ مختلف از متن رباعیات خیام باقیمانده که مفصل‌ترین آنها چاپ لکنهور مشتمل
بر ۷۷۲ رباعی است و خود ایشان از روی ۱۶۲ کتاب مجموعه ۱۲۲۴ رباعی
استخراج کرده‌اند. یکی از نویسندگان چیره‌دست ایران درباره ترجمه رباعیات
خیام بوسیله فیتز جرالد چنین نوشته‌اند.

بی شبهه هنگامی که از کار اروپائیان راجع به خیام سخن میرود فیتز جرالد در صدر
آنها قرار میگیرد و او نخستین کسی نیست که به ترجمه خیام پرداخته ولی نخستین کسیست که او را
کشف کرده و به جهانیان نشان داده است این هنرمند انگلیسی با منظومه فصیح و ارزنده
خویش هم نام خود را جاوید ساخت و هم باعث شهرت جهانی خیام گردید.

ولی امر مهمی که باید بدان توجه داشت اینست که او نه درباب خیام تحقیقی کرده

و نه در موضوع پیدا کردن رُباعیات اصیل او کاری صورت داده است و از یک عده

رباعی های خیام الهام گرفته و مستقلاً شاهکاری آفریده است آقای مسعود فرزاد

محقق ارجمند نیز چنین نگاشته اند نکته اساسی راجع بکار فیتز جرالد آنست که طرح

اعتقادی این منظومه از ابتکارات خود اوست و فیتز جرالد هیچگاه در پی آن نبوده است

که رباعی بر رباعی ترجمه کند رباعیات مستقل و متفرق فارسی که ضمناً انتساب بسیاری

از آنها بخیام مشکوک است هر کدام را که خود میخواست و در این قالب میگنجید انتخاب

کرد و باز با پیروی از همین نقشه ادبی توالی خاصی به آنها بخشید و از هر کدام از آنها

به عنوان مایه فکری برای بندهای ادبی منظومهٔ انگلیسی خود استفاده کرد، هر جا که یک

بند منظوم انگلیسی از روی یک رباعی فارسی شناخته شده است ترجمه بکلی آزاد

است ولی فیتز جرالد تصریح کرده است که در بسیاری از موارد چند رباعی فارسی

را با یکدیگر مخلوط کرده و بر اساس مجموع آنها یک بند از منظومه خود را ساخته است

و این مشهورترین ترجمه ایست که از یک اثر شرقی به عمل آمده است و پس از ترجمهٔ کتاب

مقدس که نمونه فصاحت در زبان انگلیسی شمرده می شود این زیباترین و مشهورترین

ترجمه در زبان انگلیسی است.

نظر به علاقمندی ادبا و فضلای انگلستان و شیفتگان افکار این حکیم شرق بر آن شدند که کلوپی بنام عمر خیام تأسیس و اعضای این جمعیت همه از ادبا و دانشمندان آن دیار تشکیل شده‌اند و در سال ۱۸۹٤ نمایندگانی از گروه بمزار حکیم عمر خیام در نیشابور رفته و دو بوته گل سرخ از مزارش برگرفتند و با زحمات زیاد آنها را به انگلستان برده و بر سر قبر فتیز جرالد نشاندند و چند سال قبل نیز عده‌ای از مشاهیر انگلستان بشهر نیشابور آمده و در سر قبر خیام تشریفاتی بعمل آوردند.

شهرت خیام در اروپا و امریکا بجائی رسیده است که اگر یک ایرانی در کشورهای خارج شود اند ملیت خود را بمردم عادی آنجا بشناساند ولی اگر بگوید که از کشور خیام هستم اکثراً او را خواهند شناخت و مردم دنیا ایران را بوسیله این شاعر زود میشناسند تا دیگر بزرگان این مملکت، خلاصه آنکه نبوغی تا بدین حد خلاقه با چنین بنائی شگفت آور و استغنائی تا بدین حد همه در وجود یک مخلوق، در وجود یک انسان در تصور مشکل میآید.

هر زبانی ویژگی خاص خود و تعابیر ویژه ای را دارد و بندرت مطالبی با تعبیری

مشابه در زبانهای مختلف ارائه می گردد. اما خیام این شاعر ادیب

و بزرگ کشور ما به فارسی شعر گفته لیکن زبانش زبان تمامی ملل دنیاست و همان

برداشتی را که ما از اشعار او داریم دیگران نیز دارند و به همان تعابیر در زبانهای دیگر

نیز ارائه شده است.

و این موجب نهایت خرسندی و دلگرمی اینجانب است که اینبار نیز خیام را

به سی زبان تهیه و منتشر نمایم البته کار بس دشوار بود که مدت های مدید وقت خود

را صرف آن کرده ام لیکن این زحمت دلپذیری بود زیرا هر بار که خیام را مرور

کردم دیدم نسبت باین حکیم بزرگ عوض شده و هر بار ارادت من نسبت باو بیشتر

گردید. بدنیست که مطالبی نیز راجع به کتاب نگاشته شود اول اینکه شانزده

زبان آن با هم تطبیق داده شده است و بقیه زبانها نیز بعد از آن به ترتیب در کتاب

جایگزین شده است در اواخر کتاب ۷۵ رباعی فیتز جرالد بوسیله یکی از اساتید

هند، هر رباعی آن با اشعار فارسی تطبیق شده و دارای اعراب بوده و در ضمن به

هندی و زبان سانسکریت و مطالب فارسی آن با حروف لاتین بچاپ رسیده است
و تصاویر سیاه و سفید آن توسط دو نقاش برجسته انگلیسی بنام های «گردون رز»
«ادموند سولیوان» کشیده است و تصاویر رنگی کتاب نیز از نقاشان هنرمند قدیم
ایران انتخاب و زینت بخش صفحات کتاب گردیده است در این کتاب نیز مانند کتابهای
گذشته ام از یاوریهای دوستان و هنرمندان برخوردار بوده ام که وظیفه خود
میدانم اولاً از جناب آقای صباح زنگنه معاونت محترم فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد
اسلامی که برای چاپ کتاب تسهیلاتی را برای اینجانب فراهم آوردند صمیمانه تشکر
نمایم و همچنین از برادر عزیزم آقای هرمز هوشمندراد ریاست محترم اداره
امور مولفان و ناشران که کمال لطف را نسبت باینجانب مبذول داشته اند
و از دوست ادیب و دانشمندم جناب آقای احمد طاهری که سالهاست در جمع آوری
نسخ خیام سعی و اهتمام بلیغ فرموده اند و شاید بتوان ادعا کرد که گنجینه بی نظیری
را گرد آوری کرده اند و با گشاده روئی زبانهائی را در اختیار اینجانب قرار داده اند
تشکر نموده و امید است که همیشه موفق و مؤید باشند.

و در قسمت خوشنویسی از دوست عزیز و هنرمند گرامیم آقای آرش متین زاد که خطوط مقدمه و فارسی کتاب را برشته تحریر درآورده اند و همچنین از دوست هنرمند ارجمندم آقای صادق صندوقی که حاشیه کتاب و روی پشت جلد را نقاشی کرده اند و همچنین از هنرمند جوان آقای عباس شیرازی که طرح روی جلد را ترسیم کرده اند و از آقای جوهری مدیر محترم چاپ گرافیک که کارهای فیلم و زینک حاشیه را در کارگاه خود ساخته اند و همچنین جناب آقای نیاری مدیر محترم شاهین گرافیک که تصاویر داخل کتاب از ساخته های مؤسسه ایشان میباشد و همچنین آقایان عبدالعلی تیموری، احمد ایلچی و مصطفی صمیمی که کلیه کارهای سیاه و سفید کتاب را در اسرع وقت بپایان رسانیده اند

چاپ دوم کتاب خیام سی زبانه بسرپرستی دوست عزیزم آقای ناصر محمدی پویا مدیر چاپ پویا و آقای عباس رحیمی سرپرست ماشینهای چاپ و سایر کارکنان آن موسسه و همچنین صحافی کتاب نیز زیر نظر آقای پرویز تهامی مدیر صحافی زرین با نهایت دقت و هنرمندی بانجام رسیده است .

ترجمه مقدمه بزبان اسپرانتو : دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی

" عربی دکتر محمد خاور

" انگلیسی سید محمد حسن حائری نیا

بسم الله الرحمن الرحيم

عمر الخيام عالم ايرانى اشتغل بالطب والرياضيات والفلك والفلسفه والشعر، له من الكتب «مشكلات الحساب» و«الجبر والمقابله» ومن الشعر «الرباعيات» التى جمع فيها بين دقة الحكمه ورقة الأحساس وبسبب هذه الرباعيات اشتهر الخيام لدى اكثر شعوب العالم فى الأقطار المختلفة، وعرفه جميع المثقفون معرفةً تامةً بالغةً بحيث لوعُدّ اشهر مشاهير الفلاسفة والأدباء والشعراء امثال سقراط وارخميدس وشكسبير وشوبنهاور وابيقور وهوغو وتولستوى ومولبير وغيرهم لكان الخيام احدهم إن لم يكن اشهرهم.

عُرف الخيام واشتهر بسبب رباعياته الحكيمة الرقيقة ولاشك ان هذه الرباعيات من الدقة والرقة والرشاقة بمكان رفيع يستحق قائلها ان يقف فى الرعيل الأول بين اقرانه من الفلاسفة والشعراء ولكن كتب السيرة والتاريخ تخبرنا انه كان فيلسوفاً نبيهاً وعالماً فلكياً متضلعاً فى الدرجة الأولى وقرضه للشعر لم يكن من صميم حياته العلميه بل كان وسيلةً لبيان افكاره الفلسفيه وقالباً لتبيين نظراته الخاصة الى الحياة، والعجب انه عُرف واشتهر بسبب رباعياته ولم يعرف العالم بعد مقامه الفلسفى والعلمى حق المعرفة.

فمن ناحية علم الفلك والرياضيات ساهم الخيام مساهمةً مرقومةً فى تنظيم الحساب السنوى الأيرانى والأسلامى، ووضع «التقويم الجلالى» وهوتقويم هجرى شمسى مستعمل حتى اليوم فى ايران وافغانستان وهو اساس الحساب السنوى لدى اكثر شعوب العالم. فالتقويم الجلالى يقرن بدء السنة بحلول الأعتدال الربيعى حيث يتساوى النهار والليل، وتجدد الطبيعه نشاطها وحياتها بعد السبات الشتوى وفى الهند تبتدأ السنة حسب هذا التقويم مع اختلاف يوم واحد فقط. نظم الخيام الحساب السنوى لمدة طويلةٍ جداً (زهاء سبعمائة الف سنه) ولم يجد الفلكيون فى هذه المحاسبات الاخطاً بسيطاً جداً وهو، كما يقال، اختلاف دقيقة واحدة فقط حتى الآن.

ومن ناحية العلوم الدينيه الأسلاميه، المعروف ان حجة الأسلام الغزالى كان يستوحى من الخيام عند قيامه بتفسير القرآن المجيد. وللخيام مآثر وكشفيات خاصة به فى الحساب والجبر لسنا بصدد بيانها هنا، وكلما اردنا بيانه هوان الخيام لم يكن شاعراً فحسب ولم يكن شاعراً فى الدرجة الأولى.

ومعذلك فقد اثبت الخيام مقدرته الشعرية فى رباعياته الفلسفيه فهو رقيق الأحساس، رشيق البيان يملاء قلوب قارئيه دفئاً وحناناً الى جانب القاء مواقفه الفلسفية الخاصة من الحياة وتسخير مشاعرهم مرةً واحدةً وبصورة دائمة. ولكنه لم يتخذ الشعر مهنةً يرتزق بها كما كان هو المألوف عند الشعراء فى زمانه، ما نظم قصيدةً فى مدح ملك او امير وما تغزل فى حُبّ كاعب حسناء فلذلك لم يصلنا منه الا مجموعةٌ من الرباعيات مشحونةٌ بالنكت الفلسفيه، فالخيام اذاً كان فيلسوفاً شاعراً لا شاعراً متفلسفاً ومزيته الخاصة به هى مقدرته فى تذليل اصعب المسائل الفلسفية العويصة ودرجها فى اقصر قالب شعرى وبيانها بصورة ممتعة مطلوبة للجميع يتفكر فيها العالم البصير ويستمتع منها العامى الساذج وهذا هو سرّ شيوعها لدىٰ جميع شعوب العالم وتكرر ترجمتها الى اكثر اللغات الحيّه.

قال الأستاذ المرحوم مجتبى مينوى، وهو اديب محقق معروف ان مجموع المؤلفات التى تعرضت لحياة عمر الخيام وآثاره خاصةً وطبعت فى اروبا وامريكا الشماليه حتى سنة ١٩٢٩ ميلادية بلغت ١٥٠٠ كتاب ورسالة، وقال الأستاذ المرحوم سعيد نفيسى، وهو كاتب محقق واسع الأطلاع و كثير التأليف فى خطابة له عن الخيام ان رباعيات الخيام تُرجمت بصورة مكررة الى اكثر لغات العالم فلها ٣٣ ترجمة مختلفة الى اللغة الأنجليزيه، و١٦ ترجمة الى اللغه الفرانسيه، و١١ ترجمة الى لغة الأردو الشائعة فى الهند وباكستان، و١٢ ترجمة الى اللغة الآلمانيه، و٨ ترجمات الى اللغة العربيه، و ٥ ترجمات الى اللغة الأيطاليه، و ٤ ترجمات الى اللغة التركيه، ومثلها الى اللغة الروسيه، وترجمتان الى اللغة الدانماركيه، ومثلها الى اللغة السويدية واللغة الأرمنيه، وترجمة فيتز جيرالد الأنجليزية فقط قد تكرر طبعها ١٢٩ مرة حتى سنة ١٩٢٥ ميلاديه.

وكتب پيير باسكال عن رباعيات الخيام وترجماتها فقال انه من الممتنع تقريباً احصاء عدد ترجمات رباعيات الخيام لكثرتها وتفرقها فى بلدان العالم المختلفة وتكفينا الأشارة الى فهرست مكتبة نيويورك العامة فانها حتى سنة ١٩٥٨ ميلاديه كانت تحتوى على خمسأئة عنوان عن الخيام ورباعياته.

وافا دالأستاذ سعيد نفيسى فى خطابة اخرى القاها فى المكتبة الوطنيه الأيرانيه فى طهران انه قد شاهد بنفسه ١١٩ طبعة مختلفه من هذه الرباعيات اوسعها نطاقاً مطبوعة فى لكنهو وعدد الرباعيات المنسوبة الى عمر الخيام فى هذه الطبعة يبلغ ٧٧٢ رباعية. والأستاذ سعيد نفيسى تصدى لمعرفة عدد الرباعيات المنسوبة الى الخيام بغضّ النظر عن صحة انتسابها اليه اوسقمه وراجع ١٦٢ كتاب ورسالة فاحصى ١٢٢٤ رباعيه والمعلوم ان اكثرها منحولة.

وعند البحث عن ترجمة رباعيات الخيام الى اللغات الأروبيه يجدر بنا أن نخصّ الشاعر الأنجليزى فيتزجيرالد بعناية خاصة لائقة، فهو كما قال عنه كاتب ايرانى معروف يقف فى صدر قائمة المترجمين وله حق كبيرفى تعريف الخيام ورباعياته الى قرآء اللغة الأنجليزيه فى انحاء العالم، وفى نفس الوقت لمّا اقترن اسمه بأسم الخيام صارشاعراً عالمياً خالداً يعرفه ويحترمه كل الذين عرفوا الخيام واستمتعوا من رباعياته.

نظم فيتز جيرالد منظومته الفصيحة القيمه على اساس رباعيات الخيام واقتدى بافكاره الفلسفيه من دون ان يلتزم ترجمة الرباعيات حرفياً، فالمنظومة الأنجليزية التى انشدها فيتزجيرالد اصيلة فى تركيبها ونظمها ولكنها مستوحاة من افكار الخيام الفلسفيه وتابعة لنظرات الخيام الى الحياة من جميع نواحيها. غيران فيتزجيرالد لم يمحص الرباعيات من حيث صحة انتسابها الى الخيام واصالتها بل اختار منها ماشاء وادخلها فى منظومته بصورة تلائم فكره وقصده من انشاد تلك المنظومة، ولم يلتزم فيتز جيرالد ترجمة الرباعية المختارة بصورة حرفية بل استفاد من مضمونها بحرية الشاعر المتفكر، يستوعب المعنى والمضمون ولا يتقيد بالشكل والقالب. وهويصرح مثلاً انه قد مزج رباعيتان او ثلاث ونظم من مزيجها قطعةً من منظومته التى تعد من اشهر

الترجمات لرباعيات الخيام، وهى بعد هذا اشهر ترجمة لأثر شرقى الى اللغات الأروبيه اولاً، وافصح اثر فى اللغة الأنجليزية بعد الكتاب المقدس ثانياً.

ومن حسن تأثير هذه المنظومة عند الأدباء الأنجلين، تأسيس نادى عمر الخيام فى انجلترا يضم الصفوة من الشعراء والكتاب والمتفكرين وقد بلغ من شدة اهتمام هؤلاء الشعراء والأدباء بافكار الخيام ورباعياته ان سافر جماعةٌ منهم فى سنة ١٨٩٤ ميلاديه الى ايران فطافوا بمزار الخيام فى نيسابور واخذوا معهم باقتان من الورد الأحمر الى انجلترا حيث زرعوهما على مزار فيتزجيرالد، واخيراً تكررت زيارة الأدباء الأنجليز الى ايران وادائهم مراسم خاصة حول مرقد الخيام فى نيسابور.

هذا واهتمام ادباء سائر الشعوب الأروبيه وامريكا بالخيام ورباعياته يضارع ما قلناه عن ادباء الأنجلين، وتخصيص الذكر عن فيتزجيرالد يرجع الى فضله فى التقدم على اقرانه فى تعريف الخيام الى العالم الأروبي والأمريكى وعمق تأثيره فى الأوساط الأدبيه فيهما.

ونعيد الكلام فى سرّ شيوع رباعيات الخيام فى اكثر بلدان العالم وتلّقيها بحسن القبول لدى جميع الشعوب الراقية فنقول ان هذه الرباعيات ليست الا شعلة حياة، وجودة فكر، وسهولة بيان لمسائل عويصة فلسفيه تمس صميم حياة افراد البشر من غير تمايز بين الأبيض والأسود، اوبين العالم والعامى، اوبين الثرى والفقير. فالجميع يهمّهم الحياة، ويفتشون عن مسائلها، ويشتاقون الى معرفة حلول هذه المسائل. ولولا هذه النكتة لكان من الصعب ترجمتها عن اللغة الفارسية الى اكثر اللغات الأجنبيه اذ المشهود ان لكل لغة خصائصها وكناياتها واستعاراتها والمعروف الشائع عدم تطابق هذه الكنايات والأستعارات فى اللغات المختلفة. فما هو السبب لترجمة رباعيات الخيام وتكرر ترجمتها الى اكثر اللغات وتكرر طبع هذه الترجمات؟ الجواب هو ان مغزى هذه الرباعيات ليس الا شعلةُ الحياة ورمزها، والحياة عند جميع افراد البشر سواء، ولغة الخيام فى رباعياته هى لغة افراد البشر اجمع وان اكتست لباس اللغة الفارسية اولاً.

طبعت رباعيات الخيام فى ايران و باللغة الفارسية كراراً و مراراً، و بصور مختلفة، مصورة و بدون تصوير، مقرونةً باللغات الأجنبيه تارةً و مختصرةً تارةً اخرى. ويسعدنى ان اقدم رباعيات الخيام الى القراء مرةً اخرى فى ثلاثين لغة و مصورة بالألوان، و لقد كلفتنى هذه الطبعة جهداً بليغاً لمدة مديدة و لكنى كوفئت منها بها اذ انى مهما كرر ت قرائة الرباعيات و تطبيقها باللغات الأخرى ازدادت متعتى منها و ازداد اخلاصى لقائلها الحكيم عمر الخيام. و امّا ترتيب الكتاب فقد طبعت ١٦ لغة منه بصورة تطبيقية فى محل واحد معاً ثم اردفت بعدها بقية اللغات، و فى آخر الكتاب ادرجت ٧٥ قطعة من منظومة فيتز جيرالد مقرونة بأصلها الفارسى من رباعيات الخيام حسب استخراج احد ادباء الهند. و زيّنت الكتاب بتصاوير ملونة اختيرت بدقة و امعان من آثار الفنانين الأيرانيين القدماء. وقد ساعدنى فى اداء هذه المهمة الشاقة المتشعبة اصدقاءٌ ادباءٌ و مترجون و فنانون اشكرهم و اسأل الله ان يحفظهم ذخراً للعلم و الأدب و يكافئوهم بالخير و السلامة، و اخصّ منهم بالذكر الأخ صاحب السعادة صباح زنگنه معاون وزير المعارف، و الأخ هرمز هوشمند راد رئيس ادارة المؤلفين و الناشرين فى وزارة المعارف والأخ الأديب احمد طاهرى صاحب مجموعة ممتازة من رباعيات الخيام باللغة الفارسية و اللغات الأجنبيه المختلفة وتعد مجموعته هذه كنزاً عديم النظير، استعنت بها فى تكميل الكتاب من حيث اللغات حتى بلغت الثلاثين فاسأل الله ان يحفظه و يؤيده ابداً.

و ما قصدت من تقديم هذه الطبعة من الرباعيات الا تعريف الخيام مرةً اخرى، و استمتاع القرآء بصورة اوسع، و ما توفيقى الا بالله العلى العظيم.

حکیم عمر خیام

حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام یکی از درخشانترین ستارگانی است که از افق تمدن ایران طلوع نموده و صفحهٔ تاریخ تمدن وطن خویش را با نام خود مزین ساخته است، در خصوص زندگانی و زمان و مکان تولد وی اخبار معتبری در دست نیست، بعضی گویند که در نیشابور و یا اطراف آن تولد یافته و برخی مولدش را خراسان ذکر میکنند و همچنین تاریخ وفات وی مشکوک است واحتمال دارد که در سنه ۵۱۷ هجری و یا نزدیک باین سنه باشد و چون عمر طولانی داشته گویا، بین سالهای ۴۱۷ و ۴۴۰ تولد یافته است.

در باب زندگانی وی روایات زیادی منقول است، بعضی او را پسر خیمه دوزی میشناسند و میگویند که خیام بواسطهٔ فقر مجبور شده است که پیشهٔ پدری خود را ادامه دهد ولی شاید این روایت بمناسبت تخلص وی باشد واحتمال میرود که خیام نام خانوادهٔ شاعر بوده باشد زیرا در برخی از کتب قدیمه مانند کامل التواریخ و همچنین در مقدمهٔ جبر و مقابلهٔ خود حکیم نام وی «الخیامی» ذکر شده است.

در هر صورت اولین اسم را تخلص شاعری خود قرار داده است.

گویند که خیام در نیشابور با حسن طوسی خواجه نظام الملک وزیر و حسن صباح همدرس بوده و معلم ایشان که امام موفق نام داشت معروف بود باینکه پرورش یافتگانش بمقامات بلند میرسند آن سه جوان بامید اینکه یکی از ایشان برتبهٔ عالی خواهد رسید با یکدیگر پیمان میکنند که هر یک توانا شدند همقدم خود را در رسیدن بمال و جاه یاری کنند از قضا حسن طوسی بوزارت رسیده و او خواجه نظام الملک وزیر مشهور سلجوقیان است و بعد بعهد خود وفا کرده و حسن صباح را بخدمت سلطان برد و داستان او دراز است واما چون خیام اهل علم بود و خدمت سلطان را خوش نداشت بنابراین از خواجه تقاضا نمود معاش مختصری برای او مقرر دارد

وبهمین اندازه اکتفا کرده از علم بکار دیگر نپرداخت ولی بعضی از مستشرقین این مطلب را رد می‌کنند و دائم جاهائی آنها را معتقدند

هم نمی‌دانند. خیام علوم زمان خود را از هیئت و نجوم، فقه، اصول علوم فصاحت و بلاغت، فلسفه، طب، ریاضیات

وغیره فرا گرفته و گویا ابوطاهر نامی وسائل تحصیل وی را آسان نموده است.

در اوّل کار بعنوان ریاضی‌دان و منجم درجه اوّل زمان خود اشتهار یافته است و در سال ۴٦٧ بامر ملکشاه سلجوقی با

هفت نفر منجم دیگر باصلاح تقویم پرداخته و این هشت نفر ماموریت خود را در نهایت خوبی انجام داده‌اند و تقویم جلالی از

کاملترین تقویم‌ها می‌باشد.

یکی از تغییرات این هیئت منجمین تعیین آغاز و نو شدن سال یعنی عید نوروز است که آنرا موقع تحویل آفتاب برج

حمل قرار داده‌اند و حال آنکه سابقاً نوروز در وسط برج حوت قرار داشت.

حکیم عمر خیام یکی از بزرگترین علمای هیئت و نجوم است و رصدخانه بحکم ملکشاه سلجوقی بنا کرده که متأسفانه پس از وفات

ملکشاه خراب شده و از بین رفته است.

پیشگوئی‌های خیام:

پیشگوئی‌هائی نیز بخیام نسبت می‌دهند که یکی اینست:

در زمستان سنه ثمان وخمسمائه به شهر مرو سلطان کس فرستاد به خواجه بزرگ صدرالدین محمد بن المظفر رحمه الله

که خواجه امام عمر را بگوی تا اختیاری کند که بشکار رویم که اندر آن چند روز برف و باران نیاید و خواجه امام عمر در صحبت خواجه

بود، و در سرای او فرود آمدی. خواجه کس فرستاد و او را بخواند، و ماجرا باوی بگفت، برفت و دو روز در آن کرد و

اختیاری نیکو کرد و خود برفت و باختیار سلطان را برنشاند. و چون سلطان برنشست و یک بانگ زمین برفت، ابر درکشید و باد

برخاست و برف و مه درایستاد.

خنده ما که نزد سلطان خواست که بازگردد . خواجه امام گفت پادشاه دل فارغ دارد که همین ساعت ابر باز شود و در این پنج روز هیچ نم نباشد . سلطان براند و ابر باز شد و در آن پنج روز هیچ نم نبود و کس ابر ندید احکام نجوم اگرچه صنعتی معروف است اعتماد را نشاید و باید که منجم در آن اعتماد نکند، و هر حکم که کند حواله با قضا کند .

پیشگوئی دوم شاعر درباره مدفن خویش است که نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله خود نقل کرده است .

در سنه ست و خمسمائه بشهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیر ابو سعد جره خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم در میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت : « گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان می کند . » مرا این سخن او مستحیل نمود و دانستم که چنین کسی گزاف نگوید چون در سنه ثلثین به نیشابور رسیدم چهار (چند) سال بود که آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود آدینه به زیارت او رفتم و یکی را با خود ببردم که خاک او بمن نماید . مرا به گورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم . در پائین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرود و زردآلو سر از باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل نهان شده بود و مرا یاد آمد آن حکایت که بشهر بلخ از او شنیده بودم گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمی دیدم ایزد تبارک و تعالی جای او را در جنان کناد بمنه و کرمه .

ولی با اینحال نظامی اظهار می کند که دانشمند خود عقیده به پیشگوئی نداشته .

آثار خیام

۱- رباعیات خیام که شیوه مستقل و معانی عالی فلسفی آنها را ممتاز و مقبول خاص و عام نموده .

۲- رساله در جبر و مقابله که یک عالم آلمانی « ویکه » متن عربی آنرا با ترجمه فرانسوی در سنه ۱۸۵۱ در پاریس بچاپ رسانده در این کتاب خیام صحت استعمال طریقه های هندسی را برای حل معادلات جذر و کعب نشان داده است .

۳- کتاب «رسالة فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس» که در کتابخانهٔ لیدن در هلاند محفوظ است.

۴- زیج ملکشاهی که خیام یکی از مؤلفین آنست.

۵- مختصری در طبیعیات. (تاریخ شهرزوری از آن اسم می‌برد.)

۶- رسالهٔ بزبان فارسی در وجود که بنام فخرالملک بن مؤید تألیف نموده که در موزهٔ بریتانی در شهر لندن محفوظ است.

۷- رسالهٔ در کون و تکلیف (شهرزوری بخیام نسبت میدهد)

۸- رسالهٔ فی الاحتیال لمعرفة مقداری الذهب و الفضة فی جسم مرکب منهما که در کتابخانهٔ گوته در آلمان محفوظ است.

۹- رسالهٔ مسمی بلوازم الامکنة در تغییرات فصول و شرائط تبدیل آب و هوا در ممالک و شهرهای مختلفه.

۱۰- اشعار عربی که چند قطعه بیشتر از آنها باقی نمانده.

۱۱- قسمت خطی مجموعهٔ روضة القلوب (کریستن سن آنرا کشف کرده است).

وتأسفانه آثار فلسفی او باستثنای مقدار جزئی از بین رفته است.

خیام و مردم

خیام علاوه بر دوستان و هواخواهان دشمنان و معاندان زیادی هم داشته است.

پس از فوت ملکشاه زیجیکه او درست کرده بود خراب شد و کار رصد از رونق افتاد و گویا رسالهٔ جبر و مقابلهٔ خود را در همین اوقات پژمردگی تألیف کرده و چنانچه در مقدمهٔ آن بزبان عربی میگوید،

ما شاهد بودیم که اهل علم منقرض شده بدسته‌ای که عده‌شان کم و محنتشان زیاد بود منحصر گردیدند و این عدهٔ مختصر نیز در طی زندگانی سخت خود همتشان را صرف تحقیقات و اکتشافات علمی نموده. ولی اغلب دانشمندان زمان ما حق را بر باطل میپوشانند، از

حد تزویر و ظاهرداری تجاوز نمی‌کنند. آن مقدار معرفتی را نیز که دارند برای اغراض پست مادی بکار می‌برند و لاشخصی را طالب حق و ایثار کنند، صدق و سعی در مود باطنی و ترک تزویر ببینند تمسخر و استخفاف می‌کنند. و بنظر می‌رسد که علت این شکایتها نامساعدی روزگار در زندگی ناگوار او باشد.

مرگ خیام

خیام هرگز نشت کسی را نکشید و مانند سایر شعرای معاصر خود مداح امرا و بزرگان نبود و بلکه برخلاف بواسطهٔ آزادی فکر و زبان آنچه می‌خواسته می‌گفته است و از مخالفت ایشان اندیشه نداشته.

خیام بعزم حج بمکه مسافرت کرده و در بغداد و در بروی کسانیکه بملاقات او آمده بودند بسته و پس از مراجعت، گاه در بلخ و زمانی در نیشابور بسر می‌برده و بالاخره در سنهٔ ۵۱۷ هجری در شهر اخیر وفات یافته است و مدفنش در کنار امامزاده محروق ۳ کیلومتری نیشابور است.

در موضوع وفات و دوره اخیر زندگانی وی در کتاب «نزهة الارواح و روضة الافراح فی تواریخ الحکماء المتقدمین» شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری چنین نویسد.

«... و کان ملکشاه ینزله منزلة الندماء، والسلطان شمس‌الملوک بنجارا یعظمه غایة التعظیم و یجلسه معه علی سریره.

وحکی انه کان یتخلل بخلال من ذهب وکان یتأمل الالهیات من الشفاء فلما وصل الی فصل الواحد والکثیر وضع الخلال بین الورقتین وقام وصلی واوصی ولم یأکل ولم یشرب فلما صلی العشاء الاخیر سجد وکان یقول فی سجوده اللهم انی عرفتک علی مبلغ امکانی فاغفرلی فان معرفتی ایاک وسیلتی الیک ومات رحمه الله.»

عقاید فلسفی

در تعیین عقاید فلسفی خیام گفته‌ها مختلف است و با آنچه او خود می‌گوید:

من ز آن خودم هر آنچه هستم هستم، دیگران از تحقیق عقاید وی خودداری کرده‌اند و تا اندازه افکار او را از یک قسمت کتاب روضة القلوب که در حکمت از وی نوشته است می‌توان فهمید. چنانکه گوید «فصل آخر بدانکه کسانیکه طالبان شناخت خداوند سبحانه و تعالی‌اند چهار گروهند اول متکلمانند که ایشان بجدل و حجتهای اقناعی راضی شده‌اند و بدان قدر بسنده کرده در معرفت خداوند، دوم فلاسفه و حکماانند که ایشان بادله عقلی صرف در قوانین منطقی طلب شناخت کرده‌اند و هیچگونه بادله اقناعی قناعت نکرده‌اند لیکن ایشان نیز به شرائط منطقی وفا نتوانستند بودن از آن عاجز آمدند. سیم اسماعیلیان اند که ایشان گفتند که طریق معرفت جز اخبار مخبر صادق نیست چه در ادله معرفت صانع و ذات و صفات وی اشکالات زیاد است و ادله متعارض و عقول در آن متحیر و عاجز پس اولیتر باشد که از قول صادق طلبند.

چهارم اهل تصوف اند که ایشان نه بفکر و اندیشه طلب معرفت کردند بلکه بتصفیه باطن و تهذیب اخلاق نفس ناطقه را از کدورت طبیعت و هیأت بدنی منزه کردند و چون این جوهر صافی گشت و در مقابله ملکوت افتاد صورتهای این تحقیقات در آن جایگاه پیدا شود بی هیچ شکی و شبهتی، و این طریق از همه بهتر است چه معلوم شده است که هیچ کمالی از حضرت خداوند دریغ نیست و آن جایگاه منع و حجاب نیست مگر هر آنچه هست آدمی را از جهت کدورت طبیعت باشد چه اگر حجاب زائل شود و حائل و مانع در گذرد حقایق چیزها چنانچه باشد پیدا شود و سید علیه السلام بدین اشارت کرده:

ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها نعم الرساله بحمد الله و حسن توفیقه.

چنانکه از مطالعه سطور فوق نتیجه می‌شود خیام کاملا هم عقیده با چهار گروه فوق الذکر نبوده معذلک مذهب تصوف را بر دیگران ترجیح داده و تهذیب اخلاق و تصفیه باطن را برای نیل بکمال مطلوب بشر راه نزدیکتری میداند.

رباعیات خیام

رباعیات خیام از دیرگاهی مرغوب و پسند آمد و حکیم نیشابور سرآمد رباعی سرایان شناخته شده بود و گاهی می‌گفتند چنانکه فردوسی در رزم‌سازی و سعدی در غزل‌سرائی در نخستین پایه‌اند خیام هم در سرودن رباعی این مقام را دارد اما حق اینست که آن بزرگوار شهرت عظیم خود را در این اواخر مدیون اروپائیان است و این گوهر گرانبها نیز چنان بسیاری از نفایس ادبی و علمی و صنعتی را داشت که در گوشهٔ فراموشی افتاده و قدر ارزش آنها معلوم نشده بود مگر پس از آنکه اروپائیان و امریکائیان پی بآنها بردند و جلب توجه نمودند .

پس مقام علمی خیام وقتی معلوم شد که کتاب جبر و مقابلهٔ او نخستین بار در پاریس بچاپ رسید و بزبان فرانسه ترجمه شد و مکشوف گردید که حکیم نیشابور از کسانی است که فن جبر و مقابله را رو بکمال برده و حل معادلات جبری را مبلغی ترقی داده و قدرت ریاضیون را بر محاسبه بسی افزوده ساخته است ، بازار رباعیات خیام هم وقتی گرم شد که یکنفر شاعر با ذوق انگلیسی فیتز جرالد نام تعدادی از آنها را بشعر انگلیسی در آورد با توجه که معانی و افکار رباعیات خیام را گرفت و موضوع یک منظومهٔ انگلیسی قرار داد و آن را بتی شاهکاری گرانبهاست که هر انگلیسی زبانی میخواند و لذت می‌برد و گرامی میدارد .

باری چون منظومهٔ فیتز جرالد رباعیات خیام را محل توجه ساخت بزودی اهل ذوق همهٔ کشورها و ملل خارجه بآن‌ها سرگرم گردیدند و بجمیع زبانها ترجمه شد و هزارها بار بانواع و اقسام کوچک و بزرگ و مصور و غیر مصور و ساده و مزین بچاپ رسید چنانکه شمار ترا نکرد و امروز هیچ صاحب خبری در دنیا نیست که از رباعیات خیام بیخبر باشد بنابراین فیتز جرالد را ایرانیان باید بسیار گرامی بدارند و هیچ موقعی از سپاسگزاری و قدردانی او فرو نگذارند .

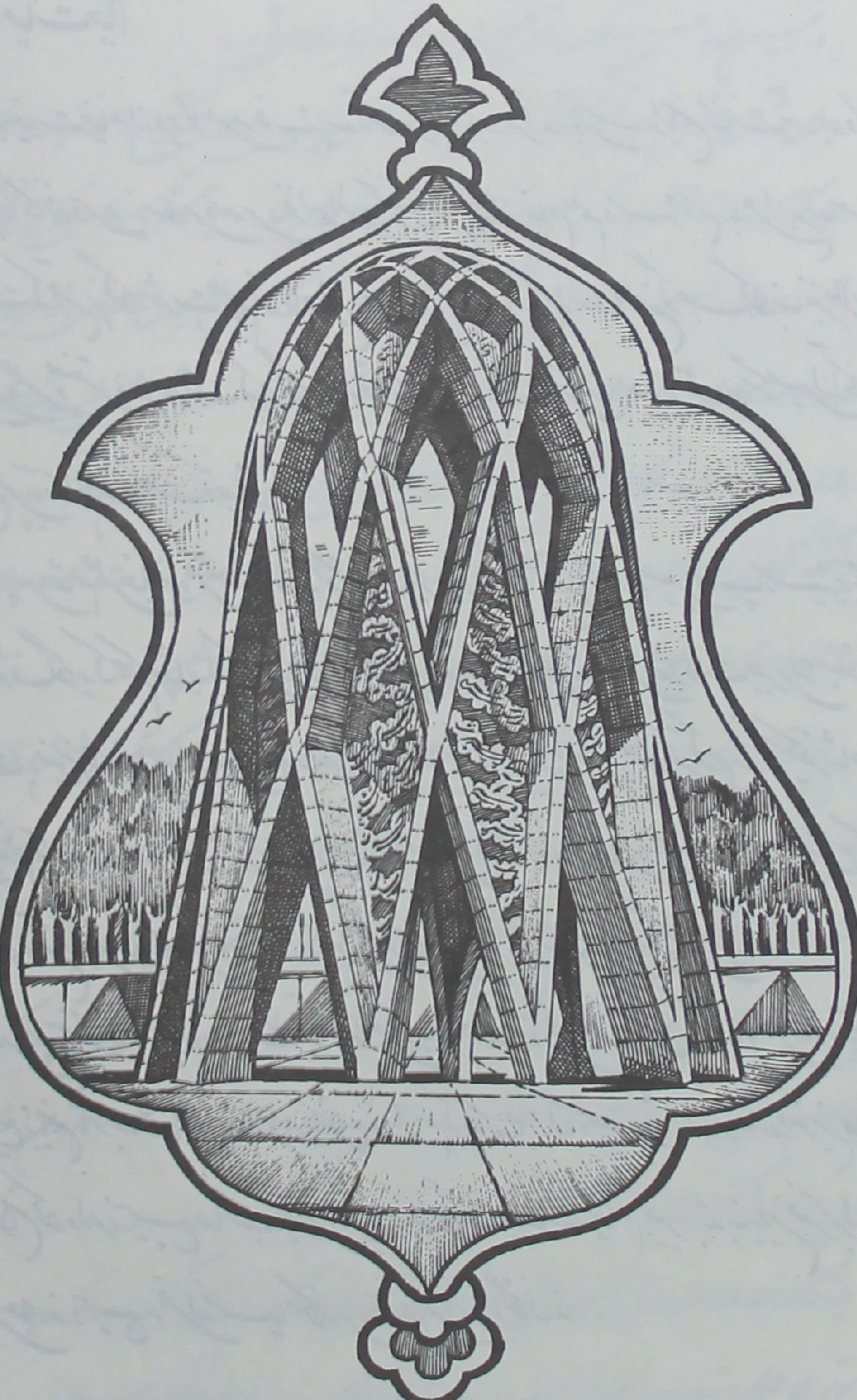

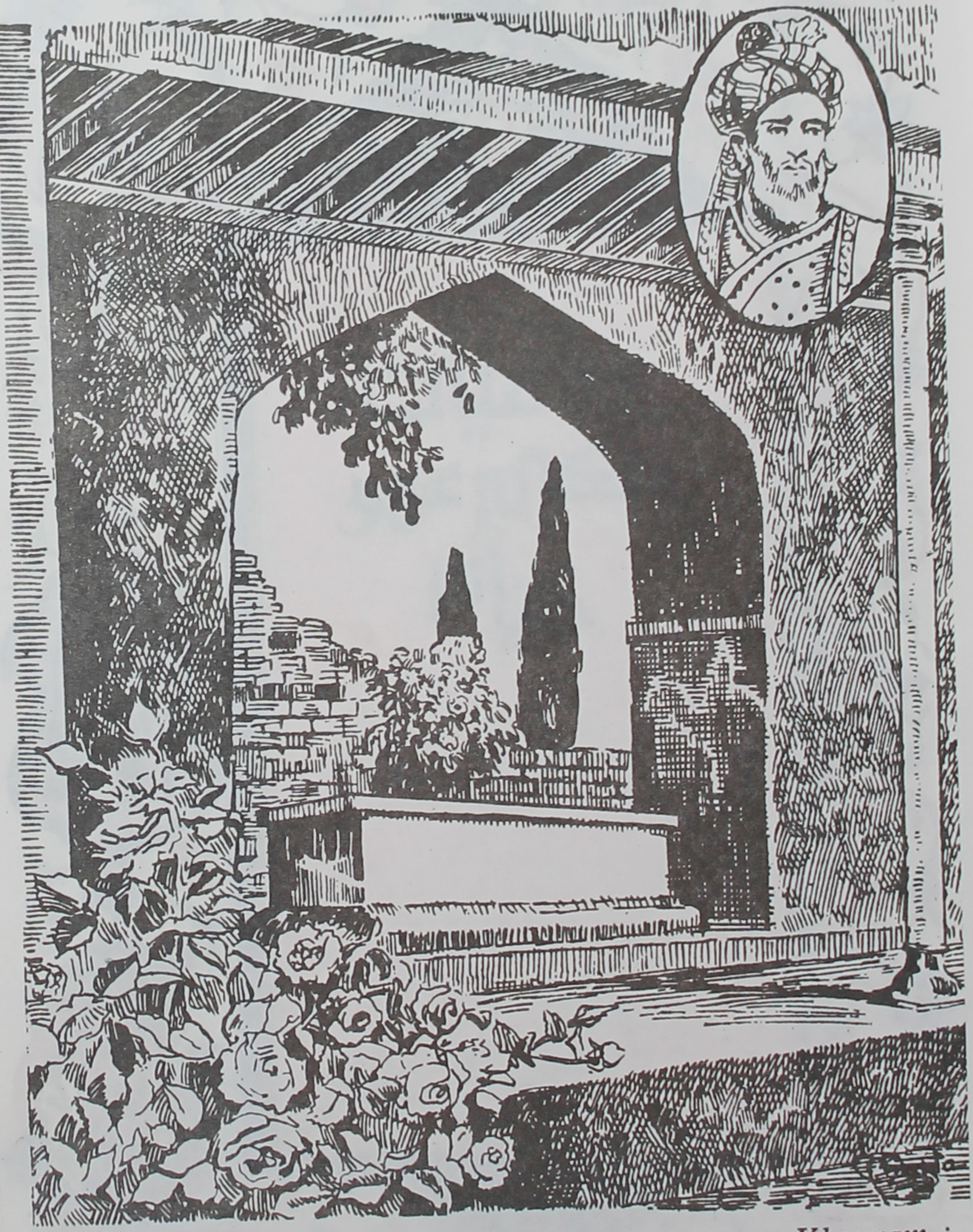

Khayyam ;
Naisabur

DATE LABEL

رباعیات حکیم عمر خیام

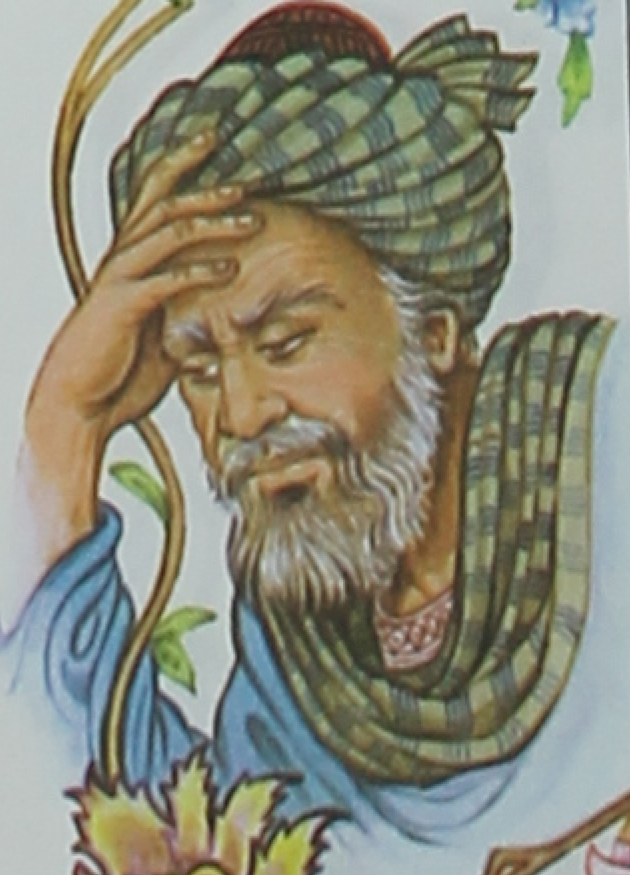

بکوشش: محسن رمضانی

آن قصر که جمشید در او جام گرفت
آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر
دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

English

They say the Lion and the Lizard keep
The Courts Where Jamshýd gloried and drank deep:
And Bahrám, that great Hunter—the Wild Ass
Stamps o'er his Head, but cannot break his Sleep.

French

Le Lion et le Lézard hantent, dit-on,
les Parvis où Jamshyd fut glorieux et but avec ivresse ;
quant à Bahram — le grand Chasseur — L'Ane Sauvage
piaffe sur sa Tête, sans pouvoir interrompre son Sommeil.

German

Wo Dschemschid trank und herrscht' und hielt Gericht,
liegt Leu und Eidechs still im Sonnenlicht.
Der Jäger Bahram – wilde Esel stampfen
grad über seinem Haupt – er hört es nicht.

Italian

E quel castello antico splendente rivale del cielo,
Alla cui soglia i Re prostravano china la fronte,
Sui suoi bastioni in rovina la tortora ora si vede
Posarsi, e triste chiamare: Dove, dove, dove?

Spanish

Allá en el ruinoso palacio que se elevó antanó hasta
el cielo
y cuyos umbrales besaron los reyes,
un cuclillo, sobre sus ruinas, preguntaba:
kú? kú? kú? kú? (Doude están? dónde? dónde? dónde?)

Swedish

Där förr Djamshid sin bägare drack ur,
där hålls nu endast hov av öknens djur.'
Och nu den vilda åsnans tramp ej väcker
den store åsnejägarn Bahram-Gur.

Russian

Увидел я птицу, сидевшую на стене Туса,
Положив перед собой череп Кей-Кавуса.
Она говорила черепу: «Увы! Увы!
Где звон колокольчиков! Что стало с громом
литавр?»

Armenian

Այն պալատում, ուր բազմում էր Ջամշիդ արքան,
Եղնիկ ծնուեց, ինձ ու առիւծ հանգիստ առան.
Բահրամ արքան ցիռ էր որսում անապատում,
Տեսա՞ր ինչպէ՛ս անապատը որսաց նրան.

Persian

An kasr ki Behram der an câm girift,
Ahû beçce kerd-ü rubeh arâm girift;
Behram ki gûr (*) migirifti hem ömr
Didi ki çigûne gûr(*) Behram girift.

Turkish

(Bir zamanlar, içinde Behramın şarap içtiği sarayın hâline bak, ceylânlar orada yavrulamış; tilki orada kalıyor. Hayatında hep yabani merkep avlayan Behramı en sonunda mezar avladı. kabir onu içine çekti aldı.)

Arabic

إِنَّ ذَاكَ ٱلْقَصْرَ ٱلَّذِي زَاحَمَ ٱلْأُفُقَ وَخَرَّتْ لَهُ ٱلْمُلُوكُ سُجُودَا

هَتَفَ ٱلْوُرْقُ فِي ذُرَاهُ يُنَادِي أَيْنَ مَنْ صَيَّرُوا ٱلْمُلُوكَ عَبِيدَا

Urdu

جس قصر میں بہرام نے تھا رنگ رچا اب شیر کا بھٹ ہی وہ ہرن کا باسا

بہرام جو کرتا تھا سدا گور شکار آب دیکھ۔ اُسے گور نے کھایا کیسا

Turkish

جمشید شراب ایچدیگی سرای ایچره بو آن جیران بالادوغدو، تولکوده اندی مکان

بهرام که یابان اشتگی اولاردی، باخین: دهشتلی مزار ایچره بوگون اولدی نهان!

Turkish

اول قصر که می ایچردی بهرام اورادا

جیران بالا قویدو تولکولر ئه‌تدی یووا

بهرام بتون عمرینی گورآ ولار کن

گوردون نیجه آولادی اونو گور امّا ؟

Japanese

夜々の宴に華やぎし　ジャムシッドの宮居とて
現在荒れはてて獅子蜥蜴　棲家となしぬ
雄々し狩人バーラムの　頭のあたり野馬ありて
足蹴にすれど大王の　眠りは深く覚むるなし。

Indian

जम्शीद तर्र हो ज्या मधु-रङ्ग-महालीं
तेथेच आज वनराज आणखी पाली !
बहिराम शिकारी घोर पडे झोपेंत—
शिर त्याचें वनखर तुडवी टापांखाली !

آن قصر که جمشید در او جام گرفت

آنان که محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

English

The Revelations of Devout and Learn'd
Who rose before us, and as Prophets burn'd,
Are all but Stories, which, awoke from Sleep
They told their fellows, and to Sleep return'd.

French

Les révélations des Dévots et des Savants,
qui vécurent avant nous et firent les Prophètes,
sont de ces Histoires que des gens mal réveillés,
racontent à leurs compagnons avant de se rendormir.

German

Die Edelsten, die je die Welt gelehrt,
die man noch jetzt als leuchtend Licht verehrt,
sie blieben in der Finsternis. Nur Märchen
erzählten sie und sind dann heimgekehrt.

Italian

Coloro che furono oceani di perfezione e di scienza
E per virtú rilucenti divennero Lampade al mondo,
Non fecero un passo nemmeno fuori di questa notte scura:
Narrarono fiabe, e poi ricadder nel sonno .

Spanish

Los que fueron las cumbres de la ciencia, y aquellos
que en doctas asambleas como soles brillaron,
no supieron hallar su sendero en la noche.
Balbuciendo un embuste, se echaron torpemente.

Swedish

Och alla uppenbarelser, vi fått
av lärde och profeter — drömmar blott,
som, väckta nyss ur sömnen, de berättat
kort innan de till sömns ha återgått.

Russian

Те, что украсили познанья небосклон,
Взойдя светилами для мира и времен,
Не расточили тьму глубокой этой ночи,
Сказали сказку нам и погрузились в сон.

Armenian

Նրանք, որ ուսման եւ իմաստութեան բարձունքին հասան—
Գիտութիւնների յայտնութեան գործում ջահակիր դարձան,
Անկարող եղան այս գիշերային խաւարից դուրս գալ—
Պատմեցին մի շարք առասպելներ ու հանգիստ քուն մտան.

Persian

Anan ki muhit-i fazl-ü âdâb şüdend,
Vez cem'-i Kemâl şem'-i ashâb şüdend
Reh zin şeb-i târik nebürdend brûn,
Güftend fisane vü derhâb şüdend.

Turkish

(Fazl-ü edebe tam ma'nasile sâhib olanlar, bir cok kemalât da elde ederek meclis ve mahfilleri bir ışık gibi aydınlattılar ama bu karalnık gecenin içinden bir yol bulup cıkamadılar. Peki ne yaptılar? Ne yapacaklar, masal okur gibi bir şeyler söyleyip uykuya daldılar.)

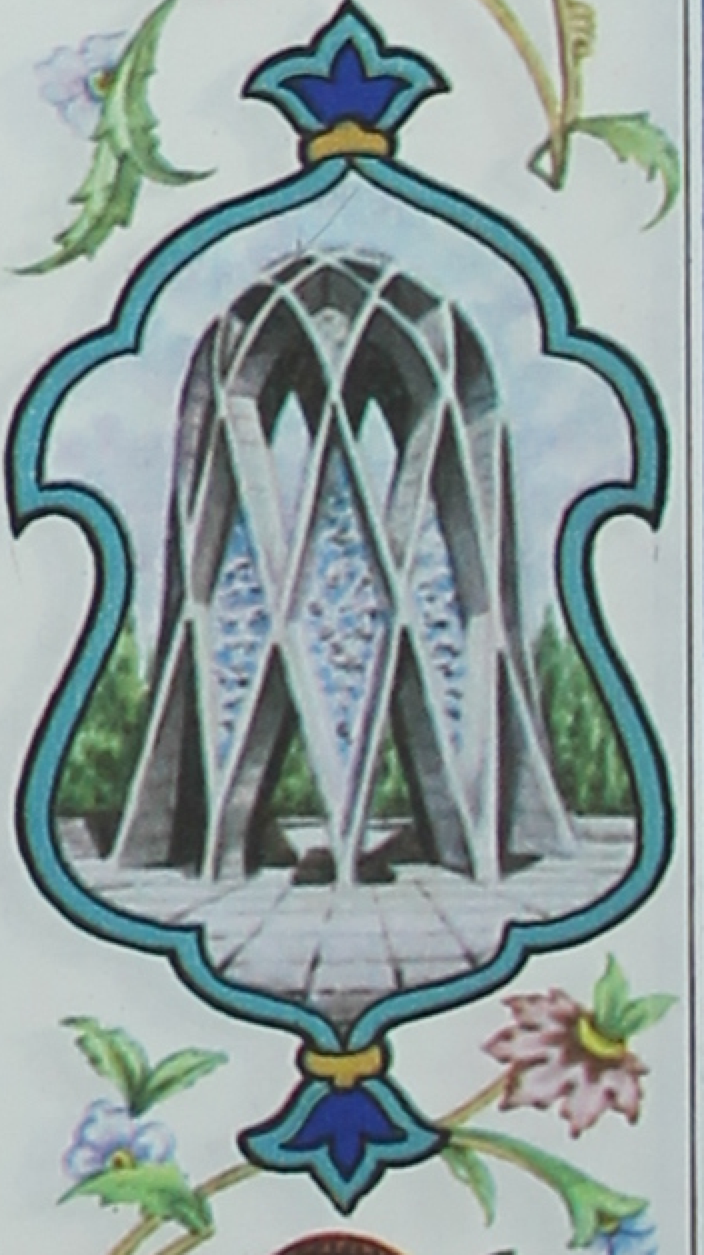

Arabic

إنَّ الأُلى بلغوا الكمالَ وأصبحوا　　ما بين صحبهم سراجَ النادي

لم يكشفوا حلكَ الدياجي بل حكوا　　أسطورةً ثمَّ انثنوا للرُّقادِ

Urdu

وہ جو کہ محیط فضل و آداب ہوئے　　پڑھ پڑھ کے علوم شمع احباب ہوئے

تاریکی شب سے وہ نہ نکلے باہر　　اک قصہ سا کہ کے محو صد خواب ہوئے

Turkish

فضل و هنرين محيطی، برنچه كبار،　　اونلار كه نعيجا قدا چراغ تك پارلار،

يول تاپمادیلار، حيف، قارانليق گيجه ده　　اوز اوزلرينه ناغيل ده‌ييب، يوخلاديلار...

Turkish

فضل وادبه محيط اولان عالملر

اطرافی كه روشن ئه‌تديلر مثل قمر

يول بولماديلار بوليله‌ی مظلمده

افسانه ديوبده ياتديلارك آخر.

Japanese

われらに先んじ世に出でて　予言者の如　炙られし
聖人賢者の啓示こそ　なべてそは唯　物語り
起き出でし　彼等啓示を友達に
語り了りてやがて又　眠りに就きぬ。

Indian

मी प्रश्न टाकिला अन्तीं भ्रान्त नभास,
" दे कवण दीपिका मार्गदर्शिका खास
ठेचाळतात जीं मुलें तमीं त्यां नियती ?"
"अन्धळी बुद्धि !" हें उत्तर दे आकाश.

آنانکه محیط فضل و آداب شدند

این کهنه رباط را که عالم نام است
وآرامگه ابلق صبح و شام است
بزمیست که وا مانده صد جمشید است
قصریست که تکیه‌گاه صد بهرام است

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
314694

English

Think, in this batter'd Caravanserai
Whose Portals are alternate Night and Day,
How Sultán after Sultán with his Pomp
Abode his destined Hour, and went his way.

French

Dans ce Caravansérail délabré, dont les Portails
sont alternativement la Nuit et le Jour, songe
combien de Sultans, au milieu de leur pompe vécurent
l'Heure de leur destinée, puis passèrent leur chemin.

German

Man sagt, dass „Tag-und-Nacht" die Türe sei
in dieser alten Karawanseri.
Es kommt herein ein Sultan nach dem andern
und bleibt ein Stündchen etwa oder zwei.

Italian

Questa antica Locanda cui diedero il nome di Mondo
(Stalla dei pezzati destrieri della Sera e dell'Alba)
È un banchetto festoso che abbandonarono stanchi cento
Giamscìd
È un Castello, dove cento Bahram riposano in sonno
di morte.

Spanish

por el destartalado mesón que es este mundo,
cuyas únicas puertas son la noche y el día,
¡qué de altivos sultanes fastuosos y opulentos
pasaron un instante y luego se marcharon!

Swedish

Vårt karavanseraj, det gamla, grå,
dit Dag och Natt i tur som portar stå,
har sett en furste följa på den andra
med pomp och ståt — bli kvar en stund — och gå.

Russian

Наш мир — подобье старого рабата,
Ночлежный дом рассвета и заката,
Остатки пира после ста Джамшидов,
Пещеры ста Бахрамов свод заклятый.

Armenian

Այս հնօրեայ իջեւանը, որ «Աշխարհ» անունն ունի,
Մի երփներանգ գերեզման է բազմահազար օրերի,—
Դամբարան է, ուր հանգչում են հարիւրաւոր Բահրամներ,
Մի խնջոյք է աւելցուկով հարիւրաւոր Ջամերի.

Persian

In köhne saray ki âlem ûra namest.
Varamgeh-i eblak-ı subh-ü şâmest.
Bezmist ki va mande-yi sad cemşidest
Kasrist ki tekyegâh-i sad Behramest.

Turkish

(Bu eski hana Âlem diye ad takmışlar. Burası sabah, akşam alaca atın bir durağı ve sığınağıdır. Bu, yüzlerce Cemşid'den arta kalan bir sofradır. Burası öyle bir saraydır ki, vaktile Behramlar orada dayanıp yan gelirlerdi.)

2

DATE LABEL

15/11-60

Arabic

أَتَمَنّىٰ دِيوانَ شِعْرٍ وَنِصْفاً	مِنْ رَغِيفٍ وَكُوزَ صَهْباءَ حانٍ
وَجُلُوساً مَعَ الْحَبِيبِ بِقَفْرٍ	ذاكَ خَيْرٌ مِنْ مُلْكِ ذِي سُلْطانٍ

Urdu

یہ ٹوٹا کھنڈر یہ جس کا عالم ہے نام	آسودہ جہاں ہے ابلق صبح و شام
اِک بزم ہے جس میں مست ہیں سو جمشید	اِک قصر ہے جس میں غش ہیں صد ہا بہرام

Turkish

بو کوہنہ ، بحق رباط کہ عالَم دنیلیر ،	آخشاملا سحر کروانی نین منزلی در .
جمشیدلرہ بر زمان سرایمش بو راسی ،	ایندی کہ اولوب بہراما بر گیزلی قبر . . .

Turkish

بو کهنه سرا که آد قویو بلار دنیا ،
شامین ، سحرین آتینا اوامو ش مأوا
بیر بزمدی یادگاری یوز جمشیدین
بیرا یودی یاتوب یوزیله بهرام اورادا

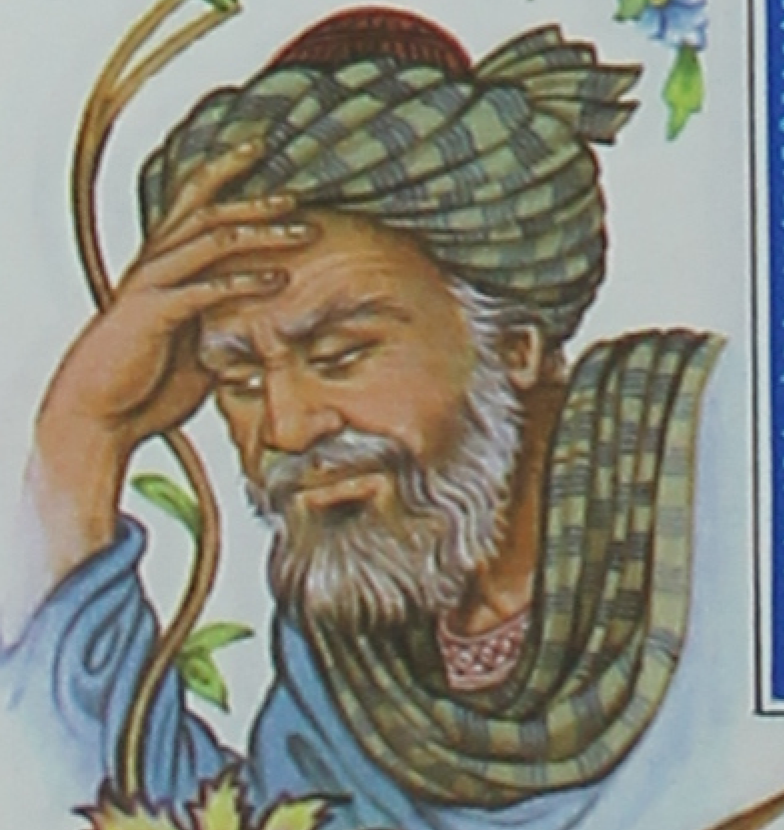

Japanese

汝思へかし　この荒れし　旅籠屋にして
夜と昼　扉互に　移ろひて
代々華麗なるサルタン等「定命」の暫時をすごし
あひつぎて　空しき旅に　いでたちぬ。

Indian

वघ तू या पडक्या पडशाळेंत जुनाट,
जिस असती दारें दोनच हीं— दिन-रात,
सम्राटामागुन सम्राट् किति थाटांत
घडि दों घडि 'राहुन धरिती अपुली वाट !

१६ पडशाळा = धर्मशाळा, सराई.

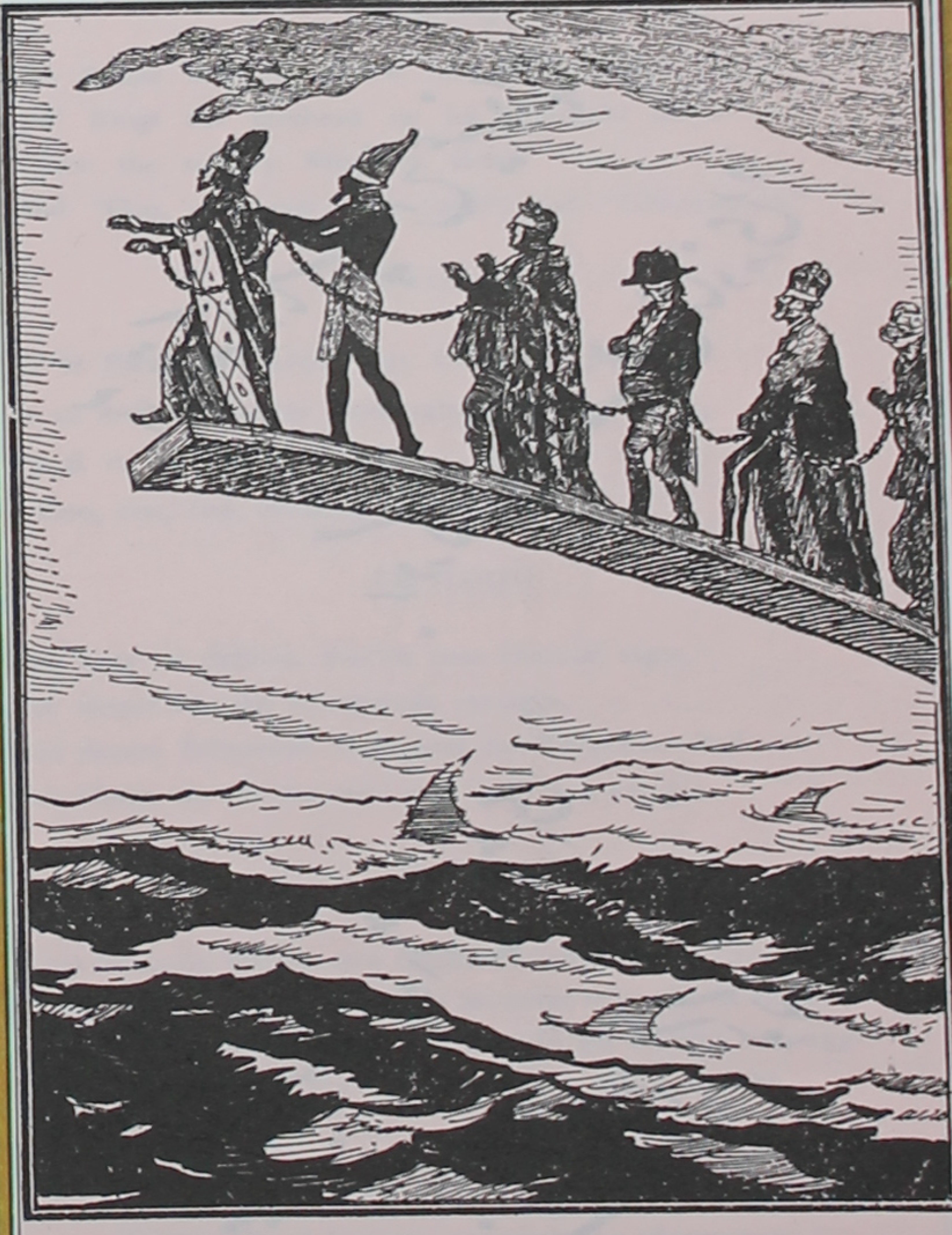

این کهنه رباط را که عالم نام است

آن قصر که با چرخ همی زد پهلو
بر درگه آن شهان نهادندی رو

دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای
بنشسته همی گفت که کوکو کوکو

English

The Palace that to Heav'n his pillars threw,
And Kings the forehead on his threshold drew–
I saw the solitary Ringdove there,
And "Coo, coo, coo," she cried; and "Coo,coo,coo."

French

Et le Palais qui lançait aux Cieux ses piliers,
et au seuil duquel les Rois traînaient leurs fronts,
j'y ai vu le Ramier solitaire :
« Coo, coo, coo, criait-il, coo, coo, coo ! »

German

War einst ein Schloss, das bis zum Himmel ragte,
Vor dessen Mauern Königsstolz verzagte,
Auf dessen Trümmern klagt jetzt des Täubchens Ruf.
Der klingt, als obs nur wo, wo? wo wo ? fragte.

Italian

Quel castello antico ove Giamscid mirava la limpida Coppa
Vi figliano ora le gazzelle e le volpi v'hanno la tana.
Bahràm che per tutta la vita cacciò gli onagri selvaggi,
Vedi: ha divorato lui alfine l'onagro della Tomba .

Spanish

Solamente el lagarto recorre los alcazares
donde gozó Djemschid de la gloria y del vino.
Y el onagro pasea sobre Bahram el grande
sin que puedan sus pasos arrancarle del sueno.

Swedish

Men när vi spelat ut vår korta scen,
hur ändlöst länge skall ej rulla hän
det allt, som bryr sig lika mycket om oss,
som havet bryr sig om en kastad sten!

Russian

В чертоге том, где пировал Бахрам,
Теперь прибежище пустынным львам.
Бахрам, ловивший каждый день онагров,
Был, как онагр, пещерой пойман сам.

Armenian

Այս դղեակը երկնքի հետ էր մրցում,—
Նրա շեմքին շահեր էին խոնարհւում.
Հիմի նրա աշտարակից մի կուկու
Տխուր ձայնով «քու-քո՞ւ, քու-քո՞ւ» է կանչում։

Persian

An kasr ki ber çarh hemized pehlû;
Ber dergeh-i û şehan nihadendi rû
Didim ki ber kûnküreeş fahtei
Binişeste hemi güft ki kû, kû, kû (*).

Turkish

(Bir saray vardı; o kadar muazzam ve yüksekti ki çarhla omuz omuzaydı, göklere dayanmış ve onun eşiğine Hükümdarlar yüzlerini sürerlerdi. Bir de baktım ki ne göreyim? O sarayın kubbesine, kemerine fahte denilen eti lezzetli ve sesi güzel bir kuş konmuş haniya ne oldu, nerede kaldı o günler? diyordu.)

Arabic

إِنَّ ذَاكَ الْقَصْرَ الَّذِي ضَمَّ جَمْشِيـ　　دُ وَفِيهِ تَنَاوَلَ الأَقْدَاحَا
وَلَدَتْ ظَبْيَةُ الْفَلَا خِشْفَهَا فِيـ　　ـهِ وَأَمْسَى إِلَى ابْنِ آوَى مَرَاحَا
يَا لَبَهْرَامَ كَيْفَ كَانَ يَصِيدُ الْـ　　وَحْشَ مِنْ قَبْلُ غُدْوَةً وَرَوَاحَا
فَانْظُرِ الآنَ كَيْفَ قَدْ صَادَهُ الْقَبْـ　　ـرُ وَأَمْسَى لَا يَسْتَطِيعُ بَرَاحَا

Urdu

وہ قصر کہ جو چرخ تھا ہم پہلو　　دہلیز پہ جس کی شاہ رکھتے تھے رو
اِک فاختہ آج اُسی کی کنگورے پر　　بیٹھی ہوئی کہتی تھی کہ کوکو ۔ کوکو۔

Turkish

برقصر رخام، کہ گویلرہ طعنہ دوران،　　ہر کون اشیگین اوپور دیلر برنچہ خان،
برقمرو نو گوردم کہ قونوب دیوارینا　　سلطان ہانی ؟ ہاردادر، دیر، پردہ آچان؟

Turkish

بو قصر كه باش چكميشيدى افلاكه
شهلر دوشه نيردى در گهينده خاكه
گور دوم كه اوتورموش باشينا بير قمرى
باقديقجا ئوتور بوعالم غمناكه

Japanese

夜々の宴に華やぎし　ジャムシッドの宮居とて
現在荒れはてて獅子蜥蜴　棲家となしぬ
雄々し狩人バーラムの　頭のあたり野馬ありて
足蹴にすれど大王の　眠りは深く覚むるなし。

Indian

लाडके, आज तो भर प्याला गुल्जार
घालवी भावि-भय भूत-शोक जो पार--
का उद्या? उद्या मी पडेन जेथे गेलीं
गर्तेत कालच्या वर्षे सात हजार.

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو

از جرم گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات کلی را حل
بگشادم بندهای مشکل به حیل
هر بند گشاده شد مگر بند اجل

English

Up from Earth's Centre through the Seventh Gate
I rose, and on the Throne of Saturn sate;
And many Knots unravel'd by the Road;
But not the Master-Knot of Human Fate.

French

Je m'élevai du centre de la Terre par la Septième Porte,
et m'assis sur le Trône de Saturne;
en route je résolus bien des problèmes célestes,
mais non le grand Problème de la Destinée humaine.

German

Vom Erdenland durch sieben Tore trug
mich auf Saturnus Thron der Geisterflug.
Und manches Rätsel löst' ich unterwegs,
Bis ich umsonst nach Tod und Schicksal frug.

Italian

Da questo opaco pianeta di terra fino al culminar
di Saturno
Spiegati e risolti ho tutti i problemi del Cosmo.
Con aguzzo ingegno disciolsi i piú difficili nodi.
Ed ogni nodo è ora aperto: ma non il Nodo di Morte.

Spanish

Me marché de este mundo por la séptima puerta
y me fuí a reposar al trono de Saturno.
Rehuí trampas, celadas, y logré con frecuencia
deshacer muchos nudos, menos el del Destino.

Swedish

Min tanke känner mången fjärran ort.
Den svävat genom himlens sjunde port,
den på Saturni gyllne tron har vilat
och tusen stjärnor har om svar den sport.

Russian

От бездны мрачного Надира до кульминации Кейвана
Я разрешил загадки мира, трудясь над ними неустанно.
Труднейшие узлы вселенной распутал я проникновенно,
И лишь узла простого — смерти — не развязал я, — вот что странно.

Armenian

Երկրի խորքից մինչ աստղերը երկնքի,
Որքա՜ն դժուար առեղծուածներ լուծեցի.
Ամեն կապանք արձակուեց մի հնարքով.
Բայց կանգ առայ ընդդէմ մահուան հանգոյցի.

Persian

Ez cirm-i haziz-i hâk ta evci Zuhal,
Kerdem heme müşkilât-ı gerdunra hall;
Birun cestem zi bend-i her mekr-ü hiyel;
Her bend güşade şüd meğer bend-i ecel (*).

Turkish

(Yeryüzünün alçak sathından Zuhal'in üstüne kadar Kâinatın bütün müşküllerini çözdüm. Her çeşit hile tuzağından kaçıp kurtuldum. Her zor problem halloldu. Yalnız ölüm ukdesi çözülmedi.)

Arabic

حَلَّ فِكْرِي فِي الْكَوْنِ كُلَّ مُعَمًّى   مِنْ حَضِيضِ الثَّرَى لِأَوْجِ النُّجُومِ

قَدْ تَبَيَّنْتُ كُلَّ مَكْرٍ وَسِرٍّ   فِيهِ إِلَّا سِرَّ الرَّدَى الْمَحْتُومِ

Urdu

اِس خاک سیہ سے لیکے۔ تا اوج زحل   جتنی پڑیں مشکلیں وہ کر ڈالیں حل

ہر حیلہ و مکر کا کُھل آیا توڑ   سب عقدے کھلے۔ پر نہ کھلا بندِ اجل

Turkish

بو خاک سیاه دان، زحل اوجنا ده کن،   دنیادا اولان چتین لیگی حل ائده رک ،

زنجیرینی قیردیم حیله نین، قورتولدوم   موتون دویونو آچیلمادی... بس نه ائده ک ؟

Turkish

یردن زحله قادار اولان هر مشکل

چیقدی او گومه، من ایلدیم هپسینی حلّ

ویردیم ئوزیمه نجات من هر تله دن

هر بند آچیلمش اولدو، جز بند اجل !

Japanese

地の中心より昇りゆき　第七門を早や過ぎて
土星の御座に　われ即きぬ
道すがらなる結び目の　数多は易く、とき得しも
人の運命の大いなる　結び目　あはれ　ほどき得ず。

Indian

भूमध्यापासुन भेदुन वेशी सात
मी चढलों शनिच्या तख्तावर थाटांत;
बहु कूट ग्रन्थी सोडविल्या वाटेने,
अदृष्ट काल हा— याची न सुटे गाठ.

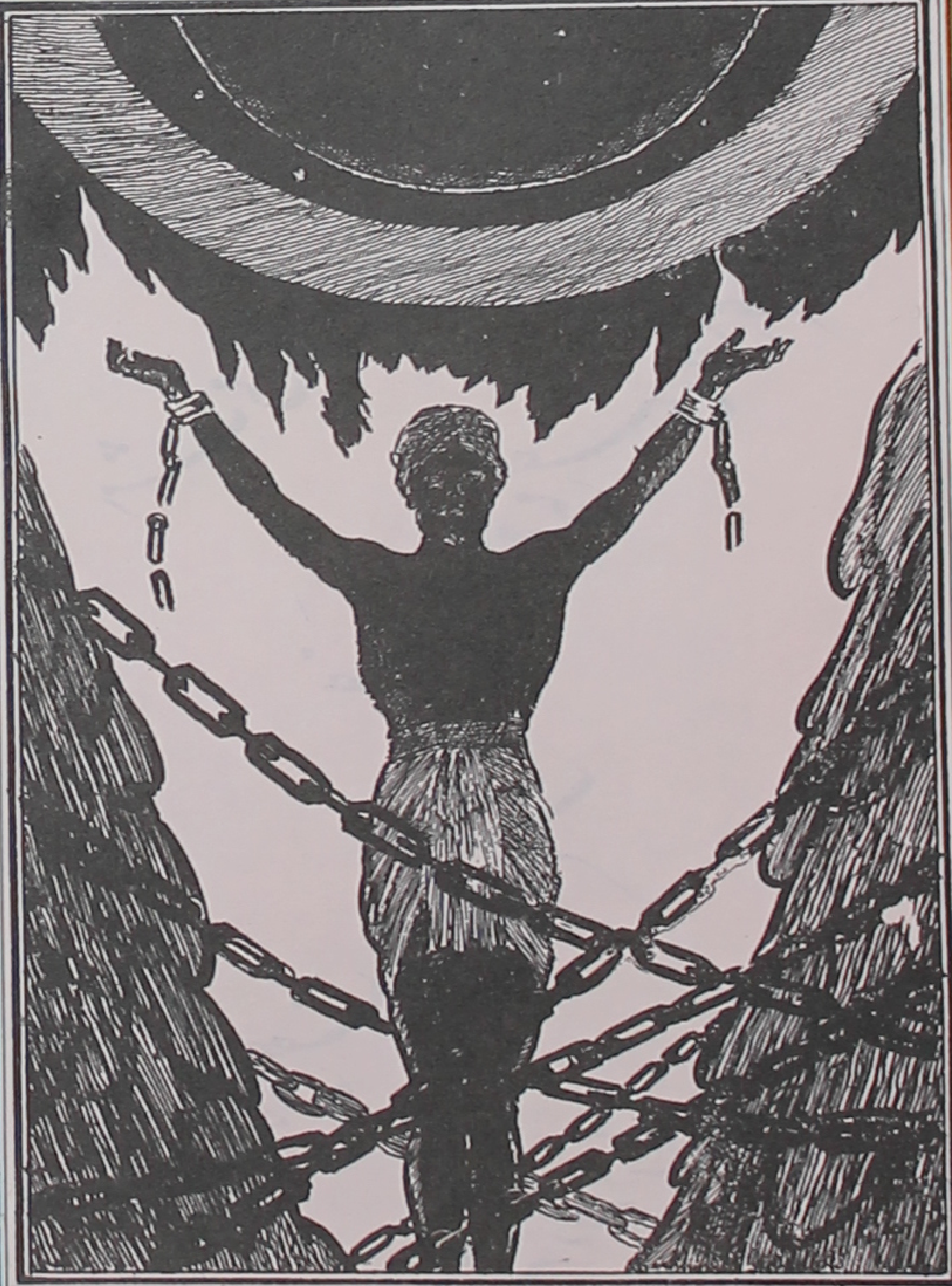

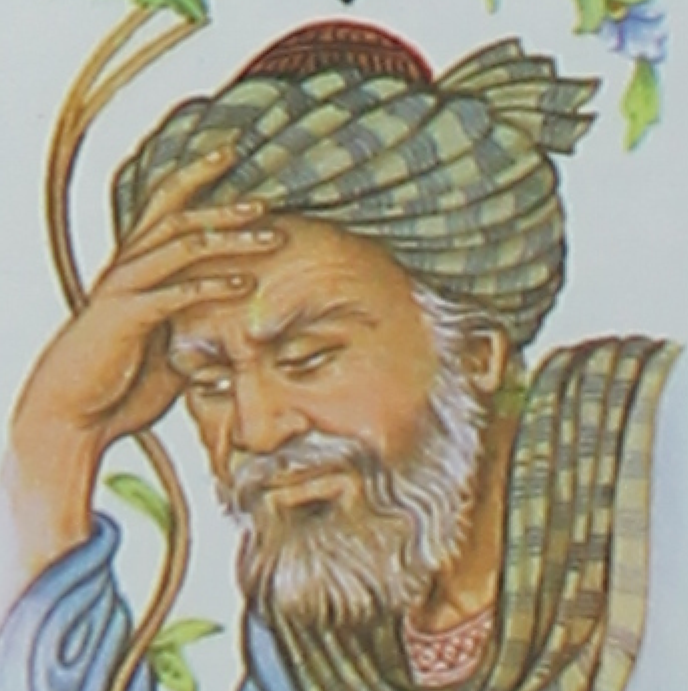

از جرم گل سیاه تا اوج زحل

امشب می جام یک منی خواهم کرد
خود را بدو جام می غنی خواهم کرد
اول سه طلاق عقل و دین خواهم گفت
پس دختر رز را بزنی خواهم کرد

DATE LABEL

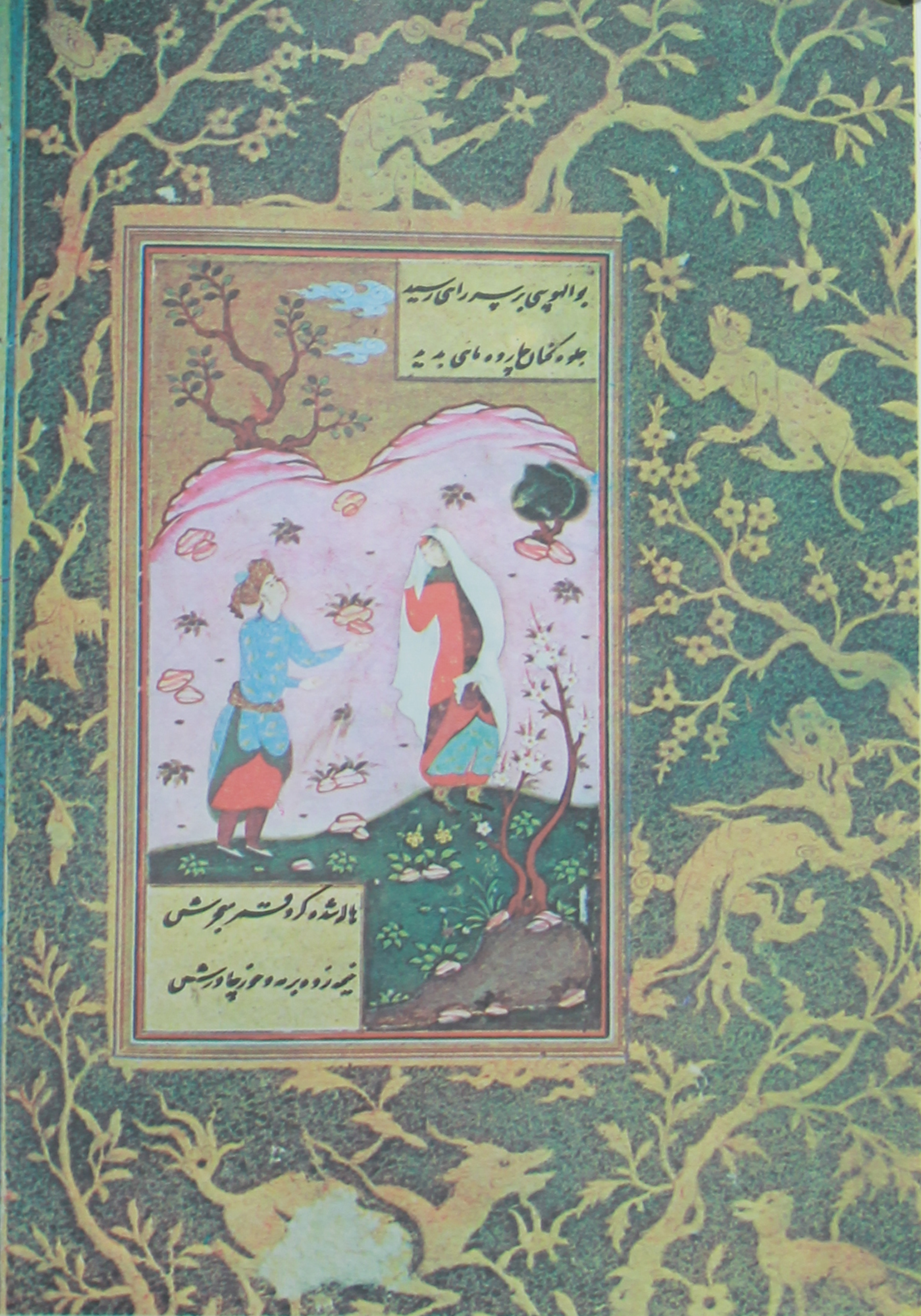
بوالهوسی بر سر راهی رسید
جلوه کنان پرده ماهی بدید
هاله شده گرد قمر مه وشش
خیمه زده بر مه و خور چادرش

English

You know, my Friends, how bravely in my House
For a new Marriage I did make Carouse;
Divorced old barren Reason from my Bed,
And took the Daughter of the Vine to Spouse

French

Vous savez tous, mes amis, quelle splendide fête
je célébrai dans ma Maison, pour mon nouveau Mariage:
lorsque, répudiant de mon Lit la vieille Raison stérile,
je pris la Fille du Vin pour Épouse.

German

Ihr Freunde kommtzum Hochzeitsfest und schaut:
ich hab ein neues Weib mir angetraut.
Ich liess mich von der dürren Weisheit scheiden
und nahm der Rebe Töchterlein zur Braut.

Italian

Affogherò il dolore in un'anfora colma di vino,
Ed io con due grossi bicchieri mi farò ricco e felice:
Prima divorzierò tre volte la ragione e la fede,
E poi per ultima moglie la Figlia torrò della Vigna

Spanish

Necesito esta noche vaciar una panzuda
tinaja, y beber luego alguna que otra copa
de buen vino. He resuelto desposar a la Hija
de la Vid, repudiando a la Razón primero.

Swedish

I vänner, skynden! Festen är beredd
och själv står jag på nytt till brudgum klädd.
Ty jag mig skilt från käringen "förnuft",
nu delar druvans mö som brud min bädd.

Russian

Мы чашей весом в ман печаль сердец убьем.
Обогатим себя кувшинами с вином.
Трикраты дав развод сознанью, знанью, вере,
На дочери лозы мы женимся потом.

Armenian

Ես այս գիշեր մի հսկայ թաս կը գտնեմ
Եւ երկու փարչ գինի մէջտեղ կը բերեմ.
Արձակման թուղթ կը տամ խելք ու հաւատին
Եւ խաղողի դուստրը կնութեան կառնեմ.

Persian

İmşeb mey-i câm-ı yek meni hahem kerd.
Hudra be dü câm-ı mey gani hahem kerd.
Evvel se talak-ı akl-ü-din hahem güft,
Pes duhter-i rezra be zen-i hahem kerd.

Turkish

(Ne olursa olsun bu gece bir batmanlık kadehle şarap içeceğim. Kendimi iki bardak şarapla zengin edeceğim. İlk önce akıl ile dini bosayacağım. Sonra da üzüm suyu ile evleneceğim.)

Arabic

لا يروق الوجود من دون ساقي — ومدام وصوت ناي عراقي
لا أرى العيش ما تفكرت فيه — غير نيل السرور بين الرفاق

Urdu

اِس رات پیونگا جام مے اَدھ سیرا — دو جام میں آپ کو غنی کرلوں گا
پہلے تو برائے عقل و دیں تین طلاق — پھر دختر رز سے عقد میں کرلوں گا

Turkish

بوشب دولو قاب باده گتير سمده اله . — زنگين له شرده ك . براكى جام ايچمك ايله.
اول بوشايب عقلى وايمانى . سوراه — همسراو لارام اوزوم قيزى كوچك ايله.

Turkish

من بو گیجه باتمان قابی ایله ایچه جم
روحیم ایکی قاب میله غنی ایلیه جم!
عقلین ، دینین طلاقین اوچ یول ویره جم ،
هم سوگرا میوین قیزیله من ایولنه جم!

Japanese

友どちよ　君知るならむ　わが家に
華やぐ宴　くりひろげ　われ再度と妻得しを
老ひさらぼひし石女の「理性」をわれの臥床より
はらひし後に契りしは　これぞ「葡萄の娘」なれ。

Indian

जाणतां मित्र हो, काळ लोटला फार
जइं पुनर्विवाहीं गृहीं होय मधु-वार,
जइं टाकुन देउन बुद्धि—वान्झ ती वृद्धा !
मी द्राक्षसुतेशीं करीं सुरू सन्सार.

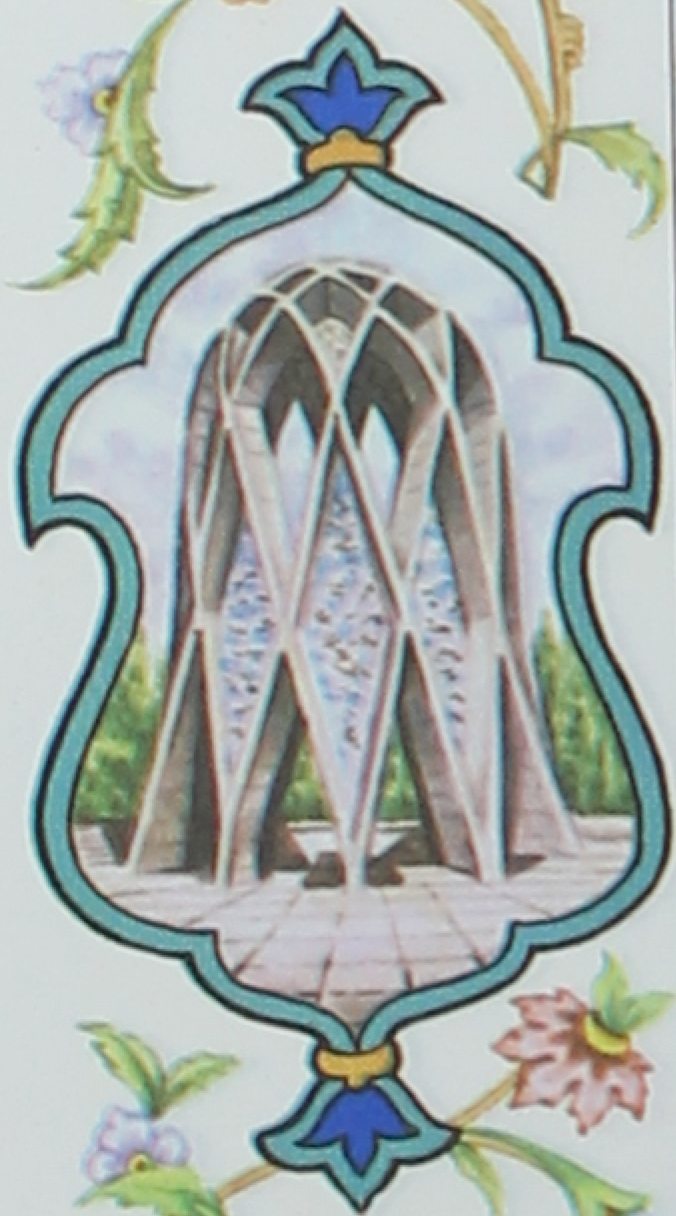

امشب می جام یک منی خواهم کرد

افسوس که نامه جوانی طی شد
وان تازه بهار زندگانی دی شد

آن مرغ طرب که نام او بود شباب
افسوس ندانم که کی آمد کی شد

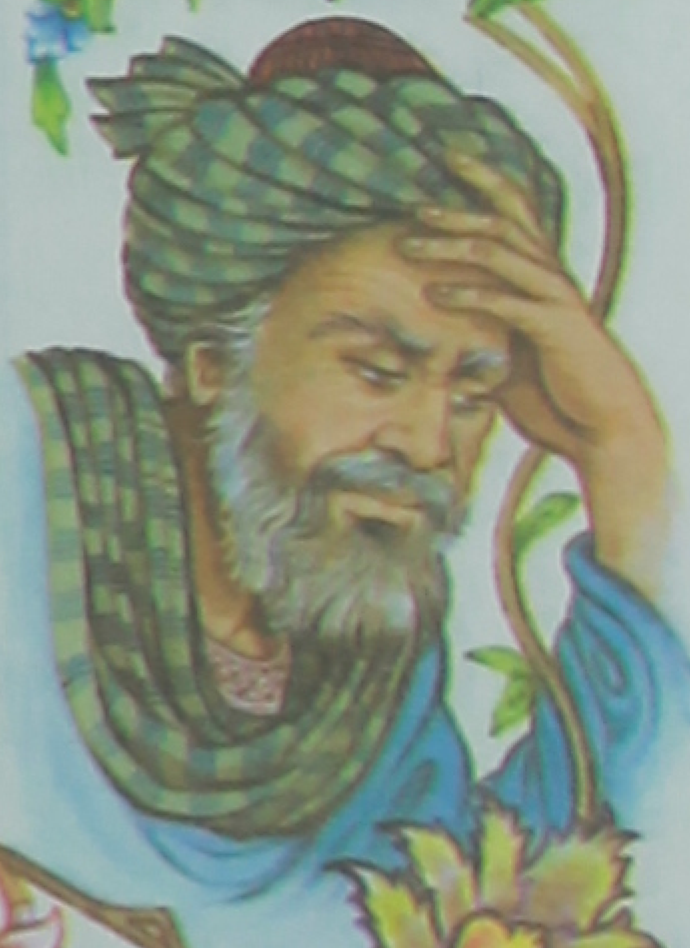

English

Yet Ah, that Spring should vanish with the Rose!
That Youth's sweet-scented manuscript should close!
The Nightingale that in the branches sang,
Ah, whence, and whither flown again, who knows!

French

Ah ! pourquoi le Printemps disparaît-il avec ses Roses,
et Le livre au doux parfum de la Jeunesse se ferme-t-il ?
Le Rossignol qui chante dans les branches
d'où vient-il, où s'est-il envolé, qui sait ?

German

Ach dass der Frühling schon im Sterben liegt,
der Jugend süsser Liebesquell versiegt!
Die Nachtigall, die in den Zweigen schluchzte,
wer weiss: woher? und wer: wohin sie fliegt?

Italian

Ahimè, ché del libro di gioventú siam giunti alla fine,
E il fresco april della vita s'è fatto dicembre,
E quell'uccello giocondo che nome avea Giovinezza
Ahimè, non so quando venne, non so quando è partito.

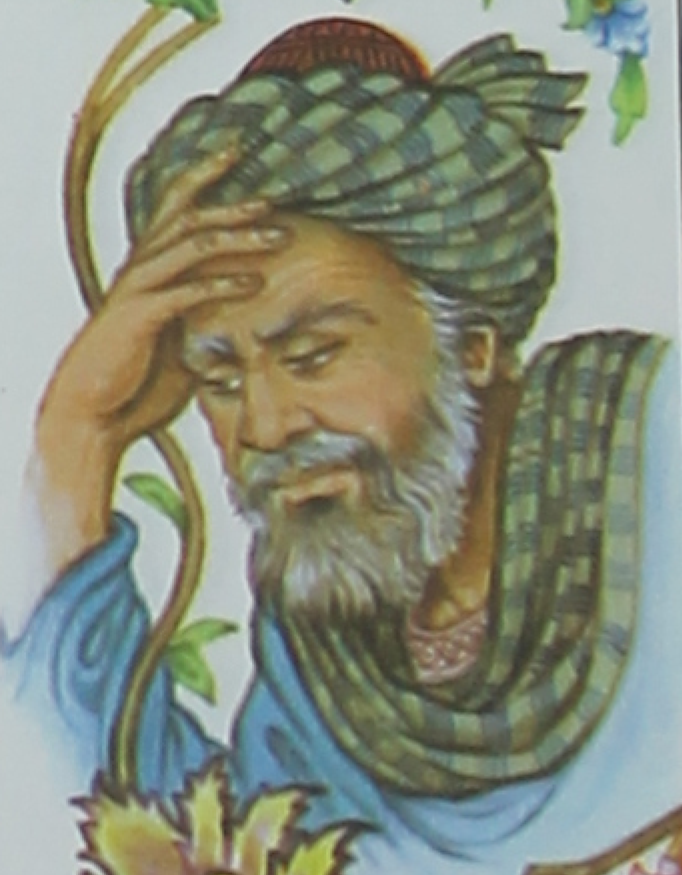

Spanish

Ai y! , ya ha pasado el tiempo de mis anos más
bellos.
Se fué la primavera de mi vida, y el ave
de juventud ha alzado su vuelo rapidísimo.
No sé cuándo ha venido ni cuándo se ha marchado.

Swedish

Om blott ej vår och ungdom räckt så kort!
Mitt träd, som blommat nyss, står kalt och torrt.
Och näktergalen, som i kronan sjungit —
vart flög han, säg, och varför flög han bort?

Russian

Вся книга молодости прочтена,
Увяла жизни ранняя весна.
Где птица радости? Увы, не знаю,
Куда умчалась, где теперь она?

Armenian

Ջահելութեան գիրքը, ափսո՛ս, փակուեց անդարձ,—
Կեանքի պայծառ գարունն անցաւ անվերադարձ.
Այն թռչնակը որ կոչւում էր «ջահելութիւն»,
Չիմացայ ե՞րբ եկաւ ու ե՞րբ թռաւ, գնաց.

Persian

Efsûs ki name-yi civani tay şüd,
Vin taze bahar-î şadmani tay şüd.
An mürg-i tarab ki nam-ı û bûd şebâb
Feryad! Nedanem ki key âmed-ü key şüd?

Turkish

(Yazık ki, gençlik kitabım okunup bitti. Hayıflanıyorum; çünkü o bahar mevsimi gelip geçip gitti. Gençlik dediğimiz o şataretli kuş bilmiyorum ne zaman geldi, ne zaman geçip gitti? Bu hâle acınıp feryâd ediyorum doğrusu.)

Arabic

قَدَانطوَىٰ سِفرُ الشَّبابِ وَاغتَدَىٰ   رَبيعُ أَفراحي شِتاءً مُجدِبا
لَهفي لِطَيرٍ كانَ يُدعى بِالصِّبا   مَتَىٰ أَتَىٰ وَأَيَّ وَقتٍ ذَهَبا

Urdu

افسوس کہ عالم جوانی گذرا   وہ لطف بہار زندگانی گذرا
وہ وقت کہ جس کا نام تھا عہد شباب   افسوس! کب آیا کب وہ پانی گذرا!

Turkish

گنجلیک کتابی اوخوندی گنجلیک کوچدی   شنلیک لہ دولو. او ایلک باهاریم گچدی
گنجلیک دئیلن او قوش، یازیقلار اولسون   بیلمم نہ زمان کلدی با شمدان اوچدی...

Turkish

طومار شبابمیز اوقوندو بیتدی
عیشینده گوزل کتابی باشه یتدی
عیشین قوشو کیم آدی جوانلق ایدی
بیلمم نه زمان گلدی نه دملر گیتدی.

Japanese

あはれや　春は薔薇としも　共に逝くめり
かぐはしの　わが青春の書は閉づ
枝の上にて囀りし　佐夜鴬は
何処より　来りて去くは　はた何処。

Indian

हा हाय ! गुलाबासङ्गें जाय वसन्त,
अन् समाप्त हो मधु-गन्धियौवनग्रन्थ,
अन् न कळे गाई विटपीं जो बुल्बुल तो
ये कुठून, जाई कुठे उडुन तो हन्त !

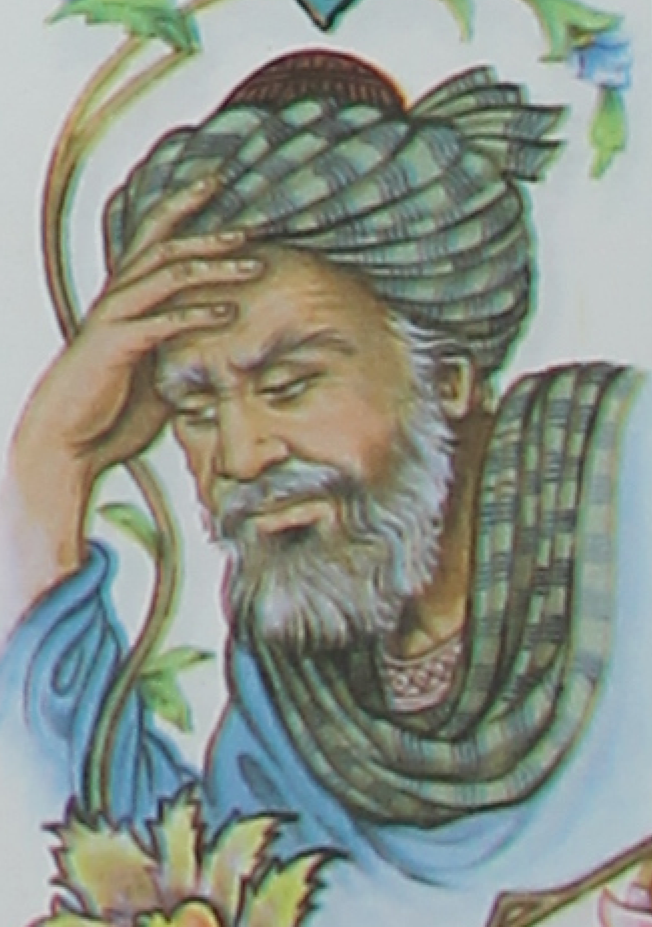

افسوس که نامهٔ جوانی طی شد

ای دل چو حقیقت جهان هست مجاز
چندین چه خوری تو غم از این رنج دراز

تن را به قضا سپار و با درد بساز
کاین رفته قلم ز بهر تو ناید باز

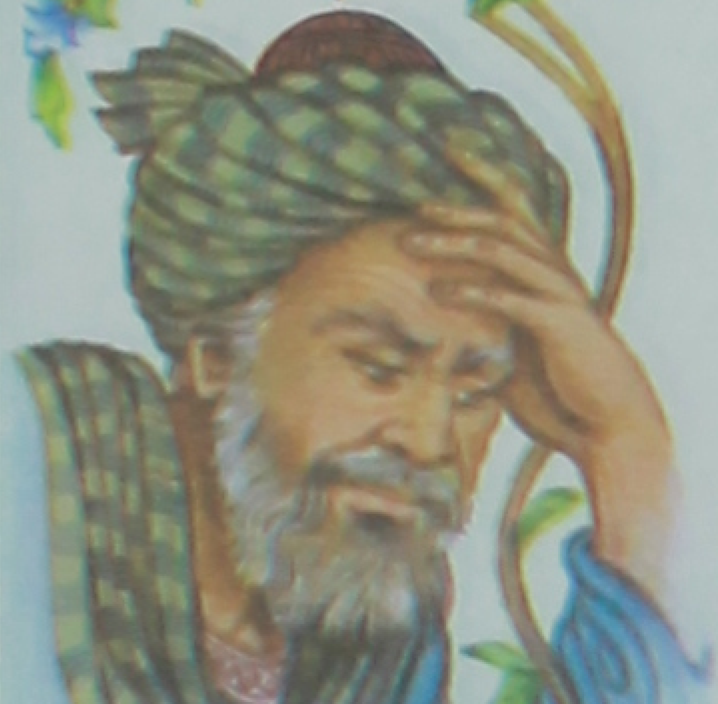

English

The Moving Finger writes; and, having writ,
Moves on: nor all your Piety nor Wit
Shall lure it back to cancel half a Line,
Nor all your Tears wash out a Word of it.

French

Le Doigt du Destin écrit, et passe, ayant écrit :
et ni toute ta Pitié ni toute ton Intelligence
ne peuvent faire qu'il biffe une demi-Ligne,
ni toutes tes Larmes qu'il efface un seul Mot.

German

Der Finger geht und schreibt in steter Eile
ins Buch des Schicksals. Und von deinem Teile
kannst du mit Weisheit nicht und Liebe, nicht
mit Trãnen tilgen eine einz'ge Zeile.

Italian

Poi che verità e certezza supreme non possediamo mai,
Non si può passare la vita in speranze dubbiose.
Guardiamoci dal deporre un istante la coppa del Vino:
Ignari di tutto qual siamo, che importa esser sobri o
ubriachi?

Spanish

¿ Te entristece tal vez que no te recompensen
cual mereces? Olvida y no te apenes. Todo
cuanto deba Ilegarteescrito està en el libro
de lo eterno, que el viento al azar va hojeando.

Swedish

Om, medan än var tid, en ljusgestalt
från höjden hade ödet dock befallt
att hejda gången av sin tunga griffel
och ändra skriften eller stryka allt!

Russian

Если исгина в мире условна, что ж, сердце губя,
Предаешься ты скорби, страданья свои возлюбя.
С тем, что есть, примирись, о мудрец. То, что вечным
каламом
Предначертано всем, не изменится ради тебя

Armenian

Ճշմարտութիւնն առասպել է աշխարհում,
Էլ ինչու ես այսքան տանջւում, տառապում,
Հնազանդուիր բախտի կամքին եւ լուռ կաց,—
Ինչ գրուած է՝ մեր խնդրանքով չի ջնջւում.

Persian

Ey dil çü hakikat-i Cihan hest mecâz,
Çendin çi beri hari ezin renc-ü-niyaz?
Tenra be kaza sipâr-ü ba vakt bisâz,
Kin refte kalem zi behr-i tü nâyed bâz.

Turkish

(Ey gönül madem ki Cihanın gerçeği mecazidir o hâlde bu kadar zahmet ve eziyete ne diye katlanıyorsun? Kendini kaza ve kadere teslim et. Zamaneye uy. Zira kalem bir kere senin için işlenmiş, yazılmış ne giden gelir ve ne de yazılan senin hâtırın için bozulur.)

Arabic

حَقِيقَةُ الكَوْنِ لَيْسَتْ عِنْدَ نَاظِرِهَا   سِوَى مَجَازٍ فَفِيمَ الهَمُّ وَالأَلَمُ
فَجَارِ دَهْرَكَ وَاخْضَعْ لِلْقَضَاءِ فَلَنْ   تُطِيقَ تَبْدِيلَ مَا قَدْ خَطَّهُ القَلَمُ

Urdu

اے دل یہ جہاں فانی ہے اک دن ہے فنا   کچھ دن کیلئے عبث ہے رنج اور صدما
کر درد سے میل بیٹھ راضی برضا   تیرے لئے مٹتا ہے جو کچھ ٹانک دیا؟

Turkish

مادام که حقیقت آرادایو خدی، گونول!   دوزمه بو قدر رنجه، اوزون اُتمه ذلیل،
قاتلان قدره، زمانه یه اوی، که قضا؛   یازدیقلارینی پوزمیاجاق، یاخشی جابیل

Turkish

دنیا ده مجاز در حقیقت دیدیگین
یوقدر سنه بیر فایده سی بوش رنجین
تاپشیر ئوزیگی قضایه وقتیله گیچین
هر نه که یازوب قلم سیلمنز سن ایچین.

Japanese

指動きて書き録し しるし終らば出で去りぬ
されば智慧とて信心も 指戻してその行の
半ばといへど消すを得じ 汝が涙とて
ひとことも 洗ひ滌ぐは 易からじ。

Indian

निर्मिली आद्यदिनिं अन्त्य नराची माती,
अन् अन्त्य पिकास्तव हो पेरणी तदा ती;
हो वाचन ज्याचें न्याय-दिनीं प्रलयान्तीं
हो त्याचें लेखन पूर्वीं सृष्टि-विभातीं.

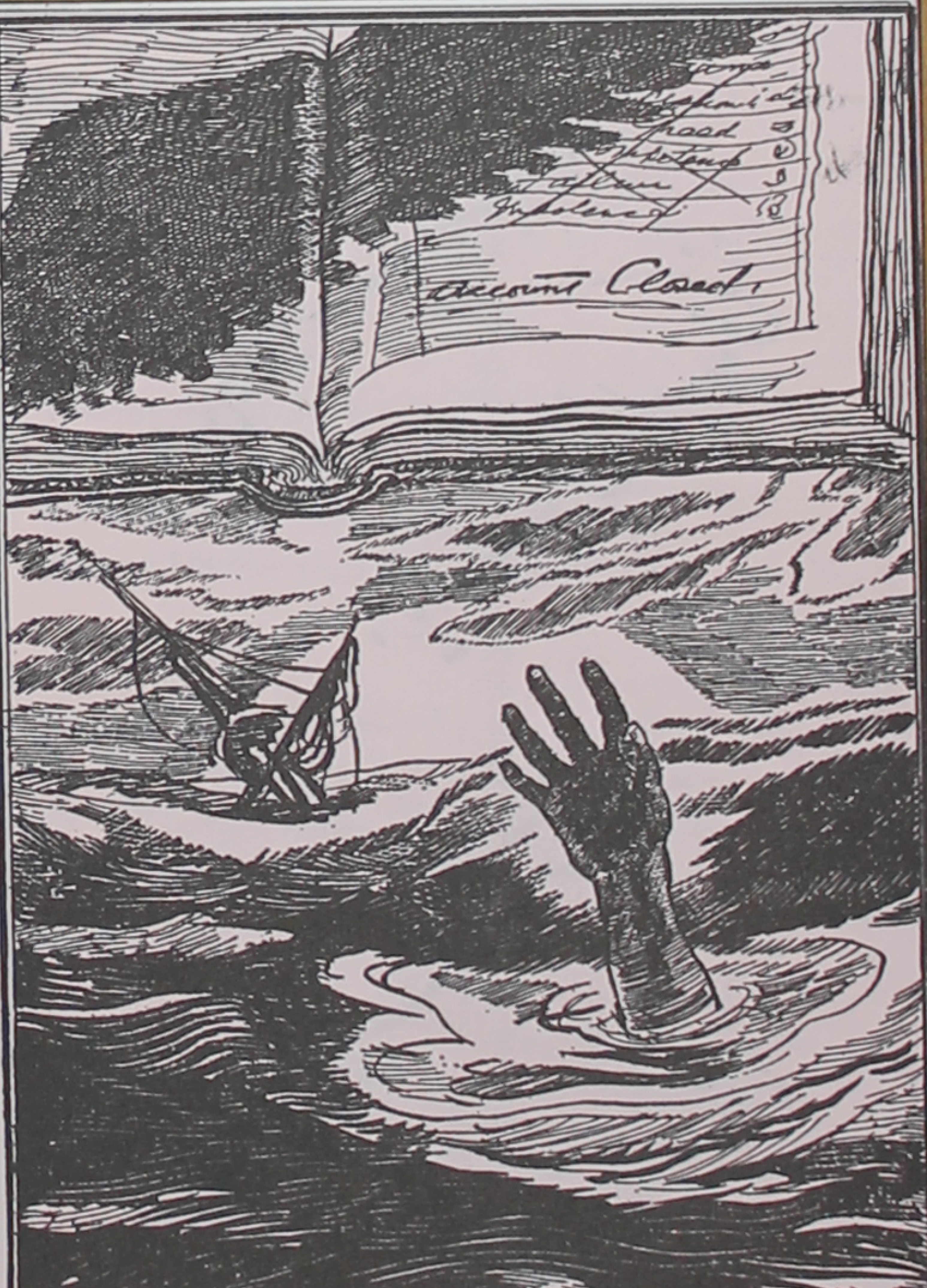

ای دل چو حقیقت جهان هست مجاز

این قافله عمر عجب میگذرد
دریاب دمی که از طرب میگذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری
پیش آر پیاله را که شب میگذرد

English

One Moment in Annihilation's Waste,
One Moment, of the Well of Life to taste—
The Stars are setting, and the Caravan
Draws to the Dawn of Nothing—oh, make haste!

French

Nous n'avons qu'un Moment dans le Désert d'Annihilation,
un seul Moment pour goûter au Puits de la Vie ;
les Étoiles se couchent et déjà la Caravane
touche à l'Aurore du Néant. Oh presse-toi !

German

Bring Wein! noch ungestillt ist mein Verlangen,
der Garten noch vom Schleierdunst umfangen.
Zur Ruhe ist zu früh die Nacht, mein Freund!
Komm, trinke, bis die Sonne aufgegangen.

Italian

In modo strano passa questa Carovana della Vita:
Cògli quell'attimo almeno che passa in letizia.
Coppiere! A che t'addolori del dolor del domani degli altri?
Porta, presto, la coppa, ché sta per passare la Notte.

Spanish

Veloz, la caravana de la Vida adelanta.
No exhales un suspiro sin placer. No te ocupes
del mañana de aquellos que hoy son tus invitados.
Llena otra vez mi copa, que avanza ya la noche.

Swedish

En rast blott i förintelsen, som flyter
så ilsnabbt, innan livets källa tryter!
Nu bleknar stjärnan, Intets morgon gryr.
Snart är den stund, då Förarn lägret bryter.

Russian

Дай мне вина! Ночной туман проходит!
Зачем гадать о будущем, саки?
Блажен, кто путь свой — весел, пьян проходит.
Как странно жизни караван проходит.

Armenian

Կեանքը, որպէս զարմանալի մի կարաւան, անց է կենում.
Հաճելի է, երբ որ ուրախ եւ խաղաղ է անցնում, գնում...
Սաքի՛, իզուր դու յարութեան օրւայ դարդը մի քաշիր—
Գինի տուր ինձ, չե՞ս տեսնում որ գիշերն արդէն
անց է կենում.

Persian

In kafile-yi ömr acab migüzered,
Deryâb demi ki ez tarab migüzered;
Saki! Gam-ı ferda-yı herifân çi huri?
Piş âr piyalera ki şeb migüzered.

Turkish

(Bu ömür kafilesi ne kadar da sür'atle geçip gidiyor? Sâfalı geçen su bir nefesi ganimet bil. Ey sâki! Ne diye onun bunun yarına ait tasalarını çekiyorsun? Şarab bardağını önüme doğru cek. sür. Zira gece geçiyor.)

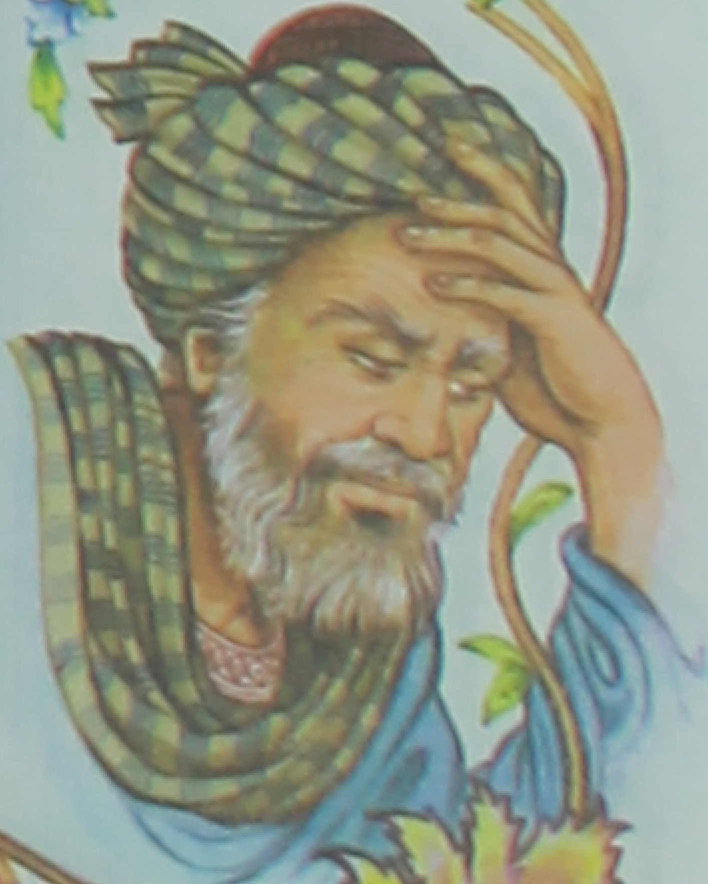

Arabic

مَا أَسْرَعَ مَا يَسِيرُ رَكْبُ الْعُمُرِ　　قُمْ فَاغْنَمْ لَحْظَةَ الْهَنَا وَالْبِشْرِ
دَعْ هَمَّ غَدٍ لِمَنْ يَهْتَمُّونَ بِهِ　　وَاللَّيْلُ سَيَنْقَضِي فَجِئْ بِالْخَمْرِ

Urdu

یہ عمر کی سیدنی عجب طرح چلی　　کچھ ایسا جتن کر کوئی دم تو ہو خوشی
ساقی! تجھے کل کی فکر کیا غیر ونکی؛　　پیمانہ کو دے دور کہ اب رات چلی!

Turkish

بو قافلۂ حیات نه سرعتله گئچیر!　　بو آنی ایتیرمه که بشاشت له گئچیر!
سن باشقالارین صباحنین اُتمه غمین　　قالخ باده گتیر ساقی گئجه گئچمده در...

Turkish

سرعتله کیچیر قافله سی عمرلرین
بیل قدرینی شاد لیقلا کیچن هر نفسین
ساقی نه گر کدر سحرین دردی سنه؟
تیز باده گتور که یوق دوامی کیجه نین!

Japanese

世に在るは　束の間なれや　さながらに
荒野の中の泉より　生命掬み得し　たまゆらよ
見ずや「空無」を出で立ちて　かの幻のキャラバンが
辿り着きしも「空無」なれ　やよ　急げかし。

Indian

क्षण एकच प्याया विलयाच्या वैराणीं
क्षण एकच जीवन-निर्झरिणीचें पाणी—
मावळूं लागले तारे बघ, कर घाई !
ही निघे उषेची यात्रा शून्य ठिकाणीं.

३७ वेळा = समुद्रकिनारा; काळ.

این قافله عمر عجب میگذرد

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمریم
فردا که ازین دیر فنا درگذریم
با هفت هزار سالگان سربسریم

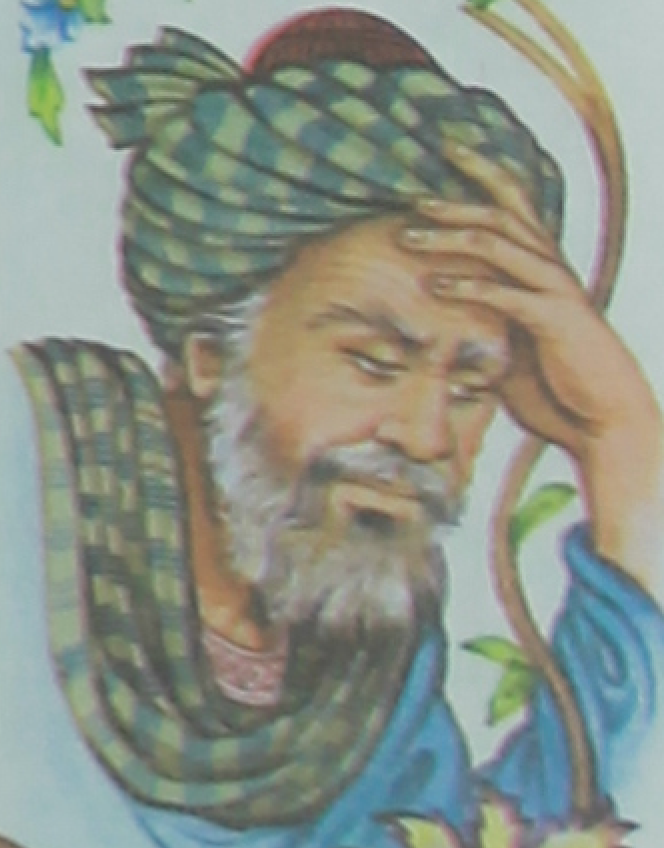

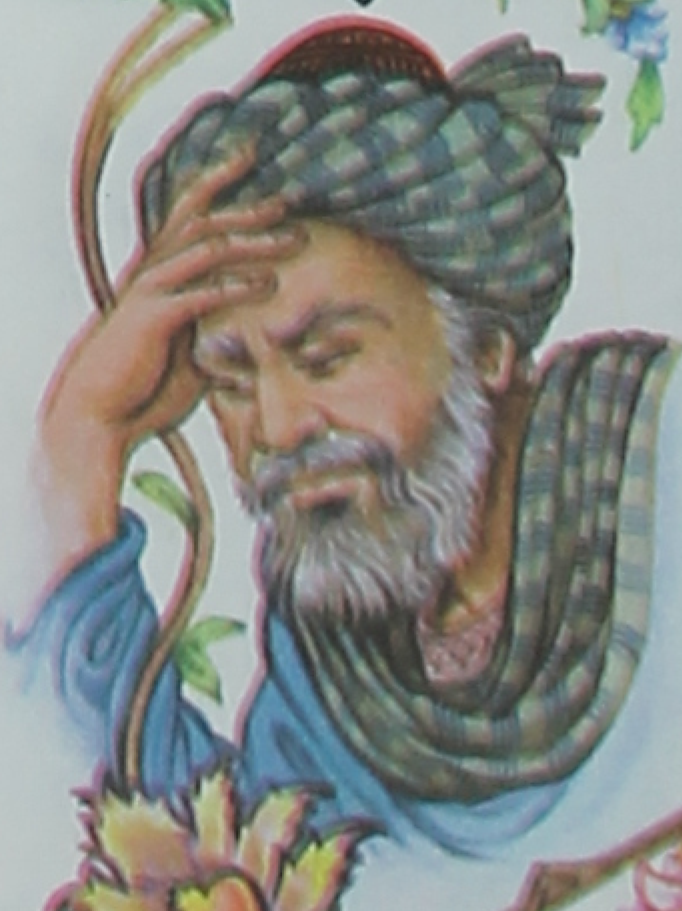

English

Ah, my Belovéd, fill the Cup that clears
To-day of past Regret and Future Fears:
To- morrow! —Why, To-morrow I may be
Myself with Yesterday's Sev'n thousand Years.

French

Ah ! Bien-Aimée, remplis la Coupe qui délivre
Aujourd'hui des Regrets passés et des Craintes futures :
Demain ! où serai-je demain ?
Peut-être avec les Sept mille Ans d'Hier !

German

Füll mir den Becher, der Vergessen reicht,
von Reu und Sorge sei das Heute leicht!
Morgen? warum? bei siebentausend Jahren
der Vorzeit bin ich morgen schon vielleicht.

Italian

Vieni, o amico, non ci tormenti il dolor del domani
A che possiam profittare di quest'attimo solo di vita,
Domani, quando via ce ne andremo da questo castello in
Saremo alla pari di saggi di settemil'anni ,
rovina,

Spanish

No nos preocupemos por el mañana, amigo.
Hemos de aprovechar este hálito de vida.
Si mañana salimos de esta mansión, seremos
lo mismo que los muertos de hace siete mil años.

Swedish

Så drick, tills allt som snö i sol förgår,
sorg för i dag och saknad från i går.
I morgon? Ack, i morgon kan du vara
ett minne, dött sen tiotusen år.

Russian

Друг, не тужи о том, чего уж нет,
Нам светит дня сегодняшнего свет.
Всем завтра предстоит нам путь безвестный.
Вослед ушедшим за семь тысяч лет

Armenian

Ե՛կ, բարեկամ, վաղուայ համար չհոգանք,—
Ներկայ պահի պատեհութեամբ զոհանանք.
Վաղը, երբ որ կը թողնենք այս հին տունը,
Դարեր առաջ մեռածների մօտ կերթանք.

Persian

Ey dost! Biya tâ gam-ı ferda nehurim,
Vin yek dem-i ömrra ganimet şimürim;
Ferda ki ezin deyr-i köhen dergüzerim,
Bâ heft hezar salegân ser be serim.

Turkish

(Dostum, yarının kaygılarını düşünmeyelim. Bu bir nefeslik ömrü fırsat bilelim. Yarın bu eski tapınağı yani Dünyayı bırakarak geçip gittiğimizde yedi bin yıldan beri göçenlerden hiç bir farkımız kalmaz.)

Arabic

هَلُمَّ حَبِيبِي نَتْرُكِ الْهَمَّ فِي غَدٍ
وَنَغْنَمْ قَصِيرَ الْعُمْرِ قَبْلَ فَوَاتِ

سَنُزْمِعُ عَنْ ذِي الدَّارِ رِحْلَتَنَا غَدًا
بِسَبْعَةِ آلافٍ مِنَ السَّنَوَاتِ

Urdu

آ۔ یار عزیز فکر کل کی نہ کریں
دم بھر کی یہ زندگی غنیمت سمجھیں

کل ہو گیا گر جہان فانی سے کوچ
ہم سیکڑوں سال یونہی سوتے گزریں

Turkish

دوستوم! صباح اولمادان غم اتمک گرک؟
برآن بوجیاتمیزدا، گل شنلیک اندہ‌ک.

برگون بوجهاندان کوچوبن، بزگده‌جکیز؛
مین لرجه عدم یولون گده‌نلر کیمی تک...

Turkish

گەل چكمیەك ای دوست صباحین غمینی
عمرین بیلە لیم غنیمت اشبودمینی
ئولدوكدە یارین درك ایدە ریزبیز ، بیزدن-
مین ایل ایرلی ئولنلرین عالمینی !

Japanese

美き人よ　満たせ杯　今日よりは
過ぎし日の悔　将来の　憂ひを拂ふ玉箒
明日はとや　さなり明日こそ　昨の日の
七千年の歳月継ぎて　齢重ねし　われならむ。

Indian

लाडके, आज तो भर प्याला गुलजार
घालवी भावि-भय भूत-शोक जो पार--
का उद्या? उद्या मी पडेन जेथे गेलीं
गतेंत कालच्या वर्षें सात हजार.

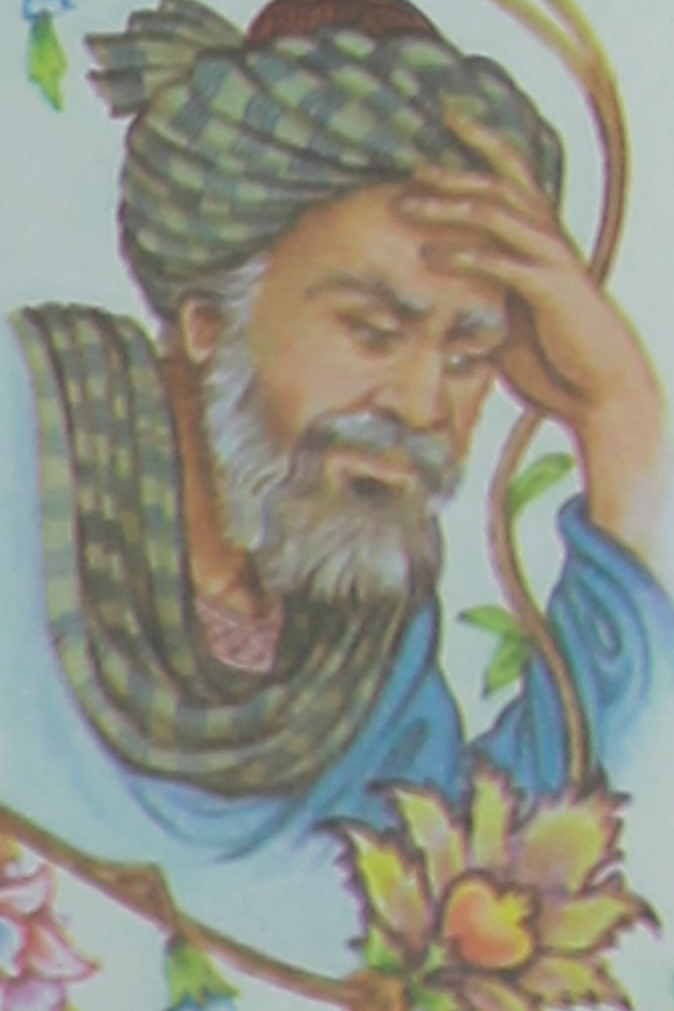

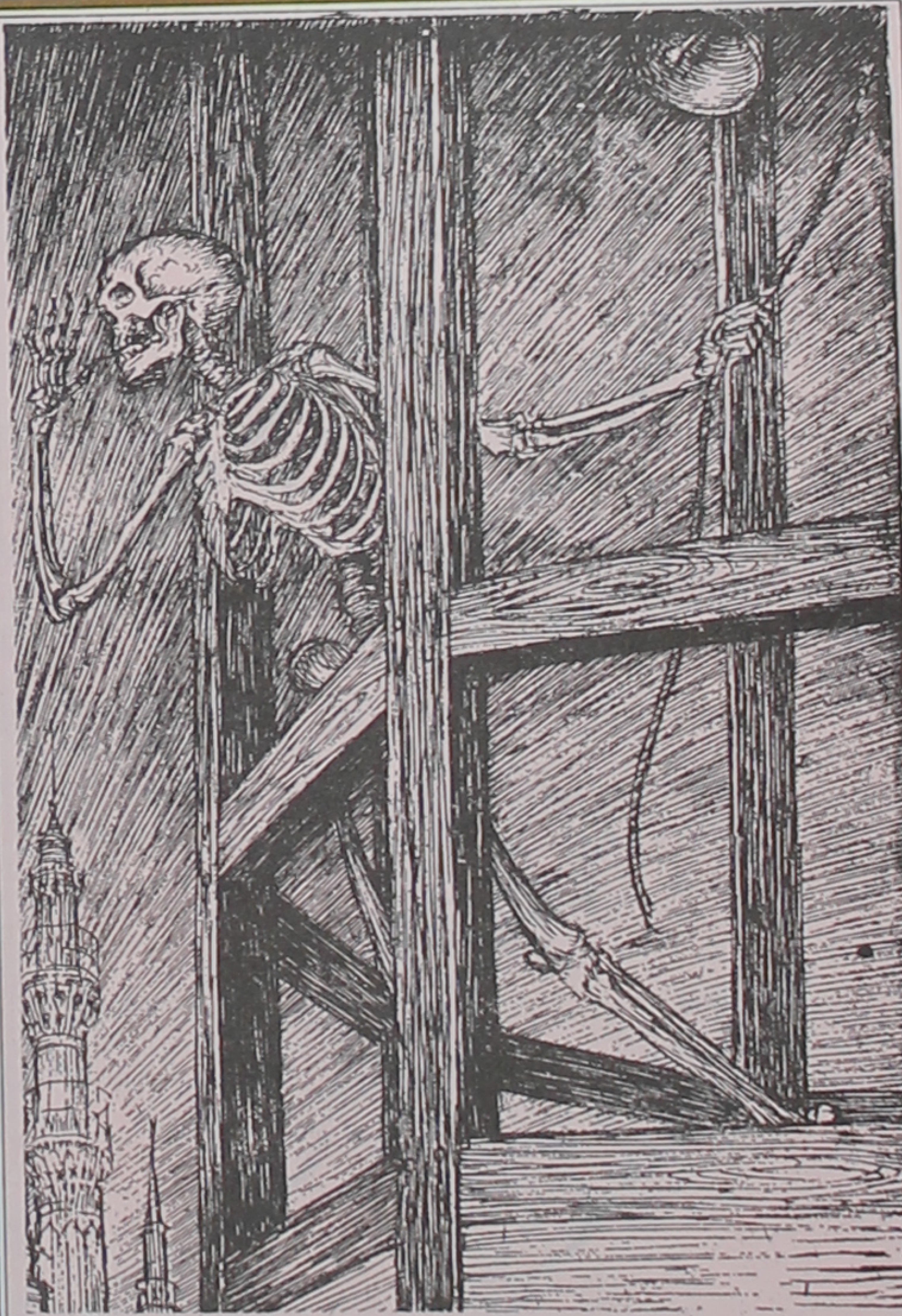

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

English

There was the Door to which I found no Key:
There was the Veil through which I could not see:
Some little talk awhile of ME and THEE
There was—and then no more of THEE and ME.

French

Voici la Porte à laquelle je ne trouvai point de Clef,
Voici le Voile au travers duquel je ne pus voir : Pourquoi
quelque temps parla-t-on un peu de Moi et de Toi,
et plus tard, ne parlera-t-on plus jamais de Toi ni de Moi?

German

Da war kein Schlüssel und doch eine Tür
Da war ein Schleier, undurchsichtig schier.
Von,, mir" und,, dir" vernahm ich kurze Rede
hindurch und dann nichts mehr von dir und mir.

Italian

Nessuno mai sciolse il nodo del mistero di Morte,
Nessuno mai fece un passo fuori del mondo creato.
E tutti io guardo, e il Principiante guardo, e il Maestro,
E ognuno ch'è nato di madre in mano non ha che Impotenza.

Spanish

Tú y yo desconocemos el eterno misterio.
Detrás del Velo, algo de ti y de mí se ha dicho.
Tú y yo comprenderemos, cuando éste se descorra,
que no sabíamos nada, que todo lo ignorábamos.

Swedish

Det var den dörr, vars nyckel jag ej fann,
den slöja, bakom vilken jag ej hann.
Förvirrat tal om "Mig" och "Dig" jag hörde
där bakom, tills i tystnad allt försvann.

Russian

Загадок вечности не разумеем — ни ты, ни я.
Прочесть письмен неясных не умеем — ни ты, ни я.
Мы спорим перед некою завесой. Но час пробьет,
Падет завеса и не уцелеем — ни ты, ни я.

Armenian

Յաւերժութեան գաղտնիքն ի՞նչ է,—ոչ ես գիտեմ, եւ ոչ դու.
Ծածկագիրը ո՞վ կարդում,—ես տեղեակ չեմ, եւ ոչ դու.
Քողի ետեւ ասուլիսն է իմ ու քո, —
Վարագոյրը երբ որ ընկնի՝ ոչ ես կը լինեմ, եւ ոչ դու.

Persian

Esrar-ı Ezelra ne tü dani-yü ne men;
Vin harf-i muamma ne tü hâni-yü ne men.
Hestez pes-i perde güftgu-yi men-ü tü,
Cun perde ber üfted ne tü mâni-yü ne meh (*)

Turkish

(Ezelî sırları ne sen bilirsin ne de ben; bu muammalı sözü ne sen okuyup anlarsın ne de ben. Perdenin arkasında bizim lâfımızı ediyorlar. Perde bir kere indi mi ne sen kalırsın ne de ben.)

احوال ایشان بپرسید گفتند که غذای ما گیاهیست از آن این چنین گشته ایم انکه ذوالقرنین
را مهمان کردند و حکیمان گرد آمدند و هر یکی حکمی میگفتند تا نوبت ذوالقرنین رسید ویرا گفید

DATE LABEL

Arabic

لا أنا عالِمٌ ولا أنتَ سِرَّ الـ — دَهرِ أو حَلَّ مُشكِلٍ مِنهُ دَقَّا

نَنطِقُ خَلفَ السِّتارِ فإن زا — لَ فلا أنتَ أو أنا ثَمَّ نَبقى [1]

Urdu

اسرار ازل میں بھی نہ سمجھا ہوں نہ تو — یہ ایسی پہیلی ہے میں بوجھا ہوں نہ تو

ہے پردے کے پیچھے سو مری تیری بات — اُٹھ جائے جو پردہ نہیں رہتا ہوں نہ تو

Turkish

سرّ ازلی نہ سن قانارسان، نہ دہ من؛ — بو تاپما جانی نہ سن آنارسان، نہ دہ من؛

بز، پردہ نین آردیندا، دانیشاق دائما؛ — پردہ آچیلار، نہ سن قالارسان؛ نہ دہ من۔۔۔

Turkish

سر ازلی نه سن بیلیرسن نه ده من

بو بیلمجه یی نه سن اوقورسان نه ده من

بیز پرده نین آرقا سیندا سو یلشمه ده یز

تاپرده دو شور نه سن قالیرسان نه ده من ۱

Japanese

鍵合はざれば　開き得ぬ　扉ありけり
へだてては　窺(うかが)ひ得ざる帳(とばり)あり
かく二人どち語らふも　暫時(しばし)が程ぞ　かくてこそ
汝(いまし)もあらず　われもなし。

Indian

मज न मिळे चावी, तेथे बन्द कवाड;
जवनिका तिथे, मी बघुं न शके पैलाड;
क्षण गमे ऐकुं ये मी-तूची लव चर्चा,
मग कुठचे मी-तू? पुन्हा शून्यता गाढ.

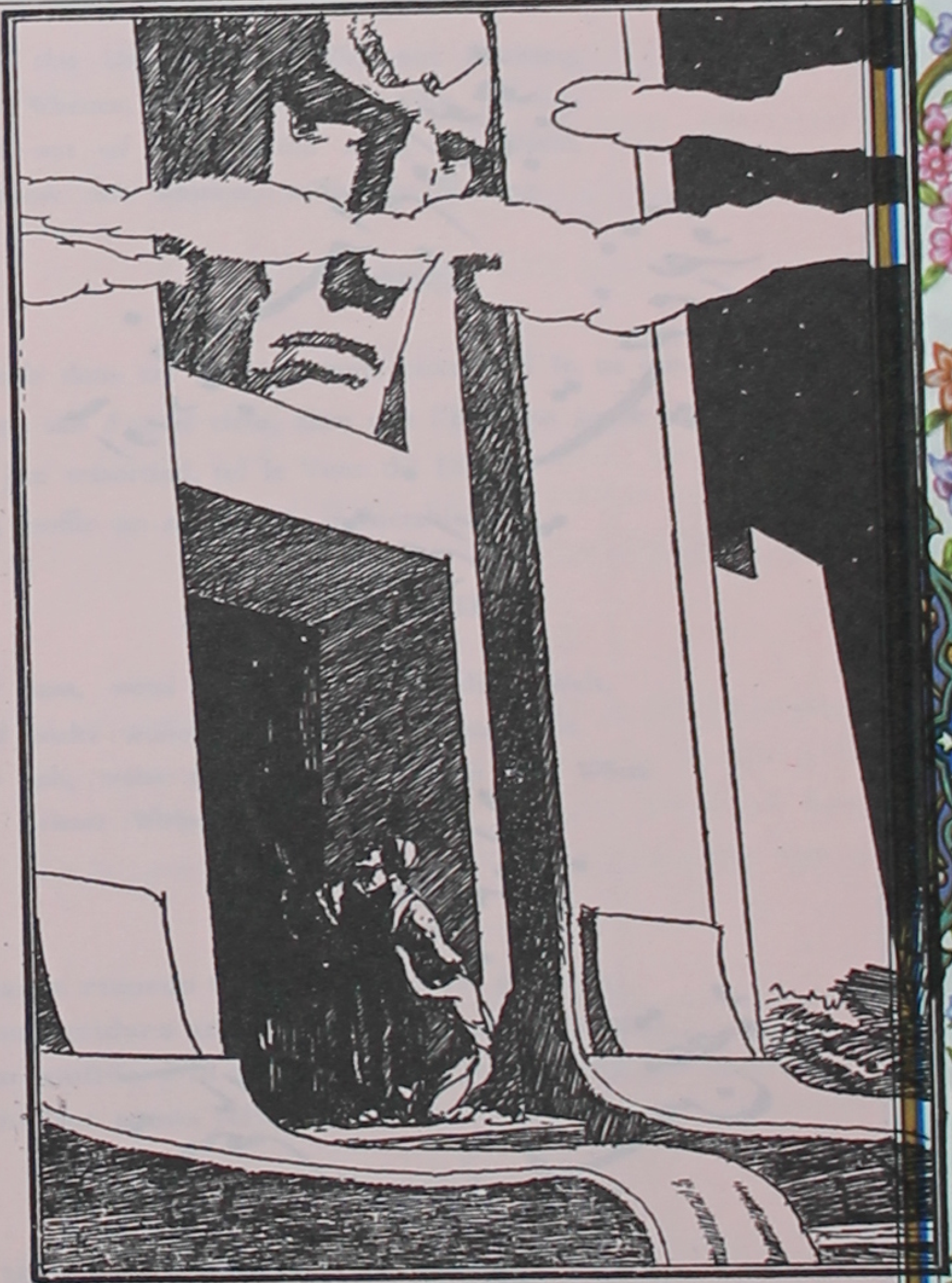

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

آورد باضطرارم اول بوجود
جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم باکراه و ندانیم چه بود
زین آمدن و بودن و رفتن مقصود

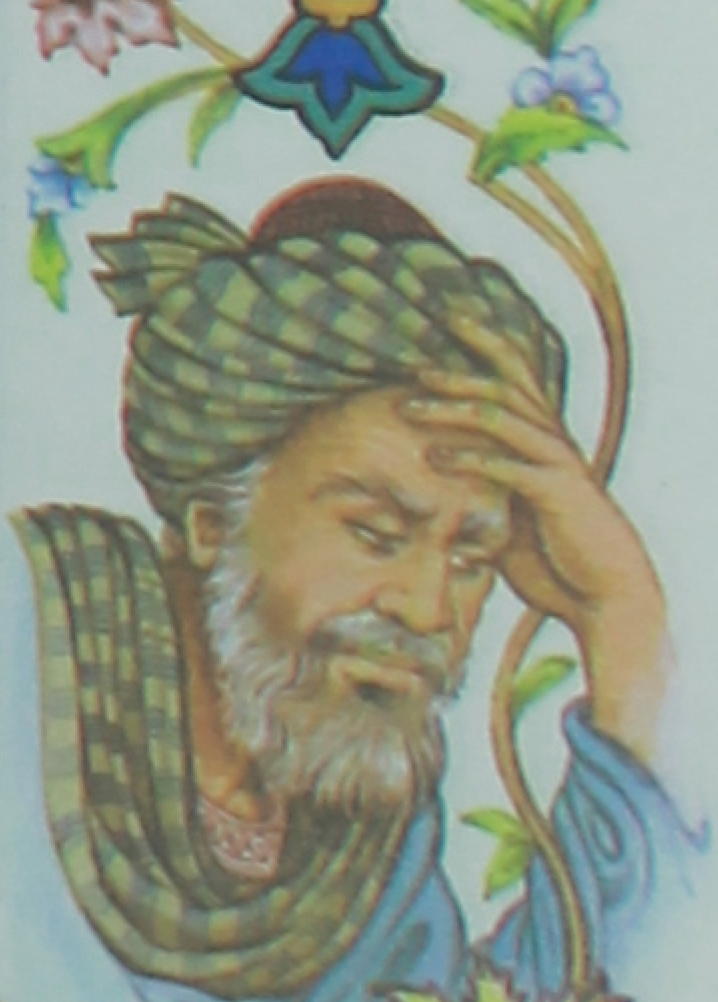

English

Into this Universe, and Why not knowing,
Nor Whence, like Water willy-nilly flowing;
And out of it, as Wind along the Waste,
I know not whither, willy-nilly blowing.

French

Je suis dans cet Univers, mais pourquoi? Je ne sais.
Je ne sais d'où je viens, ainsi que l'Eau qui coule
Et j'en ressortirai, tel le Vent du Désert,
qui souffle on ne sait où, inéluctablement.

German

Ich kam, weiss nicht warum, in diese Welt,
und nicht woher, so wie der Regen fällt.
Ich geh, weiss nicht wohin, wie in der Wüste
ein heisser Wirbelwind vor meinem Zelt.

Italian

Nessun ricordo t'angustii del ieri passato,
E non gridare ancora per un domani non nato.
Non confidare in quello che già passò, che non venne.
L'Attimo passa felice, e non sprecare la Vita

Spanish

Me dieron la existencia sin consultar conmigo.
Luego aumentó la vida día a día mi asombro.
Me iré sin desearlo, y sin saber la causa
de la llegada mía, mi estancia y mi partida.

Swedish

Hit kom jag, vet ej varför, stum och blind,
ej varifrån, som regnet mot min kind.
Och jag försvinner och vet ej varthän
som vid mitt tält en öknens virvelvind.

Russian

Где польза от нашего прихода или ухода?
Где уток основы нашего бытия?
Небесное пламя выжигает глаза лучших
людей мира",
Превращает их в пепел, а где же дым?

Armenian

Դողդողալով ես ի կեանք հրաւիրուեցայ ըսկզբում,
Կեանքը միայն պարգեւեց ինձ յաւելեալ զարմացում.
Գնում եմ այժմ ակամայ. եւ չիմացայ, ես բնաւ,
Ի՞նչ այս գալուց, մընալուց եւ գընալուց դուրս եկաւ.

Persian

Averd be iztirarem evvel be vücûd,
Güz hayretem ez hayat çizi nefüzûd
Reftim be ikrâh-ü nedanim çi bûd
Zir âmeden-ü buden-ü reften maksûd.

Turkish

(Beni ıztırarla Dünyaya getirdi. Hayatta hayretim arttı. Hayatta sağladığım fayda hayretten başka bir şey değildi. Dünyaya gelmekten, burada bir müddet kalmaktan ve sonra da göçüp gitmekten maksat ne idí? Bunu anlayıp bilmeden ikrahla göçüp gittik.)

Arabic

أَتَى بِي لِهٰذَا الْكَوْنِ مُضْطَرِبًا فَلَمْ   زِدْلِيَ اِلَّاحَيْرَةً وَتَعَجُّبُ

وَعُدْتُ عَلَى كُرْهٍ وَلَمْ أَدْرِ أَنَّنِي   لِمَاذَا أَتَيْتُ الْكَوْنَ أَوْ فِيمَ أَذْهَبُ

Urdu

لایا مجھے اضطراب گھبرایا سا   حیرت کے سوا حیات نے کیا بخشا

جب یاں سے گیا ہوں تو گیا مر مر کر   یہ آنا۔ یہ رہنا۔ یہ چلا جانا کیا ہے

Turkish

سوق ایتدی بزی تازی یره آغلارکن،   حیران قالاراق حیاتا، بیلمم که ندن

اکراه ایله دنیادان کوچوب، آنلامادیق   مقصود نه ایمش بو گلمه دن، گیتمکدن

Turkish

اول منه اضطرار یله ویردی وجود
دیرلیکده منه نه اولدو جز حیرت سود ؟
گیتدیك دخی اکراهیله بیز آڭلامادیق
کیم بویله گیدیش، گلیشده نه یمش مقصود .

Japanese

如何なれば　何処よりとも　はた知らず
われは此の世に水の如　否やもあらず　流れ来て
此の世より　荒野を渡る風の如　何処や知らず
身はかくて　本意なき儘に吹き去りぬ。

Indian

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آورد باضطرابم اوّل بوجود

از منزل کفر تا به دین یک نفس است
وز عالم شک تا به یقین یک نفس است

این یک نفس عزیز را خوش میدار
چون حاصل عمر ما همین یک نفس است

English

Would you that spangle of Existence spend
About THE SECRET—quick about it, Friend!
A Hair, they say, divides the False and True—
And upon what, prithee, does Life depend?

French

Voudrais-tu gaspiller cette pauvre chose qu'est la Vie,
à chercher LE SECRET? Fais vite, ami!
Un cheveu, dit-on, sépare le Faux du Vrai;
et de quoi, je te prie, dépend la Vie?

German

Unglaubigkeit und Glauben trennt ein Hauch,
was Zweifel ihr und Wissen nennt – ein Hauch.
Der Hauch ist köstlich, nutz' ihn fröhlich aus.
Denk, wie das Leben rasch verbrennt – ein hauch

Italian

Sii attivo al bene, e lascia andare i precetti,
E quel boccone che hai non rifiutarlo ai compagni,
Non attentare alla vita, alle ricchezze d'altrui.
Ti garantisco io il Cielo. Portate dunque del Vino!

Spanish

Entre impiedad y fe tan sólo un soplo existe,
así como también separa un simple soplo
dudas y convicciones. Goza el soplo presente,
que está la vida entera en el soplo que pasa.

Swedish

Jag sände ut min själ på forskningsfärd
att lösa gåtan om en annan värld.
Och så löd svaret, som den bragte åter:
"Jag själv är himmel liksom avgrundshärd".

Russian

Одна рука — на Коране, другая — на чаше,
То мы благочестивы, то нечестивы.
Под этим мраморным сводом цвета бирюзы
Мы не являемся ни окончательно кафирами,
ни полностью мусульманами.

Armenian

Զհաւատալուց մինչ հաւատալը մի քայլ է միայն.
Կասկածից մինչեւ վստահ լինելը մի քայլ է միայն.
Այդ մի քայլը դու ուրախ անց կացրու... կեանքի
արդիւնքն է,
Ծննդեան օրից մինչ մահանալը, մի քայլ է միայն.

Persian

Ez menzil-i küfr tâ'be din yek nefesest,
Vez âlem-i şek tâ be yakîn yek nefesest.
In yek nefes-i azizra hoş midâr,
Çün hâsıl-ı ömr-i ma hemin yek nefesest.

Turkish

(Kâfirlikten dindarlığa kadar olan mesafe bir nefesten iba rettir. Şüphe ve tereddüd âleminden kat'iyet âlemine kadar olan fasıla da bir nefestir. Şimdi yaşamakta olduğun şu aziz nefesi hoş tut, onun kıymetini bil. Zira hayatımız şu bir nefesten yani şu bir ândan ibarettir.)

Arabic

نَفَسٌ بَيْنَ كُفْرِنَا وَالدِّينِ — نَفَسٌ بَيْنَ شَكِّنَا وَالْيَقِينِ

مَا أَرَى حَاصِلَ الْحَيَاةِ سِوَاهُ — فَاقْضِهِ بِالسُّرُورِ قَبْلَ الْمَنُونِ

Urdu

ہے کفر سے فصل تا بہ دیں ایک نفس — جس طرح کہ شک سے تا یقیں ایک نفس

اِس ایک ہی سانس کو مسرت سے گذار — ہے حاصلِ عمرِ ہمنشیں ایک نفس

Turkish

کفر ایله ایمانِ فاصله‌سی آزدر، ایمان، — شبهه ایله یقین ووروشمادا بعض زمان

سن گل بو عزیز حیاتنی اتمه تباه، — فکر ایله، ندر حیاتمیز؟ قیسا برآن !

Turkish

مابین جهان و کفر ودین بیرد مدر

هم فاصله ی شك و یقین بیرد مدر

سن کو گُلو گُو شاد ئه ت باری بو بیردمده

چون حاصل عمرمیز همین بیرد مدر .

Japanese

由々しかる　生命の秘密　明かさむと
黄金を積みて知らむとすれば　友よとくとく　急げかし
「真実　偽　恐らくは　髪一筋を隔つのみ
そも現世は　何をかも　よすがにわれの生ひゆかむ。」

از منزل کفر تا به دین یکنفس است

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است
در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که بر گردن او می بینی
دستی است که بر گردن یاری بوده است

DATE LABEL

گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت
ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده

English

I think the Vessel, that with fugitive
Articulation answer'd, once did live,
And drink; and that impassive Lip I kiss'd,
How many Kisses might it take—and give!

French

Je crois que le Vase qui me fit cette réponse
fugitive, fut jadis un bon vivant qui buvait bien;
et cette Lèvre impassible que je baisai,
Combien de Baisers dut-elle déjà prendre et donner!

German

Der Krug, von dem die leise Antwort kam,
der lebte einst und kannte Lust und Gram,
Die kalte Lippe, die ich küsste—weisst du
wie heisse Küsse einst sie gab und nahm?

Italian

Questo vaso di terra, come me, triste amante fu un tempo,
E il cuore suo, come il mio, prigioniero d'amabili trecce
fu un tempo.
E questo manico fine che vedi qui sul suo collo
Braccio abbracciato al collo di dolce fanciulla fu un tempo.

Spanish

Igual que yo, este jarro fué un día un triste amante
prendido en el cabello de una mujer. Contempla
su asa. Ha sido el brazo que rodeó mil veces
el blanquísimo cuello de una mujer hermosa.

Swedish

Det ler, jag fick det tysta svaret av,
har kanske levat långt från död och grav.
Den kalla läpp, som nyss jag kysste — vet du,
hur heta kyssar då den tog och gav?

Russian

Кувшин мой был прежде влюбленным, все муки мои он познал,
Кудрей завитками плененный, как я, от любви изнывал,
А ручка на шее кувшина, наверно, когда-то была
Рукою, которою шею возлюбленной он обнимал.

Armenian

Այս կուժն ինձ պէս դարդոտ սիրահար է եղել,
Մի սիրունի վարսին գերի եար է եղել,
Այս կանթը, որ դու տեսնում ես նրա վզին,
Մի թեւ է որ եարի վզով ծալ է եղել։

Persian

In Kûze çü men âşık-ı zârî bûdest,
Der bend-î ser-i zülf nigârî bûdest.
In deste ki ber gerden-i û mibinî
Destist ki der gerden-i yarî bûdest.

Turkish

(Bu gördüğün testi vaktile benim gibi bir zavallı âşıktı. O da bir zamanlar sevgilisinin saçına vurulmuş, tutulmuştu. Şu testinin boynunda gördüğün bu kulp vaktile bir güzelin boynuna sarılmış bir kol idi.)

Arabic

كَانَ هٰذَا الكُوزُ مِثْلِي عَاشِقًا   وَالِهًا فِي صُدْغِ ظَبْيٍ أَغْيَدِ
وَأَرَى عُرْوَتَهُ كَانَتْ يَدًا   طَوَّقَتْ جِيدَ حَبِيبٍ أَجْيَدِ

Urdu

اِس قحبۂ دنیا کا ہے عاشق مجھ سا؟   گویا ہے مجھے زلف پری کا سودا؟
یہ ہاتھ جو حبشی کے گلے میں ہے پڑا   گویا ہے یہ مہوش کے گلے کی مالا؟

Turkish

من تک، بو کوزه، عاشق ایمش برگوزله،   برآو کیمی کونلو باغلی برقاره تله..
اول قورپلا راسن باخما، که عاشق قولدر   جانانی نی برگنجه قوجاقلامش ائله..

Turkish

بو کوزه که من تك عاشق زار ایمش
زلف سیه یاره گرفتار ایمش
بوقولپ که گورورسن، سن اونون بوینو ندا
بیر قولدر او کیم حمایل یار ایمش

Japanese

思へらく　かく儚かる声音にて　われに答へし酒壺よ
汝も曽て　世にありて　さこそ美酒満たしけむ
あはれいまわが脣触るる　そが冷やけき脣は
交はす接吻　あたたかく　互にせしも幾十度。

Indian

मज गमे, घटें त्या क्षीणस्वर मधु-शील
लुटिलीच कधि तरी मजा जीवनांतील;
मी अधर चुम्बिला थण्डगार तो पुढती
किति किती चुम्बनें घेइल—— अन् देईल ?

این کوزه چو من عاشق زاری بودست

ای کاش که جای آرمیدن بودی
یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بر دمیدن بودی

English

Would but the Desert of the Fountain yield
One glimpse–if dimly, yet indeed reveal'd,
Toward which the fainting Traveller might spring,
As springs the trampled herbage of the field!

French

Pourquoi le Désert n'accorde-t-il une courte vision
— si indistincte qu'elle soit, mais révélée, —
de la Source, où se ranime le Voyageur mourant,
comme se redresse dans la prairie l'herbe foulée!

German

Oh, liess' uns Gott die rechte Strasse gehn
und uns zuletzt den Ort der Ruhe sehn!
Oh, könnten wir in hunderttausend Jahren
wie grünes Gras vom Boden auferstehn!

Italian

Oh fosse a noi dato trovare infine un asilo di pace!
Oh, questo lungo andare, avesse, in fondo, una Mèta!
Oh fosse, dopo cento e mill'anni, dal cuor della terra
Oh fosse a noi data speranza di sorgere a nuovo com'erba!

Spanish

¡Ah, si fuese posible vivir en el reposo!
¡Si existiera un final en esta larga ruta!
¡Si después de mil años le fuera dable al hombre
resurgir de la tierra igual que nace el césped!

Swedish

Ack, kände vi den väg, vi måste gå
för att en gång till vilans ängder nå!
Och väcktes vi om hundratusen sekler
till liv som gräs bland markens blom och strå!

Russian

Неужто для отдыха места мы здесь не найдем?
Иль вечно идти нескончаемым этим путем?
О, если б надеяться, что через тысячи лет
Из чрева земли мы опять, как трава, прорастем!

Armenian

Երանի թէ մի հանգստի վայր լինէր,
Կամ այս ճամբին վերջակէտ ու ծայր լինէր.
Երանի թէ հարիւր հազար տարուց յետ
Խոտի նման կանաչելու ճար լինէր.

Persian

Ey Kâş ki cay-i âremiden budî,
Ya in reh-i dûrra residen budî;
Kâş ez pey-i sad hezar sâl ez dil-i hâk
Çün sebze-i ümid ber demiden budî.

Turkish

(Ah ne olurdu, rahat edilecek bir yer bulunsaydı! Yahut bu uzun yol bir tarafa çıksaydı! Ah ne olurdu keşke yüz bin sene sonra toprağın altından insanın yeşillikler gibi yeniden bitmesi ümidi bulunsaydı.)

Arabic

أَلَا لَيْتَ اللِّوَاءَ يَكُونُ أَوْ أَنْ   يَكُونَ لَنَا انْتِهَاءٌ فِي الْمَسِيرِ

وَلَيْتَ لَنَا وَإِنْ سَلَفَتْ قُرُونٌ   رَجَاءً أَنْ سَنَنْبُتَ كَالزُّهُورِ

Turkish

ایکاش کہ ہوتی کہیں جائے آرام   یا منزل دور پر پہنچتے ناکام

ای کاش دل خاک سے برسوں کے بعد   سبزہ کی طرح اگنے کا ہوتا ہنگام

Urdu

دینجلمک ایچون، یرده اولیدی امکان،   یاخود بو اوزون یولا اولیدی پایان.

گوی اوت کیمی کاش اولیدی چیخماق امیدی   بوزمین سنه سوزرا، بو قارا توپراقدان...

Turkish

ای کاش اولایدی بیرجه راحت مسکن
یا خود بو اوزون یولو بیتیرمك ممکن
یوزمین سنه سو گرا کاش اولایدی امّید
انسان گوگه ریدی یردن اوت تك یگیدن

Japanese

沙漠にありてほのかにも　一目(ひとめ)なりとも
見たきは泉　見なば疲れし　旅人さても
おどりかからむ　そは　踏まれたる
野の草　はねて　起きぬる如く。

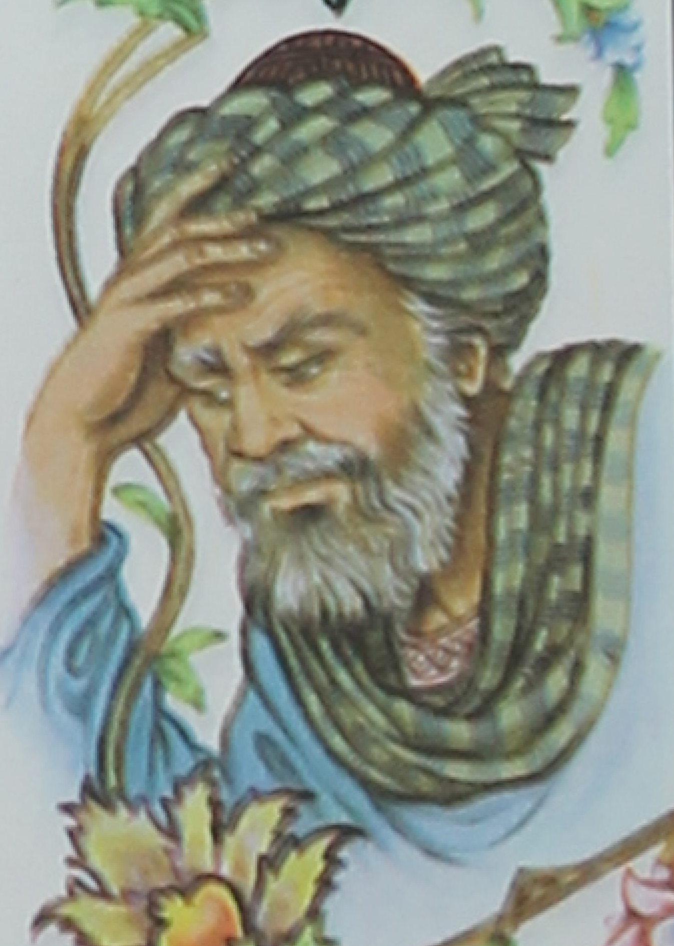

ای کاش که جای آرمیدن بودی

ترکیب پیاله‌ای که درهم پیوست
بشکستن آن روا نمیدارد مست
چندین سر و پای نازنین از سر و دست
بمهر که پیوست و بکین که شکست

English

Another said—"Why, ne'er a peevish Boy
Would break the Cup from which he drank in Joy;
Shall He that of His own free Fancy made
The Vessel, in an after-rage destroy!"

French

Un autre dit : « Jamais un Enfant maussade
ne briserait la Coupe où il but avec Joie ;
pourquoi faut-il que Celui, qui, de sa propre Fantaisie,
fit le Vase, le détruise en un retour de colère ! »

German

Da rief ein Andrer in den stillen Raum:
– Ein Kind zerbricht den eignen Becher kaum.
Soll er uns wieder denn in Stücke schlagen,
der uns erschuf in reinem Liebestraum?

Italian

Quell'elegante composto ch'Ei stesso plasmò a forma di coppa
Un ebbro non mai oserebbe di frantumarlo per sempre
Eppure tante teste e piedi gentili e mani armoniose
Per amor di Chi Iddio le ha composte, per odio di Chi le ha
spezzate?

Spanish

Ni el más beodo de los hombres osaría
destrozar una copa bien rebosante. ¡Cuántos
bellos rostros y cuerpos perfectos han quedado
¿por quién y para qué? ---convertidos en polvo

Swedish

En annan då: "Vem låter krukan falla
och slås isär, om drycken smakar galla?
Knappt ens ett barn, hur mycket mindre då
den mästare, som format till oss alla!"

Russian

Ужели бы гончар им сделанный сосуд
Мог в раздражении разбить, презрев свой труд?
А сколько стройных ног, голов и рук прекрасных,
Любовно сделанных, в сердцах разбито тут!

Armenian

Ես զննում եմ մի կոտրւած նախնուն բաժակ.—
Մտածում եմ՝ ներելի չէ այսպէս արարք.
Որքա՞ն չքնաղ ձեռք ու գլուխ սիրով կապւել
Եւ ո՞ւմ քէնով կոտրւել են այսպէս վայրագ.

Persian

Ecza-i piyalera ki derhem peyvest?
Işkesten-i u küca reva dared mest?
Çendin ser-ü saak-ı nazenin-ü kef-i dest,
Ezmihr ki peyvest-ü be kin-i ki şikest?

Turkish

(Bir kadehin parçaları birbirlerile birleştikten sonra hangi sarhoş onu kırmağa reva görür? Bunca cânân başlarile el ve ayakları kimin sevgisile birbirile kaynaştıktan sonra acaba kimin kin ve husumetile parçalanıp birbirlerinden ayrıldı? Meçhûl! Anlaşılmadı ki belli olsun.)

Arabic

هَلِ الجَامُ مَهْمَا تَمَّ صُنْعًا وَدِقَّةً　　　يَرَىٰ كَسْرَهُ مَنْ كَانَ مُنْتَشِيًا سُكْرَا

فَفِيمَ يَرَىٰ الخَلَّاقُ سَاقًا لَطِيفَةً　　　وَرَأْسًا وَكَفًّا ثُمَّ يَكْسِرُهَا كَسْرَا

Urdu

اجزائے پیالہ جن میں مَے ہے پیوست　　　وہ ٹوٹنے سے پا نہیں سکتے ہیں شکست

بے کارگی یہ دردِ سری ہے تیری　　　اب مِہر سے ہو وصل نہ کینے سے شکست

Turkish

براو یلہ پیالہ کہ اولا اینجہ، اینسان　　　قیرمازا و پیالہ نی بلہ سرخوش اولان

بلیسم بو قَدَ گوزل باشی، ال، ایاغی　　　کیمدر قایران عشقلہ کیمدر داغیدان؟

Turkish

بیر کاسه که ترکیب بولوب اولدو درست

قییماز اونو قیرسین بریسی اولسادا مست

بو قدر گوزل سینه، توپوق، باش، ال، آیاق

نه ایچون بیله قایریلدی نیچون بولدو شکست؟

Japanese

又も次なる壺のいふ「如何に無頼の悪童とて
歓楽つくす美酒を　酌みし杯こぼつまじ
また御手づからその壺を　創りし神のその後に
怒りふくみて　こぼつこと　などてあるべき。」

Indian

तों वदे अन्य, “ का चषक पोर चिडखोर
फोडील ज्यांतुनी पिईं मजेनें थोर ?
जो प्रीतिकौतुकें शुद्ध पात्र हें घडवी
तो फोडिल का तें मागुन कोपें घोर ?”

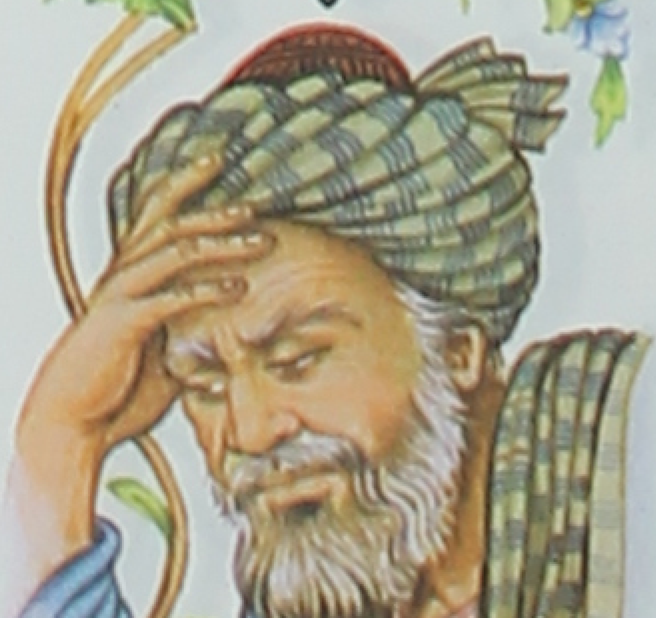

ترکیب پیاله ای که درهم پیوست

این چرخ و فلک که ما در او حیرانیم
فانوس خیال از او مثالی دانیم

خورشید چراغدان و عالم فانوس
ما چون صوریم کاندرو حیرانیم

English

We are no other than a moving row
Of visionary Shapes that come and go
Round with this Sun-illumined Lantern held
In Midnight by the Master of the Show;

French

Nous ne sommes rien d'autre qu'unc procession
mouvante de Formes imaginaires, qui vont et viennent
autour de cette Lanterne illuminée de Soleil,
que tient au milieu de la Nuit le Maître du Spectacle.

German

Oben und Unten, Innen, Aussen, sieh!
ist nur ein Zauberbild der Phantasie!
Wie eine Kerze steht darin die Sonne,
als Schattenbilder schweben wir um sie.

Italian

Questa gran volta del cielo sotto la quale stupiti viviamo
È come una lanterna, magica d'illusione:
Il Lume dentro n'è il Sole, e la lanterna è il Mondo;
E noi come forme fuggenti, sbigottiti, passiamo.

Spanish

Igual que una linterna mágica es esta Rueda
en torno de la cual vamos todos girando:
la lámpara es el sol, el mundo la pantalla,
nosotros las imágenes que pasan y se esfuman.

Swedish

Ett skuggspel här sitt dumma gyckel för,
kring solens lykta det sig rastlöst rör.
Du sprattlar bara lydigt, skuggspelsdocka,
tills du går sönder och läggs — utanför.

Russian

Тщетно тужить — бесполезная затея.
Ибо этот небосвод сеял и жал тысячи
подобных нам.
Наполни кубок вином, вложи скорей в мою руку.
Чтобы я выпил с мыслью: случилось все,
что должно было случиться.

Armenian

Տիեզերքը մեզ զարմանք է պատճառում —
Նա մոգական լապտերի է նմանում.
Արեւը ճրագ է, աշխարհը՝ լապտեր,
Իսկ մենք ապշած նկարներ ենք նրանում.

Persian

In çarh-ı Felek ki ma der û gerdanim
Fanus-i hayal ez û misali danim.
Hurşid çerağdan-ü âlem fanûs,
Ma çün suverim Kenderû hayranim.

Turkish

(Bizi, içinde fırıl fırıl döndüren bu feleği ben bir sihirbaz fenerine benzetiyor ve bunu öyle biliyorum. Güneş onun lâmbasıdır ve Âlem de bir fanustur. Biz bunun içinde birer şekil, suret ve temsiliz. Aynı zamanda da hayretler içindeyiz.)

Arabic

هٰذَا الْفَضَاءُ الَّذِي فِيهِ نَسِيرُ حَكَى — فَانُوسَ سِحْرٍ خَيَالِنَا لَدَى النَّظَرِ

مِصْبَاحُهُ الشَّمْسُ وَالْفَانُوسُ عَالَمُنَا — وَنَحْنُ نَبْدُو حَيَارَى فِيهِ كَالصُّوَرِ

Urdu

یہ چرخ فلک جس میں ہیں ہم چکراتے — فانوس خیال کو ہے نسبت اِس سے

خورشید چراغداں ہے عالم فانوس — تصویروں کی طرح ہم پڑے ہیں پھرتے

Turkish

اوستونده بزی فیریل فیریل گزدیره‌رک، — فانوس خیالا بنزه ینده ر بو فلک!

گون شعله چکن چراغ در اونده، بزلر: — جلوه اندریک فانوسدا بر صورت تک!

Turkish

بو چرخ فلك كه اوندا بيز فيرلانير يز
فانوس خيال كيمى بيرشى سانيگز
خورشيدى چراغ ، عالمى فانوس بيل
بيزاوندا اولان صور كيمى حيرانيز

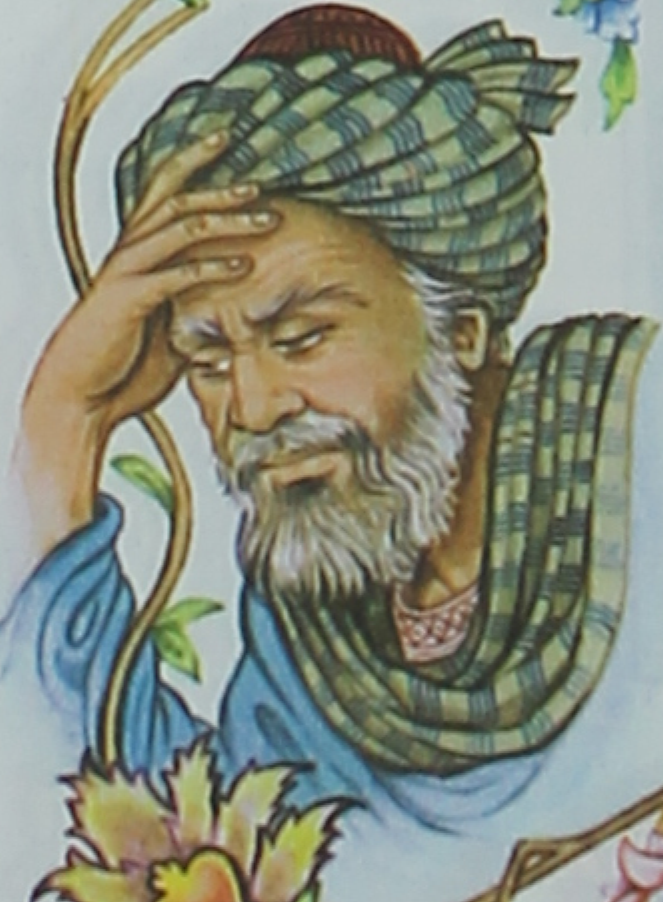

Japanese

時は今　真夜中なれや見物師　そが手の灯り
「太陽」に照らし出されてゆきめぐる　摩訶不可思議の
シルベット　噫　そはわれら　人間の
あはれ　うごめく　列にこそ。

Italian

बघ आतुन, बाहेरुन, भवती, वर, खालीं
हा निवळ तमाशा सारा मायाजालीं !
अन् आपण छायाऽऽकृति ज्या येती जाती
आकाशदिव्यामधि रविज्योतिभवताली.

این چرخ و فلک که ما در او حیرانیم

تو به یمن از می آراسته می‌باش
صد توبه به باد داده است در می‌باش

گل جامه دران و بلبلان نالان
در وقت خزان توبه روا کی باشد

English

Indeed, indeed, Repentance oft before
I swore—but was I sober when I swore?
And then and then came Spring, and Rose-in-hand
My thread-bare penitence apieces tore.

French

En vérité, en vérité, j'ai souvent juré de me Repentir,
mais étais-je Sobre lorsque je jurai ?
Et puis, et puis vint le Printemps, et, la Rose à la main,
Je mis en pièces mon Repentir usé.

German

Wahrhaftig, Reue schwor ich oft zuvor,
doch war ich nüchtern wenn ich also schwori
Denn wenn der Frühling seine Rosen schwang.
so brach die Reue mir wie dünnes Rohr.

Italian

Mi leverò, e al Vino correrò, deciso e leggero,
E la guancia mia colorerò del colore del mosto.
A questa sciocca Ragione sferrerò sulla faccia
Un pugno di Vino, che l'addormenti alfine a lungo sonno.

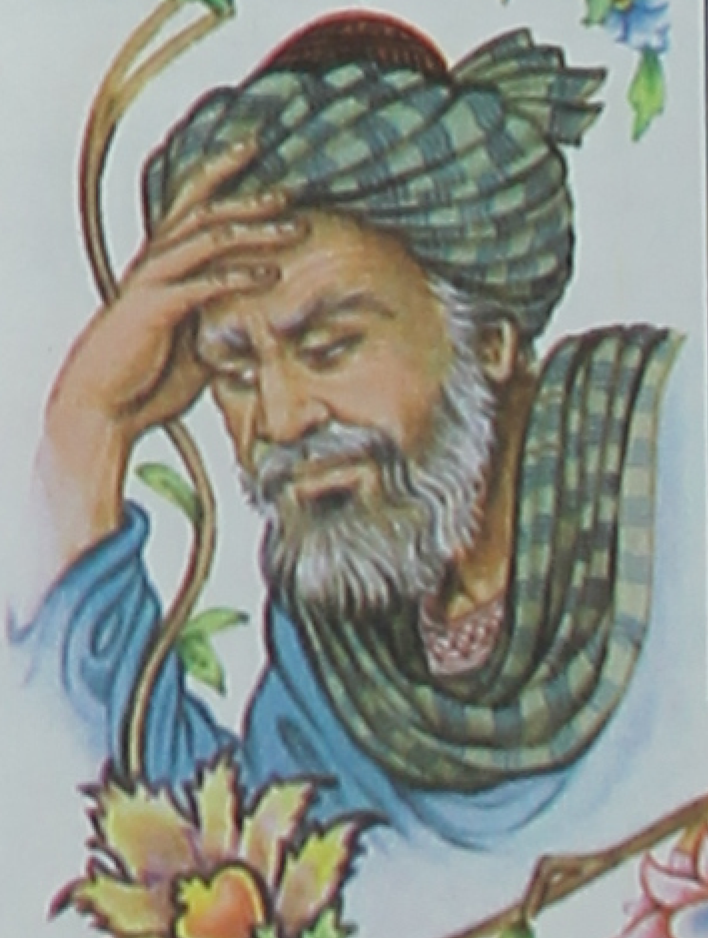

Spanish

No renuncies al vino mientras sea posible.
¡Cuántas lamentaciones seguirían'La rosa
entreabre su ropaje y canta alegre el pájaro.
¿Crees este momento propicio a la renuncia?

Swedish

Jag ofta lovat bättring, det är sant,
fast om fullt nykter, är mig ej bekant.
Jag säck och aska tog — men strax med rosor
och vinlöv smyckade mig våren grant.

Russian

Ах, сколько, сколько раз, вставая ото сна,
Я обещал, что впредь не буду пить вина.
Но нынче, господи, я не даю зарока:
Могу ли я не пить, когда пришла весна?

Armenian

Ես ամեն օր միտք եմ անում՝ «Այս գիշեր էլ չեմ խմի—
Հրաժարեմ կասեմ թասին—կը թողնեմ, էլ չեմ խմի»...
Բայց հիմա որ վարդը բացւեց, Տէր իմ հիմա, ներիր ինձ—
Այս օրերում պիտի ասեմ՝ հրաժարեմ ի «չեմ խմի»։

Persian

Tevbe mekün ez mey eğeret mı bâşed,
Sad tevbe-i nâdimâne der peybâşed;
Gül câme derân-ü bülbülan ma'ra zenan,
Der vakt-i çinin tevbe reva key bâşed?

Turkish

(Şayet sende şarap varsa sakın tevbe etme. Çünkü tevbe edersen sonra pişman olur ve bir daha tevbe etmemeğe yüz kere tevbe edersin. Gülün, bülbülün de feryad ettiği böyle bir zamanda tevbe etmek reva mıdır hiç?)

Arabic

لاتنبْ قطُّ عنِ الرّاحِ فکمْ　　　توبةٍ منها یتوبُ التّائبُ
قد شدا البلبلُ والوردُ زها　　　أبذا الوقتِ یتوبُ الشّاربُ؟

Urdu

توبہ کی ضرورت جو صراحی ہو بھری؟　　　سّو تائب عصر جان دے دیں تو بھی!
گُل پھول کھلے ہوں اَور چہکتے بلبُل　　　توبہ بھلا اِس وقت میں۔ یہ خوب کہی؟

Turkish

می ایچمگی توبہ اتمہ، می واردر اگر،　　　بو توبہ سنا چوخلی ندامت گتیرہ ر،
گللر آچیلیب، بلبل اوخور گوی نشہ دہ،　　　عاقل بلہ بر زماندا می توبہ ائدہ ر؟

Turkish

توبه ایلمه اگر شرابین وارسا
یوز توبه ایدرسن سورا بویا پدیغیگا
آچمیش یاقاسین گل، دخی بلبللر توتور
بیر بویله گوزل زماندا توبه نه روا؟

Japanese

げにこそ「悔」を幾十度　われは誓ひし　さはあれど
われの心の尋常かる折しも為せし　誓ひかは
その折節に　噫　春は廻り来りて　薔薇を手に
わがすり切れし悔恨の　衣を千々に引き裂きぬ。

Indian

अनुतापें कितिदा सुधारणेची आण
मी घेइं — परि तदा होतें का मज भान ?
ये तोंच गुलाबासह मागून बसन्त
अन् फाडी वैराग्याचें वस्त्र पुराण.

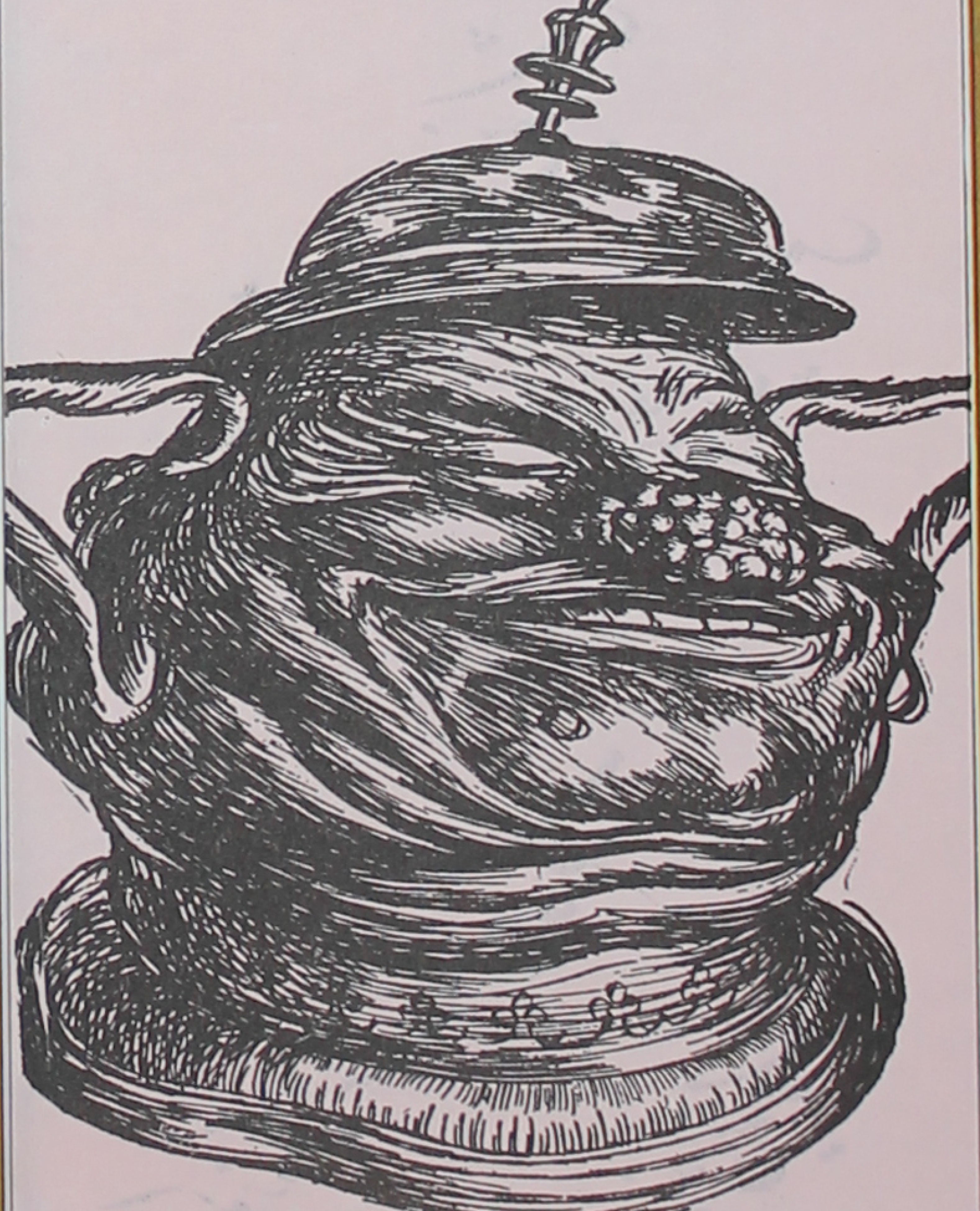

توبه مکن از می اگرت می باشد

جامیست که عقل آفرین میزندش
صد بوسه ز مهر بر جبین میزندش
این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف
می‌سازد و باز بر زمین میزندش

English

Said one among them—"Surely not in vain,
My substance from the common Earth was ta'en,
That He who subtly wrought me into Shape
Should stamp me back to shapeless Earth again?"

French

Un des vases dit : « N'est-ce pas en vain
que ma Substance fut empruntée à la Terre commune,
puisque Celui qui, subtilement, me donna une Forme,
bientôt me rejettera de nouveau à la Terre informe ? »

German

Ein Andrer meinte dann:– Umsonst zog nicht
der Schöpfer aus der Erde mich ans Licht,
wenn er nur, der mir Sein und Form gegeben,
zu Staub und Scherben wieder mich zerbricht.

Italian

V'è una Coppa , che la Mente grida perfetta
E cento baci d'amore le dà sulla fronte.
E questo Vasaio del Tempo, tal coppa gentile
La forma e poi, crudele, a terra di nuovo la spezza.'

Spanish

Es una copa de arte. La Razón la admira
y cién veces su frente besa con amor. Mas un día
el Tiempo, loco alfarero toma esta copa fina
que antano hizo y se divierte en destrozarla.

Swedish

En kruka sade: ”Säkert ej förgäves
en formlös lerklump upp ur jorden häves
och formas skönt som jag — att sönderslås
av mästarns hand, blott av en nyck så kräves!’

Russian

Чудо-чаша. Бессмертный мой дух восхваляет ее
И стократно в чело умиленно лобзает ее.
Почему же художник-гончар эту дивную чашу,
Не успев изваять, сам потом разбивает ее?

Armenian

Տե՛ս, այս թասը հիացմունք է պատճառում,—
Մտքով Նրան բիւր համբոյր ենք պարգեւում.
Եւ ահա, տե՛ս, տիեզերքի Բրուտը
Թասը կերտում, յետոյ խփում է փշրում.

Persian

Câmist ki akl aferin mizendeş,
Sad bûse zi mihr ber cebin mezendeş;
Vin kuzeger-i dehr çinin câm-ı lâtif
Misazed-ü bâz ber zemin mizendeş.

Turkish

(Bu öyle bir bardaktır ki akıl ona bravo diyor ve onun alnına sevgi öpücükleri konduruyor. Çömlekci ise aklın beğendiği ve sevgi bûseleri kondurduğu bu zârif kadehi yapıyor ve sonra da onu yerden yere vuruyor. Ne iştir bu?)

DATE LABEL

Arabic

وَجَامٍ يَرُوقُ الْعَقْلَ لُطْفًا وَرِقَّةً   وَيَهْفُو عَلَيْهِ الْقَلْبُ مِنْ شِدَّةِ الْحُبِّ
تَفَنَّنَ خَزَّافُ الْوُجُودِ بِصُنْعِهِ   وَيَكْسِرُهُ مِنْ بَعْدِ ذَالِكَ عَلَى التُّرْبِ

Urdu

اِک جام وہ عقل آفریں لیتا ہے   سَو بوسے جبیں پہ پیار سے دیتا ہے
اک کوزہ گرد ہر ہے اتنا سفاک   سَو جام بنا کے پھر پٹک دیتا ہے

Turkish

برابله قدح که عقل اونو آلقیشلار،   آلننداد برن محبتین ایزلری وار.
بیلم نه ایچون قدح دوزلدن، ینی دن   او ظرفی یره سالیب، داش اوستونده قیرار؟

Turkish

بیر کاسه دی بو که عقل اونو آلقیشلار
یوز بوسه اونون سوینجله آلنیندان آلار
چو ملکچی فلك بویله گوزل بر کاسه
الدن چیقاروب سوگرا اونو داشه چالار.

Japanese

壺のひとつぞ語るらく　「空しからじよ唯並みの
土よりとられ　こねられて　形造られ　かくなりし
されど再びこの姿　こぼたれ踏まれ　くだかれて
空しかりける原来の　土塊にしも戻るとは。」

Indian

तों वदे अन्य, “ मद्द्रव्य खरोखर आधी
मृत्तिकेपासुनी वृथा न तो सम्पादी
की कुशलपणें हें रूप दिल्यावर ऐसें
बनवावी त्याची तुडवुन माती साधी. ”

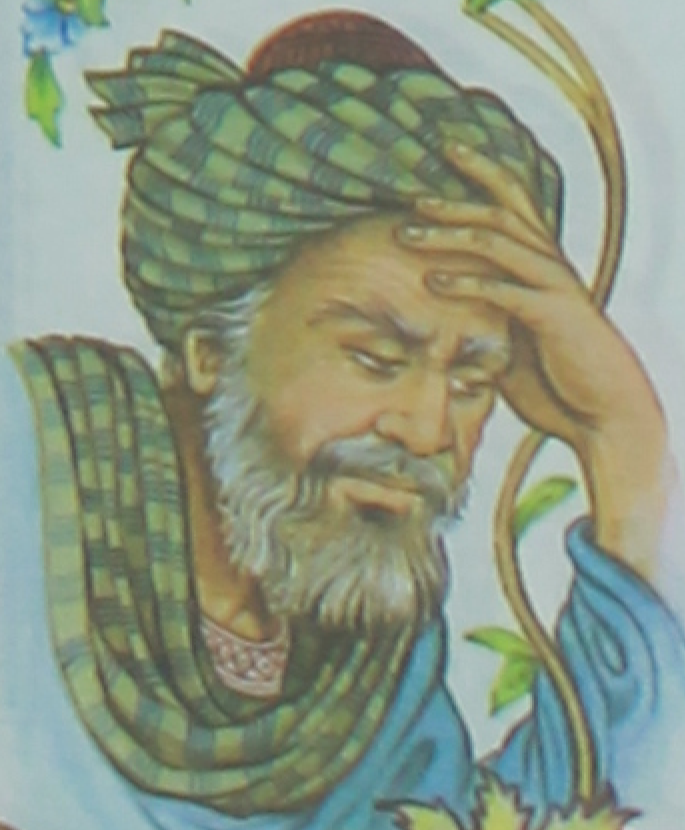

جامی است که عقل آفرین میزندش

چون عمر بسر رسد چه شیرین و چه تلخ
پیمانه که پر شود چه بغداد و چه بلخ
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی
از سلخ به غره آید از غره به سلخ

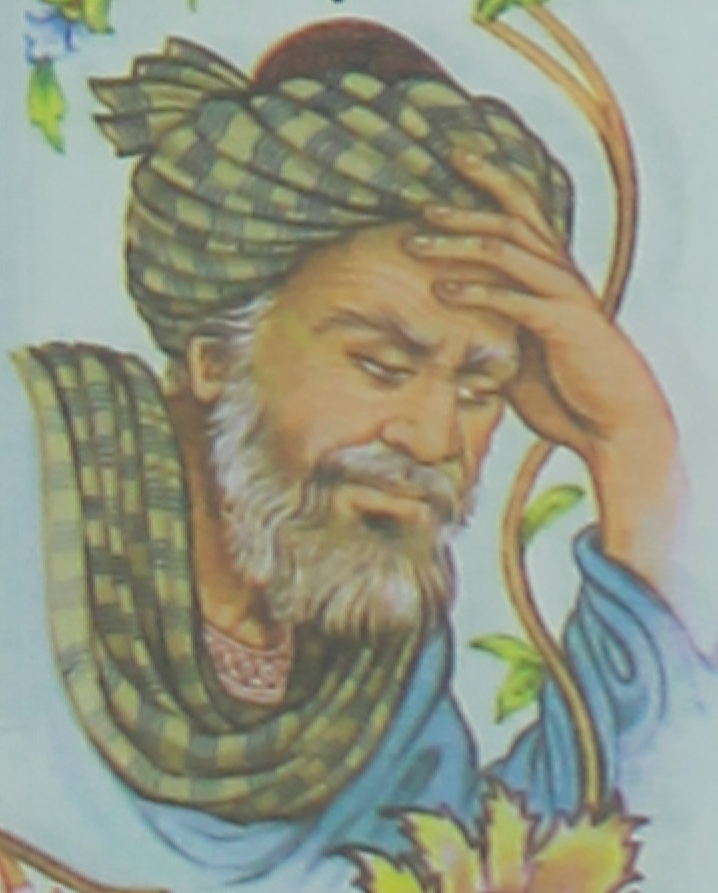

English

Whether at Naishápúr or Babylon,
Whether the Cup with sweet or bitter run,
The Wine of Life keeps oozing drop by drop,
The Leaves of Life keep falling one by one.

French

Soit à Naishapur, soit à Babylone,
que la Coupe verse la douceur ou l'amertume,
le Vin de la Vie ne cesse de s'écouler goutte à goutte,
les Feuilles de la Vie de tomber une à une.

German

Lust oder Leid! Der Tod ist sicher nur,
ob du in Belk nun oder Nischapur.
Schenk ein! Es geht der Mond, wenn wir verschwunden,
noch lange, lange, seine ew'ge Spur.

Italian

Poiché finisce la vita, che senso m'ha dolce, che amaro?
E poi che ricolma è la coppa, che m'è Baghdâd, che m'è
Balkh?
Bevi, ché dopo di noi molte piú volte la Luna
Passerà dal primo all'ultimo quarto, dall'ultimo al primo.

Spanish

El tiempo, inexorable, va fluyendo. ¿ Qué ha sido
de Bagdad y de Balk? Un leve roce puede
matar la rosa. Bebe, y al mirar las estrellas
medita en las culturas que se tragó el desierto.

Swedish

Lust eller kval! Blott döden visst du får
om den i Shiraz eller Belk dig når.
Och månen följer, sedan vi försvunnit
ännu en evighet sitt gamla spår.

Russian

Коль жизнь прошла, не все ль равно — сладка ль, горька ль она?
Что Балх и Нишапур тогда пред чашею вина?
Пей, друг! Ведь будут после нас сменяться много раз
Ущербный серп и новый серп, и полная луна.

Armenian

Կեանքն անց է կենում,—մեզնից չի կախուած քաղցր է նա, թէ՝ դառն
Եւ որտե՞ղ,—Բալխո՞ւմ, կամ թէ Բաղդադում,—կառնի նա դադար.
Գինի խմիր դու, մեզանից յետոյ որքա՜ն ամիսներ,
Անվերջ պիտ նորի, լրանայ, մաշի լուսինը պայծառ.

Persian

Çün migüzered ömr çi şirin-ü çi telh,
Peymane çü pür şeved çi Bağdad çi Belh.
Mey nûş ki ba'ad ezmen-ü tü mâh besi
Ezselh be gurre âyed-ü ez gurre be selh.

Turkish

(Ömür geçiyor, ister tatlı geçsin ister acı, sen ömrün geçtiğine bak, ona hayıflan. Kadeh doldu mu yani vakit geldi ve azrail meydana çıktı mı ister Bağdatta ol ister Belhte. Sen şarabı içmeğe bak. Çünkü benden ve senden sonra gökteki bu ay ve takvimdeki bu ay'ın ilk günü ile son günü çok gelip geçer ve gider.)

Arabic

إذا العُمرُ يَمضي فليَرُق لي أو يَسُوء … وسِيّانِ إن أهلك بِبغدادٍ أو بَلخ

فقم واحسُها فالشَهر كم بعد سَلخه … إلى غُرّةٍ يَمضي ومِنها إلى سَلخ

Urdu

جب عمر گذرنی ہے تو کیا شیریں تلخ؟ … پیمانہ جہاں بھرنا ہو بغداد کہ بلخ ؟

پی عیش مناکہ بعد میرے تیرے … یہ چاند بہت چمکیگا تو غرے سے سلخ:

Turkish

ایستر آجی، یاداتلی حیاتین گیچه جک، … باغدادلی دا، بلخ لی بومی دن ایچه جک؛

مسعود یاشا، بردوشون که بزدن سوراآی؛ … مغربده دوغوب، سوزاداشرقه کوچه جک:

Turkish

چون عمر گیچوب گیدیر ... یا شیرین یا تلخ
ئولمك كه وار اورتادا یا بغداد یا بلخ
می ایچ بیز ئولندن سورا چوق وقت بو آی
گاه حالت غرّه یی بولور گهی حالت سلخ.

Japanese

バビロンか　ナイシャプールか　われ問はじ
杯はいづれ　甘かれ　苦かれど
「定命」の　酒は　ひまなく　したたりて
「生命」の葉　ほろりほろりと　散りやまず。

چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ

چون جود ازل بود مرا انشا کرد
بر من ز نخست درس عشق املا کرد
وانگاه قراضه ریزه قلب مرا
مفتاح در خزینه معنی کرد

English

The Vine had struck a fibre: which a bout
If clings my being—let the Dervish flout;
Of my Base metal may be filed a Key.
That shall unlock the Door he howls without.

French

Que la Vigne agrippa mon Être : et si
je m'y suis attaché, que le Derviche raille, s'il veut !
De mon Vil métal peut être sera limée une Clef
qui ouvrira la Porte devant laquelle il se lamente.

German

So wie ich bin schuf mich dein Wille frei,
bald hundert Jahre stehst du mir nun bei.
Nach aberhundert Jahren möcht' ich wissen,
ob Sünde stärker oder Gnade sei.

Italian

Se da fortunosa Radice t'è nato virgulto d'Eterno,
Se della Vita la veste s'adatta perfetta al tuo corpo,
Bada, alla tenda del corpo (riparo rapido d'ombra)
Bada, non appoggiarti, ché lenti ha i paletti e le corde.

Spanish

Broto le vid, y mi alma de su esencia fué ungida;
y aunque ria el Derviche, de mi mi metal plebeyo
puedo forjar la llave para darle subida,
cuanda aulle a la puerta su alma despavorida.

Spanish

Ett hårfint steg kanhända för dig ner
från sant till lögn, en bokstav kanske ger
dig nyckeln till den dolda skattens kammar,
där skattens Herre själv du kanske ser.

Russian

О сердце! Собери все, [что] необходимо в
[этом] мире,
Укрась на лужайке сад [своего] наслаждения,
А потом на эту лужайку, словно роса,
Садись ночью, а вставай [только] утром.

Armenian

Երբ բարեշնորհ արարիչն Աստւած ինձ շարադրեց,
Առաջին օրն իսկ, սիրոյ խորհուրդը ինձ թելադրեց.
Ապա իմ սրտի մնացուկների կտորտանքներից
Բանականութեան գանձերի դռան բանալին կերտեց։

Arabic

حِينَ جُودُ الإِلَٰهِ فَاضَ بَرَانِي — وَبِدَرْسِ الغَرَامِ قِدْمًا حَبَانِي

وَلَقَدْ صَاغَ مِنْ قُرَاضَةِ قَلْبِي — بَعْدَ هَذَا مِفْتَاحَ كَنْزِ المَعَانِي

Urdu

تھا عشق ازل ہی سے نصیبوں میں مرے — یہ درس رٹایا مجھے اِملا کر کے

پھر میرے زرِ قلب کے جھوٹے سِکّے — کنجی بنے معنی کے خزانے کیلئے

Turkish

اول دم کہ منی جود ازل یوکسلتدی، — ایلکا ونجہ منہ سوگی سوزون اوگرتدی

ان سونرا اگونلوموم بوتون ذرہ لرین، — گنجینۂ معنایا او مفتاح اتدی

Japanese

ぶどうの樹　既に根付きて生ひにけり　その根にし
わが身からめる様を見て　托鉢僧の嘲笑ふ
ままよ意にせじ　粗悪なる　金属もて作せる
鍵を以て　乇鉢僧の外面にて・叫ぶその扉を開けばやな。

Indian

बघ रुजलें द्राक्षा-मूळ. अजुन जीवास
तें बिलगे—सूफी करो सुखें उपहास !
कधि घडितिल चावी याच हीन धातूची,
उघडील दार ती, रडेल तोच निराश.

چون جود ازل بود مرا انشا کرد

چون درگذرم به باده شویید مرا
تلقین ز شراب ناب گویید مرا

خواهید به روز حشر یابید مرا
از خاک در میکده جویید مرا

DATE LABEL

English

Ah, with the Grape my fading Life provide,
And wash my Body whence the Life has died,
And lay me, shrouded in the living Leaf,
By some not unfrequented Garden-side.

French

Ah ! entretiens avec le Raisin ma Vie qui s'évanouit ;
et lave de Vin mon Corps dont la Vie est morte ;
puis enterre-moi dans un Linceul vivant de feuilles
au bord de quelque Jardin fréquenté.

German

Gib Wein dem Leben, das verlodern will,
und wasch mit Wein den Leib, der modern will.
Gib mir ein Leichentuch aus Rebenblättern,
begrab mich dann in einem Garten still

Italian

Vieni, o Idolo , e porta, pel nostro cuore
(Sciogli con la bellezza tua il nostro difficil problema)
Porta un'anfora di vino, che ne brindiamo insieme
Prima ch'anfore facciano della nostra argilla nera.

Spanish

Quiero que, cuando muera, con vino se me lave
y que se rece en nombre del amor y la copa.
El que el Día del Juicio desee dar conmigo,
en el umbral de una taberna ha de encontrarme.

Swedish

Var droppe vin, vi jorden ge att dricka,
sig söker väg längs en förborgad spricka
att något länge, länge se'n begravet
och multnat hjärtas ångest vederkvicka.

Russian

Чтоб обмыть мое тело, вина принесите,
Изголовье могилы вином оросите.
Захотите найти меня в день воскресенья, —
Труп мой в прахе питейного дома ищите.

Armenian

Երբ ես մեռնեմ, ինձ գինիով լուացէք,
Թաղման կարգը դուք գինիով կատարէք.
Թէ ուզում էք օրն յարութեան ինձ գտնել,
Գինետան մէջ—նրա հողում որոնէք.

Persian

Çün mürde şevem be bâde şuyid merâ,
Telkin zi şerab-ü câm gûyid merâ;
Hahid be rûz-i haşr cûyid merâ,
Ez hâk-i der-i meygede bûyid merâ.

Turkish

(Öldüğümde beni şarabla yıkayınız. Bana telkin verdiğiniz vakit şarapla kadehten bahs ediniz. Kıyamet günü beni arayıp bulmak isterseniz benim kokumu, meyhane kapışının toprağından alınız.)

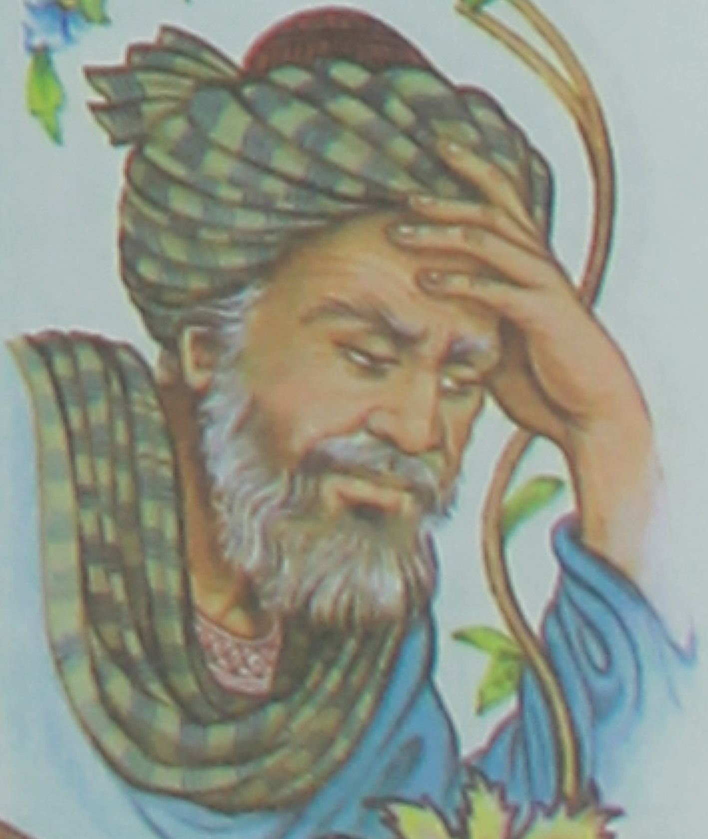

Arabic

غَلِّلُونِي بِالرَّاحِ بَعْدَ الْمَنُونِ — وَاذْكُرُوهَا وَالْكَأْسَ فِي تَلْقِينِي
وَلَدَى الْحَشْرِ إِنْ أَرَدْتُمْ لِقَائِي — مِنْ ثَرَى بَابِ حَانَةٍ فَاطْلُبُونِي

Urdu

مرجاؤں جو میں شراب سے نہلانا — تلقین۔شراب و جام سے پڑھوانا
کرنی ہو جو محشر میں زیارت میری — خاک درمیکدہ میں مجھ کو پانا

Turkish

اولسم یویونوز قیزیل شراب ایله می، — تلقین ایلیه ین می وصراحی سخنی،
آختارسانیز حشرده منی، میخانانین؛ — توپراقلارین ایلیه ین، تاپارسیزایته نی

Turkish

وقتیکه من ئولدوم منی می‌له یویو گز
تلقینیمی ده شرابیله اوقو یوگز !
گرایسته سه گز حشرده بولماق منی سیز
میخانه لرین طوپراغینی قوقلا یگز!

Japanese

噫 供へてよ熄えゆかむ われの生命に葡萄の
美酒 さて此の身果てなば亡骸そが液に
ぬぐひ浄めて緑葉の葡萄に包み葬れかし
人繁く 通ふみ苑のほとりべに。

Indian

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون درگذرم بباده شوئید مرا

خیام اگر ز باده مستی خوش باش
با لاله‌رخی دمی نشستی خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است
انگار که نیستی چو هستی خوش باش

English

And if the Cup you drink, the Lip you press,
End in what All begins and ends in—Yes;
Imagine then you are what heretofore
You were—hereafter you shall not be less.

French

Et si la Coupe où tu bois, la Lèvre que tu presses
finissent en cette terre — origine et fin de tout —
pense alors que tu es ce que tu fus jadis
et songe que, plus tard, tu ne seras pas moins.

German

Zu Staub ward alles, was von je geschah,
und dennoch endet jedes Ding auf – Ja –.
Denn was du bist, das sollst du immer bleiben.
Ein Nichts, ein Schatten bist du dort und da.

Italian

O Khayyam, se sei ebbro di vino, sta lieto,
Se te la spassi con belle dal volto di luna, sta' lieto.
Poi ch'ogni cosa del mondo nel nulla finisce,
Pensa che tu sei nulla, e già che sei, sta' lieto.

Spanish

Khayyam, embriagado y sin ningún dolor- goza.
junto a una bella amada senlado-yoza.
En este mundo todo concluye en la nada.
piensa que ya no existes; puesto que vives-goza

Swedish

Din himmel är blott drömmen, att du hinner
din längtans mål. Och helvetselden brinner
i hjärtat, icke i det tysta land,
du kommer från och dit du snart försvinner.

Russian

Хайям, если ты вином опьянен, — благодарствуй судьбе,
Если с возлюбленной уединен, — благодарствуй судьбе,
Конец, истребленье — явлений всех завершенье,
Пока ты смертью не истреблен, — благодарствуй судьбе.

Armenian

Խայեա՛մ, եթէ դու գինով ես՝ ուրախ կաց,
Թէ սիրունիկ եարի քով ես՝ ուրախ կաց.
Ամեն ինչի վերջը ի՞նչ է, — ոչի՛նչ է.
Սեպիր չկաս, սակայն որ կաս՝ ուրախ կաց.

Persian

Hayyam eğer zi bâde mesti hoş bâş,
Ba sâde ruhî eğer nişesti hoş bâş.
Çün âkıbet-i kâr-ı Cihan nistist
Ingâr ki nisti, çü hesti hoş bâş.

Turkish

(Ey Hayyam! Şarabla sarhoş olmuşsan ol, keyfine bak. Güzel bir kız, kadınla oturup sohbet ediyor ve neş'eleniyorsan zevk almağa bak. Madem ki Dünyanın sonu yoktur sen kendini yok bil. Fakat madem ki varsın zamanı fırsat bilip sevin.)

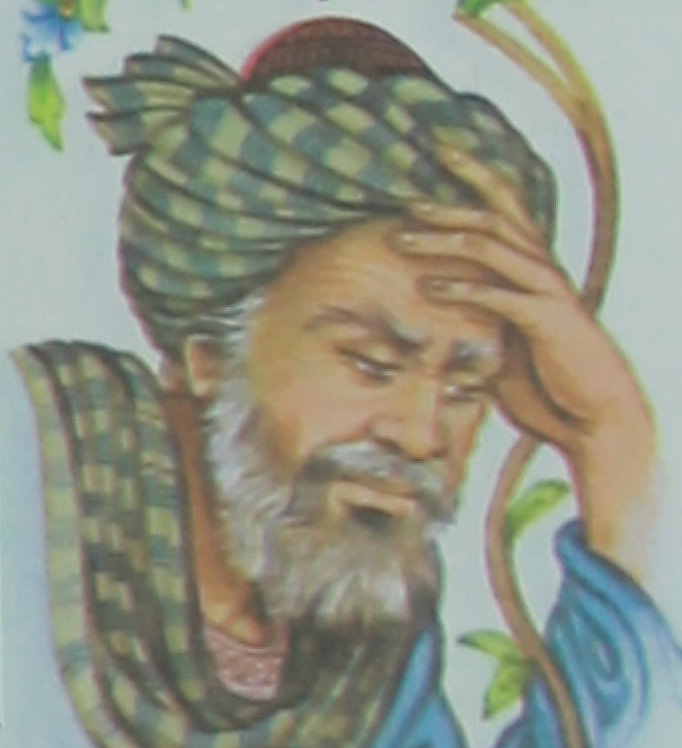

Arabic

خَيّامُ طِبْ إِنْ نِلْتَ نَشْوَةَ قَرْقَفٍ   وَحَبَاكَ وَرْدِيُّ الْخُدُودِ وِصَالَا

إِنْ كَانَ عَاقِبَةُ الْوُجُودِ هِيَ الْفَنَا   فَافْرِضْ فَنَاكَ وَعِشْ سَعِيدًا بَالَا

Urdu

خیام اگر ہے شغل مستی خوشباش   کرتا ہے جو محبوب پرستی خوشباش

جب آخر کار ہے فنا ہی ہونا   یہ جان کہ نیستی ہے ہستی خوشباش

Turkish

خیام کیف ائله، اگر شراب ایچمش سن،   بر دلبر ایله خلوت انده رسن اگلن،

مادام که جهان زوالا برگون گیده جک؛   فرض ائت که جهانا گلمه میش سن اصلن.

Turkish

خیام اگر مست وخمارسان شاد اول

بیر ساده رخیله بیله وارسان شاد اول

دنیانین ایشی اك سوڭو کیم یوقلوقدر

سان کیم یوقسان ایمدی که وارسان شاد اول

Japanese

汝ふふむ美酒　触るる脣
いづれともあれ　世はなべて　始めあるもの終末あり
いつかは果つる慣しぞ　されば汝よ　今日の身は
昨なる儘に来む明日も　いづれは同じ「無」に帰さむ。

Indian

सेविशी अधर-मधु; हीं जर जातिल पार
लय पावे अन्तीं जिथे विश्वसंन्सार,
आहेस तंवर तू स्वतःस गण होशिल तें,
—क्षणजेच शून्य – मग उणें काय होणार ?

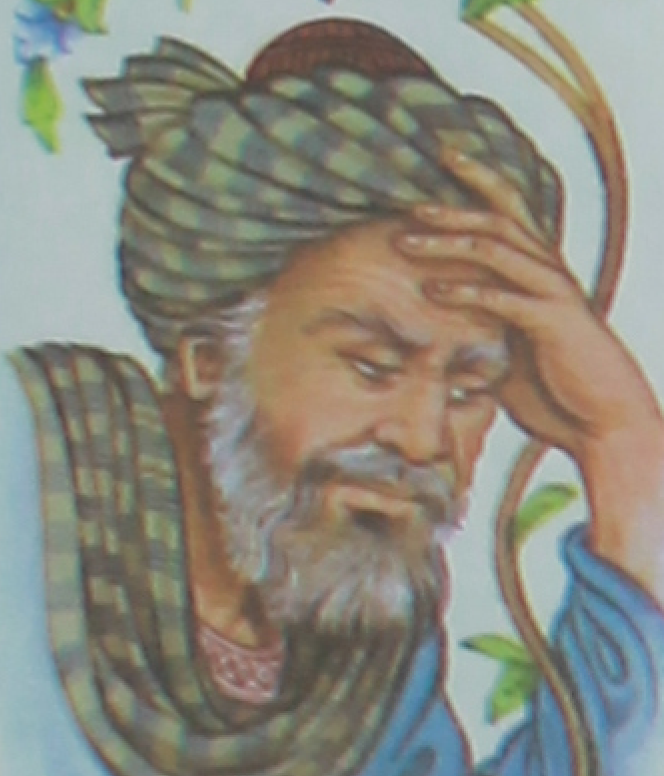

خیّام اگر ز باده مستی خوش باش

خورشید کمند صبح بر بام فکند
کیخسرو روز باده در جام فکند
می خور که منادی سحرگه خیزان
آوازه اشربوا در ایام فکند

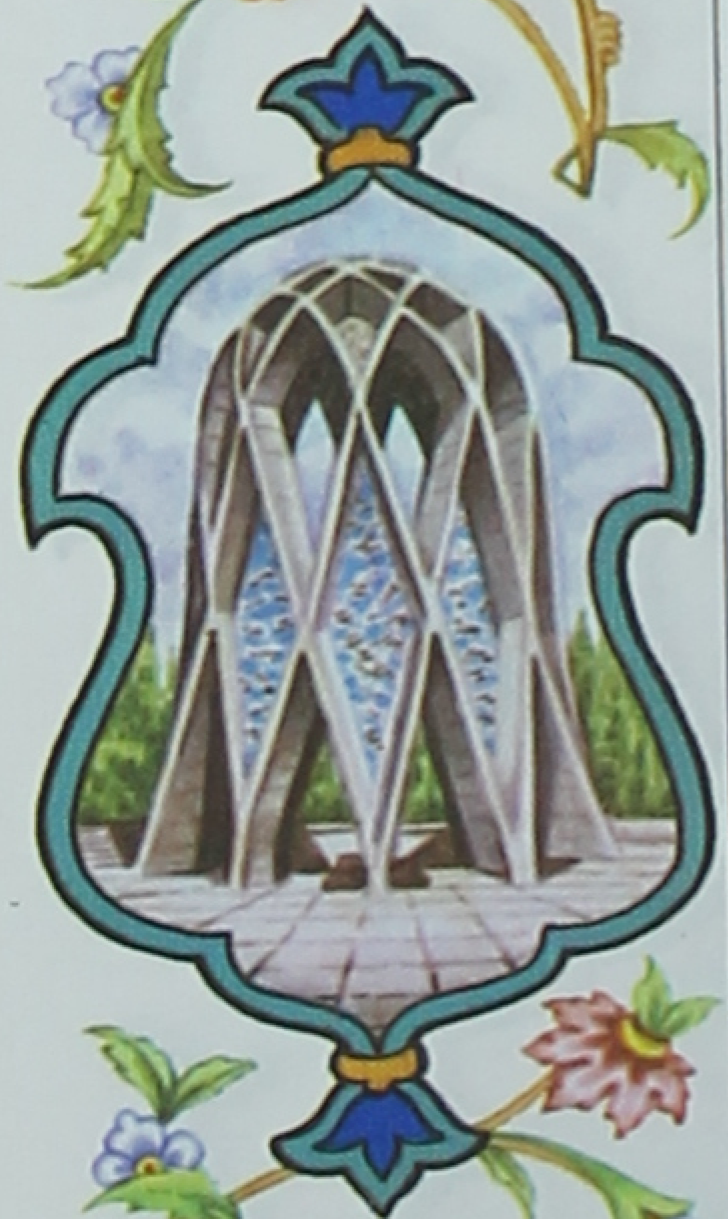

English

Wake! For the Sun behind yon Eastern height
Has chased the Session of the Stars from Night;
And, to the field of Heav'n ascending, strikes
The Sultán's Turret with a Shaft of Light.

French

Réveille-toi, car le Soleil, derrière la hauteur,
là-bas dans l'est, a chassé l'Assemblée des Étoiles
de la Nuit, et, montant aux plaines des Cieux, frappe
la Tourelle du Sultan d'un trait de Lumière.

German

Wach auf! Die Sonne treibt das blasse Heer
der Morgensterne siegreich vor sich her,
verjagt die Nacht und zündet schon ein Zeichen
am Sultansturm mit ihrem Flammenspeer.

Italian

Il Sole ha lanciato sui tetti il laccio dell'Alba
E rossa sigillo ha gittato il Sovrano del Giorno nella
coppa del Cielo.

Bevi vino, ché araldo d'Amore sul far dell'aurora
Gioioso annunzio: " Bevete! " ha lanciato nel Tempo

Spanish

Despertaos , despertaos, durmientes, que la aurora
arrojó ya la piedra al piélago nocturno
ahuyentando a los astros, y el Cazador de Sombras
prendió en un haz de luz la torre del silencio.

Russian

В воздух бросило солнце олистающий утра аркан,
И над шариком в чаше раздумьем Хосров обуян.
Пей вино! Это клики любви во вселенной безмерной
Отзываются откликом: «Пей же, пока ты не пьян».

Armenian

Արեւն ելաւ, լոյսի շողը կտրին նետեց,
Օրւայ արքան անուշ գինով թասը լցրեց.
Գինի խմի՛ր, արշալոյսի մունետիկն էլ
Մինարէից «անուշ արէք» արձագանքեց.

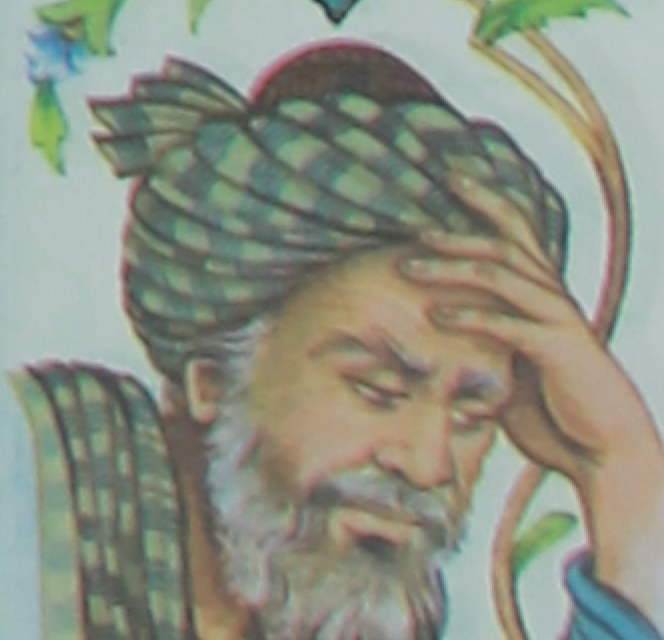

Arabic

دَعَیٰ لِلصَّبُوحِ مَلِیکُ النَّهَارِ   وَلَاحَ سَنَا الْفَجْرِ فَوْقَ السُّطُوحِ
وَنَادَیٰ مُنَادِي الْأُلَیٰ بَکَرُوا   أَلَا فَاشْرَبُوا آنَ وَقْتُ الصَّبُوحِ

Urdu

سُورج نے کمند صبح ڈالی برِ بام   کیخسرو رُوز میفشاں ہے درِ جام
مے پی کہ منادیِ سحر کہتا ہے   اَب تک تو ہے ایام میں زندہ ترا نام

Turkish

آتدی داماگون سحرلرین کمندینی ،   گونڈوزشاہی دولدوردی داجام زرینی
گل رنگلی می ایچین ، دییہ سسلندی   ہرصبح سحرخیزاولانین مؤذّنی .

Turkish

خورشید کمند صبحی آتدی بامه ،
تو کدو گونوزون شهنشهی می جامه .
می ایچ که مؤذّنی سحر خیزلرین
دولدور دو صدای اشربو ایّامه .

Japanese

いざ覚めよかし　夜の野辺の　星追ひやりし太陽は
天空明けはらし　夜を拂ひ
日射しきららに　サルタンの
宮居の塔を　射当てたり。

Indian

बघ ऊठ ! खगांना·दे उडवून उषा ही
अरुणोपल फेकुन मर्जेंत रात्र-कटाहीं;
अन् पूर्व-पारधी हा—- याने द्युति-पाशीं
सुल्तान-मनोरा कसा कवळिला पाही !

خورشید کمند صبح بر بام افکند

در هر دشتی که لاله‌زاری بوده است
از سرخی خون شهریاری بوده است
هر برگ بنفشه کز زمین می‌روید
خالیست که بر رخ نگاری بوده است

English

I sometimes think that never blows so red
The Rose as where some buried Casar bled;
That every Hyacinth the Garden wears
Dropt in her Lap from some once lovely Head.

French

Souvent je songe que jamais la Rose ne fleurit plus rouge
qu'à l'endroit arrosé du Sang de quelque César enseveli,
que chaque Hyacinthe qui pare le jardin
tomba de quelque Tête qui fut belle un jour.

German

Mir scheint, die Rosen blühen rot wie Blut,
wenn unterm Gras ein toter Caesar ruht.
Und ihre Düfte saugt die Hyazinthe
aus einem Haupt, das einst voll Lebensmut.

Italian

In ogni campo dove fioriscono i tulipani
Il loro rosso colore viene dal sangue d'un re;
Ed ogni foglia di viola che spunta su dalla terra
Fu un tempo neo vezzoso su guancia di bella fanciulla.

Spanish

Donde nace una rosa roja, vertióse antaño
de un príncipe la sangre. Del lunar de un efebo
Procede la violeta. Las flores del jacinto
nacieron de una frente que fué tersa y brillante.

Swedish

Ty kanske blommar rosen stoltast röd,
där någon Cæsar blödde vid sin död.
Och kanske blir, där ungdomsfägring vilar,
en hyacinth än mera skär och spröd.

Russian

Где б ни алел тюльпан и роза ни цвела,
Там прежде кровь царей земля в себя впила.
И где бы на земле ни выросла фиалка,
Знай — родинкой она красавицы была.

Armenian

Երբ դու դաշտի կարմիր կակաչն ես տեսնում՝
Մի արքայի արեան շիթերն ես տեսնում.
Որտեղ կապոյտ մանուշակներ են ծաղկում՝
Սիրունների թշի խալերն ես տեսնում.

Persian

Der her deşti ki lâlezarî bûdest,
An lâle zi hun-i Şehriyari bûdest.
Her berg-i benefşe kez zemin miruyed
Halist ki ber ruh-i nigârî bûdest.

Turkish

(Şu toprakta bir takım lâleler görüyorsun değil mi? O lâleler bir Padişahın akan kanlarile sulanan topraktan fışkırmıştır. Yerden çıkan her menekşe yaprağı bir vakitler bir güzelin yanağındaki ben idi.)

Arabic

لَمْ يَنَمْ فِي الصَّحْرَاءِ رَوْضُ شَقَائِقٍ — إِلَّا وَكَانَ دَمًا جَرَى لِأَمِيرِ

وَكَذَالِكَ كُلُّ وُرَيْقَةٍ بِبَنَفْسَجٍ — خَالٌ بَدَا زَمَنًا بِخَدِّ غَرِيرِ

Urdu

صحرا میں جہاں لالۂ رنگین ہے کھلا — سلطان کا خوں ہے کہ کسی قیصر کا

جو پتی بنفشہ کی زمیں سے پھوٹی — تل ہے۔ جو کسی چاند سے رخسار پہ تھا

Turkish

ہر چولدہ آچان قرمزی بر لالہ بوگون — بر شاہ قانی ایمپ، آچیب یاخشی دوشون

تو پراقدا بنفشہ گل لہ نندہ او نا باخ : — بر خال دی کہ پارلا یار گوزل بر یوزا ایچون

Turkish

ھر چولدہ کہ بیر لالہ کوگرمش، بیتمش
اول لالہ یی بیر شہین قانی سرخ ئہ تمش
باغلاردا بیتن بنفشہ نین ھر بریسی
بیر ماھوشین یوزونده بیر خال ایمش.

Japanese

生命葬(はふ)りし大君の　血潮に濡れし地(つち)にして
花咲くうばら　紅(くれなゐ)の　かくもしるきはあらじかし
苑によそへるヒヤシンス　噫　この花よ　かのみぎり
麗はしかりし頭(かうべ)より　血潮こぼれて　かくなりし。

Indian

नहराच्या ओष्ठीं हिरवळ ही मृदु फार,
रेलतों जिच्यावर आपण करित बहार,—
हां ! हळूच रेला ! गूढपणें उगवे ही
कोणाच्या नकळे ओठांतुन सुकुमार !

در هر دشتی که لاله زاری بوده است

ای رفته به چوگان قضا همچون گوی
چپ میخور و راست میرو و هیچ مگوی

کانکس که ترا فکنده اندر تک و پوی
او داند و او داند و او داند و او

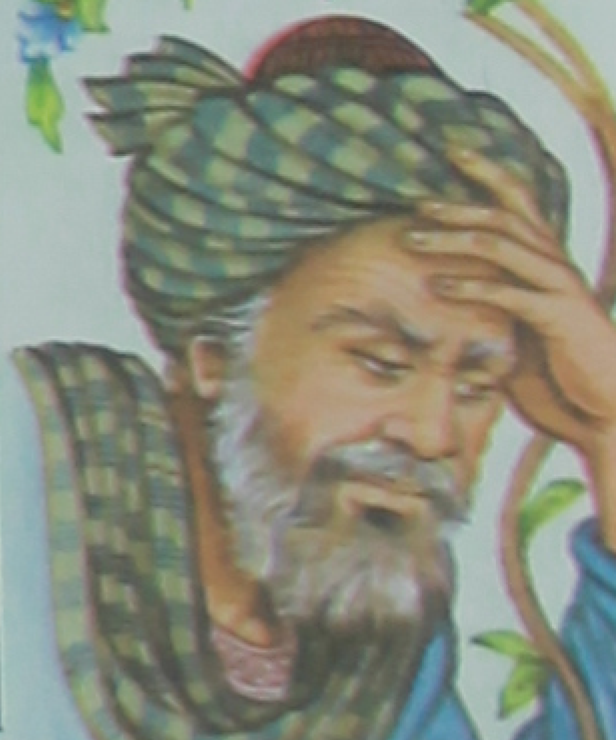

English

The Ball no Question makes of Ayes and Noes,
But Right or Left as strikes the Player goes;
And He that toss'd you down into the Field,
He knows about it all—HE knows—HE knows!

French

La Balle ne pose point de question au Joueur,
mais va de Droite ou de Gauche selon qu'on la frappe;
Celui-là seul qui t'a jeté sur cette Terre·
sait pourquoi. C'est LUI qui le sait! LUI seul!

German

Bald fliegt der Ball im Spiel nach rechts hinein
und bald nach links, und weiss nicht – Ja – ñoch –Nein –
Nur Er, der dich ins Feld hineingeworfen,
Er weiss, Er weiss es alles, Er allein.

Italian

Qual turbinante palla sotto il baston del Destino
Corri a destra, corri a sinistra, e senza dire parola,
Ché Quegli che un dí t'ha gettato in questo gioco selvaggio
Lui solo ne sa la ragione, Lui solo, Lui solo!

Spanish

La pelota lanzada a derecha e izquierda,
de abajo arriba, nada pregunta al que la arroja.
Quien te lanzó a este mundo sabrá por qué lo hizo.
Nadie, nadie lo sabe, sino él únicamente.

Swedish

Vad vet en boll om huru spelet går?
Dess lag är nycken blott hos den som slår.
Men Han, som leder spelets höga växling
och skrev dess regel, Han, *Han*, *Han* förstår!

Russian

Човган судьбы, как мяч, тебя гоняет.
Беги проворней, — спор не помогает!
Куда? Зачем? — Не спрашивай, игрок
Все знает сам! Он знает, он-то знает!

Armenian

Քշում է մեզ անկարեկից բախտը կոյր,
Մի չովգանի գնդակի պես՝ «ա՛ջ, ձա՛խ, լո՛ւռ»...
Նա, որ այդպես մեզ նետել է վազքի մեջ,
Ինքը գիտէ՝ ինչո՞ւ համար, դէպի ո՞ւր։

Arabic

يَا مَنْ غَدَوْتَ لِجُوكَانِ الْقَضَا كُرَةً — سِرْ كَيْفَ شَاءَ وَلَا تَنْبِسْ بِبِنْتِ فَمِ

فَمَنْ رَمَى بِكَ فِي الْمَيْدَانِ مُضْطَرِبًا — أَدْرَى وَأَعْلَمُ مَا يَجْرِي مِنَ الْقَدَمِ

Urdu

اے گیند کی مانند بہ چوگان قضا — صدمے بھی اٹھا پہ سیدھا چل لب نہ ہلا

جس نے ہے تجھے اس تگ و دو میں ڈالا — وہ جانتا تھا۔ جانتا ہے۔ جانے گا

Turkish

فیرلاتسانسنے توپ کیمی چوگان قضا، — بر سوزدنمه دن، یوگورساغا، همده سولا!

دنیاداسنی یوگورمه گه مجبور اندەن؛ — کیم اولمالیدر؟ ... بیلیر بو اسراری خدا!

Japanese

[球]はなんとも答えず 球のなすがまま 球のなすがまま。
投げ手が上手に 投げて[球]
ここかしこ 打たるるままに 飛び交へる
競技場は 球は場 打手にまかせり

Indian

बघ, चेण्डु करीना कधि 'हो-ना' ची बात,
खेळाडु टोलवी तिकडे राही जात;
तुज उजवी-डावीकडे दवडवी क्षेत्रीं
हें त्यासच सारें ज्ञात, त्यासच ज्ञात !

ای رفته بچوگان قضا همچون گو

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش
دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

ناگاه یکی کوزه برآورد خروش
کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش

English

Thus with the Dead as with the Living, What?
And Why? so ready, but the Wherefor not,
One on a sudden peevishly exclaim'd,
"Which is the Potter, pray, and which the Pot?"

French

Il en est des Morts comme des Vivants : le *Quoi?*
et le *Pourquoi?* sont prompts à dire : moins prompte
est la *Raison pourquoi*. Soudain l'un d'eux s'écria :
« Quel est donc le Potier, je vous prie, et quel est le Pot ? »

German

Und seltsam, in der Krüge irdnem Zug –
der Eine schwieg, der Andre deutlich frug.
Auf einmal rief da einer ungeduldig:
– Wer ist der Töpfer, sag, und wer der Krug? –

Italian

All'officina d'un vasaio me ne andai, ieri;
Vidi duemila anfore, loquaci e silenti.
E d'un tratto si levò questo grido da un vaso di terra:
Dov'è il Vasaio, dov'è chi ci compra, e chi ci vende, dove?

Spanish

Estuve en un alfar donde vi dos mil vasos
que en silencio se hacían confidencias. Al verme
preguntóme cada uno: ¿Quién es el alfarero?
¿Quién es el vendedor, y quién es el que compra?

Swedish

Och en, som visst nog led av lärdomsjuka,
en Şufi säkert, sade: "Hur ni bruka
de orden kruka, mästare och ler.
Vem är då krukomakare, vem kruka?"

Russian

В горшечный ряд зашел я на базар,
Там был гончарный выставлен товар.
И вдруг один кувшин глаголом тайным
Спросил: «Где покупатель? Где гончар?»

Armenian

Ես բրուտի արհեստանոց մտայ մի օր,
Կուժ ու կուլայ տեսայ այնտեղ հարիւրաւոր
Յանկարծ մի կուժ աղաղակեց բարձրաձայն՝
«Բրուտն ո՞ւր է, ծախողն ո՞ւր է, առնողն՝ ո՞ւր».

Persian

Der kargeh-i Kuzegeri budem dûş,
Didem hezar kuze gûya ve hamuş;
Her yek be zeban-ı hâl ba men güftend :
Kû ķuzeger-ü, kûzeher-ü, kuzefuruş.

Turkish

(Dün gece bir çömlekçinin iş yerinde idim. Orada bin tane testi, ıbrık, çömlek gördüm. Bunların bir kısmı susmuş; bir kısmı ise kendi lisan-i hâllerile bana şöyle diyorlardı : Testiyi yapan nerede, alan nerede, satan nerede? Onlar ne oldular?)

دختر قیصر

DATE LABEL

Arabic

شَاهَدتُ أَلْفَي جَرَّةٍ فِي مَعْمَلٍ   تَدْعُو وَلَمْ تَفْتَحْ بِنُطْقٍ فَاهَا

فَإِذَا بِإِحْدَاهَا تُنَادِي أَيْنَ مَنْ   صَنَعَ الْجِرَارَ وَبَاعَهَا وَشَرَاهَا

Urdu

جا نکلا جو کوزہ گروں میں بیہوش   تھے سینکڑوں کوزے وہاں گویا و خموش

ہر ایک زبان حال سے کہتا تھا   ہے کون کمہار؟ مشتری؟ کوزہ فروش

Turkish

گتدیم کوزہ چی دوکانناوقت اذان،   میسنلرجہ کوزہ گوردم ساکت، دانیشان،

اونلار منہ رمزلہ بلہ سویلہ دیلر :   کوزہ قایران ہانی؟ ہانی کوزہ ساتان؟

Turkish

کوزه یاپیلان محلده گیچن گیجه من
گوردوم ایکی مین کوزه یی دینمز و دینن
دیرلردی منه زبان حالیله هانی
کوزه قاییران ،کوزه آلان ، کوزه ویرن ؟

Japanese

口騒がしきもの輩(どち)の　そのひとつなる
スフィてふ　小壺ならずや　ほてりつつ
「われにまかせよ　陶人(すゑびと)は　そも誰人ぞ
はた　壺(もたひ)　そは誰がことぞ。」

Indian

त्या मृज्जन-सङ्घीं — तैंही नवल अपार !—
कुणि कुणी स्पष्टवाक् कुणी मूक साचार;
अन् अचानकपणें एक अधीर म्हणाला,
"–पण कुम्भ कोण हो? आणि कोण कुम्भार?"

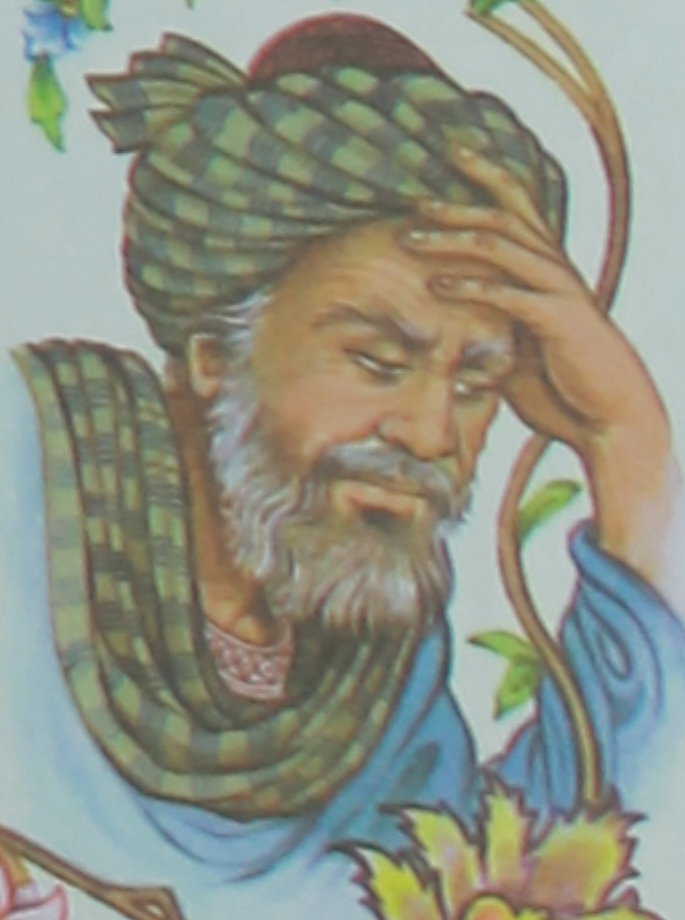

در کارگه کوزه گری رفتم دوش

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست

گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
ور نیک نیاید این صور عیب کراست

English

None answer'd this; but after silence spake
Some Vessel of a more ungainly Make;
They sneer at me for leaning all awry;
What! did the Hand then of the Potter shake?"

French

Nul ne répondit ; mais, après un silence, parla
un Vase d'une Forme plus disgracieuse :
« On se moque de moi, car je penche tout d'un côté ;
est-ce donc que la Main du Potier trembla ? »

German

Ein Andrer seufzte tief bei jedem Wort:
– Von langem Dürsten bin ich ausgedorrt.
Ich könnte, glaub' ich, wieder ganz genesen,
Wär' ich gefüllt mit Trauben immerfort.–

Italian

Il Creatore, allorquando plasmò adorne forme e nature,
Per qual ragione mai le gettò sotto imperio di morte?
Se ben riuscita era l'Opra, perchè mandarla in frantumi?
E se mal riuscita era, di chi, dunque, la colpa?

Spanish

Si ha sido el Hacedor el que creó los seres,
¿ por qué tan prontamente tiene que destruirlos?
Si imperfectos y feos son, ¿ quién tiene la culpa?
Y si bellos y buenos, ¿ para qué aniquilarlos?

Swedish

En tredje kruka syntes mäkta vred
och skalv, så att hon nästan fallit ned:
"De gräla på mig, för att jämt jag faller:
Är det då jag, som gjort mig vind och sned?"

Russian

Ты формы отлива людей сотворил издавна.
Что ж наша природа различных изъянов полна?
Коль форма из глины прекрасна, зачем разбивать,
А если плоха эта форма, чья в этом вина?

Armenian

Արարիչն է բնութեան պատկերը գծել,
Բայց չգիտեմ ինչո՞ւ թերի է թողել...
Եթէ լաւ է, ապա ինչո՞ւ է քանդում,
Իսկ թէ վատ է, ո՞վ է արդեօք վրիպել.

Persian

Dârende çü terkib-i tabayi' ârâst,
Ez behr-i çi ũfkendeş ender kem-ü kâsta.
Ger nîk âmed, şikesten ez behr-i çi bûd?
Ver nîk neyamed in suver, ayb-i kirâst?

Turkish

(Yaradan bunları yarattıktan sonra neden ifna ve imha ediyor? Eğer iyi idiyse, iyi yaratılmışsa onları kırıp dağıtmanın, ayırıp parçalamanın ma'nası ve sebebi ne? İyi değilse, iyi yaratılmamışsa kabahat kimindir?)

Arabic

لِمَاذَا غَدَاةَ الرَّبُّ رَكَّبَ هَذِهِ الْ   عَنَاصِرَ لَمْ يُحْكِمْ تَنَاسُبَهَا الرَّبُّ

إِذَا رَاقَ مَبْنَاهَا فَفِيمَ خَرَابُهَا   وَإِنْ لَمْ تَرُقْ مَبْنَىً فَمِمَّنْ أَتَى الْعَيْبُ

Urdu

خالق نے جو ترکیب طبائع کیں سب   پھر اُن میں کم وبیش سے کیا تھا مطلب؟

تھیں خوب اگر تو توڑنے کا باعث؟   دِل کو نہ لگیں تو اتنی کثرت کا سبب؟

Turkish

تانری بو قدر طبیعی ترکیب اندہ ن،   اوںجہ یاراتدیغین پوزارمیشدا، ندن؟

خلق أتدیگی گو بیجک سہ، ندن دِرکہ قیرار،   چرکین سہ؟ قصور او زندہ در ... آنلادا سن

Turkish

سالدی که طبایعی بوشکله یاراد ان

نه ایچون بگیدن گوتوردو نظمی آراد ان

گر قابلیمش بوشکل قیرماق ایچون

نا قابل ایمش اگر کیمیندر نقصان ؟

Japanese

しばし声なきその後に　更に劣りて見苦しき
壺ささやきぬ「装ひのかく歪めるを　人の見て
嘲り笑ふ　なれどそは　陶人われをこねし時
わななきしにや　その指。」

Indian

दे उत्तर न कुणी; झाले शान्त समस्त,
मग वदे एक जो कुरूप अस्ताव्यस्त,
“ मज हसती अष्टावक्र बघुन;—घडितांना
का कम्पित झाला कुम्भाराचा हस्त ? ”

دارنده چو ترکیب طبایع آراست

روزیست خوش و هوا نه گرمست و نه سرد
ابر از رخ گلزار همی شوید گرد
بلبل به زبان پهلوی با گل زرد
فریاد همی کند که می باید خورد

English

And David's lips are lockt; but in divine
High-piping Péhleví, with "wine! Wine! Wine!
Red Wine! "—the Nightingale cries to the Rose
That sallow cheek of hers to incarnadine.

French

Et les lèvres de David sont closes, mais dans sa langue
antique et divine, le Rossignol au chant flûté
crie à la Rose : « Vin ! Vin ! Vin! Vin rouge! »
Et la Rose sent sa joue blême se colorer d'incarnadin.

German

Am Bachesrand, wo hell die Vögel sangen,
hast du im feinen Gras gekühlt die Wangen.
Sei deine Last ihm leicht – wer weiss, wie schön.
die Lippe war, aus der es aufgegangen.

Italian

È una dolce giornata, l'aria non è né calda, né fredda
La nube deterge di gocce la polvere al volto dei fiori,
L'usignolo in suo muto linguaggio grida alla pallida rosa:
Bere dobbiamo, dobbiamo, bere, bere, vino.

Spanish

¡ Qué bienestar! Ni frio ni calor.
Sobre el vergel una nube llora.
El ruisenor canta para las pálidas rosas:
¡ Bebed'' la vida sin vino no tiene valor.

Swedish

Nu är den tid, då ljuset allt förnyar
och jordens törst blir släckt av vårens skyar,
då mandelträdens ljuva andedräkt
med aftonvinden förs till våra byar —

Russian

Не холоден, не жарок день чудесный.
Цветы лугов обрызгал дождь небесный.
И соловей поет — мы будем пить! —
Склоняясь к розе смуглой и прелестной.

Armenian

Ոչ տաք է, ոչ՝ ցուրտ, օրն է հաճելի —
Ամպը մաքրել է վարդերի փոշին.
«Ե՛կ, գինի խմենք եւ ուրախ լինենք»,—
Սոխակն իր լեզվով ասում է վարդին։

Persian

Ruzist hoş-ü hava ne germest-ü ne serd;
Ebr ez ruh-i gülzar hemi şuyed gird.
Bülbül be zeban-ı hâl-ı hud ba gül-i zerd
Feryad hemi zened ki mey bayed hurd.

Turkish

(Ne güzel gündür bugün. Hava ne sıcaktır ne de soğuk. Yağmur, gülüstanın yüzündeki tozu yıkayıp temizlemektedir. Bülbül, sarı güle söyle bağırıyordu : İşte şarabın içileceği zaman bu zamandır.)

Arabic

ذَا يَومُكَ دَاقَ وَالْهَوَاءُ اَعْتَدَلَا   وَالرَّوْضُ بِوَاكِفِ الْغُيُوثِ اَغْتَسَلَا
وَالْبُلْبُلُ بِالْبَهَارِ نَادٰى جَذَلَا   قَدْ اَفْلَحَ مَنْ لِاَكْوُسِ الرَّاحِ جَلَا

Urdu

کیا خوب ہے دِن دُھوپ ہے کچھ سردی   پڑتے ہی بھرن باغ کی سب گرد دُھلی
مُرجھائے ہُوئے پھول پہ بُلبل کی چہک   کس جوش سے کہتی ہے کہ مے پی مے پی!

Turkish

خوش گون ... نه سویوق گوندی نده ایستی هاوا   باغلار توزونو سیلیب بولوت، وردی صفا
بلبل ساری برگُله دییر: - ای ساری گل!   گل عاشقنا برجه بوگون باده سونا.

Turkish

بو گون که هوا نه پك سیجاقدر نه ساووق
گلزاری‌ده چیمد یروب بولوتلار . توزیوق
بلبل باغیریر ساری گله : ایمدی گرك
بو گلشنی می ایچنلر ئه تسینله قوروق !

Japanese

ダビデの脣(くち)は　閉(とざ)されぬ
されど古りにし言葉もて　音(ね)もたからかに鶯は
薔薇(ばら)にむかひて「酒　酒　酒　赤き酒よ」と囀りぬ
色褪(あ)せし薄黄(うすぎ)の花の頰の色　紅(くれない)しるく染むるがに。

Indian

हो कधिच बद्धमुख दाविद कवि-चण्डोळ,
परि बुल्बुल दैवी उच्च पह्लवी बोल
अजि वदे गुलाबाप्रति, “घे मधु, मधु लाल!
अन् लालबुन्द कर अपुले पीत कपोल.”

* नहर = कालवा
= पह्लवी = पह्लवी, प्राचीन फार्सी वा प्रेमाचा.

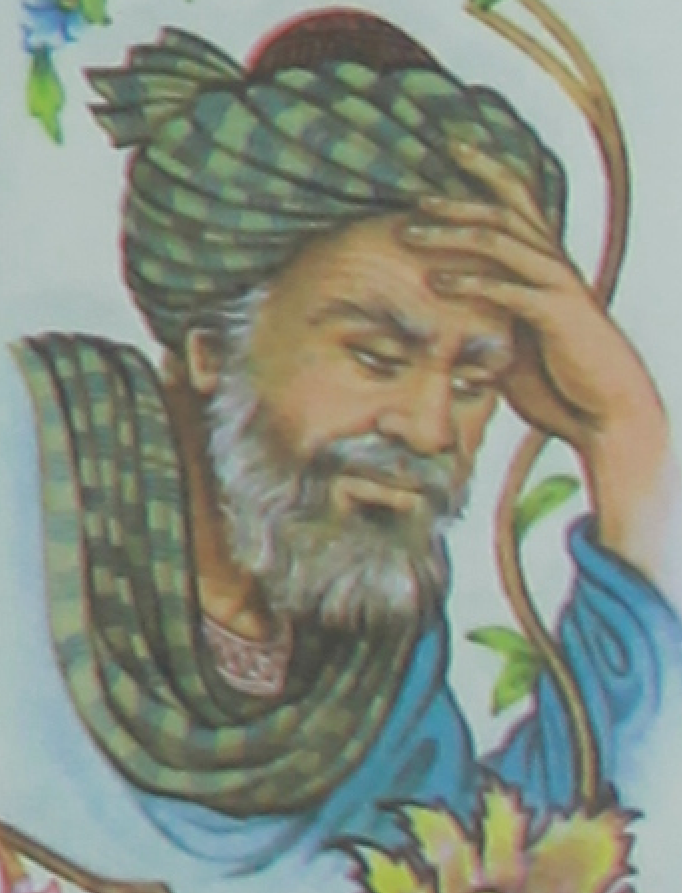

روزیست خوش و هوا نه گرم است و نه سرد

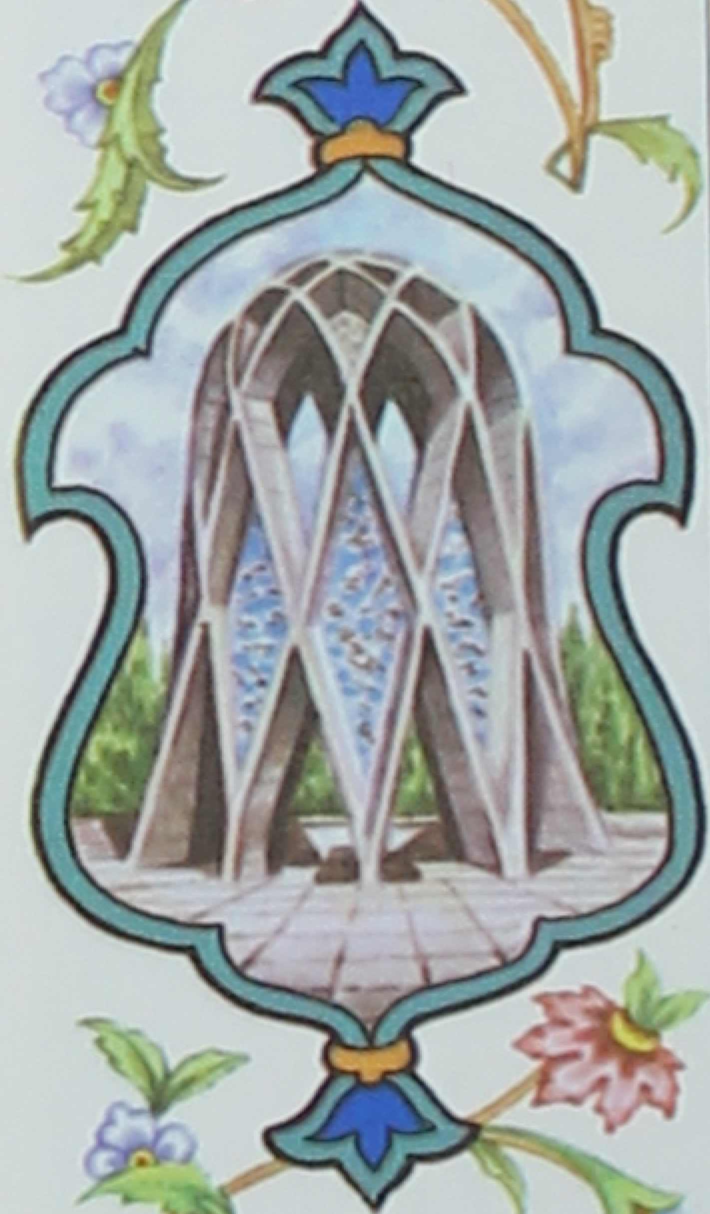

زان پیش که بر سرت شبیخون آرند
فرمای که تا باده گلگون آرند
تو زر نه‌ای ای غافل نادان که ترا
در خاک نهند و باز بیرون آرند

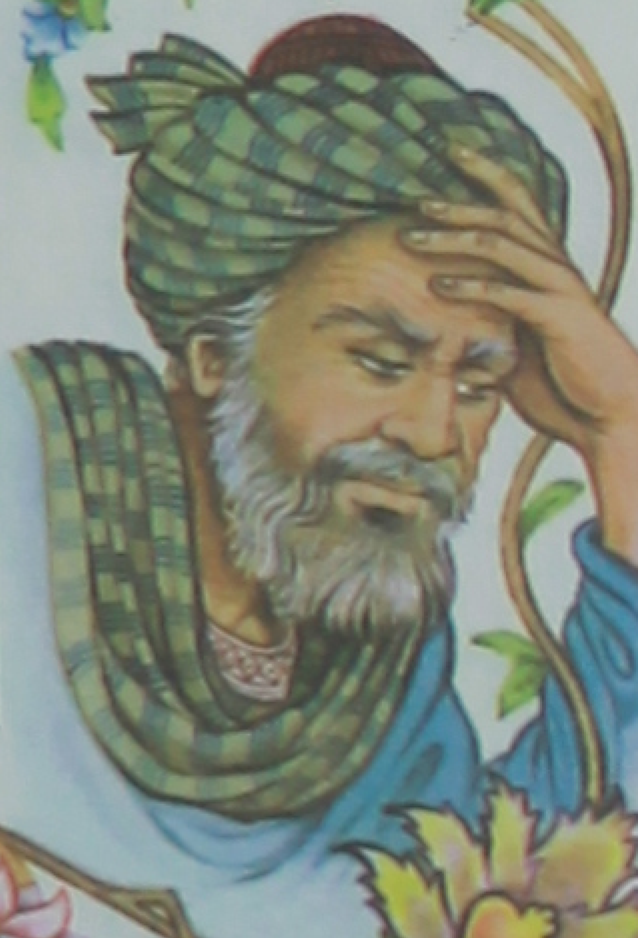

DATE LABEL

English

For those who husbanded the Golden grain,
And those who flung it to the winds like Rain,
Alike to no such aureate Earth are turn'd
As, buried once, Men want dug up again.

French

De ceux, en effet, qui ont ménagé leur Or,
ou de ceux qui l'ont jeté au vent comme la Pluie,
Nul, après sa mort, n'est changé en Trésor
qu'une fois enseveli, les Hommes veuillent déterrer.

German

Die sorglich all ihr Gold behütet haben
und die damit gespielt wie lose Knaben,
sind alle Staub geworden. Keiner geht
bei ihrem Leichenstein nach Gold zu graben.

Italian

Prima che ignoti briganti t'assalgan d'un tratto di notte,
Di' che ci portino vino colorato di rosa.
No, tu non sei quell'Oro, o sciocco ignorante, che
gli Uomini
Nascondono prima sotterra e poi ne lo traggono fuori!

Spanish

No dejes que te asalten las desdichas, y pide
previamente una copa de buen vino rosado.
Tonto, ¿es que he de decirte que no eres ese oro
que esconden en la tierra para encontrarlo luego?

Swedish

Den, som för guldet sålt sin bästa vän,
och den, det skänkt för tack och mindre än,
ha båda blivit mull och icke guldstoft,
som, väl begravt, grävs girigt upp igen.

Russian

Пока с тобой весна, здоровье и любовь,
Пусть нам дадут вина — багряной грозди кровь.
Ведь ты не золото! Тебя, глупец беспечный,
Однажды закопав, не откопают вновь.

Armenian

Նախ քան որ վշտերը յարձակման դիմեն՝
Սիրունի՛կ, պատուիրիր՝ մեզ գինի բերեն.
Չէ՞ որ դու ոսկի չես, անտեղեակ խենթուկ,
Որ տանեն քեզ թաղեն, յետոյ դուրս հանեն.

Persian

Zan piş ki gamhat şebihun ârend,
Fermay ki ta bâde-i gülgûn ârend.
Tü zer ne-î ey gafil-i nadan! Ki türâ,
Der hâk nihend-ü bâz birûn ârend.

Turkish

(Endişe ve meraklar birdenbire sana bir baskın yapmadan önce emir buyur da gül renkli şarap getirsinler. Ey cahil ve ga' fil kişi! Sen altın değilsin ki seni bir kere toprağa gömsünler de sonra bir daha çıkarsınlar. Bir kere gömüldün mü bir daha çıkmak yok oradan.)

Arabic

قُمْ قَبْلَ غَارَةِ ٱلْأَسَى مُبَكِّرًا وَٱدْعُ بِهَا وَرْدِيَّةً تَجْلُو ٱلدُّجَى
فَلَسْتَ يَا هٰذَا ٱلْغَبِيُّ عَسْجَدًا حَتَّى تُوَارَىٰ فِي ٱلثَّرَىٰ وَتُخْرَجَا

Urdu

جب تجھ پہ تفکرات شبخوں لائیں دے حکم کہ فوراً مے گلگوں لائیں
غافل تو زر و مال نہیں ہے کہ جو لوگ دفنا کے تجھے خاک سے بیروں لائیں

Turkish

قویماسنه باسقین ایلیه سین درد و محن، کل رنگلی می گتیرمگی امر ایلیه سن،
آلتون میسان؛ ای ده لی اسی دفن ایلین توپراق ایچینه گوموپ چیخارتدسین ینی دن؟

Turkish

بیر گیچه سنه غم ئه تمه مشکن شبخون
امر ئه ت گتیره ساقی شراب گلگون
ای غافل بیچاره قیز یلسان ؟ که سنی
توپراغه سوقوب ینه چیقارمق اولسون ؟

Japanese

黄金の粒を営々と　蓄へたるも
雨の如　風に失せにし痴人も
ひと度　土に埋れなば　などて再び他人の
堀らむと願ふ黄金の　土となるべき。

Indian

जो पर्जन्यापरि सुवर्ण-कण चौफेर
दे उधळुन अन् जो कुणगा करी--- अखेर
नच दोघांच्याही मातीचें हो सोनें
जें होतां भू-गत काढुं बघति बाहेर.

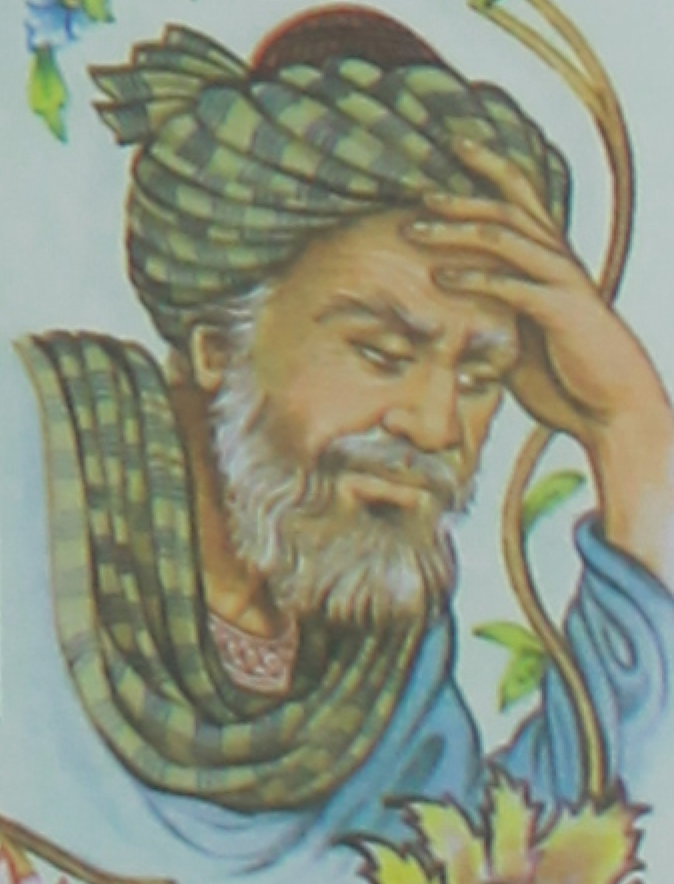

زان پیش که بر سرت شبیخون آرند

سرمست به میخانه گذر کردم دوش
پیری دیدم مست و سبویی بر دوش
گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر
گفتا کرم از خداست می نوش خموش

English

And lately, by the Tavern Door agape,
Came shining through the Dusk an Angel Shape
Bearing a Vessel on his Shoulder; and
He bid me taste of it; and 'twas—the Grape!

French

Récemment, à la Porte de la Taverne, une Forme
Angélique, m'apparut, brillante dans le Crépuscule ;
elle portait un Vase sur son Épaule
et m'offrit d'y goûter : c'était le Vin !

German

Ich sah den Scheik betrunken heimwärts hinken,
den Teppich überm Arm, den Krug zur Linken.
Da sagt' ich ihm: – Was heisstdenndas? – Under:
– Die Welt ist Wind, mein Freund, komm, lass uns
trinken. lass uns trinken.–

Italian

Passai ieri, ubriaco, accanto a notturna taverna,
E vidi un vecchio ebbro con sulle spalle una giarra.
Gli dissi: "Come? Non hai, avanti al Signore, vergogna?"
Rispose: "Iddio è generoso, bavi, bevi vino!"

Spanish

Hace muy poco tiempo, al ir a la taberna
surgio ante mi de pronto un ángel reluciente.
Un anfora llevaba, y quiso que qrobase
su contenido. Supe entonces que era vino.

Swedish

Till krogen kom, då dagen var förbi,
en ängel, strålande som Mushtari.
Från skuldran lyfte han en gyllne lägel
och bjöd mig den — och det var vin däri!

Russian

Вчера, хмельной, я шел в кабак по городским руинам;
И пьяный старец в майхане мне встретился с кувшином.
Сказал я: «Бога постыдись. Подумай о душе!»
А он: «Бог милостив! Садись! И выпить помоги нам»,

Armenian

Երէկ մտայ մի գինետուն, մի քիչ խմած,
Տեսայ մի ծեր՝ սափորն ուսին եւ խիստ հարբած,—
Ասի՝ ինչպէ՞ս չես ամաչում դու Աստծուց.
Ասաց՝ «խմի՛ր, Աստուած մեծ է եւ ողորմած».

Arabic

دَخَلْتُ فِي الْحَانِ نَشْوَانًا وَكَانَ بِهِ   شَيْخٌ عَلَى مَنْبِهِ كُوزٌ وَقَدْ سَكِرَا
فَقُلْتُ هَلَّا مِنَ اللهِ اعْتَرَاكَ حَيَا   قَالَ اِحْسُهَا فَهُوَ يَعْفُو وَاتْرُكِ الْهَذَرَا

Urdu

بھٹی کی طرف سے کل جو گذرا مینوش   اِک بوڑھے میاں ملے صُراحی بردوش
مَیں بولا کہ اے پیر خدا سے شرما!   بولا۔ وُہ کریم ہے پئے جا خاموش

Turkish

میخانه یه گتدم گنجه، سرخوش اورادا،   کوردوم که شراب داشیر آغیر باشلی قوجا.
اللهدان اوتانمازمیسان؟ ای پیر، دیدیم   ایچ باده، دیدی، کرملی درذات خدا!

Japanese

先つ頃かや旅籠屋の　開きし扉よりくらがりに
姿輝よひ　出で来しは　壺を肩に荷ひける
天使の姿なれ　来りて告げぬ「飲め」とこそ
脣にふふめば　噫　これぞ　葡萄の美酒。

Indian

नुक्तीच पिठ्याच्या दारांतून सताड
ये हळूच सन्ध्या-तिमिरांतून अगाढ
कुणि दिव्य सुराऽऽकृति, कुम्भ घेउनी स्कन्धीं,
मज म्हणे, "चाख, घे !" काय? सुरेचा स्वाद !

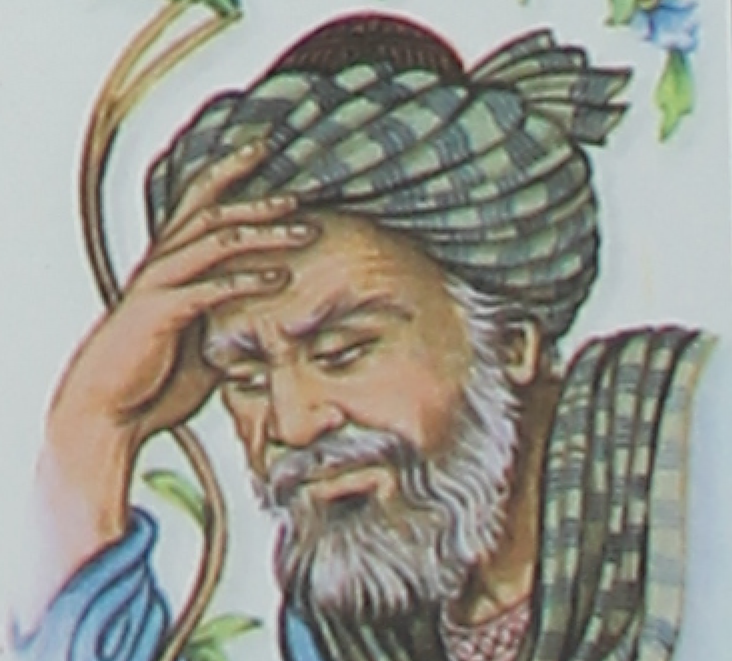

سرمست بمیخانه گذر کردم دوش

قومی متفکرند در مذهب و دین
قومی بگمان فتاده در راه یقین
می‌ترسم از آنکه بانگ آید روزی
کای بیخبران راه نه آنست و نه این

English

Alike for those who for To-Day prepare,
And those that after some To-Morrow stare,
A Muezzin from the Tower of Darkness cries,
"Fools! your Reward is neither Here nor There."

French

Et à ceux qui préparent AUJOURD'HUI,
et à ceux qui songent à quelque DEMAIN,
un Muezzin crie de la Tour des Ténèbres :
« Insensés ! votre récompense n'est point ici ni là-bas ! »

German

Den Einen ist das ‚Heute' höchster Hort,
die Andern trachten nach dem ‚Morgen' fort.
Vom Turm des Schicksals ruft der Wächter allen:
– Ihr Toren, Lohn ist weder hier noch dort! –

Italian

Di Religione meditano pensosi alcuni degli uomini,
Altri si struggon di dubbi sulla via della Scienza.
Temo che un giorno non si levi un grido d'un tratto:
"O stolti! La Via Vera non è né questa né quella!"

Spanish

Hay quien medita sobre la religión por gusto.
Hay otros que vacilan entre Certeza y Duda.
Mas surgirá un heraldo de pronto, que les grite:
¡ Estúpidos !La senda no es esta ni es aquella.

Swedish

Och väntar du få skörda här din gröda,
få se ditt krus i morgon överflöda,
så hör ett rop från mörkrets minaret:
''Du dåre! All din lön blir blott – din möda!''

Russian

Одни люди думают о путях веры.
Другие люди задумались над истинным путем.
Боюсь, что как-нибудь раздастся крик:
«[Настоящий] путь не этот и не тот!»

Armenian

Մի ցեղ ընտրել է դաւանանքի եւ կրօնի ճամբան,
Ոմանք հաւատքի եւ կասկածի մէջ շշմել են անձայն.
Յանկարծ դարանից ելնում է մէկը եւ աղաղակում՝
«Անտեղեակ մարդիկ, ճշմարիտ ճամբան ո՛չ այդ է, ո՛չ այն».

Persian

Kavmî mütefekkirend der mezheb-ü dîn,
Cem'î mütahayyirend der şekk-ü yakîn.
Nagâh münadi-yyi der âyed zi Kemin
Key bihaberân! Râh ne ânest-ü ne în.

Turkish

(Bir kısım halk mezheb ve din konularına dalıp onu düşünüp durmaktadır. Halkın bir kısmı da şek ile yakın arasında hayretlere düşmüşlerdir. Birdenbire pusudan bir haberci ve sözcü çıkarak şöyle dedi : Ey gafiller! Yol ne odur ne de bu.)

Arabic

فكرت في الدين أقوام كما حار بين الشك والقطع فريق

فإذا الهاتف يدعوهم أيا بله لا هذا ولا ذاك الطريق

Urdu

کچھ وہ ہیں جنہیں مذہب و دیں کا سودا کچھ وہ ہیں جنہیں شک و یقیں کا جھگڑا

ناگاہ منادی نے کہا چلا کر اے بے خبرو! وہ ہے نہ یہ ہے رستا

Turkish

برچو خلاری دالمیش ایدی دین فکرتنه، برچو خلاری شک ایدیب اینانمیردا، دینه.

ردن اوجالار منادینین گزلی سسی؛ آزغینلار آمان، یول قارشیب بربرینه...

Turkish

بیر طایفه دین ومذهب ایچون دوشو نور

بیر دسته دخی شك ویقین دوشگو نودر

ناگاه منادی اوطرفدن باغیرار

ای گمره اولانلار نه اودر یول نه بودر

Japanese

現世に　備へ勤む人どちに　また明日在りと　遠方を
仰ぐ壁に「闇の塔」そが高みより　時告ぐる人叫ぶらく
「痴け人かも汝等が　望む報は
此処にしも　将　彼処にもあらじかし。」

Indian

जातात गढुन आजच्या जे व्यवस्थेंत,
बसतात वा उद्याचाच वेध जे घेत,
दोघांस बाङ्ग ये तिमिर-मनोऱ्यावरुनी—
"मूर्खांनो, तुमचें फळ न येथ, नच तेथ !"

२४ बाङ्ग = आवाहन, पुकार.

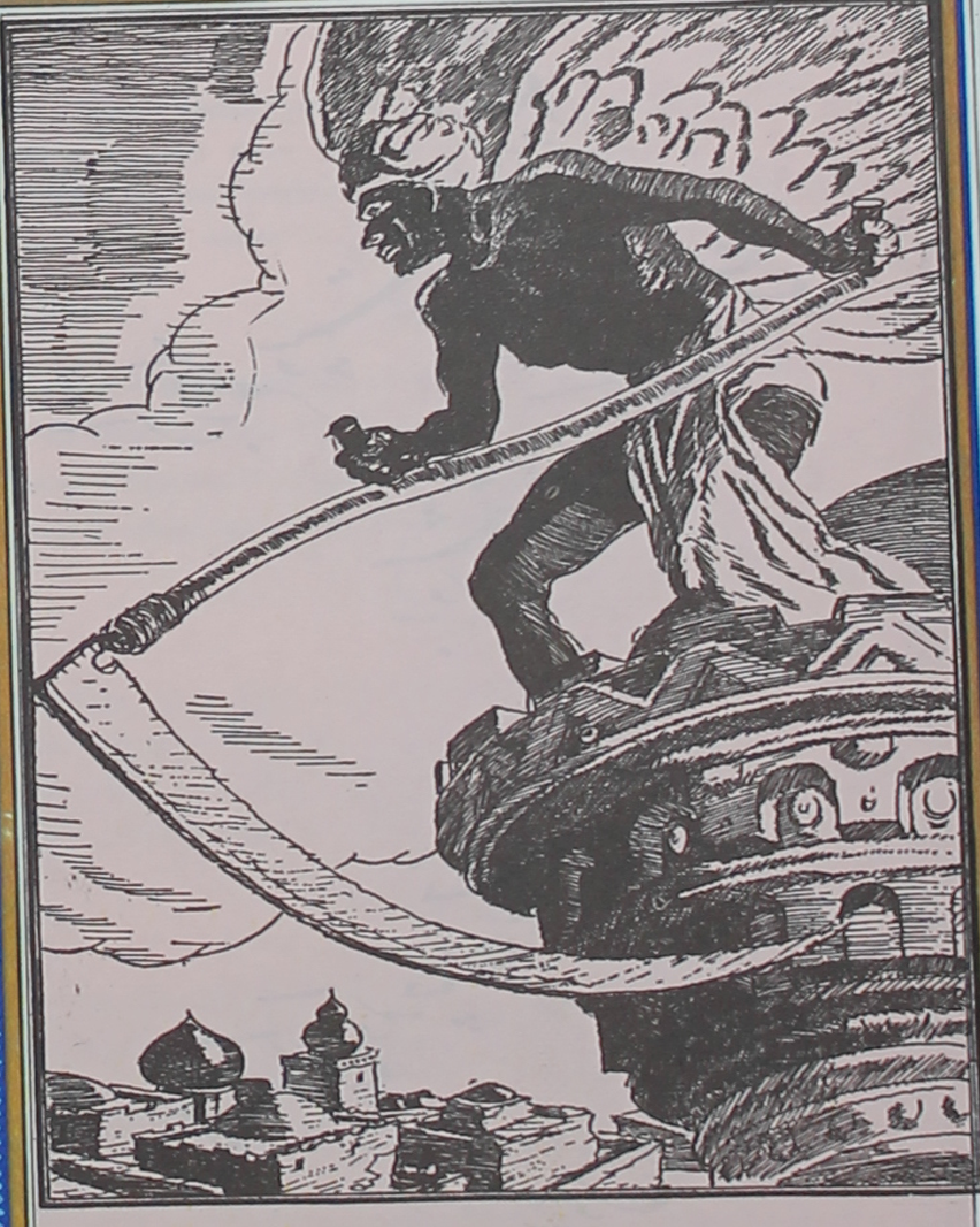

قومی متفکّرند در مذهب و دین

گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان
برداشتمی من این فلک را ز میان
وز نو فلکی دگر چنان ساختمی
کازاده بکام دل رسیدی آسان

English

Ah, Love! could you and I with Fate conspire
To grasp this sorry Scheme of Things entire,
Would not we shatter it to bits—and then
Re-mould it nearer to the Heart's Desire!

French

Amour, si nous pouvions conspirer avec le Destin,
pour saisir en entier le Plan misérable du Monde,
ne le réduirions-nous pas en morceaux,
pour le refaire ensuite plus conforme au Désir du Cœur !

German

Könnten die Liebe und des Schicksals Walten
den düstern Plan der Dinge fest mir halten:
ich schlüg in Stücke ihn und wollt' ihn dann
nach meines Herzens Sehnsucht neugestalten.

Italian

Se avessi potere sul Cielo . cosí, come Dio,
Io questo vecchio Cielo toglierei via dal creato,
E, a nuovo, un altro Cielo farei, tal che l'Eroe
Piú facile e lieto guidasse a destino felice.

Spanish

Querida mía, si fuera posible que el Destino
disponer nos dejase el triste plan del mundo,
querríamos sin duda reducirlo a pedazos
Para hacerlo de nuevo según nuestros deseos.

Swedish

Ack, hade Han i våra händer lagt
blott för en enda dag sin gudamakt!
Då sleto alltet vi itu och gåvo
ett nytt, men sådant, som oss hjärtat sagt.

Russian

**Когда б я был творцом — владыкой мирозданья,
Я небо древнее низверг бы с основанья
И создал новое — такое, под которым
Вмиг исполнились бы все добрые желанья.**

Armenian

Թէ Աստծու պէս, ձեռքս հասնէր երկնքին,
Բախտանիւը կը փշրէի հիմնովին
Եւ վերստին կը կերտէի նոր անիւ,
Որ մարդն ազատ հասնէր սրտի բաղձանքին.

Persian

**Ger ber Felekem dest büdi çün yezdan,
Berdaştemi men in Felekra zi miyan;
Ez nev Felek-i diğer çinan sâhtemî
Kâzade be kâm-i dil residi âsan.**

Turkish

(Eğer Cenab-ı Hak gibi Kâinata hâkim olsaydım, bu Feleği ortadan kaldırıp yeni öyle bir Felek yaratır, öyle bir Dünya meydana getirirdim ki serbest kişiler orada muratlarına kolayca ererlerdi.)

Arabic

لَوكَانَ لِي كَاللهِ فِي فَلَكٍ يَدٌ   لَمْ أُبقِ لِلأَفلاكِ مِنْ آثَارِ

وَخَلَقتُ أَفلاكاً تَدُورُ مَكَانَهَا   وَتَسِيرُ حَسبَ مَشِيئَةِ الأَحرَارِ

Urdu

رب جیسا اگر چرخ پہ قابو ہوتا   مَیں بیچ میں سے اس کو مٹا ہی دیتا

اِک اور فلک ایسا بنا دیتا پھر   جو آرزوئیں دلوں کی پوری کرتا ؛

Turkish

تانری کیمی من حاکم اولورسام، بلہ کی   ویران اندہ بیلیم دہ او ظالم فلکی.

من، اوندا، قورار دیم بشرہ باشقا جہان ؛   بش گونلوک حیاتندا گل آچین اگلی.

Turkish

الله کیمی اولسایدی الیمده امکان

بوچرخی بتون من گوتورردیم آرادان

بیر اویله فلك ایشد سالاردیم یگیدن

کازاده اولان کامه چاتاردی آسان.

Japanese

よき人よ　汝(いまし)とわれと　神ともに
思ひはかりて　はかなかる　この万有を掌(て)のうちに
摑むを得なば　そを千々に　打ちも砕きて
意の儘に　再び創り直さばや。

Indian

प्रियतमे ! दैव, तू आणिक मी स्वाधीन
करुं शकलों अवघी सृष्टियोजना हीन
तर करुन चुराडा विश्वाचा नाही का
करणार सुघटना विशेष हृद्य नवीन ?

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان

گر دست دهد ز مغز گندم نانی
وز می دو منی ز گوسفندی رانی
با لاله رخی و گوشه بستانی
عیشی بود آن نه حد هر سلطانی

English

Here with a little Bread beneath the Bough,
A Flask of Wine, a Book of Verse—and Thou
Beside me singing in the Wilderness—
Oh, Wilderness were Paradise enow!

French

Ici, avec un peu de pain sous les branches,
une cruche de Vin, un livre de Vers, et Toi,
chantant près de moi dans la Solitude sauvage,
oh! cette Solitude serait pour moi un Paradis!

German

Im Grün mit einem Brot und einem Krug
voll Wein und einem Buche fein und klug,
und neben mir dein Bild dann in der Wildnis —
so ist die Wildnis Paradies genug.

Italian

Quel tanto che a bere ti basta, ed a mangiare e a vestire,
Cercalo pure, ché in questo ancor sei scusato.
Ma il resto tutto è vano, e vuoto e tu bada bene
A non venderti via la vita preziosa per questo.

Spanish

Unos gotas de vino del color del rubí,
un pedazo de pan, un buen libro de versos
y tú, en un solitario lugar, son más valiosos
para mí que los reinos de todos los sultanes.

Swedish

Och av ett träd, som skugga mig beskär,
en bok, ett krus och dig, som jag har kär,
till paradis förvandlas ödemarken —
så mycket paradis, som jag begär.

Russian

Коль раздобуду я вина два мана,
Лепешку, и жаркое, и барана
И с милой средь руин уединюсь, —
То будет пир, достойный лишь султана.

Armenian

Մի սրւակ կարմիր գինի եմ ուզում եւ մի երգարան,
Քաղց յագեցնող մի քիչ ուտելիք եւ կէս հաց միայն,
Եւ ապա քեզ հետ, նստենք միասին մի խուլ անկիւնում...
Ահա մի հաճոյք, որ չունի նոյն իսկ եւ ոչ մի սուլթան։

Arabic

إنْ نِلْتُ مِنْ حِنْطَةٍ رَغِيفًا   وَكُوزَ خَمْرٍ وَفَخْذَ شَاةِ
وَكَانَ إِلْفِي مَعِي بِقَفْرٍ   فُقْتُ بِذَا عِيشَةَ الْوُلَاةِ

Urdu

میسر ہو کسی کو گر جہاں میں گیہوں کی روٹی   صراحی بادۂ گلرنگ کی اور ران بکرے کی
وہ رہتا ہو کسی معشوق کے ہمراہ جنگل میں   ہے اپنے وقت کا عیسی نہیں وہ جد سلطانی

Turkish

بو غدا چورہ گی ، ہمدہ کباب اولسا اگر ،   بردہ ایری برقدح شراب اولسا اگر ،
ویرانہ دہ برگوزل قیز ایلہ یاشارام ،   طن ایلہ مہ بو عشرتے سلطان ایلیر ...

Turkish

بوغدا چورگی گلیرسه بیر قدر اله
بیر بود اتیله بیر ایکی باتمان می ایله
بیر گوشه ی بوستاندا ، بیر مهوشیله
اولماز بیله عیش نصیب هیچ شاهه بیله .

Japanese

樹の下蔭や　詩の巻
美酒一壺　糧ありて
さて　汝はしも　わが傍に　唱ひてあらば
荒野とて　さながら　天津楽土なれ。

Indian

या इथे तरुतळीं एक वही कवितेची,
भाकरी एक, अन् सुरई एक सुरेची,
आणखी एक तू जवळ गात या विजनीं —
अन् हें न रान मग, नन्दनवन तें हेंची !

گر دست دهد ز مغز گندم نانی

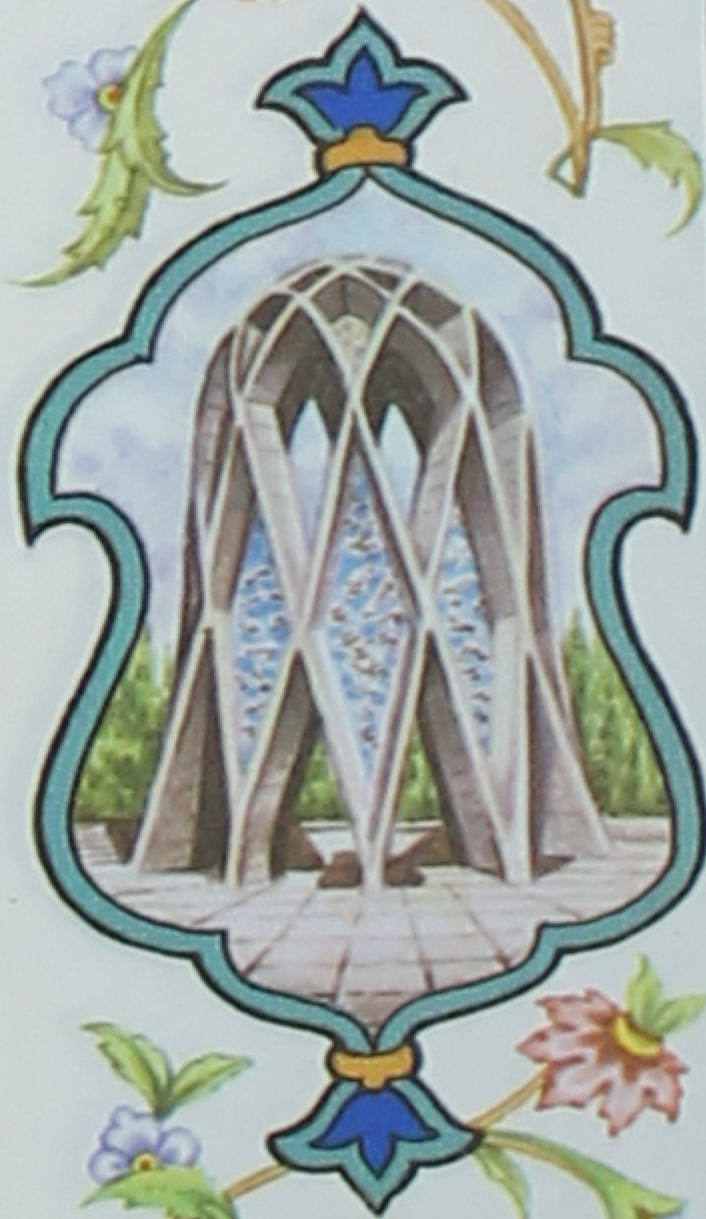

لب بر لب کوزه بردم از غایت آز

تا زو طلبم واسطهٔ عمر دراز

با من به زبان حال می‌گفت این راز

عمری چو تو بوده‌ام دمی با من باز

English

Then to the Lip of this poor earthen Urn
I lean'd, the Secret Well of Life to learn:
And Lip to Lip it murmur'd—"While you live,
Drink! —for, once dead, you never shall return."

French

Puis, sur la Lèvre d'une pauvre Urne de terre,
je me penchai pour surprendre le Secret de la Vie :
et lèvre à lèvre, elle murmura : « Tant que tu vis, bois !
Car, une fois mort, tu ne reviendras jamais ! »

German

Einst nahm ich meinen Krug, ein altes Stück
aus Ton, zu kosten das geheime Glück:
und einer Lippe Murmeln—da du lebst,
so trink! Vom Tode kommst du nicht zurück, —

Italian

Il labbro sul labbro dell'Anfora posi, ebbro di bramma,
D'avere alfine da lei quel che dà vita in eterno.
E labbro a labbro mi sussurrò l'Anfora in bacio segreto:
"Resta con me per un poco, io come te già fui!"

Spanish

Al sentir el enhelo de encontrar el secreto
de la vida, posé mis labios en el borde
de la copa de barro. Una voz susurróme:
En tanto vivas, bebe, que los muertos no vuelven.

Swedish

Då grep jag kruset att i vinets flöde
få läsa hemligheten om mitt öde.
Och kruset viskade: "När du nu lever,
drick djupt! Du blir för alltid hos de döde."

Russian

Я жадно устами к устам кувшина прильнул.
Қак будто начало желанной жизни вернул.
«Я был, как и ты. Так побудь хоть мгновенье со
мною»,
Так глиняной влажной губою кувшин мне шепнул.

Armenian

Ագահութեամբ շուրթս դրի փարչի շրթին,
Որ նրանից հարցնեմ գաղտնիքն երկար կեանքի.
Յանկարծ փարչը շուրթը շրթիս մեղմ շշնջաց՝
«Գինի խմի՛ր, յետ չես գալու դու կրկին».

Persian

Leb ber leb-i kuze bürdem ez gayet-i âz
Tâ zû taleb-i vâsıta-yı ömr-i dirâz,
Leb ber leb-i men nihâde migüft be râz,
Mey hur ki bedin Cihan nemi ayi bâz.

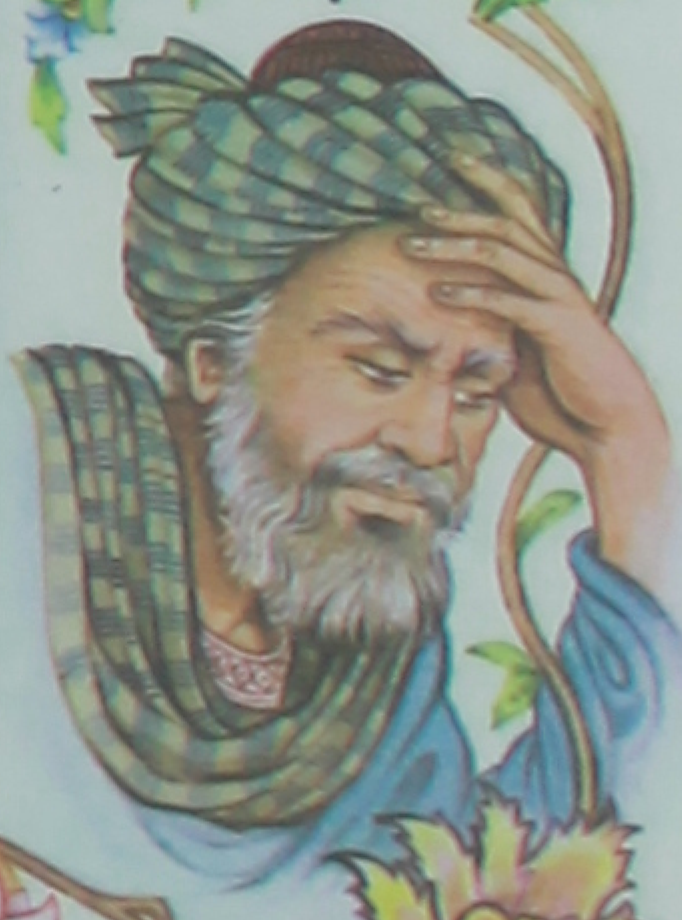

Turkish

(Uzun ömürlü olmanın çaresini edinmek üzere hırsımdan dudağımı testinin dudağına götürdüm. O da dudağını benim dudağıma yapıştırıp gizlice bana şöyle dedi : Bir daha bu Cihana gelmeyeceğin için şarabını iç.)

Arabic

لَثِمْتُ مِنْ جَرَّةِ الصَّهْبَاءِ مَرْشَفَهَا   حِرْصاً لأَسْأَلَ مِنْهَا عِيشَةَ الأَبَدِ
فَقَابَلَتْ شَفَتِي بِاللَّثْمِ قَائِلَةً   سِرّاً أَلاَ اشْرَبْ فَإِمَّا رُحْتَ لَمْ تَعُدِ

Urdu

اِک کوزے سے لب بلب ہؤا میں دکھیا   تا اس کے سبب سے عمر ہو میری سوا
وہ کوزہ زبان حال سے یوں بولا   مَیں بھی کبھی تجھ سا تھا سمجھ لے اتنا

Turkish

اوپدوم دو داغین صراحی نین میخانادا   بلکه اوا و پوشله قیسا عمروم اوزانا،
اوپدی دو داغمدان آستاجا، سوئلدی: آه   ایچ می که داها گلمیه جکسن جهانا ...

Turkish

می کاسه سین آلدیم دو داغا حرصمدن
بیر چاره بوطول عمر ایچون سوردوم من
قویدو دو داغین دو داغیما گیزلی دیدی
می ایچ که بو دنیایه دا ها کلمزسن !

Japanese

わが世の秘密聴かばやと　姿貧しき埴の壺
そが口元に凭れしに　脣より脣に　ひそやかに
壺語るらく「生ける間は
飲みてすごさね　逝かば再び還り来じ。」

Indian

मृत्पात्र-मुखीं मुख लावीं मग मी दीन
तें ग्रहण कराया जीवन गूढ नवीन;
कुजबुजे मुख मुखीं भिडवुन तें, "आजीव
मधु पी ! कीं मरतां पुनरागमन कधी न. "

لب برلب کوزه بردم از غایت آز

ما لعبتکانیم و فلک لعبت باز
از روی حقیقتی نه از روی مجاز

بازیچه همی کنیم بر نطع وجود
رفتیم بصندوق عدم یک یک باز

English

Impotent Pieces of the Game He plays
Upon this Chequer-board of Nights and Days;
Hither and thither moves, and checks, and slays,
And one by one back in the Closet lays.

French

Nous ne sommes que les Pièces inertes de la Partie
qu'il joue sur cet Échiquier des Jours et des Nuits ;
pièces qu'il fait marcher de-ci de-là, qu'il arrête
et qu'il tue, puis qu'il replace une à une dans la Boîte.

German

Ein grosses Schachbrett ward aus Nachtund Tag,
wo das Geschick mit Menschen spielen mag.
Es stellt sie auf und bietet Schach und Matt
und legt dann jeden wieder, wo er lag.

Italian

Noi siam burattini e il Cielo n'è il burattinaio
(Per vero questo lo dico, e non per allegoria).
Sulla scena dell'Essere giochiamo un piccolo gioco,
E ad uno ad uno poi ricadiam nella cassa del Nulla.

Spanish

La vida es un tablero de ajedrez, donde el Hado
nos mueve cual peones, dando mates con penas.
En cuanto acaba el juego, nos saca del tablero
y nos arroja a todos al cajón de la Nada.

Swedish

Som pjäser Han oss på sitt schackbord satt,
vars jätterutor heta Dag och Natt.
Han leker med oss, slår och lägger ned oss
i lådan, se'n Han bjudit schack och matt.

Russian

Кто мы? Куклы на нитках, а кукольщик наш — небосвод,
Он в большом балагане своем представленье ведет.
Он сейчас на ковре бытия нас попрыгать заставит,
А потом в свой сундук одного за другим уберет.

Armenian

Տիկնիկներ ենք մենք ամենքս կապոյտ Ֆալաքի ձեռքում․
Այլաբանութիւն չէ ասածս, այլ զուտ ճշմարտութիւն…
Մեզ խաղացնում են կեանքի գունագեղ այս գորգի վրայ
Եւ յետոյ մէկ մէկ՝ անէութեան մեծ տուփի մէջ փակում։

Persian

Ma lu'betegânim-ü Felek lu'betbâz,
Ez ru-yi hakikati, ne ezru-yi mecâz.
Baziçekünan bûdim ber nat'i vücûd
Reftim be sanduk-i adem yek yek bâz.

Turkish

(Şu söylediğim söz mecazî değil bir gerçektir : Bizler bir takım kuklalarız, oyuncularız. Bizi kukla gibi oynatan da Felektir. Bizler bir müddet hayat sahnesinde oynadık ve sonunda birer birer yokluk sandığına gerisin geriye atıldık gittik.)

Arabic

غَدَوْنَا لِلَّذِي الْأَفْلَاكِ أَلْعَابُ لَاعِبٍ　　أَقُولُ مَقَالًا لَسْتُ فِيهِ بِكَاذِبِ
عَلَى نَطْعِ هَذَا الْكَوْنِ قَدْ لَعِبَتْ بِنَا　　وَعُدْنَا لِصُنْدُوقِ الْفَنَا بِالتَّعَاقُبِ

Urdu

ہم پتلیاں ہیں اور فلک پتلی باز　　بالکل یہ حقیقت ہے سمجھنا نہ مجاز
جب تک کہ ہے جسم و جاں کھلاتا ہے وہی　　صندوق عدم میں سب کو کردے گا دراز

Turkish

بزکو کلالاریز، فلک ایسه گوزبوییان،　　بو حال مجاز دگل، حقیقت درایانان،
او، بزلری عالمده اوینجاق ائده رک،　　سونرا او سانیب، اُذرده صندوقدا نهان!

Turkish

بیزلر هپ اویونچاغیز فلك بازیگر
سانما سوزومو مجاز جداً بیله در
بیز اوینادیق صحنه‌ی دیریلکده سورا
دولدوق عدمین صاندیغینا بیز بیر بیر.

Japanese

なれども昼と　はた夜と　分けて彩なす盤上に
噫「彼」ありて力なき　将棋の駒をもてあそび
ここに　かしこに　進め詰め　殺せし果は
次々と　元の小箱に　ころがしぬ

Indian

या कृष्ण-धवल दिन-रात्रि-पटावर केवी
नर-नरदा घेउन दैव केलिसुख सेवी !
त्यां इकडे तिकडे फिरवी, जुगवी, मारी,
एकेक उचलुनी डब्यांत अन्तीं ठेवी.

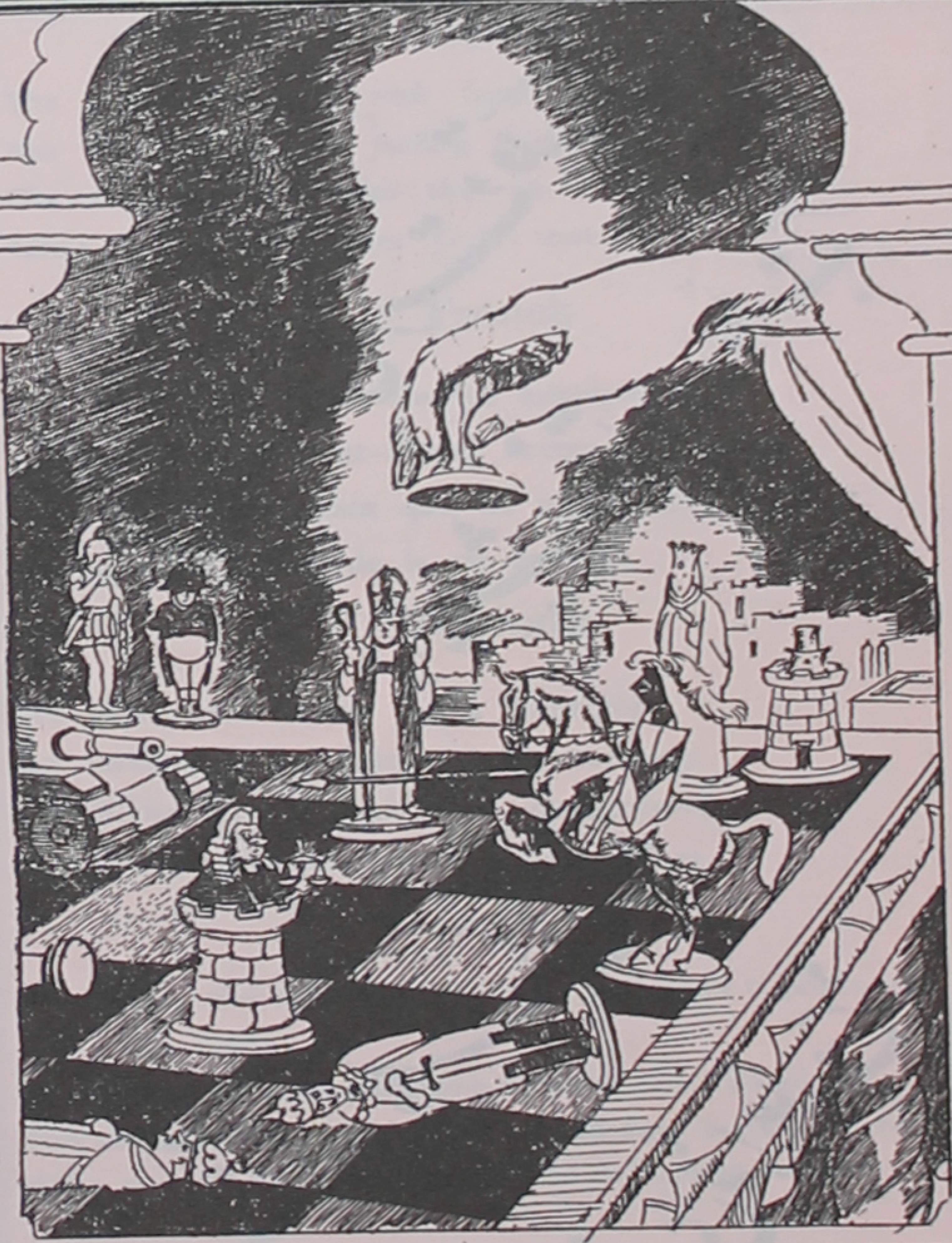

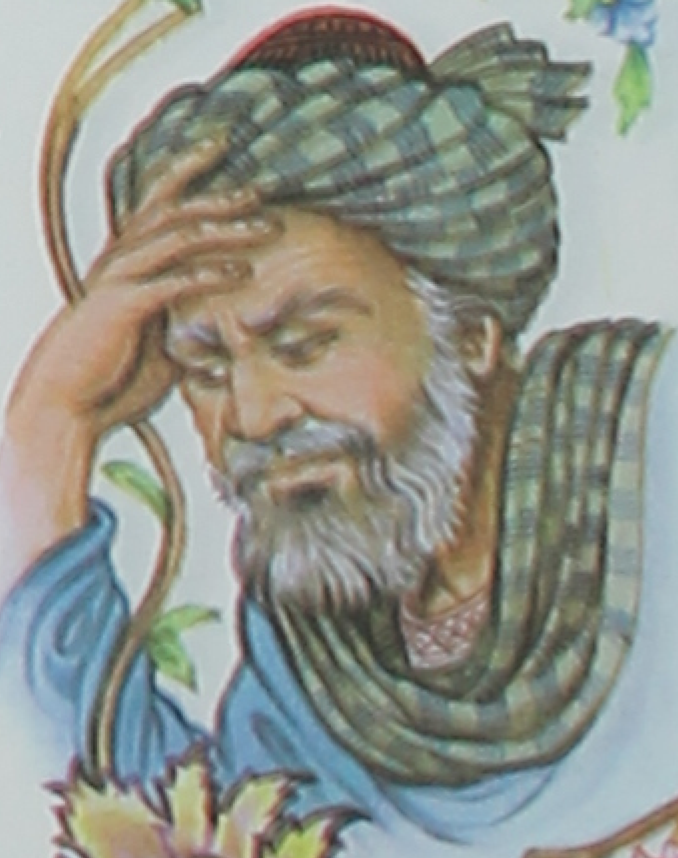

ما لعبتگانیم و فلک لعبت باز

می خور که ز دل کثرت و قلت ببرد
واندیشه هفتاد و دو ملت ببرد
پرهیز مکن ز کیمیایی که از او
یک جرعه خوری هزار علت ببرد

English

The Grape that can with Logic absolute
The Two-and-Seventy Jarring Sects confute:
The sovereign Alchemist that in a trice
Life's leaden metal into Gold transmute:

French

Le Vin qui peut, avec absolue Logique,
confondre les Soixante-Douze Sectes en dispute;
L'Alchimiste Souverain qui, en un instant,
transmute le plomb de la vie en Or;

German

Der Wein, vor dessen Logik unbedingt
der zweiundsiebzig Sekten Streit verklingt.
Der Alchemist, der mit dem Zauberworte
des Lebens Blei zu purem Golde zwingt.

Italian

Bevi vino, ché ogni abbondanza e pochezza ti porta via
dal cuore,
Ti strappa via ogni pensiero di religioni e di sètte,
Non astenerti da quell'elisir che ad ogni sorso che bevi
Mille pesanti malanni ti porta via dal corpo.

Spanish

!Vino!Tu logras siempre que se embrollen con logica
los setenta y dos sabios que sin cesar discuten.
Eres el alquimista que transmutas en oro
ese plomo de nuestra cotidiana existencia.

Swedish

Ja, vin — den logiker, som absolut
på alla sekters tomma gräl gör slut —
den alkemist, vars trolldomsformel mäktar
ur livets koppar smälta guldet ut —

Russian

Одна чаша вина стоит ста сердец и ста религий,
Один глоток вина стоит китайского царства.
Что есть на земле, кроме рубинового вина? —
Горести, которые стоят тысячи сладостных душ.

Armenian

Գինի խմիր, որ մեր սրտից «շատ ու քչի» հոգսն է հանում,
Եօթանասուն երկու ազգի մտմտուքն է մտքից վանում.
Ի՞նչ ես խորշում հրաշագործ այս հեղուկից, որից եթէ
Մի շիթ խմես՝ հազար ու մի խոց ու խութ է հարթում շտկում։

Persian

Mey hur ki zi dil kıllet-ü kesret bibered,
Vendişe-yi heftad-i dü millet bibered;
Perhiz mekün zi kimyayî ki ez û
Yek cür'a huri hezar illet bibered.

Turkish

(Azlık, çokluk mes'elelerini gönlünden çıkarıp onları unutman için, ayni zamanda yetmiş iki milletin kaygısını senin içinden gidermesi için şarap iç. Bir damlasını, yudumunu içtiğinde seni binlerce dert ve illetten kurtaran bir kimya ve eksirden çekinme.)

Arabic

أُحُرُ الظِّلَاعَنَكَ بِزَلُهُمُ الوَرَى　　وَقِلَّةُ الأُمُورِ أَوْكَثْرَتُهَا
وَلَاتُجَانِبُ كِيمِيَاءَ قَهْوَةٍ　　تُزِيلُ أَلْفَ عِلَّةٍ قَطْرَتُهَا

Urdu

مے پی کہ تری قلت و کثرت جائے　　اندیشہ ہفتاد و دو ملت جائے
پرہیز نہ کر اس یہ وُہ دارُو ہے　　اِک گھونٹ پئے ہزار علت جائے

Turkish

ایچ باده اونوت قلت و کثرت سوزونو،　　تکرارلامانیمیش ایکی ملت سوزونو ،
اکسیر حیات در شراب ایچن اونو　　برجرعه سی زایل ائده ر علت سوزونو.

Turkish

می ایچ که چوق آز در دینی دلدن چیقارار
یتمش ایکی ملتین غمیندن قوتارار
پرهیز ایلمه بو کیمیا دن که بونون ـ
بیرجرعه سی، مین علّتی دلدن آپارار!

Japanese

比類なきそが論理(ことわり)にかしましき　七十二宗の
ことごとを　破り得べきは　げにこそ葡萄。
生命なる鉛もそをば　瞬(たちま)ちに　黄金(こがね)と化ふる
これやこの　錬金術士の王たる者よ。

Indian

हा मधु दावूनी प्रमाण युक्त पसन्त
बघ करी निरुत्तर भिन्न बहात्तर पन्थ,
अन् करी सुवर्णच जीवित-जड-धातूचें
निमिषांत चतुर हा किमयागार महन्त.

می خور که ز دل قلّت و کثرت ببرد

نیکی و بدی که در نهاد بشر است
شادی و غمی که در قضا و قدر است

با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل
چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است

DATE LABEL

English

And that inverted Bowl we call The Sky,
Whereunder crawling coop'd we live and die,
Lift not your hands to It for help—for It
As impotently rolls as you or I.

French

Et ce Vase renversé que nous nommons le Ciel,
sous lequel, parqués, nous rampons, vivons et mourons,
ne lève pas tes mains pour implorer Son aide,
car il tourne impuissant comme Toi, comme Moi.

German

Die leere Himmelsschale geht im Kreise,
darunter schleichen wir, gebückt und leise.
Heb nicht zum Himmel dein Gebet! Er geht
wie du und ich ohnmächtig seine Reise.

Italian

Non bisogna, il cuore gioioso, logorarlo di pena,
Né con pietra d'affanno triturare il tempo felice.
Nessuno sa del mistero di ciò che sarà nel futuro:
E ci abbisogna vino, e amanti, e lieto riposo.

Spanish

A esa bóveda inmensa a la que llaman cielo,
bajo la cual vivimos y morimos los hombres,
no intentes levantar tus ojos implorantes.
No dudes que ella gira, como tú y yo, impotente.

Swedish

Bland rymdens världar går min blick ej vill,
besvarad tiger mången fråga still.
Den minsta gåtan ensam aldrig löstes:
vad själv jag är och varför jag blev till.

Russian

Все: и зло, и добро, что людская скрывает природа,—
Высшей воле подвластно, и здесь не дана нам свобода.
Ты вину своих бедствий не сваливай на небосвод,
В сто раз хуже, чем твой, подневольный удел небосвода.

Armenian

Ինչ լաւ ու վատ, որ տեսնում ես աջ ձախ —
Խինդ ու ժպիտ, վիշտ ու թախիծ, բախտի խաղ —
Մի՛ համարիր երկնքի գործ... նա քեզնից
Հազար անգամ անզօր է եւ տարաբախտ։

Persian

Nikî-yü bedî der nihâd-i beşer est,
Şâdî ve gamî ki der kaza vü kaderest,
Bâ çarh mekün havale kender reh-i akl,
Çarh ez tü hezar bâr biçareter est.

Turkish

(İyilikle kötülük insanların fıtratındadır. Sevinmek, mahzun olmak kaza ve kader ile ilgilidir. Akıl icabı olarak sevinci ve ızdırabı Feleğe yükleme. Çünkü Felek senden bin kere daha fazla zavallıdır.)

Arabic

حُسْنُ الأُمُورِ وَقُبْحُهَا مِنْ نَحْوِنَا — وَمِنَ القَضَا فَرَحٌ وَحُزْنٌ مُدْنِفُ
لَا تَعْزُ لِلأَفْلَاكِ تِلْكَ فَإِنَّهَا — أَوْ هِيَ بِنَزْعِ الحُبِّ مِنْكَ وَأَضْعَفُ

Urdu

نیکی و بدی طینت انساں ہے ضرور — شادی و غمی۔ قضا قدر کا دستور
الزام نہ دے چرخ کو اے دشمن عقل — وہ تجھ سے ہے سو درجے زیادہ مجبور

Turkish

فطری اولان انسانده بوتون یاخشی پیسی، — دنیاده مقدر، حیاتین دوشونجه سی،
چرخین عملی دگل، دوشون منطق ایله: — چرخ عاجز اولور، مین کره، اولماز بوسی

Turkish

ایلیك ، كوتولوك فطرتیدر بوبشرین
هم بهجت و غم امری ، قضاو قدرین
سن چرخه حواله ئه تمه كیم عقل دیور
سندن داها عاجزدر ئوزو بوفلكین !

Japanese

俯せたる鉢を空としも　称(よ)びなす下に閉(とざ)されて
這ひめぐりつつ我等生き　将(はた)　死に果つる　さりとてや
救ひ求めて大空に　双手を挙ぐることなかれ
そは汝(なれ)と　われ宛(さなが)らに力なく　廻(めぐ)りゆくなる空なれば。

Indian

तिम्बिली आद्यदिनिं अन्त्य नराची माती,
अन् अन्त्य पिकास्तव हो पेरणी तदा ती;
हो वाचन ज्याचें न्याय-दिनीं प्रलयान्तीं
हो त्याचें लेखन पूर्वीं सृष्टि-विभातीं.

English

For some we loved, the loveliest and the best
That from his Vintage rolling Time has prest,
Have drunk their Cup a Round or two before,
And one by one crept silently to rest.

French

Certains que nous aimions, les plus beaux et les meilleurs
qui soient sortis de la Presse à Vendange du Temps,
ont bu leur Coupe une ou deux tournées avant nous
et, un par un, en silence ont gagné le Repos.

German

Die wir geliebt, die Schönsten und die Besten,
die Zeit und Schicksal aus den Trauben pressten
tranken den Becher einmal oder zwei
und schritten still durchs Schattentor im Westen.

Italian

Gli amici piú fidi e sinceri tutti si sono perduti:
Ai piedi della Morte caddero proni uno ad uno.
D'un solo vino bevemmo, in giro, alla Mensa del Mondo:
Uno o due turni prima di noi caddero ebbri .

Spanish

Nuestros buenos y fieles amigos se han marchado.
Se los llevó la Muerte. Solíamos reunirnos
a cantar y a beber en la taberna. Ebrios,
una o dos rondas antes que nosotros cayeron.

Swedish

Nyss tog du varmt i famn dem du fått kära -
de bästa druvor, ödet ägt att skära.
Ett år, en dag. Och tyst till sömns de gått,
oändligt fjärran, om än skenbart nära.

Russian

От наступления весны и ухода зимы'
Листы нашей книги (бытия) срываются.
Пей вино, не горюй, ибо мудрец сказал:
«Горести мира — словно яд, а противоядие —
вино».

Armenian

Մեր յաջողակ ընկերները մէկ-մէկ անցան, գնացին.
Մահուան հանդէպ բոլորեքեան յաղթուեցին, հատնեցին.
Մենք այս կեանքի խնջոյքում նո՛յն գինին էինք վայելում,
Նրանք մեզնից մի քանի հեղ աւելի շատ հարբեցին.

Persian

Yarân-i muvafık heme ez dest şüdend,
Der pây-i ecel yegân yegân pest şüdend
Hurdim zi yek şerab der meclis-i ömr,
Devri dü se pişter zi ma mest şüdend.

Turkish

(Kafalarımız denk ve ruhlarımız, gönüllerimiz bir olan arkadaşlarım, dostlarım birer birer göç edip gittiler ve ecelin ayağının altında çiğnenip ezildiler. Hayat meclisinde hep aynı şarabı içtik. Ancak şu var ki, onlar bizden bir kaç devir öncə sarhoş olup, sızdılar ve kendilerinden geçtiler.)

Arabic

أَرى كُلَّ خِلّانِ الوَفاءِ تَفَرَّقُوا   فَمِن صَرِيعٍ لِلرَّدى وَقَتِيلِ

شَرِبنا شَرابًا واحِدًا غَيرَ أَنَّهُم   بِهِ ثَمِلُوا مِن قَبلِنا بِقَلِيلِ

Urdu

ہمرنگ جو تھے دوست وہ سب ہم سے چھٹے   ایک ایک اجل کے گھاٹ جا کر اترے

تھے مجلس غم میں ہمارے ساتھی   دو چار ہی دور پیشتر مست ہوئے

Turkish

اوبغون اولان احبابیم الیمدن گیتدی   بربرده اجل اونلاری پامال ائتدی

برباده دن ایچدیک سه، حیات بزمنده   چوخ باده ایچن، قاباقجا، اولدی بیتی

Turkish

چیقدی الیمیزدن اول وفالی دوستلار
پای اجل اونلاری ئه زوب ئه تدی خار
بیر میدن ایچیردیك دیریلیك بزمینده
بیزدن ایکی دوره تیز ییقیلدی اونلار.

Japanese

流れ尽きせぬ歳月の　醸せし美酒　さながらに
われに親しき　友どちの　めぐる杯
ひとめぐり　将たふためぐり　飲み乾して
いや次々と　ひめやかに　永き熟睡に　沈みけり。

Indian

उत्कृष्ट मधुच जणु काढी काळ-कलाल
कमनीय असे कुणि मित्र, जिवाचे लाल,
बघ एक दोन मधु-वारीं चपक पिऊनी
एकेक जाहले विलीन येतां काल.

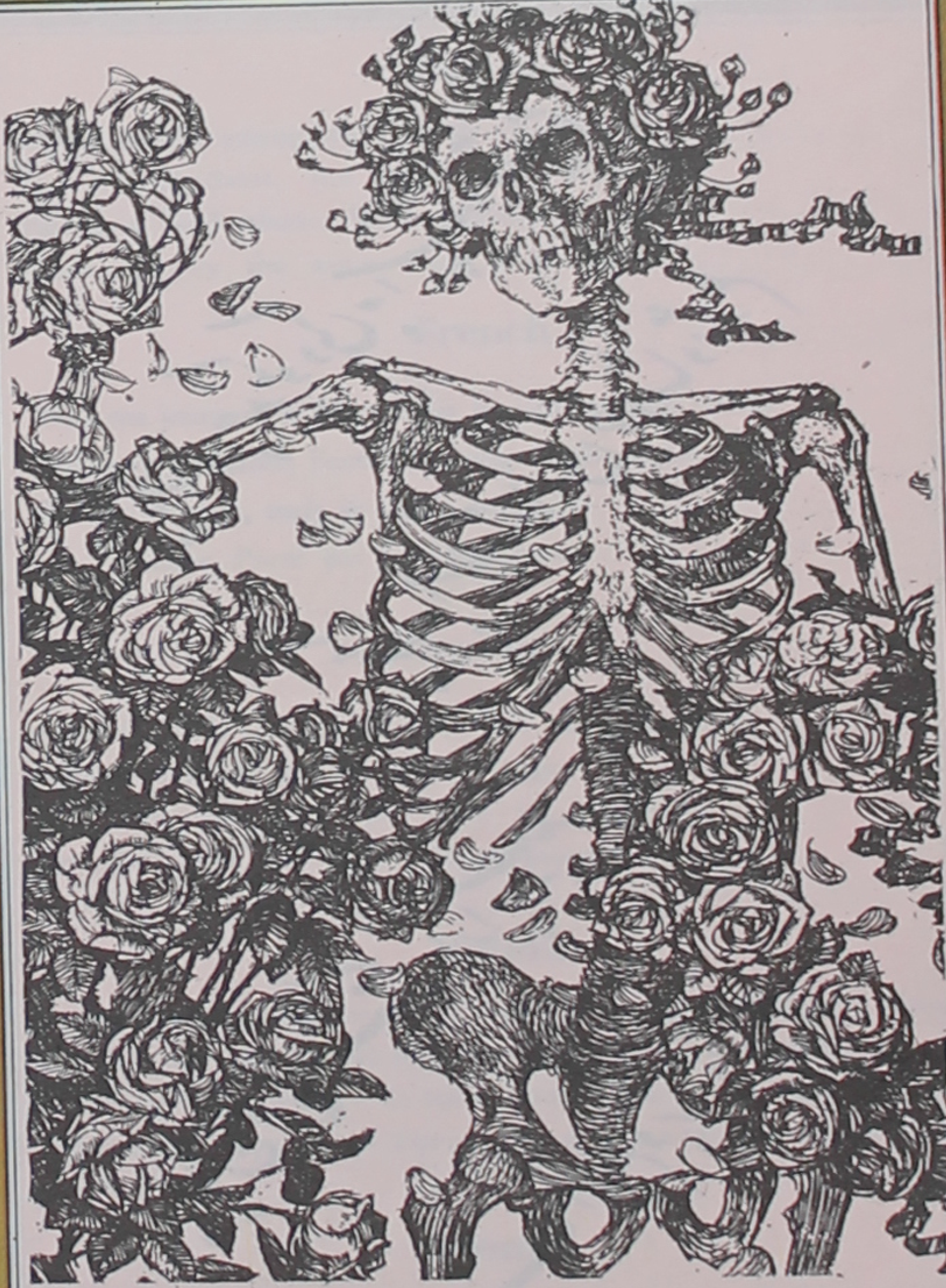

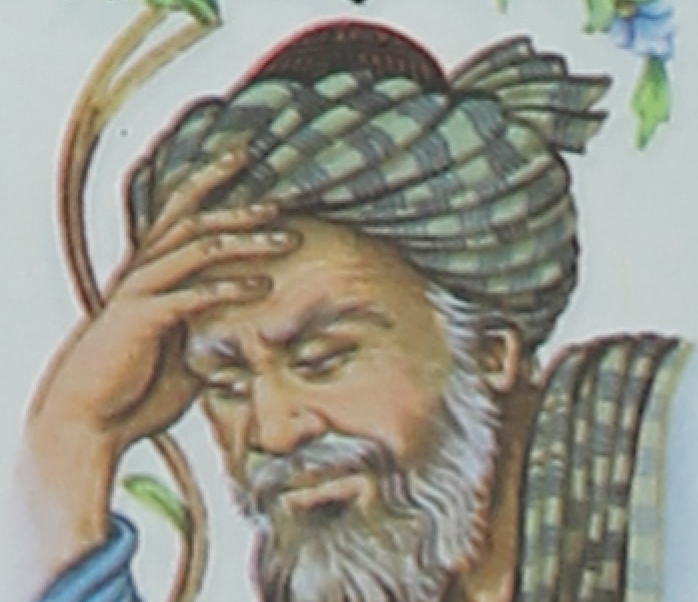

یاران موافق همه از دست شدند

یک چند بکودکی باستاد شدیم
یک چند باستادی خود شاد شدیم

پایان سخن شنو که ما را چه رسید
از خاک در آمدیم و بر باد شدیم

English

Myself when young did eagerly frequent
Doctor and Saint, and heard great argument
About it and about: but evermore
Came out by the same door as in Iwent.

French

Dans ma jeunesse je fréquentais moi-même avec ardeur
Docteurs et Saints, j'entendis longuement argumenter
sur ceci et cela, mais je sortis toujours
par la même Porte par où j'étais entré.

German

Als ich noch jung war, hört ich mit Verlangen
gelehrte Männer grosse Worte fangen
um jenes, dies und das. Doch bin ich stets
zur Türe, wo ich kam, hinausgegangen.

Italian

Per breve tempo, fanciulli, andammo a ascoltare il Maes
Maestri poi noi stessi fummo, lieti di nostra Sapienza;
Ed ora ascolta qual è di tutte queste parole la fine:
" Spuntammo su dalla Terra, e ce ne andammo col Vento"

Spanish

También lo mismo que ellos, yo sembré la semilla
de la sabiduría, y me he sacrificado
para que germinase. Coseché estas verdades:
que vine como el viento, que me iré como el agua.

Swedish

Jag mången sett, vars lärdoms lampa skiner
kring världen, bygga sig med visa miner,
med skäl och motskäl Babelstorn av ord.
Men tornen föllo alltid i ruiner.

Russian

К устаду-старцу в детстве мы ходили
И мудрости потом глупцов учили.
Что с нами стало? — Вышли мы из праха.
И тучей праха по ветру уплыли.

Armenian

Մի ժամանակ վարպետի մոտ բանւոր էղանք,
Ցետոյ եկանք վարպետ դարձանք՝ ուրախացանք.
Լսի՛ր, վերջը ի՛նչ պատահեց—շատ կարճ կապեմ—
Հողից ելանք, եկանք հողմի բերանն ընկանք.

Persian

Yek çend be kudeki be üstad şüdîm,
Yek çend be üstadi-yi hud şâd şüdim.
Payan-ı suhan niger ki mara çi resîd :
Çün âb deramedim-ü çün bâd şüdîm.

Turkish

(Bir müddet küçüktük, çocuktuk üstadın yanına gittik. Bir müddet te kendi üstadlığımıza sevindik. Yani ömrümüz bir zaman öyle geçti, bir vakit te böyle. Beni iyi dinle bak işin sonunda ne oldu : Su gibi geldik; yel gibi gittik.)

Arabic

كَم سِرتُ طِفلاً لِتَحصِيلِ العُلومِ وَكَم   أَصبَحتُ بَعدَ سِنينٍ لَهَا طَرِبا
فَاسمَع خِتَامَ حَدِيثِي مَا بَلَغتُ سِوَى   أَنِّي بُدِئتُ تُراباً ثُمَّ عُدتُ هَبَا

Urdu

استاد سے کچھ دنوں تو بچپن میں پڑھا   کچھ دن کیا استادی پہ اپنی غمزا
آخر مرا انجام بھی تو سن لیجے   میں خاک سے نکلا تھا کہ برباد ہوا

Turkish

بر مدت اوشاقلیقدا، گیدیب مکتبه بز،   اولدوق سورا بر زمان، بر اوستاد عزیز،
دینله سونونو سوزون، نه اولدی بزه آه،   گلدیک بر آخار سو تک، کولک تک گیدیریز...

Turkish

تاكوچك ايديك تابع استاد اولدوق
بيروقت دخی استاد اولارق شاد اولدوق
سن جانينه باق سوزون نه اولدو سوكرا
گلديك سو كيمی گيدن زمان باد اولدوق !

Japanese

賢者　聖人(ひじり)と　共々に　「智慧」なる種子を蒔きしより
わが手に育て　いつくしみ　時期(とき)経て後に
刈り得しは　唯これなりき
「水の如(ごと)流れて来り　風の如　われは逝くめり。」

Indian

गुरु करुन शिशुपणीं शास्त्रि-सन्त कितिदा रे
ऐकिलें कौतुकें प्रमाण—चक्रक सारें !
फिरफिरुनी भवति-न-भवति ! द्वारें त्याच
बाहेर निघें मी रिघें आंत ज्या द्वारें.

DATE LABEL

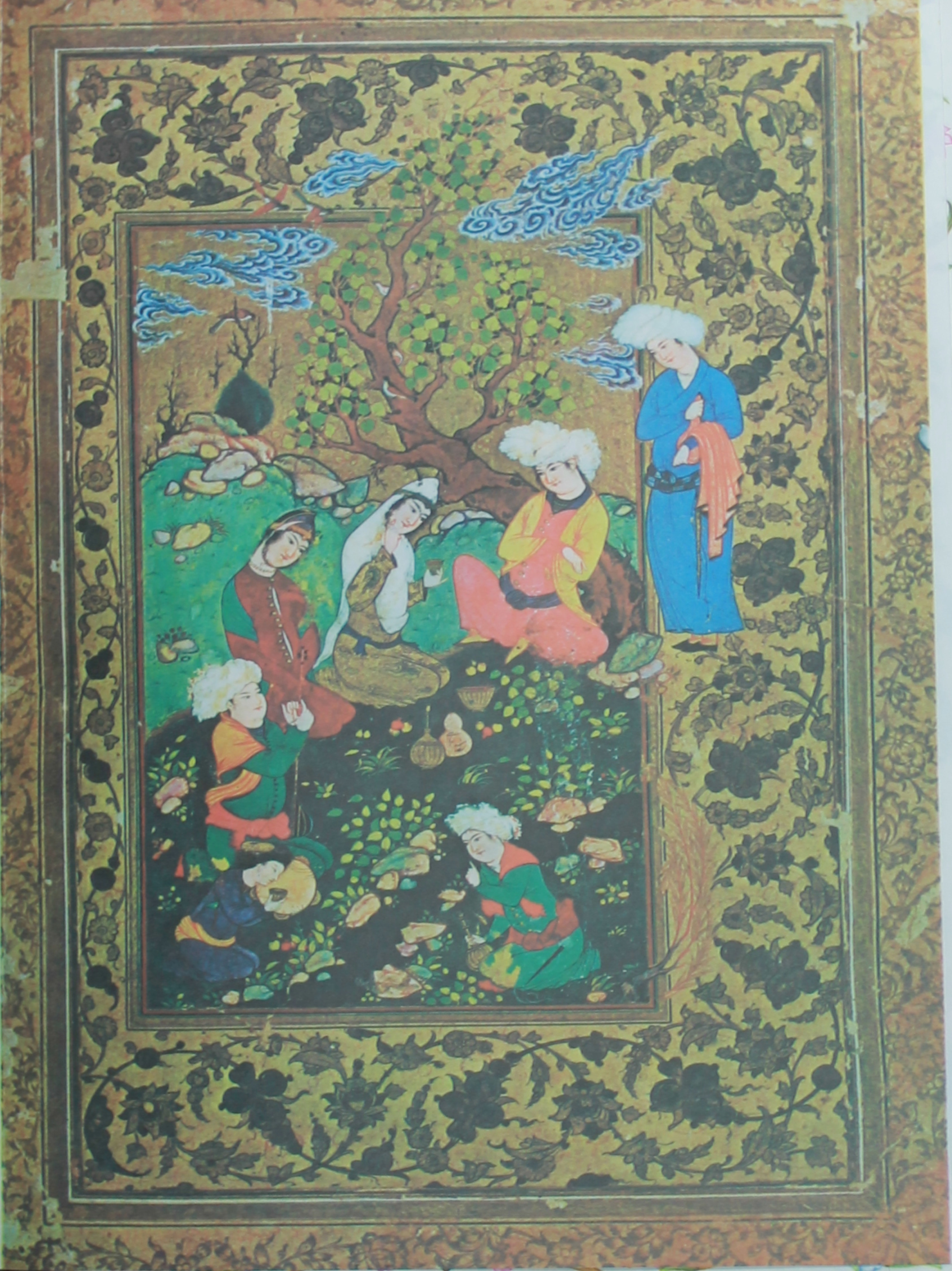

یک چند بکودکی باستاد شدیم

هنگام صبوح ای صنم فرخ پی

بر ساز ترانه‌ای و پیش آور می

کافکند به خاک صد هزاران جم و کی

این آمدن تیرمه و رفتن دی

English

Morning a thousand Roses brings, you say;
Yes, but where leaves the Rose of Yesterday?
And this first Summer month that brings the Rose
Shall take Jamshýd and Kaikobád away.

French

Le Matin apporte mille Roses, dis-tu ;
oui, mais où laissa-t-il la Rose d'hier ?
Et ce premier mois d'Été qui apporte la Rose
Emportera Jamshyd et Kaikobad.

German

Wohl tausend Blüten weckt ein einziger Tag –
entblättert sieht der Abend sie im Hag.
Es starb Dschemschid im selben Sommermonde,
der uns die ersten Rosen bringen mag.

Italian

E l'ora del sorso mattutino, o angelo mio fortunato,
Intona una canzone e porta, presto, del Víno,
Che già gettò sotto terra centomila Giamscìd e Khosròv
Questo venire del Giugno, questo partir del Dicembre

Spanish

Al amanecer, oh bella amada,
canta para mi y escancia vino en mi copa.
Recuerda que el paso del Tiempo
cien mil Djem y kais ha sepultado bajo tierra.

Swedish

Hör, hanen gal! Fast dagen knappt är ljus,
re'n trängs en skara framför krögarns hus.
''Låt upp!'' de ropa. ''Ty en enda gång blott
gå vi förbi. Så räck oss strax ett krus!''

Russian

О друг, заря рассветная взошла.
Так пусть вином сверкает пиала!
Зима убила тысячи Джамшидов,
Чтобы весна сегодня расцвела.

Armenian

Վա՛ղ առաւօտեան խումարի պահին, չքնաղ նազելի,
Երգի՛ր մեզ համար եւ մօտ բեր գինու բաժակները լի։
Դու գիտես արդեօ՞ք, թէ ամռան գալով, ձմռան գնալով՝
Որքա՛ն բիւրաւոր Ջամ ու Քէյ մտան սեւ ծոցը հողի։

Persian

Hengam-i sabûh ey sanem-i ferruh pey,
Bersâz terane vü be piş âver mey;
Kefkend be hâk sad hezaran Cem-ü Key
In âmeden-i tir meh-ü reften-i dey.

Turkish

(Ey mutlu ve kutlu sevgili! Sabah vakti sen çalgı çalıp şarkı söyle ve şarabı da getir, önüme koy. Çünkü yüzbinlerce Cemşidlerle Keyan Hanedanı Hükümdarlarını gelen giden yaz ve kış ayları yerlere sermiştir.)

Arabic

لَقَدْآنَ اَلصَّبُوحُ فَقُمْ . حَبِيبِي　　وَهَاتِ اَلرَّاحَ وَاَشْرَعْ بِالْغِنَاء

فَكَمْ «جَمْشِيدَ» أَرْدَى أَوْ «قُبَادٍ»　　مَجِيءُ اَلصَّيْفِ أَوْمَرُّ اَلشِّتَا

Urdu

جانِ جاں جامِ صبوحی پینے کا یہ وقت ہے　　چھیڑ کوئی نغمۂ پُر لطف - لا مینائے مے

رکھتی ہے لاکھوں جم و کے کو ملا کر خاک میں　　آمد ایام تیر و رخصت ہنگام دے

Turkish

سن ای اياغی اوغورلو ، جانانيم ، اويان !　　ده ر جام صبوحی چال رباب ايله فغان .

يای گتمه سی قيش گلمه سی اولدوردی آمان　　مينلرجه جم ی ، کاووسی دنيادا ، اينان ..

Turkish

ساقی بودم صبوح خوشدر گليشين

وير باده ترانه قيل گوزلدر نقشين

کيم سالدی بو توپراقلارا يوزمين جم وکی

هپ بويله گلوب ، گيتمه سی يايله قيشين .

Japanese

あさなあさなに　噫　うばら　花は百千と咲けども
如何なりしかよ昨日ありし　うばらは哀れ　散り果てぬ
うばら　花咲く　初夏は
ジャムシッド　カイコバッドを逝かしめぬ。

Indian

उगवतीं दिनासह सुमनें सङ्ख्यातीत,
बघ—— तितकीं विखरुन जाती मिळुन धुळींत !
मधु-मास आणि हा, गुलाबांस जो आणी,
ने हाच हरूनी कैकुबाद-जम्शीद.

७ वराक = दीन, दरिद्री.
८ मधु = वसन्ताचा पहिला महिना

هنگام صبوح ای صنم فرخ پی

با باده نشین که ملک محمود این است
وز چنگ شنو که لحن داوود این است
از آمده و رفته دگر یاد مکن
حالی خوش باش زانکه مقصود این است

English

The mighty Mahmúd, Allah-breathing Lord,
That all the misbelieving and black Horde
Of Fears and Sorrows that infest the Soul
Scatters before him with his whirlwind Sword.

French

Le puissant Mahmud, le Seigneur imbu du Souffle d'Allah,
qui disperse devant lui, au tourbillon de son Glaive,
toute la Horde noire et infidèle
des Craintes et des Douleurs qui infestent l'Ame.

German

Der grosse Mahmud, ewig unbesiegt,
der mit der Seele auf zum Himmel fliegt,
vor dessen Zauberschwert die schwarze Horde
der Furcht und Sorge flieht und unterliegt.

Italian

O cuore, fa' conto d'avere tutte le cose del mondo,
Fa' conto che tutto ti sia giardino delizioso di verde,
E tu su quell'erba verde fa' conto d'esser rugiada
Gocciata colà nella notte, e al sorger dell'alba svanita.

Spanish

SIENTATE, bebe y gozarás de una felicidad que Mahmud
no conoció. Escucha los melodicos laúdes de los amantes:
son los verdaderos salmos de David. No te abisme el pasado
ni el futuro. Que tu pensar no traspase lo presente .
He aqui el secreto de la paz.

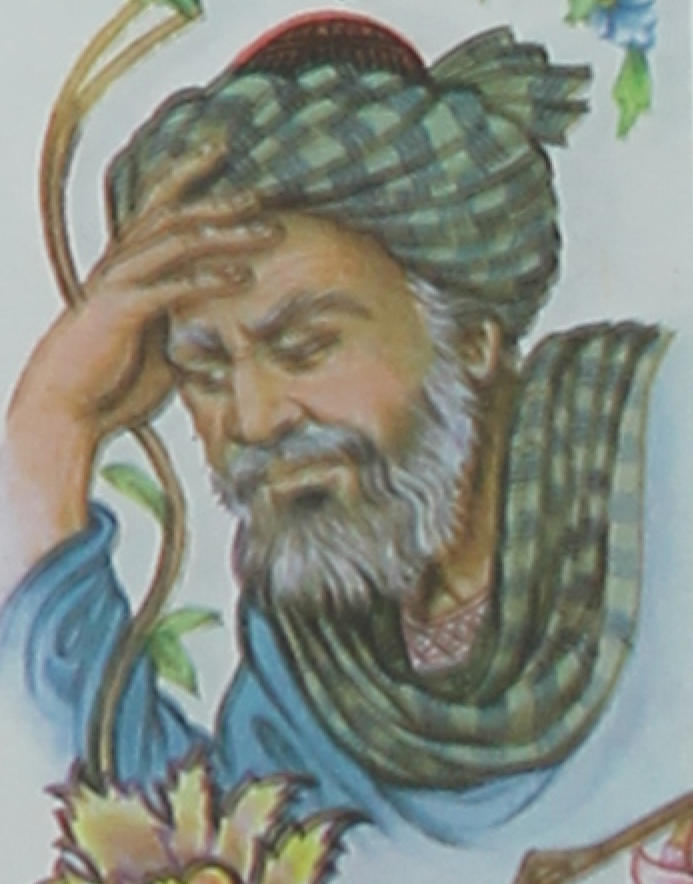

Russian

Да, жизнь без кравчего и без вина пуста,
Без нежных флейт твоих, Ирак[2], она пуста;
Чем дольше я живу, тем больше убеждаюсь,
Что жизнь — не будь утех — была б до дна пуста.

Armenian

Վեր առ թասը, որ Մահմուդի աւանդն է նա.
Առ տաւիղը, որ Դաւիթի տաղանդն է նա.
Ո՞վ է եկել, ո՞վ է գնում—չարժէ յիշել—
Գինի խմի՛ր, կեանքի խանդը եւ խինդն է նա.

Persian

Bâ bâde nişin ki mülk-i Mahmûd înest,
Vez çeng şinev ki lahu-i Davûd înest;
Ez âmede vü refte diğer yâd mekün
Halî hoş baş, zanki maksûd înest.

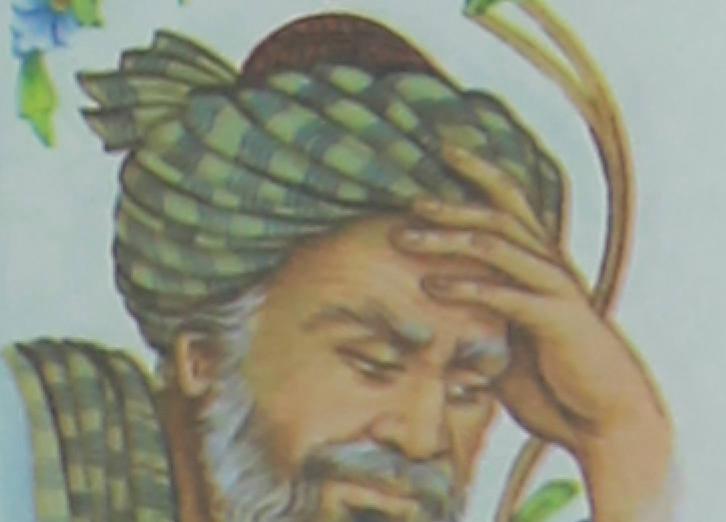

Turkish

(Her zaman şarapla arkadaşlık et. Sultan Mahmudun saltanatı işte budur, buna derler. Çeng denilen çalgıyı dinle. Hz. Davud'un şarkısı budur. Artık geçmişle geleceği anma. Şimdiki şu âna bak ve bunu da hoş geçir. Esasen yaşamaktan maksat da budur.)

Arabic

إِجلِس إلى الراحِ تَبلُغ مُلكَ مَحمُودِ — وَأَصغِ لِلعودِ تَسمَع لَحنَ داوُدِ
دَع ذِكرَ ما لَم يَجِئ أو ما أَتى وَمَضى — وَالآنَ فَاهنَأ فَهَذا خَيرُ مَقصُودِ

Urdu

بھٹی پہ گذار ملک محمود ہے یہ
سُن چنگ و رباب لحن داوُد ہے یہ
احمق ہے ! نہ کر کچھ اگلی پچھلی کا خیال
خوش رہ کوئی دم کہ عین مقصود ہے یہ

Turkish

اگلاش می ایله که ملك محمود بودر !
دیگله سازی کیم، نغمه‌ی داوود بودر !
کیچمش گله جگدن داهایاد ایلمه هیچ ،
شاد ئه‌ت اوزوگی ایمدی ، که مقصود بودر !

Japanese

人の心を痛ましむ　悲哀と恐怖の
なべてなる　不信かぐろき　奴輩(やから)どち
風舞ひたたす剣(つるぎ)もて　そを打ち拂ふ
偉大なる王　マームッド　神の息吹きを受けし君主(きみ)。

Indian

हा बलाढ्य गाजी जणु महमूद् सुलतान,
जो शोक-भयांची काफिर-धाड तुफान
जीवावर उठतां जादूच्या खड्गानें
कापून काढुनी उडवी दाणादाण.

४३ जड-धातु = शिसें.

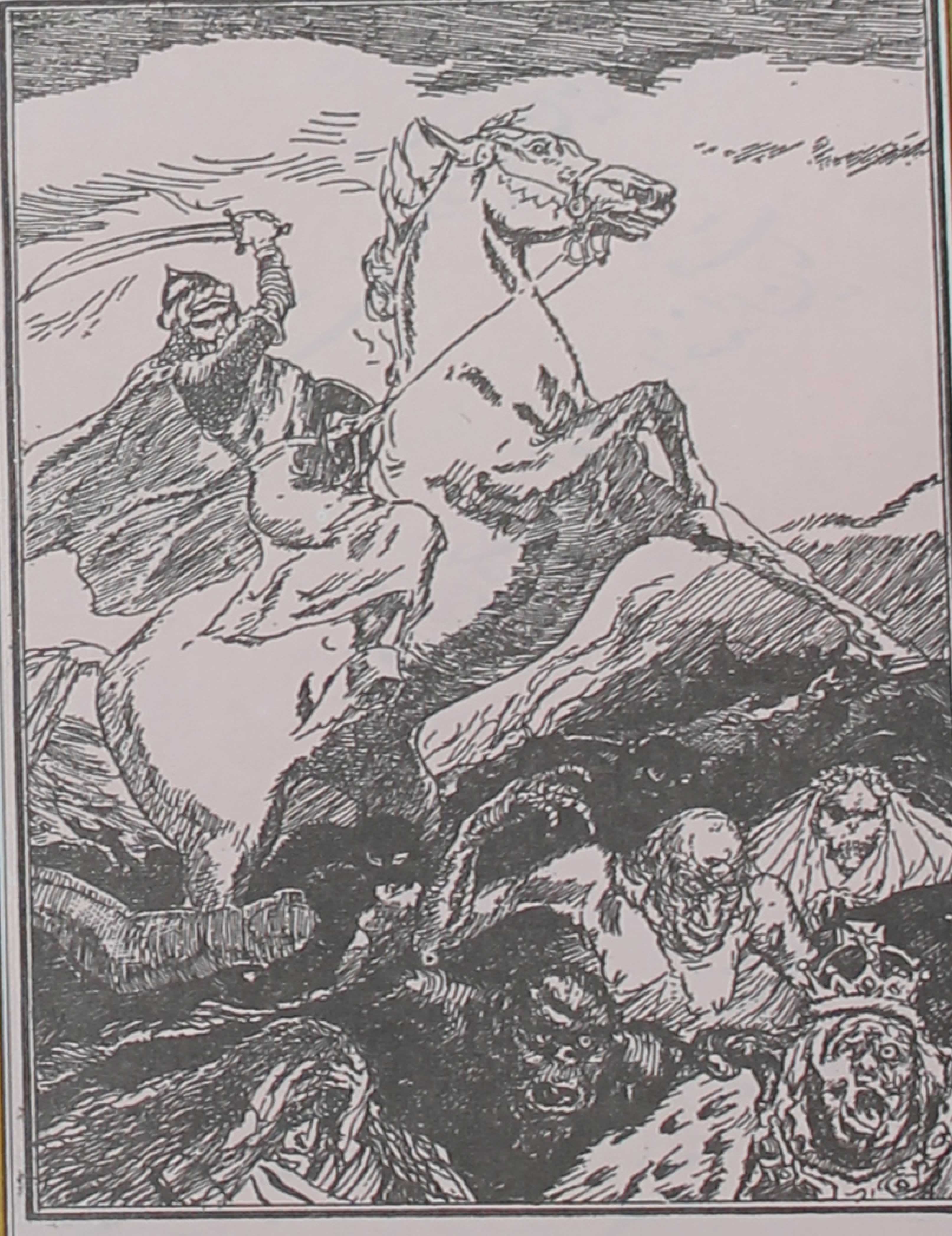

با باده نشین که ملک محمود اینست

چون بلبل مست راه در بستان یافت
روی گل و جام باده را خندان یافت

آمد به زبان حال در گوشم گفت
دریاب که عمر رفته را نتوان یافت

English

Iram indeed is gone with all his Rose,
And Jamshyd's Sev'n-ring'd Cup where no one knows;
But still a Ruby gushes from the Vine,
And many a Garden by the Water blows.

French

Iram, en vérité, s'en est allé avec toutes ses Roses
et la Coupe aux sept cercles de Jamshyd, nul ne sait où !
Mais le Rubis jaillit encore de la Vigne
et plus d'un Jardin fleurit encore au bord de l'eau.

German

Iram mit seinen Rosen ist verschwunden,
und Dschemschids Becher, siebenfach umwunden.
Doch hab' ich immer noch am Rebstock Wein
und Gärten voller Blust am Bach gefunden.

Italian

Poi che verità e certezza supreme non possediamo mai,
Non si può passare la vita in speranze dubbiose.
Guardiamoci dal deporre un istante la coppa del Vino:
Ignari di tutto qual siamo, che importa esser sobri
o ubriachi?

Spanish

Quando l'ebbro Usignolò trovò la via del Giardino
E ridente trovò il volto della Rosa e la coppa del Vino,
Venne e in misterioso bisbiglio mi disse all'orecchio:
"Considera bene: la vita trascorsa mai piú, mai piú non si
trova"

Russian

Снова в сад прилетел соловей, улетевший давно,
Видит розу в цвету и в смеющейся чаше — вино.
Прилетел и на тайном наречьи мне звонко прощелкал:
«Ты пойми: что ушло, никому воротить не дано».

Armenian

Վարդը ասաց՝ ոսկի սփռող ձեռքեր ունեմ,
Դաշտի խնդուն չքնաղատես լուսերեսն եմ.
Հիմա գանձիս կապն արձակել եմ լիովին.—
Ինչ ունեի՝ ձեզ եմ թողնում ու մեկնում եմ.

Arabic

أَمَا تَرَى الأَزْهَارَ فِيهَا عَبِثَتْ يَدُ الصَّبَا   وَمِنْ جَمَالِهَا غَدَا الْبُلْبُلُ يَشْدُو طَرَبَا

فَبَادِرِ الزَّهْرَ وَدَعْ عَنْكَ الأَسَى وَالْكُرَبَا   فَهَذِهِ الأَزْهَارُ كَمْ زَهَتْ وَكَمْ عَادَتْ هَبَا

Urdu

کیا کیا ہیں صبا سے دامنِ گُل صد چاک ؟

بُلبُل بھی جمالِ گُل سے ہے فرحت ناک

پی عیش منا ۔ پیار کر اکثر گُل تر

خرم ہوئے ۔ خاک پر گرے گر کر خاک

Japanese

あはれイラムの御苑生(みそのふ)は　薔薇(ばら)とし共に果てけむか
ジャムシッドの杯も　いまはた　何処(いづこ)
さるをなほ　燃ゆるが如き真紅(くれなゐ)に　葡萄は実(みの)り
汀(みぎは)なる　あまた花苑　花満ちぬ。

Indian

तें इरम पुष्प-पुर जाय कुठे, न ज्ञात,
जम्शीद-चषकही ज्यावर वलयें सात;
परि अजुन माणिकें देइ पुराण द्राक्षा,
अन् नहर-तटाकीं बाग अजुन फुलतात.

چون بلبل مست راه در بستان یافت

چون آمدنم بمن نبد روز نخست
این رفتن بی مراد عزمیست درست
برخیز و میان ببند ای ساقی چست
کاندوه جهان بمی فرو خواهم شست

English

What, without asking, hither hurried Whence?
And, without asking, Whither hurried hence!
Ah! contrite Heav'n endowed us with the Vine
To drug the memory of that insolence!

French

Qui donc, sans notre assentiment, nous poussa Ici-bas?
D'où, vers quel inconnu nous précipite-t-on, malgré nous?
Ah! le Ciel repentant nous dispensa sans doute le Vin
pour se faire pardonner, par ce bienfait, son injustice!

German

Was kam von selber und woher zu dir?
Was ging von selber und wohin von hier?
In einem Becher nach dem andern will ich
ertränken dieses bösen Denkens Tier.

Italian

Tu sei il Creatore e me cosí Tu creasti,
Cosí follemente amante del vino e di belle canzoni.
Poi che cosí mi formasti già fin da prima del Tempo,
Per qual mai ragione poi nell'Inferno mi getti?

Spanish

¿ Y qué, y asi me traen desde un donde cualquiera
Y desde aqui hacia allá, sin pulsar mi albedrio?
! Si el cielo, al menos, darnos siempre el vino quisiera,
que ahogue esté recuerdo que la mente Lhcera!

Russian

Будь волен я — зачем мне приходить?
Будь волен я — зачем мне уходить?
Не лучше было бы в руины эти
Не приходить. — Не уходить, не жить.

Armenian

Ի սկզբանէ իմ գալն ինձնով չի եղել,—
Իմ կամքով չէ իմ անմուրազ գնալն էլ.
Վեր կա՛ց, իսկոյն գործի անցիր, սիրուն սաղի,
Սրտի դարդը գինով պիտի փարատել.

Persian

Çün âmedenem be men nebûd ruz-i nehust,
Vin reften-i bi murâd azmist dürüst;
Berhiz-ü miyan bibend ey sâki-yi çüst
Kenduh-i cihan be mey füru hehem şüşt.

Turkish

(Nasıl ki ilk günden bu Dünyaya gelmek benim elimde değildi ve insanın, arzusuna nail olmadan gitmesi de kat'idir; o hâlde ey çevik sâkî! Kalk, eteğini topla. Çünkü ben Dünyanın gam ve kederini şarapla yıkayıp silmek ve temizleyip süpürmek istiyorum.)

Arabic

إِنْ كُنْتُ قَبْلُ أَتَيْتُ الدُّنْيَا بِدُونِ اخْتِيَارِ وَسَوْفَ أَرْحَلُ حَتْمًا عَنْهَا غَدًا بِاضْطِرَارِ

فَقُمْ نَدِيمِي سَرِيعًا وَاعْقِدْ نِطَاقَ الْإِزَارِ فَوْفَ أَغْسِلُ هَمَّ الدُّنْيَا بِصَافِي الْعُقَارِ

Urdu

آنا ہی نہ تھا یہاں ازل سے چوکے

یہ جانا بھی ہمرا دست بے ڈھنگے!

اُٹھ ساقیا اُٹھ کمر کو لے کس کر باندھ

دنیا کا یہ غم شراب سے دھو دینگے!

Japanese

われ乞はざるに　何方より　此処に来さしめ
そそくさと　また乞はざるに何処へと　われを伴ひ
去なしむや　おお　かくも許し難かるこの無礼
禁断の美酒あふり　忘却の果に沈めむ　憂さごころ。

چون آمدنم بمن نبد روز نخست

آمد سحری ندا ز میخانهٔ ما

کای رند خراباتی دیوانهٔ ما

برخیز که پر کنیم پیمانه ز می

زان پیش که پر کنند پیمانهٔ ما

English

Before the phantom of False morning died,
Methought a Voice within the Tavern cried,
"When all the Temple is prepared within,
Why lags the drowsy Worshipper out side?"

French

Avant que le fantôme de la fausse Aurore ne s'évanouît,
il me sembla entendre une voix dans la Taverne s'écrier :
« Alors que dans le Temple tout est préparé, pourquoi
le Fidèle alourdi de sommeil tarde-t-il à venir ? »

German

Noch hing die Dämmerung am Himmelssaum,
da rief es aus der Schenke mir im Traum:
– Erwacht, ihr Kinder, füllt den Becher auf,
eh' euch des Lebens Saft versiegt und Schaum!

Italian

O amico del Vero, ascolta da me una parola:
Con vino color di rubino e belle dal corpo d'argento
réstati lie
Ché Quegli che il Mondo ha creato per nulla si cúra
Delle devozioni tue, dell'ubriachezza mia.

Spanish

Amigos, con buen vino alimentadme, para
que se cambie en rubí el ámbar de mi rostro.
Haced que cuando muera se me lave con vino
y sea mi ataúd de madera de cepa.

Russian

По утрам я слышу крики из окрестных кабаков:
«Эй несчастный ринд безумный, завсегдатай погребков!
К нам иди! И пусть нам кравчий поживей наполнит чаши,
Прежде чем вином наполнят чаши наших черепов».

Turkish

Âmed seheri nidâ zi meyhane-i mâ
Key rind-i harabati-yi divane-i mâ;
Berhiz ki pür künim peymane zi mey
Zan piş ki pür künend peymane-i mâ.

Persian

(Sabahleyin erkenden bizim meyhaneden şöyle bir ses geldi: Ey bizim harabatî ve mecnun rindimiz; Kalk, peymane-i hayatımız dolmadan biz kendi peymanemizi şarapla dolduralım.)

Arabic

جَاءَ مَنْ حَانِنَا النِّدَاءُ سَحَرًا   يَا خَلِيعًا قَدْ هَامَ بِالْحَانَاتِ
قُمْ لِكَيْ نَمْلَأَ الْكُئُوسَ مُدَامًا   قَبْلَ أَنْ تَمْتَلِي كُئُوسُ الْحَيَاةِ

Urdu

آئی یہ ندا صبح کو میخانے سے
اے رندِ شراب خوار دیوانے سے!
اٹھ جلد۔ بھریں شراب سے ساغر ہم
کمبخت! چھلک جائے نہ پیمانے سے

Turkish

میخانه ده ئه تدیلر سحر بیله ندا
کای رند خراباتی داها قالق آیاغا
گل دولدوراليم می ايله پیمانه لری
پیمانه‌ی عمر دولمامشکن حالا !

Japanese

夜の帳　未だ消えざる　あさまだき
酒場の中ゆ　声ありて　叫ぶをきけば
「はや既に内なる宮居は整ひぬ　などて外面に
夢うつつ　未だ眼覚めぬ　痴者よ。」

Indian

जइं नभीं उन्चवी उषा वाम निज हस्त
स्वर गुत्त्यांतुन ये असतां मी स्वप्नस्थ,
“हां ! लहानग्यांनो, उठा भरुन घ्या प्याला
जों होय न जीवन-मधु चषकांतिल फस्त.’

१ अरुणोपल = माणिक, लाल रविबिम्ब.

آمد سحری ندا ز میخانهٔ ما

گویند به حشر گفتگو خواهد بود
نیکاری بسی بکار او خواهد بود
از خیر محض جز نکویی ناید
خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

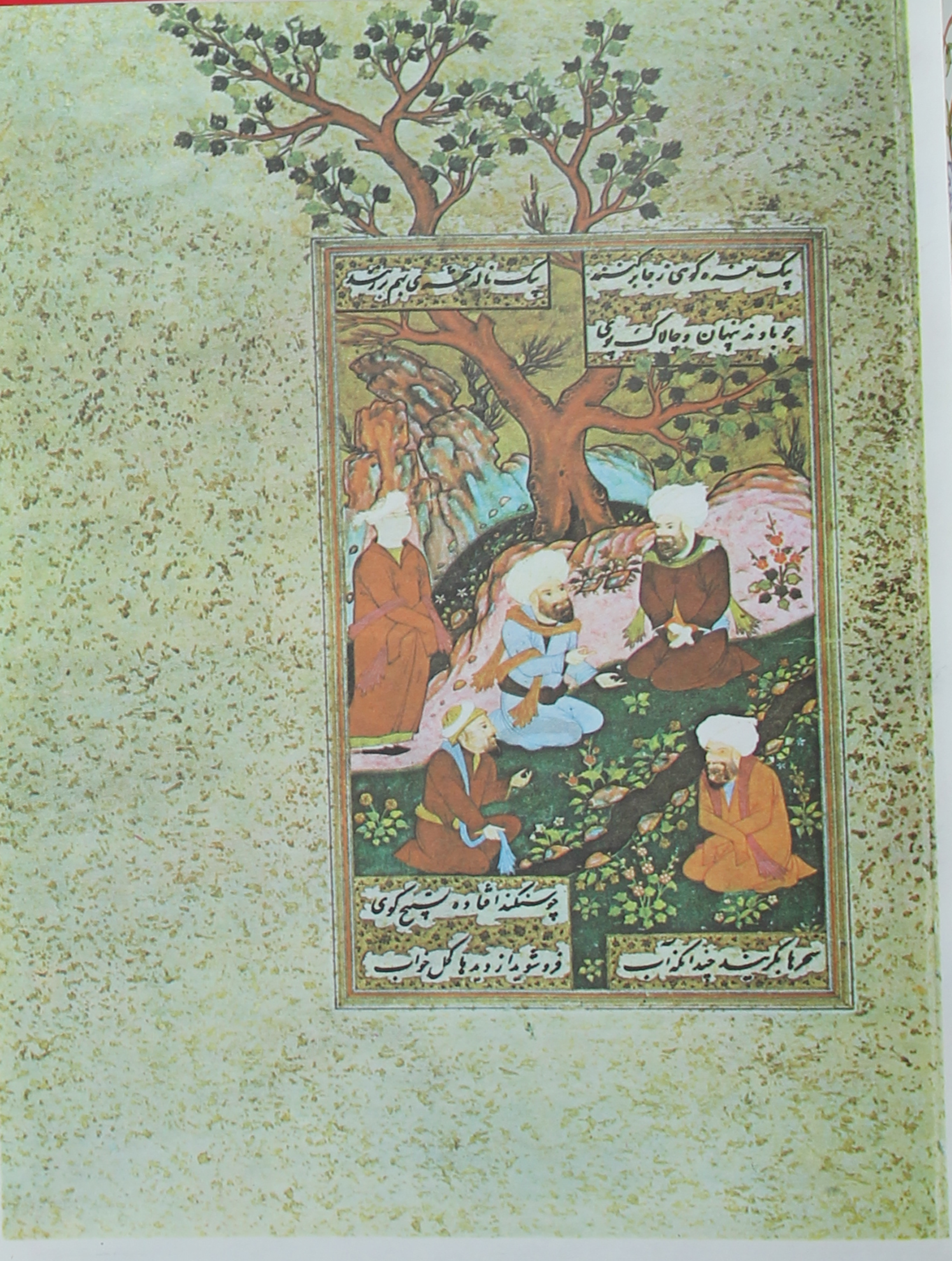

بیک نعره کوهی زجا بر کنند
بیک ناله شهری بهم بر زنند
چو بادند پنهان و چالاک پوی
چو سنگند افتاده تسبیح گوی
سحرها بگریند چندانکه آب
فرو شوید از دیدها کحل خواب

DATE LABEL

English

Said one—"Folks of a surly Master tell,
And daub his Visage with the Smoke of Hell;
They talk of some sharp Trial of us— Pish!
He's a Good Fellow, and 'twill all be well."

French

« On parle d'un Maître farouche », dit un autre,
« on lui prête un Visage noir comme la Fumée de l'Enfer;
on dit que nous aurions à subir une cruelle Épreuve !
Bah ! C'est peut-être un Brave Homme et tout ira bien.»

German

Ein langes Schweigen drauf. Dann sprach erbittert
ein altes Krüglein, hässlich und verwittert:
– Sie höhnen mich, weil ich so schlecht und schief
hat denn bei mir des Töpfers Hand gezittert?

Italian

Dicono: Coloro che pii furono e casti nel mondo
Risorgeranno in tal forma quale già avevan morendo.
Per questo noi sempre con vino ed amanti passiamo la vita,
Che forse ci faccian rinascer cosí nel Giorno Supremo!

Spanish

Tú y yo desconocemos el eterno misterio.
Detrás de Velo, algo de ti y de mí se ha dicho.
Tú y yo comprenderemos, cuando éste se descorra,
que no sabíamos nada, que todo lo ignorábamos.

Russian

Ты учишь: «Верные в раю святом
Упьются лаской гурий и вином».
Какой же грех теперь в любви и пьянстве,
Коль мы, в конце концов, к тому ж придем?

Armenian

Ասում են թէ՝ յարութեան օրը հարց ու փորձ կը լինի,
Մեր սիրելի Հոգատարը խիստ զայրացած կը լինի...
Դու այդ մասին, բացի լաւը, ուրիշ բան մի մտածիր,—
Անհոգ եղիր, հետեւանքը լաւ ու անփորձ կը լինի։

Arabic

قَالُوا سَيَشْتَدُّ الْحِسَابُ بِنَا غَدًا   وَيَضِيقُ صَدْرُ جَبِينِنَا فِي الْمَحْشَرِ

أَيَكُونُ مِنْ حَسَنٍ سِوَى حَسَنٍ إِذَنْ   حَسُنَتْ عَوَاقِبُنَا فَطِبْ وَاسْتَبْشِرِ

Urdu

اِک غل ہے کہ جنت میں ہے حوروں کا پرا

شہد اور شراب کے بہیں گے دریا

جائز ہے جو ہم ہیں مے و معشوق پرست

انجام کو جب ہی وہاں بھی ہو گا

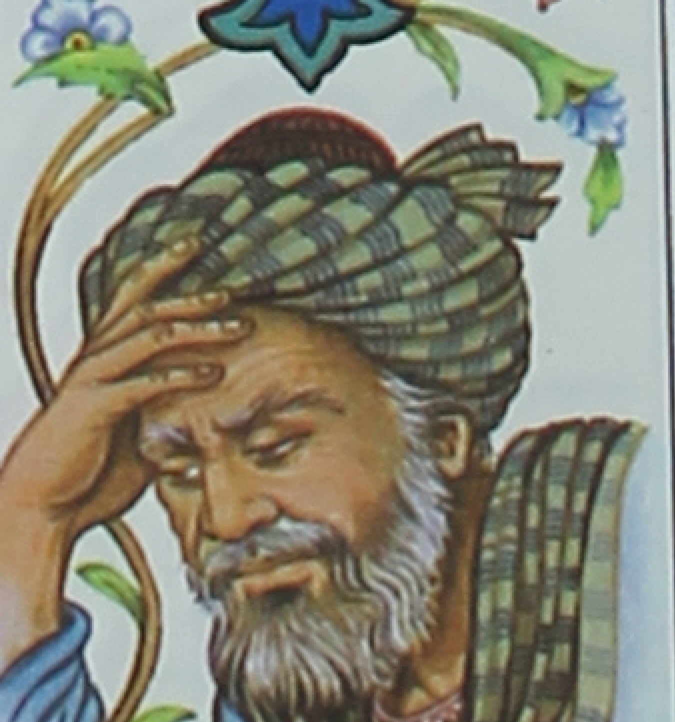

Japanese

又他のひとつ語るらく「いと見苦しく　幸うすき
壺は地獄に葬らむと　する者ありと　誰かいふ
噫　戯言（たはごと）よ　彼こそは　げに善（よ）き者ぞ
かくてこそ　なべての事は　よからむに。」

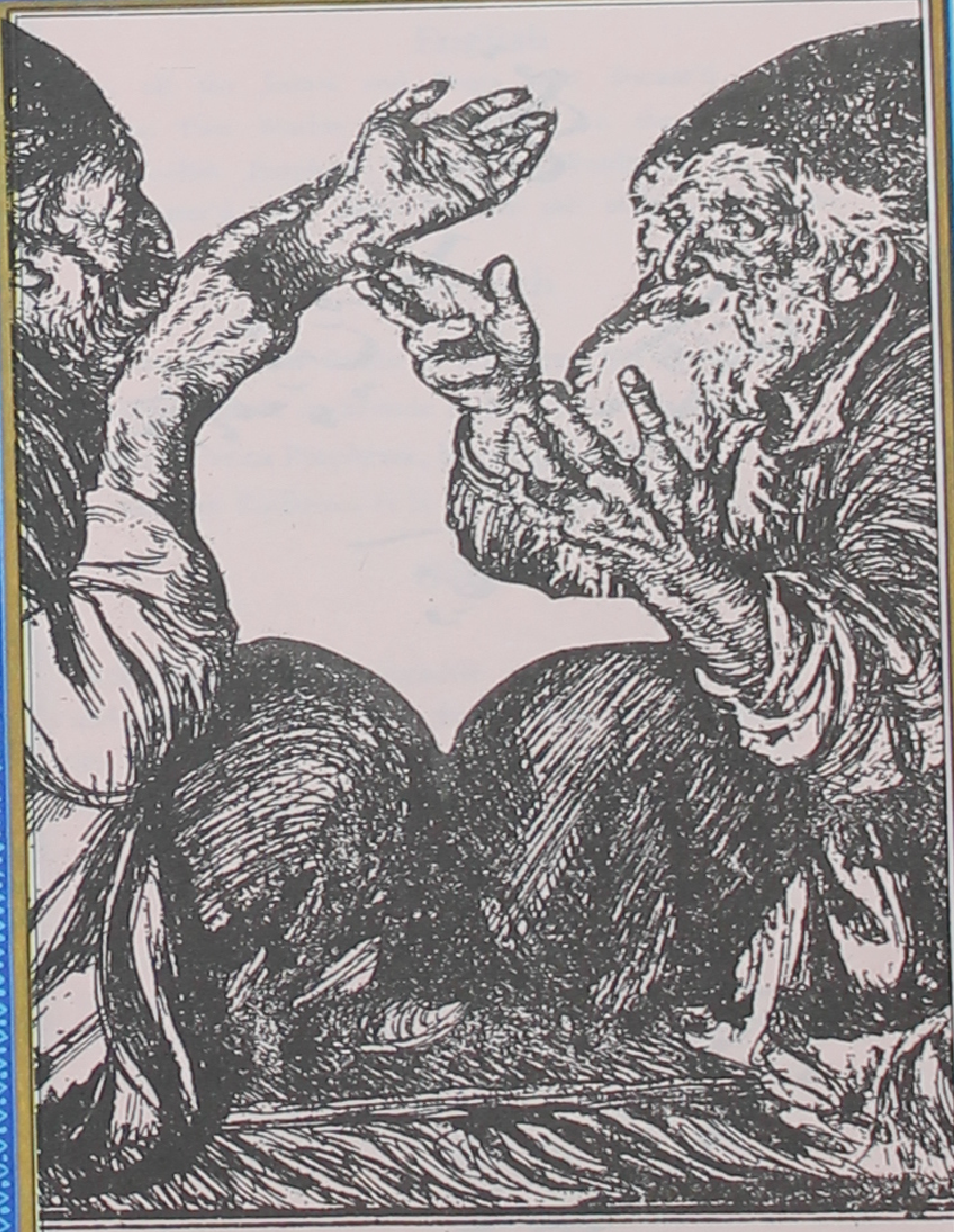

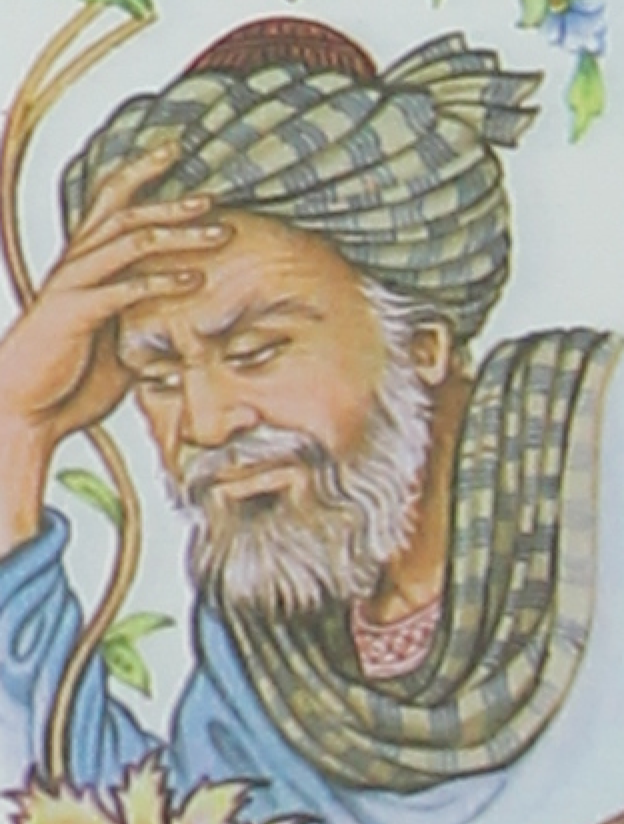

گویند بحشر گفتگو خواهد بود

آنان که ز پیش رفته‌اند ای ساقی
در خاک غرور خفته‌اند ای ساقی
رو باده خور و حقیقت از من بشنو
باد است هر آنچه گفته‌اند ای ساقی

English

Why, all the Saints and Sages who discuss'd
Of the Two Worlds so learnedly, are thrust
Like foolish Prophets forth; their Words to Scorr
Are scatter'd, and their Mouths are stopt with Dust.

French

Où sont tous les Saints et les Sages qui disputèrent
si savamment de ce Monde et de l'Autre? Ils ont passé
comme de vains Prophètes; leurs Paroles sont dispersées
au vent des Railleries, et la Poussière clôt leur bouche.

German

Nach beiden Welten forschte der Asket
und sprach gelehrt und fromm wie ein Prophet.
Wo ist er jetzt? Sein Mund mit Staub verstopft,
sein Wort vergessen und im Wind verweht.

Italian

Amico, perché tanta cura hai tu del futuro
E con inutil pensare t'affanni anima e cuoie?
Vivi felice e il mondo trascorri in letizia
Le briglie del mondo, da prima, non a te posero in mano.

Spanish

AMIGO mío: no forjes proyecto alguno para el mañana
¿Sabes acaso si podrás concluir la frase que empezaste?
Mañana quizás estemos tan lejos de esta caravanera como
los que se fueron hace siet e mil años.

Russian

Тот, кто исходил [этот] мир своими ногами,
Кто прошел в стремлении познать его оба мира,
Не знаю, известно ли ему более того,
[что знаем мы]
О делах [мира], как он есть?

Armenian

Ովքեր եկել հպարտ անցել են, է՛յ սաղի,
Այժմ էլ հպարտ հողում քնել են, է՛յ սաղի,
Ճիշտ խոսքն ինձնից լսիր—գնա՛ գինի խմիր—
Քամի է լոկ, ինչ որ ասել են, է՛յ սաղի։

Persian

Anha kizi piş refteend ey sâki!
Der hâk-i gurûr hufteend ey sâki!
Rev bâde hur-u hakikat ezmen bişinev.
Bâdest her ânçi güfteend ey sâki!

Turkish

(Ey sâkî! Bizden önce ölenler gurur toprağında yatıyorlar. Git şarab iç ve gerçeği benden dinle : Ne söylenmişse hepisi boş ve hava sözdür.)

Arabic

إِنَّ الَّذِينَ تَرَحَّلُوا مِنْ قَبْلِنَا   نَزَلُوا بِأَجْدَاثِ الْغُرُورِ وَنَامُوا

إِشْرَبْ وَخُذْ هٰذِهِ الْحَقِيقَةَ مِنْ فَمِي   كُلُّ الَّذِي قَالُوا لَنَا أَوْهَامُ

Urdu

وہ جو کہ ہیں پہلے ۔ چل بسے اے ساقی!

ہیں خاکِ غرور میں اٹے اے ساقی!

پی ۔ بادۂ ناب مجھ سے سن اصلی کلام

لکھ اُس نے سب جو کھ گئے اے ساقی!

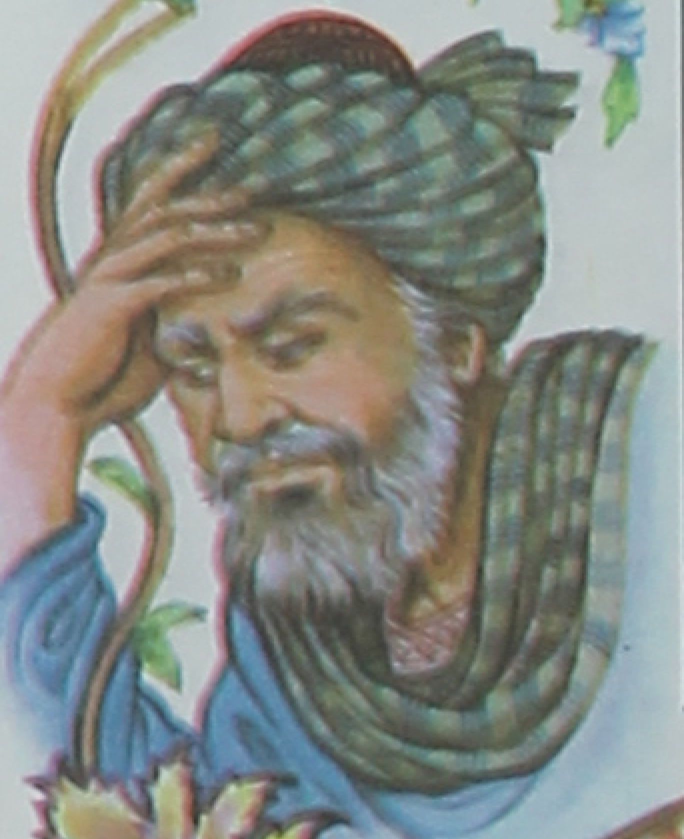

Japanese

二つ世をいと賢らにあげつらふ なべての 聖人
はた賢者 噫 皆人よ おろかしき 予言者の如
追はるべし そが言の葉も さげすまれ
埋れし後は 土塊に 口塞がれて 語り得じ。

Indian

मुनि-साधु ते जयां इह-पर-वादच्छन्द
त्यां मिळुन गचाण्डी दूतांपरि मतिमन्द,
होऊन तिरस्कृत शिष्टाई, तोण्डांत
मातीच पडुन तीं तोण्डें होतीं बन्द:

آنانکه ز پیش رفته‌اند ای ساقی

وقت سحر است خیز ای مایه ناز
نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز
کانها که بجایند نپایند بسی
وانها که شدند کس نمی‌آید باز

English

And, as the Cock crew, those who stood before
The Tavern shouted—"Open then the Door!
You know how little while we have to stay,
And, once departed, may return no more."

French

Et comme le coq chantait, ceux qui se tenaient
devant la Taverne, crièrent : « Ouvrez donc la porte !
Vous savez combien peu de temps nous avons à rester ici,
et qu'une fois partis nous ne pourrons plus revenir ! »

German

Und als der Hahn gekräht, da flehten sehr
die vor der Schenke: – Gebt den Schlüssel her!
Ihr wisst, wie kurze Frist uns ist gegeben,
und wenn wir gehn, wir kehren nimmermehr,

Italian

**Lévati, o Bella, dal sonno, la gola bagniamo di Vino
Pria che alla gola ci afferri il cappio del Fato,
Ché questo cielo crudele ci negherà, presto, il tempo,
Il tempo di fiorir nuovi al tocco dell'acqua.**

Spanish

**No sepas de otra senda que la de la taberna,
ni aspires a otra cosa que a vino, amor y música.
Con la copa en la mano, con el odre a la espalda,
bebe, bebe, querido, y calla, calla siempre.**

Russian

Эй, неженка, открой навстречу утру взгляд,
И пей вино, и пой, настроив струнный лад.
Ведь кто сегодня жив, тот завтра будет взят.
А кто ушел навек, тот не придет назад.

Armenian

Լոյսը բացւեց. վեր կաց քնից, իմ նազելի,
Սազի ձայնով նազով խմիր անուշ գինի.
Ով այստեղ է, հարկաւ երկար չի մնալու,
Գնացողն էլ յետ չի գալու՝ ինչ էլ լինի։

Arabic

يَا صَاحِبَ ٱلدَّلِّ هٰذَا ٱلْفَجْرُ لَاحَ فَقُمْ   وَغَنِّ وَٱشْرَبْ وَأَطْفِئْ حُرْقَةَ ٱلْكَبِدِ

فَمَنْ تَرَاهُمْ هُنَا لَنْ يَلْبَثُوا أَمَدًا   وَلَنْ يَعُودَ مِنَ ٱلْمَاضِينَ مِنْ أَحَدِ

Urdu

ہے صُبح کا وقت جاگ ای ماہ لقا

پی چُسکیاں لے لے کے ذرا چنگ بجا

جو زندہ ہیں پائیں گے نہ وہ عمر دراز

جو مر گئے پھر اُن کو نہیں ہے جنیا

Turkish

قالق اولدو سحر که ایمدی ای سیمینبر !

چال چنگی یاواش ، یاواش شراب ئه ت حاضر !

بو نلار که قالوب . قالان دگیللر آرتیق!

هم کلمیه جکلر اوگیدنلر دیگر !

Japanese

鶏の　あかとき告ぐる声きけば
旅籠の前にたたずめる　旅人どちの　叫ぶらく
「疾く開けよかし　世に在るは暫時が程ぞ
立ち去らば　またかへるなき　われなるを。」

Indian

अरवतां कोम्बडा पिठ्यापुढे जे फार
तिष्ठले, म्हणाले ते, “उघडा हो दार !
जाणतां अल्प किति वसति आमुची येथे,
अन् गेलों म्हणजे परत कधि न येणार.”

DATE LABEL

15/11/90

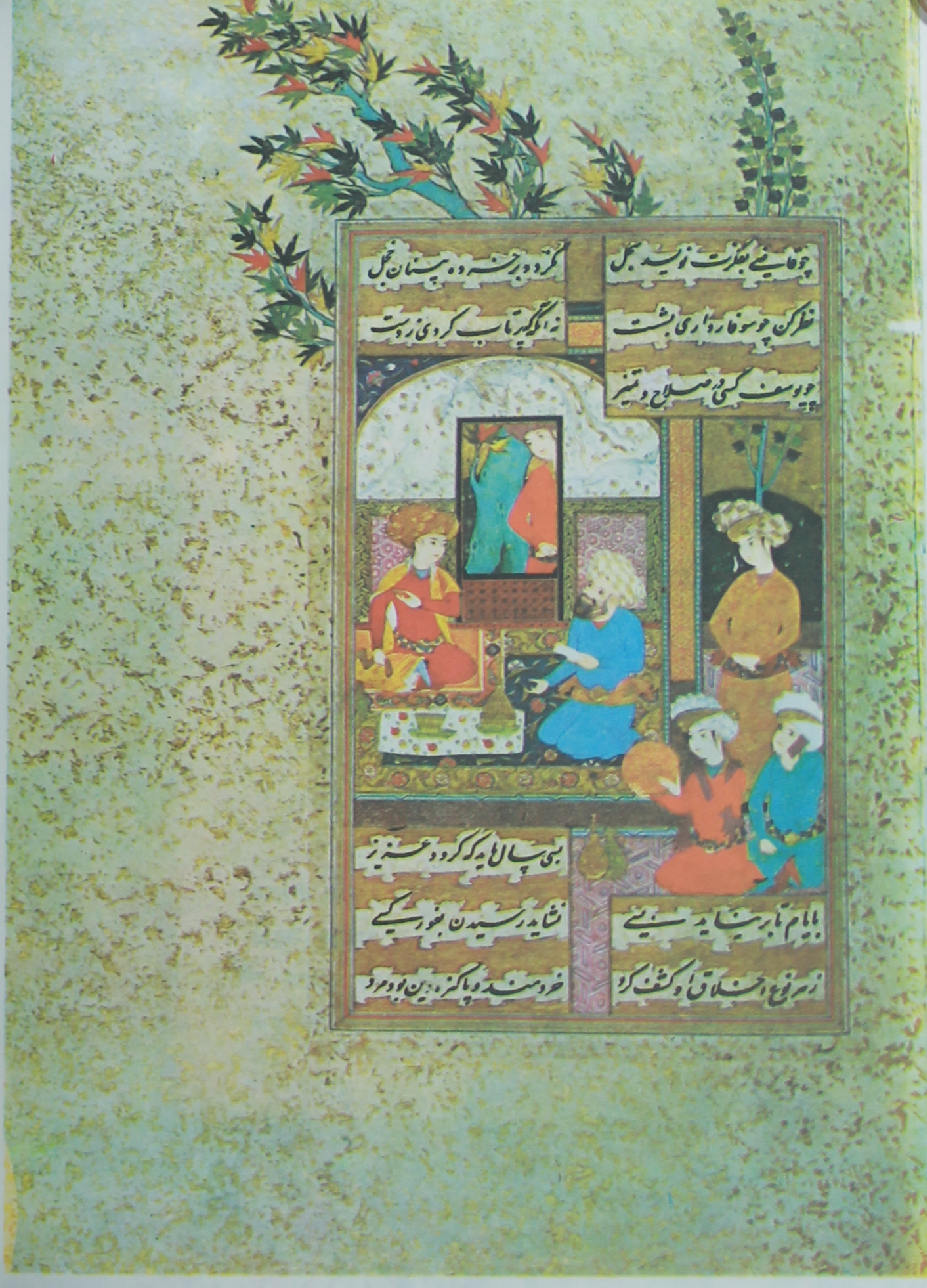
چو قاضی بفکرت نویسد سجل
نگردد ز دستاربندان خجل
نظر کن چو سوفار داری بشست
نه آنگه که پرتاب کردی ز شست
چو یوسف کسی در صلاح و تمیز
بیک سال باید که گردد عزیز
بایام تا بر نیاید بسی
نشاید رسیدن بغور کسی
ز هر نوع اخلاق او کشف کرد
خردمند و پاکیزه دین بود مرد

وقت سحراست خیزای مایه ناز

Rubaiyat of Omar Khayyám

Presented by Willy Pogány

I

Awake! for Morning in the Bowl of Night
Has flung the Stone that puts the Stars to Flight:
And lo! the Hunter of the East has caught
The Sultán's Turret in a Noose of Light.

II

Dreaming when Dawn's Left Hand was in the Sky,
I heard a Voice within the Tavern cry,
"Awake, my Little ones, and fill the Cup
Before Life's Liquor in its Cup be dry."

III

And as the Cock crew, those who stood before
The Tavern shouted—"Open then the Door!
You know how little while we have to stay,
And once departed, may return no more."

IV

Now the New Year reviving old Desires,
The thoughtful Soul to Solitude retires,
Where the WHITE HAND OF MOSES on the Bough
Puts out, and Jesus from the Ground suspires.

V

Irám indeed is gone with all its Rose,
And Jamshýd's Sev'n-ring'd Cup where no one knows;
But still the Vine her ancient Ruby yields,
And still a Garden by the Water blows.

VI

And David's Lips are lock't; but in divine
High-piping Péhlevi, with "Wine! Wine! Wine!
Red Wine!"—the Nightingale cries to the Rose
That yellow Cheek of hers t' incarnadine.

VII

Come, fill the Cup, and in the Fire of Spring
The Winter Garment of Repentance fling:
The Bird of Time has but a little way
To fly—and Lo! the Bird is on the Wing.

VIII

And look—a thousand Blossoms with the Day
Woke—and a thousand scatter'd into Clay:
And this first Summer Month that brings the Rose
Shall take Jamshýd and Kaikobád away.

IX

But come with old Khayyám and leave the Lot
Of Kaikobád and Kaikhosrú forgot:
Let Rustum lay about him as he will,
Or Hátim Tai cry Supper—heed them not.

X

With me along some Strip of Herbage strown
That just divides the desert from the sown,
Where name of Slave and Sultán scarce is known,
And pity Sultán Máhmúd on his Throne.

XI

Here with a Loaf of Bread beneath the Bough,
A Flask of Wine, a Book of Verse—and Thou
Beside me singing in the Wilderness—
And Wilderness is Paradise enow.

XII

How sweet is mortal Sovranty!"—think some:
Others—"How blest the Paradise to come!"
Ah, take the Cash in hand and waive the Rest;
Oh, the brave Music of a *distant* Drum!

XIII

Look to the Rose that blows about us—"Lo,
Laughing," she says, "into the World I blow:
At once the silken Tassel of my Purse
Tear, and its Treasure on the Garden throw."

XIV

The Worldly Hope men set their Hearts upon
Turns Ashes—or it prospers; and anon,
Like Snow upon the Desert's dusty Face
Lighting a little Hour or two—is gone.

XV

And those who husbanded the Golden Grain,
And those who flung it to the Winds like Rain,
Alike to no such aureate Earth are turn'd
As, buried once, Men want dug up again.

XVI

Think, in this battered Caravanserai
Whose Doorways are alternate Night and Day,
How Sultán after Sultán with his Pomp
Abode his Hour or two, and went his way.

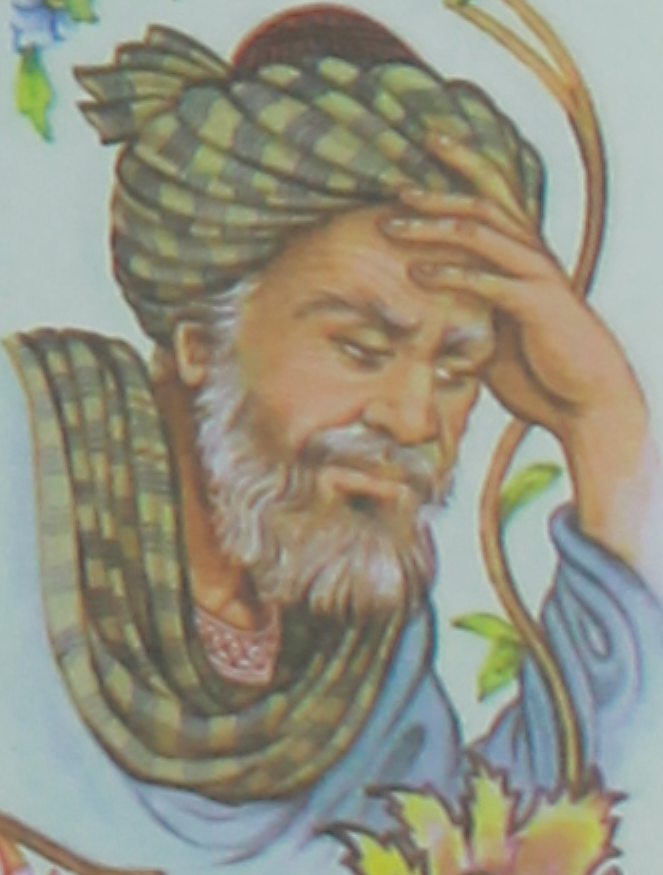

XVII

They say the Lion and the Lizard keep
The Courts where Jamshýd gloried and drank deep:
And Bahrám, that great Hunter—the Wild Ass
Stamps o'er his Head, and he lies fast asleep.

XVIII

I sometimes think that never blows so red
The Rose as where some buried Cæsar bled,
That every Hyacinth the Garden wears
Dropt in its Lap from some once lovely Head.

XIX

And this delightful Herb whose tender Green
Fledges the River's Lip on which we lean—
Ah, lean upon it lightly! for who knows
From what once Lovely Lip it springs unseen!

XX

Ah, my Belovéd, fill the cup that clears
TO-DAY of past Regrets and future Fears—
To-morrow?—Why, To-morrow I may be
Myself with Yesterday's Sev'n Thousand Years.

XXI

Lo! some we loved, the loveliest and the best
That Time and Fate of all their Vintage prest,
Have drunk their Cup a Round or two before,
And one by one crept silently to Rest.

XXII

And we, that now make merry in the Room
They left, and Summer dresses in new Bloom,
Ourselves must we beneath the Couch of Earth
Descend, ourselves to make a Couch—for whom?

XXIII

Ah, make the most of what we yet may spend,
Before we too into the Dust descend;
Dust into Dust, and under Dust, to lie,
Sans Wine, sans Song, sans Singer, and—sans End!

XXIV

Alike for those who for TO-DAY prepare,
And those that after a TO-MORROW stare,
A Muezzín from the Tower of Darkness cries,
"Fools! your Reward is neither Here nor There!"

XXV

Why, all the Saints and Sages who discuss'd
Of the Two Worlds so learnedly, are thrust
Like foolish Prophets forth; their Words to Scorn
Are scatter'd, and their Mouths are stopt with Dust.

XXVI

Ah, come with old Khayyám, and leave the Wise
To talk; one thing is certain, that Life flies;
One thing is certain, and the Rest is Lies;
The Flower that once has blown for ever dies.

XXVII

Myself when young did eagerly frequent
Doctor and Saint, and heard great Argument
About it and about, but evermore
Came out by the same Door as in I went.

XXVIII

With them the Seed of Wisdom did I sow,
And with my own hand labour'd it to grow:
And this was all the Harvest that I reap'd—
"I came like Water, and like Wind I go."

XXIX

Into this Universe, and *why* not knowing,
Nor *whence*, like Water willy-nilly flowing!
And out of it, as Wind along the Waste,
I know not *whither*, willy-nilly blowing.

XXX

What, without asking, hither hurried *whence?*
And, without asking, *whither* hurried hence!
Another and another Cup to drown
The memory of this Impertinence!

XXXI

Up from Earth's Centre through the Seventh Gate
I rose, and on the Throne of Saturn sate,
And many Knots unravel'd by the Road;
But not the Knot of Human Death and Fate.

XXXII

There was a Door to which I found no Key:
There was a Veil past which I could not see:
Some little Talk awhile of Me and Thee
There seemed—and then no more of Thee and Me.

XXXIII

Then to the rolling Heav'n itself I cried,
Asking, "What Lamp had Destiny to guide
Her little Children stumbling in the Dark?"
And—"A blind understanding!" Heaven replied.

XXXIV

Then to the earthen Bowl did I adjourn
My Lip the secret Well of Life to learn:
And Lip to Lip it murmur'd—"While you live
Drink!—for once dead you never shall return."

XXXV

I think the Vessel, that with fugitive
Articulation answer'd, once did live,
And merry-make; and the cold Lip I kiss'd
How many Kisses might it take—and give!

XXXVI

For in the Market-place, one Dusk of day,
I watch'd the Potter thumping his wet Clay:
And with its all obliterated Tongue
It murmur'd—"Gently, Brother, gently, pray!"

XXXVII

Ah, fill the Cup:—what boots it to repeat
How time is slipping underneath our Feet:
Unborn TO-MORROW and dead YESTERDAY,
Why fret about them if TO-DAY be sweet!

XXXVIII

One Moment in Annihilation's Waste,
One Moment, of the Well of Life to taste—
The Stars are setting and the Caravan
Starts for the Dawn of Nothing — Oh, make haste!

XXXIX

How long, how long, in infinite Pursuit
Of This and That endeavour and dispute?
Better be merry with the fruitful Grape
Than sadden after none, or bitter, Fruit.

XL

You know, my Friends, how long since in my House
For a new Marriage I did make Carouse:
Divorced old barren Reason from my Bed,
And took the Daughter of the Vine to Spouse.

XLI

For "Is" and "Is-not" though *with* Rule and Line,
And "Up-and-down" *with-out,* I could define,
I yet in all I only cared to know,
Was never deep in anything but—Wine.

XLII

And lately, by the Tavern Door agape,
Came stealing through the Dusk an Angel Shape
Bearing a Vessel on his Shoulder; and
He bid me taste of it; and 'twas—the Grape!

XLIII

The Grape that can with Logic absolute
The Two-and-Seventy jarring Sects confute:
The subtle Alchemist that in a Trice
Life's leaden Metal into Gold transmute.

XLIV

The mighty Mahmúd, the victorious Lord
That all the misbelieving and black Horde
Of Fears and Sorrows that infest the Soul
Scatters and slays with his enchanted Sword.

XLV

But leave the Wise to wrangle, and with me
The Quarrel of the Universe let be:
And, in some corner of the Hubbub coucht,
Make Game of that which makes as much of Thee.

XLVI

For in and out, above, about, below,
'Tis nothing but a Magic Shadow-show,
Play'd in a Box whose Candle is the Sun,
Round which we Phantom Figures come and go.

XLVII

And if the Wine you drink, the Lip you press,
End in the Nothing all Things end in—Yes—
Then fancy while Thou art, Thou art but what
Thou shalt be—Nothing—Thou shalt not be less.

XLVIII

While the Rose blows along the River Brink,
With old Khayyám the Ruby Vintage drink:
And when the Angel with his darker Draught
Draws up to Thee—take that, and do not shrink.

XLIX

'Tis all a Chequer-board of Nights and Days
Where Destiny with Men for Pieces plays:
Hither and thither moves, and mates, and slays,
And one by one back in the Closet lays.

L

The Ball no Question makes of Ayes and Noes,
But Right or Left as strikes the Player goes;
And He that toss'd Thee down into the Field,
He knows about it all—He knows—HE knows!

LI

The Moving Finger writes: and, having writ,
Moves on: nor all thy Piety nor Wit
Shall lure it back to cancel half a Line,
Nor all thy Tears wash out a Word of it.

LII

And that inverted Bowl we call The Sky,
Whereunder crawling coop't we live and die,
Lift not thy hands to *It* for help—for It
Rolls impotently on as Thou or I.

LIII

With Earth's first Clay They did the last Man's knead,
And then of the Last Harvest sow'd the Seed:
Yea, the first Morning of Creation wrote
What the Last Dawn of Reckoning shall read.

LIV

I tell Thee this—When, starting from the Goal,
Over the shoulders of the flaming Foal
Of Heav'n Parwin and Mushtara they flung,
In my predestin'd Plot of Dust and Soul

LV

The Vine had struck a Fibre, which about
If clings my Being—let the Súfi flout;
Of my Base Metal may be filed a Key,
That shall unlock the Door he howls without.

LVI

And this I know: whether the one True Light,
Kindle to Love, or Wrath consume me quite,
One Glimpse of It within the Tavern caught
Better than in the Temple lost outright.

LVII

Oh Thou, who didst with Pitfall and with Gin
Beset the Road I was to wander in,
Thou wilt not with Predestination round
Enmesh me, and impute my Fall to Sin?

LVIII

Oh Thou, who Man of baser Earth didst make
And who with Eden didst devise the Snake;
For all the Sin wherewith the Face of man
Is blacken'd, Man's Forgiveness give—and take!

LIX

Listen again. One Evening at the Close
Of Ramazán, ere the better Moon arose,
In that old Potter's Shop I stood alone
With the clay Population round in Rows.

LX

And, strange to tell, among that Earthen Lot
Some could articulate, while others not:
And suddenly one more impatient cried—
"Who *is* the Potter, pray, and who the Pot?"

LXI

Then said another—"Surely not in vain
"My substance from the common Earth was ta'en;
That He who subtly wrought me into Shape
Should stamp me back to common Earth again."

LXII

Another said—"Why, ne'er a peevish Boy
Would break the Bowl from which he drank in Joy;
Shall He that *made* the Vessel in pure Love
And Fancy, in an after Rage destroy!"

LXIII

None answered this; but after Silence spake
A Vessel of a more ungainly Make:
"They sneer at me for leaning all awry;
What! did the Hand then of the Potter shake?"

LXIV

Said one—"Folks of a surly Tapster tell,
And daub his visage with the Smoke of Hell;
They talk of some strict Testing of us—Pish!
He's a Good Fellow and 'twill all be well."

LXV

Then said another with a long-
drawn Sigh,
"My Clay with long Oblivion
is gone dry:
But, fill me with the old
familiar Juice,
Methinks I might recover by-
and-bye!"

LXVI

So while the Vessels one by
one were speaking,
One spied the little Crescent
all were seeking:
And then they jogged each
other, "Brother! Brother!
Hark to the Porter's Shoulder-
knot a-creaking!"

LXVII

Ah, with the Grape my fading
Life provide,
And wash my Body whence
the Life has died,
And in a Winding-sheet
of Vine-leaf wrapt,
So bury me by some sweet
Garden side.

LXVIII

That ev'n my buried Ashes
such a Snare
Of Perfume shall fling up into
the Air,
As not a True Believer
passing by
But shall be overtaken un-
aware.

LXIX

Indeed the Idols I have loved
so long
Have done my Credit in
Men's Eye much Wrong,
Have drowned my Honour
in a shallow Cup,
And sold my Reputation for
a Song.

LXX

Indeed, indeed, Repentance oft
before
I swore — but was I sober
when I swore?
And then and then came
Spring, and Rose-in-hand
My thread-bare Penitence
a-pieces tore.

LXXI

And much as Wine has played
the Infidel,
And robb'd me of my Robe
of Honour — well,
I often wonder what the
Vintners buy
One half so precious as the
Goods they sell.

LXXII

Alas, that Spring should vanish
with the Rose!
That Youth's sweet-scented
Manuscript should close!
The Nightingale that in the
Branches sang,
Ah, whence, and whither flown
again, who knows?

LXXIII

Ah, Love! could thou and I
with Fate conspire
To grasp this sorry Scheme
of Things entire,
Would not we shatter it
to bits and then
Re-mould it nearer to the
Heart's Desire!

LXXIV

Ah, Moon of my Delight who
know'st no Wane,
The Moon of Heaven is
rising once again:
How oft hereafter rising
shall she look
Through this same Garden
after me—in vain!

LXXV

And when Thyself with shining
Foot shall pass
Among the Guests Star-
scattered on the Grass
And in thy joyous Errand
reach the Spot
Where I made one—turn
down an empty Glass!

TAMÁM SHUD

સાંભળી રિઝું તારો સુરીલો કંઠ,
હર્ષિત થઇ વાંચું કવિતાનો ગ્રંથ.
કુદરત સંગ ક્રિડા,-તે સર્વથી શ્રેષ્ટ,
આકાશ પાર નહિ,-તેવું જંગલમાં બેહેસ્ત !

એ જીગરના ચાંદ ! તારી આસ્થાનું તેજ
ઉમરના હુમલાથી ઘટ્યું ન સેજ.
આકાશના ચાંદાનું તેજ ને આકાર
તો ઘટશે ને વધશેબી ધારાનુસાર.
ઉગશે ને આથમશે વિરામ વગર,
તારા ને મારા પર રાખી નજર.
એક રાત્તે શોધીને વિચારશે એમ,
કે "જામીની હસ્તી ન જણાતી કેમ ?"
પશ્ચિમના પવનથી મળશે જવાબ,
કે, "પુરો થયો એની જીંદગીનો ખ્વાબ.
"વખતની ઘંટીમાં રહ્યો હળઈ,
"ને ભુતકાળના પેટાંમાં ગયો ગળઈ."

પણ એક દરવાજાની નહિં ચાવી જડી,
એક ગુંચવણની ઉકેલની ભારી પડી,
ને મંદીરમાં પેઠો હું જેવો બુઅખ,
મંદીરથી ફર્યો હું તેવોજ મુરખ.

હું પૃથ્વીના ગોળાપર આવ્યો શું કામ ?
આ ભેદી મુસાફરીનો શું છે અંજામ ?
આ પાપોનાં છટકાં ને બદીની જાળ
કોણે પાથરી મને કીધો કંગાળ ?
રૂઠે મુજપર કિસમત,–રૂઠે મુજપર આભ,
આ મારી કસોટીમાં કોણને છે લાભ ?

મતવાદી પર છોડી સૌ મિઠયા જીકર,
ને મહીપતિપર છોડી ગામની ફિકર,
ચાલ પ્યારી, મુજ સંગ કર એકાંત નિવાસ,
જ્યાં ખેતી ને રણ વચ્ચે હરિયાળાં ઘાસ,
જ્યાં નથી કોઈ પામર કે નથી સમર્થ,
જ્યાં રાજા ને ગોલામનાં નામ છે નિરર્થ.
નાળું જ્યાં વહે, કરતું સાગરની ખોજ,
ઘસડે, હસી, મિઠાં પાણીનો બોજ.
બેસ્યે શોધી શીતળ છાયાનું વૃક્ષ,
અમૃત પી કર્યે એક રોટલાનો ભક્ષ.

તું નીસ્તીના દરયામાં થશે ગરક,
તો ચાખી લે હસ્તીનો ગળ્યો અરક,
ને જમનો કાસદ લાવે અજલની જામ,
તેબી પીવાને દગદગો શું કામ?

નકસમતની રમતનો દડો ઇનસાન,
મારે તેમ ઉડે જેમ રમનારનું ધ્યાન,
આમથી તેમ કુદે, ન પુછે સવાલ
કે શા માટે આવો લાચારીનો હાલ?

આ જગતનાં પાટિયાંપર શેત્રંજ રમાય,
દિવસ ને રાત તેનાં ચોખંડ ગણાય,
માનવિ તે મોહોરાં,-કોઇ હલકાં, કોઇ ઉંચ,
ભેળમ ભેળ થઇ બની બાજીની ગુંચ,
ચેચાય કે મરે,-ને મરતાં જેમ જાય,
કફનનાં દાબડામાં પાછાં મુકાય.

વિદ્યાદેવીની મેં પુજા કીધી,
કુદરતના કાયદાની તાલીમ લીધી,
ભેદી દરવાજા મેં ખોલ્યા અનેક,
ને ઉકેલ્યાં ઉખાણાં એક પછી એક.

સૃષ્ટિનું ચક્ર સર્જ્યું તૈયાર,
ને પૂર્વેથી ગોઠવ્યા દાંતા ને તાર,
પ્રાણી ને ગ્રહોની નેમી છે ચાલ,
ને સ્વર્ગ અને નર્ક છે ભ્રાંતિનો ખ્યાલ.

ભવિષ્ય ભાખવાને ફાંફાં ના માર,
ફોકટ છે ચીંતાનો ભેજાં પર ભાર.
રહેણી ને કરણી છે બન્ને નિર્માણ,
છઠ્ઠીના લેખની ન છેકાય એક પાણ.
જીંદગીના ચીલાનો દોરયો આકાર,
ને હઠશે નહિ ગાડું તે ચીલ્લાની બહાર.

વખતની આ ઘાણીમાં માનવિ પિળાય,
સુલતાન ને ગોલામ બે સરખા ગણાય.
જીંદગીભર બીછાનું ભૂમિ ઉપર,
મરણ બાદ બીછાનું છ ફુટ અંદર.
ઉગે તન પર ફુલનું કે કાંટાનું વૃક્ષ,
થાય જીવડાનું બીછાનું, જીવડાનો ભક્ષ.

દુન્યા પુરાણી ધર્મશાળા છે,
બે છેડે ગોઠવ્યા દરવાજા બે,
રોશની ને રજનિ,–હસ્તી ને મોત,
ચેતવાય ને બુઝાય જ્યાં જીંદગીની જોત.
અમીર ને ફકીરનો એકજ છે ફેજ,
આવન ને જાવનના દરવાજા તેજ.

પરસીપોલીસ, કેવું રંગમાં ચકચુર!
જ્યાં સોનેરી જામ થતી ખાલી ને પુર,
યાકુતથી જડયાં જ્યાં તાજ ને તખત,
ને આરસપહાણુની દીવાલો સખત,
મિનારા ને ગુંબજ સૌ થયા તારાજ,
જો, સરડા ને લોકડી ત્યાં વસે છે આજ !

જંગલમાં ભમતાં જ્યાં ગોરખર ચીકાર,
ને બેહેરામની કમાનનાં બનતાં શિકાર,
અટવાઇને પડી છે બેહેરામની ખાક,[૩]
કુદી તે પર ગોરખર કરે છે મજાક.

ઇચ્છે તો સંઘર તું સોનાનો કણ,
ચાસી ને વાવી ને સીંચી ને લણ.
ઇચ્છે તો કારંજા મારફત ઉડાવ,
ને સોનેરી પ્રવાહમાં બદન બુડાવ.
નહિ તારી લાશપર ચઢવાનો ઢાળ,
નહિ ખણી લે કોઇ તારૂં મુડદું બેડાળ.

ગોલાબ કહે માલીને બોલાવી પાસ,
“જો મારી લાલી ને મારો સુવાસ.
“તોડું મુજ સોનેરી[1] થેલીના બંધ,
“ને હસીને જગતમાં વેરૂં સુગંધ.”

માનજે કે ગોલાબી પુષ્પો તો ફકત
ઉગે જ્યાં રેડાય કોઈ આશકનું રકત,
ને મોગરા ચંપેલીના સુવાસનો મર્મ,-
તે નાજુક કોઇ નારીનું સુગંધી ચર્મ.

ટીંગાઇને જો પેલું સુંવાળું ઘાસ,[2]
બાઝી નદી કાંઠે કરતું વિલાસ.
ઝાલતો ના, તોડતો ના, હળવે પંપાળ,
હશે કોઇ ડુબેલી સુંદરીનાં વાળ.

આશાની થાપણ ન મેળવે નફો,
ગમ વિસરી નિર્મળ કર આજનો સફો.
ગઇ કાલનો સંતાપ, ભવિષ્યનો ભય,
આજની ખુમારીમા બંનેનો ક્ષય.

કોઇ ચાહે દુન્યાની સત્તા ને મોજ,
કોઇ કરે સ્વર્ગ ને ભવિષ્યની ખોજ.
ભાઇ, તું મને વેગળી આશ ના બતાવ,
પણ વર્તમાનમાં આપીને રોકડે પતાવ.

ભવિષ્યપર બાંધેલી કાચી છે આશ,
દર્શથી ભોગવાય, પણ સ્પર્શથી નાશ.
માટીનાં રણમાં બરફ જો પડે,
ચળકી પલકભર ન સોધ્યો જડે.

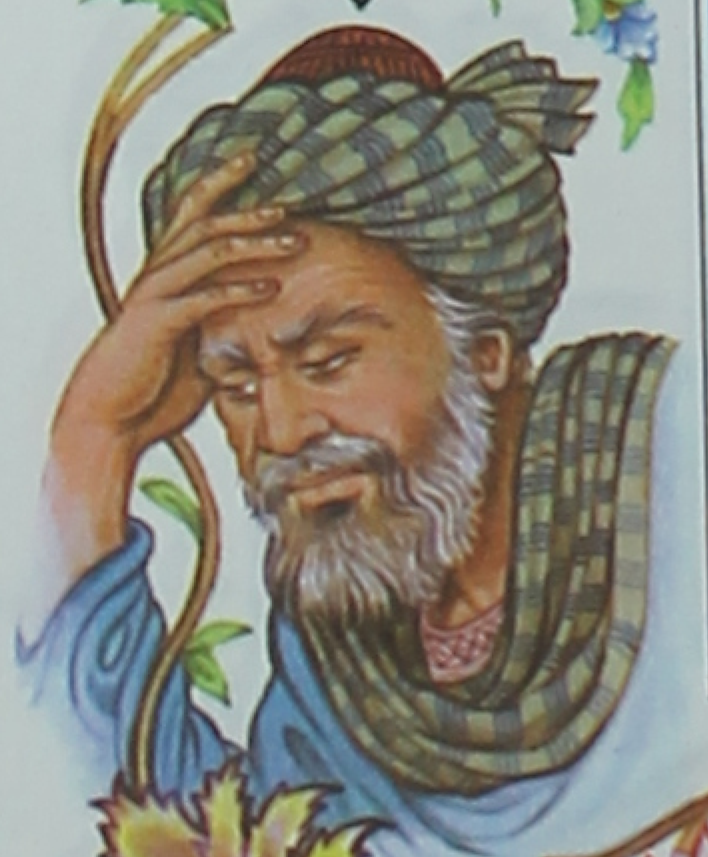

હજારો કળી રોજ ખોલે ચશમ,
હજારો, ખરી, થાય ભુમિ-ભસમ.
કોઇ ઘર પધારે છે લગ્નની જાન,
ને નોબતના ઠોકા ચઢે આસમાન.
કોઇ ઘર છે આફત ને મોતની ખબર,
નિકળે જનાજો ને ખોદાય કબર.

હર સાલ બદલે છે ધરતી લિબાસ,
નવાં ઉગે ફૂલો, થઇ જુનાંનો નાશ.
ખિલે ખુશ બગીચા વહે મિઠાં જ્યાં જળ,
ને હાંખલી ને લતાપર લટકે છે ફળ.
જામે જમશેદની તો ગુમ થઇ નિશાન,
પણ ગોલાબ ને દાડમ ખિલે જાવેદાન.

મુલ્લાં ને મોલવી કરી ગયા કુચ,
ને મોઢાંમાં પડયો છે માટીનો બુચ,
વાયજો કરી ગયા જગ તજી,
પણ યાકુતનો રસ દ્રાક્ષ આપે હજી,
ને મેના ગાય નાચી, "ઓ રાતા શરાબ!
"ફિક્કા મુજ ગાલો પર લાલી તું હાબ."

મુંડાવો શિયાળાની બેડોળ જટા,
બદનપરથી ધોવો ભભુતના પટા.
આનંદના વસ્ત્રથી શોભાવો અંગ,
વસંતને વધાવો લઇ ફાગણનો રંગ.
વખતનું પંખેરૂ ન પાંજરે રખાય,
રિઝવી પલકભર ને ઝટ ઉડી જાય.

ખય્યામ–માળા

(Thoughts from Omar Khayyām)

પશ્ચિમે ડુબે છે અંધારી રાત,
પૂર્વે પધારે છે પ્રિય પ્રભાત.
સૂર્ય શિકારી, ચઢાવી ખમીર,
ફેંકે ગગનપર પ્રકાશિત તીર.
રોશનીના ફાંસામાં સપડાય શિકાર,
મસજીદ ને મહેલોના ઉંચા મિનાર.
રજનીની છાવણી પર પડયો મહા કોપ,
થયું સિતારાનું લશ્કર અલોપ.

મેં સાંભળ્યો આંગીનો ગેબી પોકાર,
"ઉઠો, છૈયાં, પીવાને થાવો તૈયાર.
"આ અમૃતનો પ્યાલો સુકાઇ જો જશે
"તરસ્યાંને નક્કી નિરાશા થશે."
મળસ્કાંમાં ભકતોની જમી એક ઠઠ,
કહે, દરવાજા ઠોકી, "ઉઘાડોની મઠ,
"ઝટ પાવો અમને, પળ થોડી રહી,
"ચાલતા થશું પછી ફરવાના નહિ."

KHAYYAM-MALA

(Thoughts from Omar Khayyam)

AND

OTHER VERSES.

BY

JAMASP PHIROZE DASTUR,
M.A., LL.B., J.P., SOLICITOR.

Gujarati

BOMBAY

1940

मी न मनुज तो जया मरणभय वाटे,
सुखदच तें भवभयाहून उफराटें;
        मला ईश्वरें जीव दिला हा उसना,
मुदत सम्पतां करीन परत तयातें.

जीवा, तू तनुधूलि झाडितां जाशी
—शुद्ध हंव्स तू— उन्च उन्च आकाशीं;
        ब्रह्मलोक तव धाम, असो तुज लाज,
येउन होशी की भूलोकनिवासी.

मानवा, चतुर्भूतांचें तू सार,
ऐक अश्रणी, असशी तू हीं चार—
        श्वापद, मानव, देवदूत, सैतानं;
दाविशील तें असशी तू साचार.

न्यायदिनीं फळ तसें जसें यच्छील,
बल हो आत्मज्ञानान्वयें हशील,
        म्हणुन सद्गुणीं यत तू कीं न्यायदिनीं
गुणानुसारी रूप धरुन उठशील.

घरकुत्र्यापरि मन करि पोकळ घोष,
ससेझोप दे तें करुनी बेहोश;
        वृकापरी घातकी शृगालगुणी हें
चित्त्यापरि घे उडी सवेग सरोष.

गृहीं अशुभ या जडे धनीं बुधचित्त,
कवण आस हो देवा ! यास निमित्त ?
स्वस्थ बसुं बघे मानव तों ये काळ,
म्हणे धरुन कर, "ऊठ ! ठेव तें वित्त."

सख्या, गूज तुज पळभर कथिलें जाय,
मूळ पाहतां मानव म्हणजे काय ?
कष्टसिद्ध ही शोकाची मृत्प्रतिमा
उपभोगुन जग थोडें काढी पाय.

मना, मिळे जरि भववैभव जगतांत
शाद्वल-शोभित हो सुखबाग नितान्त,
तृणीं बसे हिम त्यापरि काढुन रात
उठणें भागच होतां पुढे प्रभात.

पुसशी, "जीवित कैसें काय असार ?"
सत्य साङ्गतां बघ होइल विस्तार.—
सिन्धूतुन ये बाष्प, होउनी व्यक्त
सिन्धुतळीं तें होई फिरुन पसार.

नील घुमट हा, तबकहि हें सोनेरी
कधिंचीं फिरती, पुढेहि करितिल फेरी.
आपण इतरापरी नियतिफेऱ्यानें
इथे पोचुनी जाऊं मग माहेरीं.

सूत्रधार नभ, आपण पुतळ्या खाशा !
असें सत्य हें, ही नच रूपक-भाषा.
खेळ भवपटीं खेळुन सारे जातों
अभवसम्पुटीं होतां बन्द तमाशा.

खचक्रास, जें आम्हास करी भ्रान्त,
आकाशदिव्याचाच बरा दृष्टान्त;
ज्योति तया रवि, आणि विश्व कन्दील,
आपण चित्रें जीं गिरगिरती आत.

खचक्र म्हणजे तम्बू नील अपार,
वादविवादें खुलें न ज्याचें दार.
अनादि साकी परी मद्यबुद्बुदवत्
दावी भवचषकीं खय्याम हजार.

तनु जणु सुरई, प्राण सुरा आतील;
तनु जणु सनई, प्राण स्वन आतील;
खय्याम, कळे का मृन्मानव काय ?
दिवा ज्यामधें असा चित्र-कन्दील.

खय्याम शिवी ज्ञानदूष्य बहुसाल,
पडे शोकभट्टींत जळे तत्काल,
यम-कातर तर उमर-तणावा कापी,
त्यास फुकट दे फुङ्कुन आस-दलाल.

या सृष्टीचा हेतु कवण, तर आम्ही !
बुद्धिलोचनीं तेज कवण, तर आम्ही !
दिसे मुद्रिकेपरी जगन्मण्डल हें,
मुद्रा परि तिजवरिल कवण, तर आम्ही !

बिन्दु रडे, “मी सिन्धूहून विभक्त.”
सिन्धु हसे, “मी पूर्ण जरी मी फक्त.
प्रभूच आपण सारे, प्रभु नच अन्य,
बिन्दुभ्रमणें दिसतों परी विभक्त.”

सखे, तू नि मी आहों जणु कैवार,
दोन शिरें परि देह एक साचार;
बिन्दूभवती फिरतां चक्राकार
द्विधा असुन शेवटीं एक होणार.

मूर्ति पुसे पूजकास की “हे भगता,
कळते का कां प्रणत होशि मजपुढतां ?
तो निजरूपप्रकाश मजवर पाडी
जो होई मज तव नयनांतुन बघता.”

सर्व संवगडी गेले, कुणि हातीं न,
काळपदीं एकेक जाहले लीन;
क्रमद्वयच ते मजपूर्वी भवरङ्गीं
एकत्र पितां झाले मदिराधीन.

काल बघें मी बाजारीं कुम्भार,
नव मातीवर करि बहु पदप्रहार,
गूढपणें ती वदे, "तुझ्यापरि होतें,
पाळ म्हणुन तू मजशी शिष्टाचार."

कुम्भाराच्या घरावरुन मी जाईं,
मृद्‌घटनीं तो दावी नित चतुराई;
त्याच्या हातीं प्रजापतीची माती
दृष्टिहीन कुणि न बघो, परि मी पाहीं.

कुम्भारा, बघ जर असशील हुशार
आदमतनुचा हा अपमान अपार.
फरिदूनाङ्गुलि, कैखुस्रव-करतल वा
धरिशी चक्रीं, करिशी काय विचार !

बघतां कुम्भाराच्या काम-घरांत
चाकाशी तो दिसे धृष्ट निष्णात;
नृपकवटीचे, भिक्षुपदाचे अन् तो
करी खुज्याला तोण्ड आणखी हात.

चिनी कुम्भ मी काल शिलेवर हाणीं,
आततायिपण करीं मत्त मी प्राणी;
कुम्भ वदे मज गूज, "तुझ्यापरि होतों,
तूही माझ्यापरि होशील निदानीं."

मनुजा, असशी तू सृष्टीचें सार,
लाभहानिची भीति दुरी क्षण सार.
निल्य पानिकाकडून घे मधुघुटका,
द्विलोकचिन्तेतुन हो आणि पसार.

स्वयम्भूच मी असें न समज चुकोन,
न मी आक्रमीं रुधिरमार्ग होवोन;
नश्वर जीवित माझें तद्वव आहे,
तसा स्वतः मी — कुठील? कैसा? कोण?

हें तव जीवन अन्य जिवाचें पाही,
ही तव धुन्दी न तव, दुज्याची वा ही;
विचारघुङ्गट शिरावरुन घे कीं हा
बाहु तुझा बघ अन्य बाहुची वाही.

प्रथम दिनीं मी शोधीं वर आकाशीं
रक्षितफलक-स्वर्ग-नरक-कलमांशी:
गुरु साङ्गे मज, "नीट विचारून बघतां
स्वर्ग-नरक अन् कलम-फलक तुजपाशी."

शोधण्यामधें जाम जमाचा नामी
दिनीं न बसलों निशीं न पडलों धामीं;
गुरूकडुन तद्वर्णन ऐकुन कळलें,
विश्वदर्शी तो चषक कवण, तर आम्ही!

भूपृष्ठीं मज कितीक दिसती सुप्त,
आणि भूह्रदीं कितीक असतीं गुप्त,
अभव-रणीं मी बघतों तिथवर दिसती
किती अनागत, आणिक गतहि अलुप्त.

सृष्टि पहा, जी वस्तु बघशि ती छाया,
वदशी श्रवशी, सारी चर्चा वाया;
धाव दिगन्तहि परन्तु काही नाही,
भूमिगतहि तें निधान केवळ माया !

त्वदिच्छेपरी जग चाले – काय पुढें ?
चरित्र वाचुन हें झालें – काय पुढें ?
कबूल, राहुन यथेच्छ शम्भर वर्षें
आणिक उरलीं शत सालें – काय पुढें ?

असे चषक की वानी ज्यास विवेक,
वठवी भाळीं प्रेमें मुके अनेक;
आणि काळ - कुम्भार निर्मुनी फोडी
भूवर कां हा प्याला सुबक सुरेख ?

हाय ! जो रची खचक्र, तारा, भू की
डाग देइ तो किति ह्रदयांना दुक्खी !
ओठमाणिकें, बहुत केसकस्तूरी
ठेवी तो मृत्कुम्भीं, भूसन्दूकीं !

किरण १४ वें

उमर खय्याम-
कृत
रुबाया

मूळ फार्सीवरून भाषान्तर करणार

प्रो. माधव त्रि. पटवर्धन, एम्. ए.
(सदस्य, रविकिरणमण्डळ)

Mārathi

आर्यसंस्कृति मुद्रणालय, पुणें
१५ ऑगस्ट १९२९
किम्मत दीड रुपया

رباعيات
عمر خيّام

سنڌي شعر ۾

لکيل

مرزا قليچ بيگ جو

Siandhi

رباعيات
عُمر خيّام.

بسم الله الرّحمن الرّحيم.

١

اڄ مينهن ٿو پُڪاري صبح کان مَيخانو
رِندو، مستو، شرابيو، ديوانو،
پَيمانا ڀري پي وٺو ميءِ جا ڀر متان
ڀرجي اچي عمر جو سندو پيمانو.

٢

مَنظور ٿنکي جهان کان آهين تون،
اعليٰ ٻه اکين جي شان کان آهين تون،
ناهي ڪا عزيز جان کان وڌ چيز،
سؤ ڀيرا عزيز جان کان آهين تون.

٣

هن دهر ۾، جت هئي اسانجي منزل،
ٿيو ڪين سواءِ غم جي هيو ڪي حاصل.

افسوس اسانجي حل نہ ٿي هڪ مشڪل،
وياسين ۽ رهي هزار حسرت منجهہ دل.

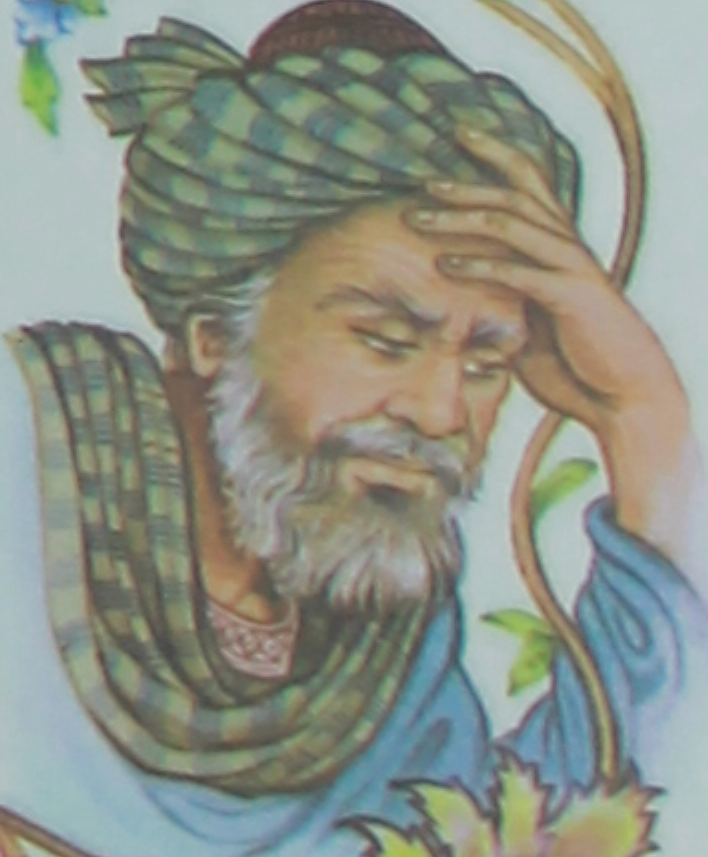

DATE LABEL

اءِ دوست ته هڪٻئي کي در آغوش ڪريون
سڀ فڪر ۽ وسوسا فراموش ڪريون.
جوڙين مٽيءَ منجهان اسانجي ڪوزو
اڳ تنهنکان شراب ڪوزي مان نوش ڪريون.

٥

ٿيان فوت جڏهن، شراب سان غُسل ڏجوم
پيالي ۽ صُراحيءَ سندي تلقين ڪجوم؛
جي ڳوليو ته حشر ۾ لهو منهنجو نشان
ميخاني جي در سندي مٽيءَ ۾ ڏسجوم.

٦

قرآن کي خلق ٿي سڏي حق جو ڪلام
پر تنهنکي ڪڏهن ڪڏهن پڙهن ٿا، ته مُدام؛
جا جام جي خط ۾ آهي آيت روشن
هرجا ۽ هميشه سا پڙهن خاص ۽ عام.

اڄ توکي سڀاڻ جي دسترس اصلا ناهه
۽ فڪر سڀاڻي جو بجز سودا ناهه؛
هي دم نه وڃاءِ جي اٿئي دل ۾ بيدار
هن باقيءَ عمر کي بقا پيدا ناهه.

گذري ٿي جڏهن عمر، ڇا شيرين ڇا تلخ،
جڏهن جانِ بلب ٿي، ڇا نشاپور ڇا بلخ؛
ميءِ پيءُ جو اسانکان پوءِ ڪئي چنڊ لنگهن،
ڪو سلخ[5] مان غُرهْ ٿئي ۽ ڪو غره مان سلخ.

هي قافلو عمر جو عجب ٿو گذري،
سُقرو[6] سوئي دم جو منجهه طرب[7] ٿو گذري
ڪاڏ ساقي غريبن جي سياڻي جو نه غم،
ڏي ترت پيالو روز شب ٿو گذري.

۴۰

اي يارو، غذا[1] جي لاءِ ميءِ قوت ڪجو
منهن آهي جو ڪهربا[2] سو ياقوت[3] ڪجو،
ميءِ سان ڌوئجو منکي، مران[4] آءٌ جڏهن
۽ ڊاکر جي ڪاٺيءَ منجهان تابوت ڪجو.

۴۱

جيءُ منهنجو ادا عمر کان محروم نه ٿيو
اسرار رهيو ڪو نه جو مفهوم نه ٿيو،
جي ڏيان ڪري ڌسان ٿو پنهنجي دل ۾
گذري وئي عمر، ڪي به معلوم نه ٿيو.

افسوس تہ منهنجي دل کي درمان[١] نہ رهيو
۽ جان لبن تي آئي جانان[٢] نہ رهيو
غفلت ۾ اچي عمر رسي ڏا پايان[٣]
افسانو سندس عشق جو پايان نہ رهيو.

ميءَ پيءَ جو دليان ڪثرت قلت گم ٿئي
پاهتر ملت جي بہ ذلت گم ٿئي
منهن موڙ نہ اهڙي ڪيميا کان، جنهنجو
هڪ قطرو جي پيڻ هزار علت[١] گم ٿئي.

ڏت جان[٣] جي عالم ۾ ادا هوش ڪجي
ڪم ڪار جهان جي ۾ خاموش ڪجي
جيسين هجي جائگير اکر ڪن ۽ زبان
اکر ڪن ۽ زبان کي فراموش ڪجي.

آديون اسين پتليون ۽ فلڪ بازيگر
هي آهي حقيقي ۽ مجازي منظر[١]
پيا ناچ ڪريون وجود جي فرش مٿان
هڪ هڪ ٿي ڪريون عدم جي پيٽيءَ ۾ گذر.

اي دل آهي معشوق ۽ مئي نت باقي[1]
ڇڏ مڪر فريب ۽ نه ڪر زراقي[2] ۽
احمد[3] جي ڪرين جي پيروي، پي تون شراب
اُن حوض[4] مان، جنهنجو مرتضا ٿيو ساقي.

١٠٦

نت درد ۾ صبر ڪر لهين تا تون دوا،
ايذا ڪان نه ڊاهن ڪر لهين تا تون شفا،
ٿين يار جڏهن تون بينوا[5] ره شاڪر
پڙ عاقبت الامر[6] لهين تا تون نوا.

١٠٧

آهن ۾ شيون، جنهن آهي دانائي،
بهتر آهي گفتگو ڪان ماٺيڻائي،
ڪنهن شيءِ جي ٻه کائڻ ڪان نه کائڻ بهتر،
صحبت ڪان ٻئي آهي سدا تنهائي.

آي چرخ، تون دل کي منهنجي غمناڪ ڪرين
تون منهنجي خوشيءَ جو پيرهن چاڪ ڪرين
جو واءُ اچي مونڏي، ڪرين تون پاڻي،
پاڻي جو پيان سو وات ۾ خاڪ ڪرين.

٦٧

ٿا چون اڳيان بهشت آهي ۽ حور
ماڪي اُتي، ڪمر ۽ شراب آهي طهور،
معشوق ۽ مئي پرست ٿياسين جي هتي
جائز آهي جو نيٺ ائين ٿيو مامور.

٦٨

ٿا چون بهشت حور ۽ ڪوثر آهه
موجود شراب شهد ۽ شڪر آهه،
پُر پيالو ڪري ڀريءَ ٿي منهنجي تون رکُ
هڪ نقد هزار نسيه کان بهتر آهه.

اِسرار کي تون سندي معمّا نه وسين
نُڪتي کي حڪيم جي تون دانا نه رسين
پيءُ جام شراب، پنهنجو هت ٺاهه بهشت،
جت آهي بهشت اُت رسين يا نه رسين.

١٠٩

جاڻين ٿو سبب ڪهڙي ۽ پرط ڪهڙي راهه
آزاد سڏيا سرو ۽ سوسن افواهه؟
هڪڙي ڏيون سؤ زبانون، ليڪن خاموش،
هڪڙي ٿيا هٿ هزار، ليڪن ڪو ڏاهه.

۷۸

جڏهن آهي جهان جي حقيقت ۽ مجاز،
اي دل ڇو سهين ٿي رنج غم دور دراز؟

تون سڀني سان ڳالهين ۾، ڪنين سڀ ٻوڙا،
تون سڀ جي اکين اڳيان، اکيون سڀني جون ڪور.

۷٦

جي پيئين تون شراب، عقلمندن سان پي،
يا لال رخن سان خرم ۽ خندان پي،
ظاهر ۾ گهڻو نه پي، نڪي ڪر عادت،
ٿورو پي، ڪڏهن ڪڏهن پي، ۽ پنهان پي.

۸٦

هن دهر زبر ۽ زير ٿيندڙ جو نه پڇ
جيڪي اچي سو وڃي، تون ويندڙ جو نه پڇ،
تون حال جي هڪ پل کي غنيمت پيو ڄاڻ،
ماضيءَ کي وسار، وقت ايندڙ جو نه پڇ.

۸۷

دڪان ۾ ڪوزه گر جي ٿيو جوش خروش
ڪوزا کي ڏٺم سخن ۾ ۽ ڪي خاموش،
سڀني ٿي زبان حال جي سان چيو اُت
ڪٿ ڪوزه گر ۽ ڪوزه خر ۽ ڪوزه فروش؟

ڏِس هڪ هڪ نيڪي ۽ بديون ڏهه ڏهه بخش
هوئي جيڪا خطا منهنجي سا[1] يڪباره بخش
تون حرص هوا سان ٻاهه غصي جي نه ٻار
مسڪين کي واسطي رسول الله بخش.

٩١

جي گل نه هوئي نصيب ۾ خار ڀلو
جي نور نه قسمت ۾ هجي، نار[2] ڀلو
جي خرقو ۽ خانقاهه ۽ شيخي ناهه
ناقوس[3]، ڪليسا ۽ زنار[4] ڀلو.

اي قاضي، آهيان توکان خبردار وڌيڪ
نشي ۾ ٻه توکان آهيان هشيار وڌيڪ،
ماڻهوءَ جو تون پيئين رت، آءٌ پيان ڏاک جو رت،
چؤ حاڪم ته آهي ڪير خونخوار وڌيڪ؟

ڪي مذهب دين جي تفڪر ۾ مُئي
ڪي شڪ ۽ يقين جي تحير ۾ سيئي
ناگاهه ندا ٻڌڻ ۾ آئي هڪڙي
اي بيخبرو، راهه نه هو آهي نه هي.

உமர் கய்யாம்

UMAR KHAYYAM

(TAMIL)

TRANSLATED BY

V. M. SHAMSUDDIN SAHIB

AND

V. S. ARULANANDAM

Tamil

1935

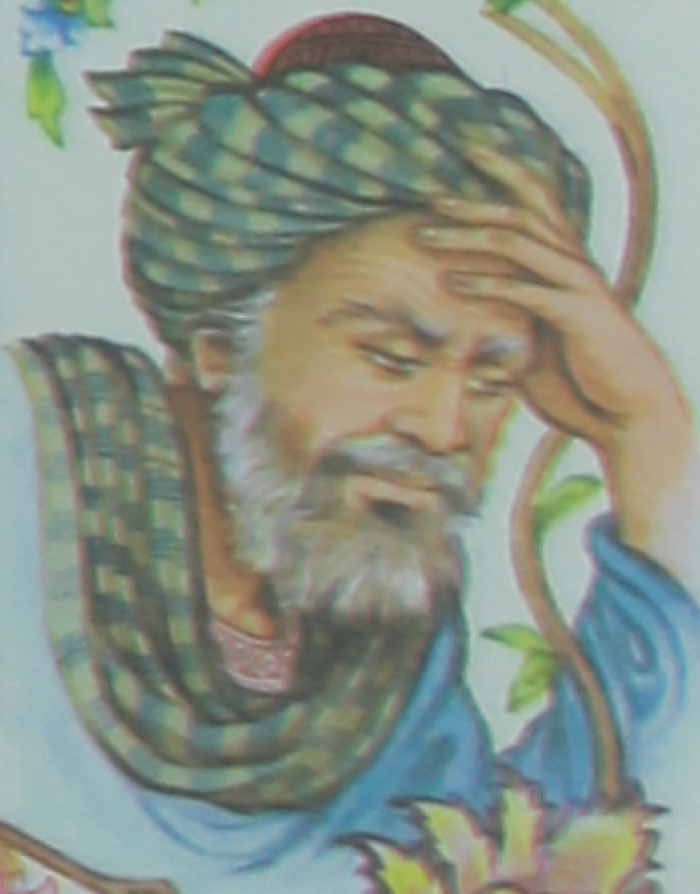

அறுப்பு இதுதான்:—“தண்ணீர் போல் வந்தேன், காற்றைப்போல்போகிறேன்!”

26. இவ்வுலகத்திற்குள் ‘ஏன்?’’ என்றறியாமல் வந்தேன். ‘எங்கிருந்தும்?’ என்றறியாமலும், என் இட்டத்தைச் சட்டைசெய்யாமலும் நீர் பள்ளத்தை நோக்கி ஓடுவதுபோல் ஓட்டப்பட்டேன். இவ்வுலகத்தினின்றும், ‘எங்கு?’ என்பதை யறியாமல், பாலைவனக் காற்றுபோல், என் இட்டத்தைக் கவனியாமல் ஓட்டப்படுவேன்.

27. என்ன? என்னைக் கேட்காமல் எங்கிருந்து இங்கு கொண்டுவரப்பட்டேன்? என்னைக் கேட்காமல், எங்கு கொண்டுபோகப்படுவேன். இப்படிக் கேள்வி கேட்கும் அதிகப்பிரசங்கித்தனத்தை யடக்க மேலும் மேலும் கோப்பைகளை நிரப்பு!

28. பூமியின் மத்தியிலிருந்து ஏழாவது வாயிற்படி வழிசென்று சனியின் சிம்மாசனத்தின்மீது உட்கார்ந்தேன். வழியில் எத்தனையோ முடிச்சுகளை யவிழ்த்தேன். ஆயினும் மனித மரணம், விதியென்னும் சிக்கலை மாத்திரம் பிரிக்க முடியவில்லை.

29. அங்கு ஒருகதவு இருந்தது. அதற்குச் சாவி கிடைக்கவில்லை. அங்கு ஒரு திரை போட்டிருந்தது.

பார்ப்போருக்கும், இருட்டாகிய நூபுரத்தினின்றும் ஓர் மோதின் கத்துகிறான்: ஏ மடையர்களே! உங்களுக்குப் பலன் இங்குமல்ல, அங்குமல்ல!

22. ஏன்? ஈருலகத்தைப்பற்றிப் பலமான விவாதத்தை நடத்தியதீர்க்கதரிசிகளும் யோகிகளும்— வெளியே தள்ளப்பட்டார்கள். அவர்களுடைய வார்த்தைகள் தூற்றப்பட்டன. அவர்கள் வாயில் மண் விழுந்திருக்கிறது.!

23. ஓ! கயாமுடன் வாருங்கள். நிபுணர்கள் வம்பளக்கட்டும். ஒருசெய்தி நிச்சயம் ஜீவியகாலம் பறக்கிறது. ஒரே ஒரு செய்தி மாத்திரம் உண்மை. மற்றவை யெல்லாம் பொய்—ஒரு முறை புட்பித்த மலர் நிரந்தரமாக இறக்கிறது.

24. நான் சிறுவனா யிருந்தபோது, நிபுணர்களையும் தீர்க்க தரிசிகளையும் விரும்பி அடைந்தும் அரிய பெரிய விஷயங்களைக் குறித்து அவர்கள் சொல்வதை யெல்லாம் ஆவலோடு கேட்டேன். ஆயினும் சதா நான்போனவழியே திரும்பி வரவேண்டியதாயிற்று.

25. அவர்களோடு ஞான விதையை நானும் நட்டேன். என்னுடைய சொந்தக்கையினாலே அதை வளர்த்தேன். ஆனால் கடைசியில் நான் அறுத்த

நானே நேற்றைய ஏழாயிரம் வருடங்களி லொரு பாகமாகிவிடலாமே!

18. ஓ! சிலரை நாம்காதலித்தோம்— எவ்வளவு சிறந்தவர்கள் — அழகானவர்கள்!—அவர்களுடைய சத்தை நாளும் விதியும் கசக்கிப் பிழிந்துவிட்டனவே! அவர்கள் நம்மோடு சிறிது காலத்திற்குமுன் சாராயங் குடித்துக்கொண்டிருந்தார்கள். அதன்பின் ஒவ்வொருவராய்த் தீராத் துயிலில் அழுந்திவிட்டார்கள்.

19. நாம்—இப்போது இப்பிரகாசமான அறையில் உல்லாசமாய்க் காலங்கழிக்கும் நம்மை விட்டுச் சென்றார்கள். சிறந்த கோடைகால ஆடைகளையும் மதித்திலர்—நாமும் இத்தரைப் படுக்கைக்கடியில் போகவேண்டியதுதானா? யாருக்குப் படுக்கையாக நாம் போவது?

20. ஆ! தற்காலம்—நமக்கிருக்கும் சீவியகாலத்தை உல்லாசமாய்க் கழிப்போம். நாமும் மண்ணில் விழுவற்குமுன்—மண்ணோடு மண்ணாக, மண்ணினடியில் படுக்க சாராயமின்றி, பாட்டுமின்றி— முடிவுமின்றி!—உல்லாசமாய்க் கழிப்போம்!

21. அந்தோ! இன்றைக்குறித்துஆயத்தம் செய்வோருக்கும், நாளையைக்குறித்து ஆவலாய் எதிர்

ஆடம்பரமாக ஒருமணிநேரமோ இரண்டு மணியோ தங்கிவிட்டுப் போயிருக்கிறார்கள்!

15. ஜாம்ஷிட் மேன்மையாயிருந்து நன்றாகக் குடித்தவிடத்தில் இப்போதுசிங்கமும் பல்லியும் அரசாள்கின்றன. பாஹ்ராம்—அந்த பெரிய வேடசிங்கம்—அவரைப் புதைத்திருக்கும் இடத்தின்மேல் காட்டுக்கழுதை எதேச்சையாய்க் கேட்பாரின்றித் திரிகின்றது.

16. எனக்குச் சிற்சில சமயங்களில், தரையில் புதைக்கப்பட்டிருக்கும் பெரிய அரசனின் தேகத்தினின்றுமே அழகான ரோசா புட்பங்கள் கிளம்புகின்றனவென்றும், மற்ற புட்பங்கள் ஓரழகிய பெண்ணின் தலையினின்றும் தரையில் விழுந்தே பிறகு முளைக்கின்றன என்று தோன்றுகிறது.

17. இதோ இந்த செழுமையான கொடி ஆற்றோத்தில் சிங்காரமாய்த்தோன்றுகிறதே. ஆ! அதன் மேல் அழுத்தமாகச் சாயாதே!—அது எவ்வளவு அழகான உதட்டிலிருந்து கிளம்பியிருக்கிறதென்று எவரேயறிவர். ஆ! என்கண்ணே! பழைய வருத்தங்களையும் எதிர்காலக் கிலேசங்களையும் மறக்கச் செய்யும் கோப்பையை நிரப்பு! நாளைக்கா? ஏன், நாளைக்கு

ச்சியம் எத்துணை மேலானது!" என்கிறார்கள் இன்னொரு சாரார். ஆ. நாளைக்கு வருகிற பலாப்பழத்தை விடஇன்றைக்கிருக்கும்களாப்பழத்தை அனுபவி. ஓ! தூரத்திற் கேட்கிறதே அந்திகால தமுக்கு!

12. நம்மைச் சுற்றிப் புட்பிக்குப் ரோசாவைப் பார். "ஓ! இவ்வுலகத்தில் எவ்வளவுஅழகாக புட்பிக்கிறேன்!" என்று சிரிதுக்கொண்டு சொல்கிறது. ஆனால் சில தினங்களில் இந்தப்புட்பம் வாடிவதங்கி இதழ்கள் பூமியில் விழுந்துவிடுகின்றன.

13. மனிதர் எண்ணும் எண்ணங்களும் ஆசைகளும் நிராசையாய் சாம்பலாகின்றன. அல்லதுநிறைவேறுகின்றன. ஆனால் வனாந்திரத்தில் உண்டாகும் பனிக் கட்டியைப்போல் ஒருமணி நேரத்திற்குள் மறைந்து போகின்றன.

14. வருடா வருடம் பயிரிட்டு அறுப்பறுத்த ஏழை மனிதரும், தானியத்தை லச்சியம் செய்யாமல் மழைபோல் நான்குபக்கத்திலும்இறைத்தவரும்,எங்கே! அவர்களுடைய தேகங்கள் பொன்மய மாகின்றனவா? அன்று, அன்று.மண்மயமாகின்றன. சற்றே யோசித்துப்பார்! பகலையும் இரவையும் கதவுகளாயுள்ள இந்தச் சத்திரத்தில் எத்தனை அரசர்கள்

தற்கு சிறிதுநேரமே இருக்கிறது. அதோ! பறப்பதற்கு ஆரம்பித்தும் விட்டது.

8. அதோ பார்! காலையில் ஆயிரக்கணக்கான புட்பங்கள் கிளம்பின ஆயிரக்கணக்கானவை மண்ணிலே சிதறின. இக்கோடைமுதல் மாதமே, ரோசாவைக் கொண்டுவரும்போதே சாம்சிட்டையும் கைகோபாடையும் கொண்டுபோய்விடும். ஆனால் வயது சென்ற கயாமுடன் நீ வா. கைகோபாட்டும் கைகோட்குவும் மறக்கப்பட்டும், ரஸ்டம் தன்னிட்டபடி சண்டை செய்யட்டும், அல்லது ஹதீம்தாய்கத் தட்டும் அவர்களைச் சட்டை செய்யாதேயும்.

9. வாரும் என்னோடு! நாட்டையும்வனாந்தரத்தையும் பிரிக்கும் பாதைவழியே சென்று அரசன் அடிமையென்ற வித்தியாசத்தையறியாத இடத்தை அடைந்து, முடிசூட்டிய சுல்தான் மாமூத்மீது பச்சாதாபப் படுவோம்.

10. "இங்கேபரந்த மரத்தினடியில் ஒரு சாராயப்புட்டி ஒரு பாட்டு புத்தகம், ரொட்டித்துண்டு— இவைகளோடு நீயும் பாடிக்கொண்டிருக்கவேண்டும். வனாந்தரமே போதுமான நந்தவன மாயிற்றே?"

11. "ஓ! உலகசக்ராதிபத்தியம் எவ்வளவுஇனிமையானது!" என்கிறார்கள் சிலர். "மோட்சசாம்ரா

உமர்கய்யாம்

4. புதுவருடம்பிறந்தது. பழையஞாபகங்கள் வருகின்றன. ஆத்மா தனியாக உலாவச்சென்று பெரிய தீர்க்கதரிசிகள் இருந்ததையும் சென்றதை யும் பற்றிச் சிந்திக்கிறது.

5. எத்தனைபேர் விதவிதமானஉடைகளை யணிந்து உலகத்தில் வாழ்ந்திருந்தனர்? அவர்கள் போய் விட்டனர்! எங்கே? ஈரான் எங்கே? ஜாம்ஷிட் தன்னுடைய அமிர்தம் நிறைந்த கோப்பையை யெடுத்துக் கொண்டு எங்கு சென்றானென்பது யாரு மறியார். ஆனால் முன்போலவே திராட்சைக்கொடியின் செம்பு வர்ணமுள்ள ரசமும், இவ்வோடையின் அருகில் ஒருதோட்டத்து வாசனையும் இன்னும் இருக்கின் றன.

6. மகத்தான அரசனை தாவுது அவர்களின் வாயடைத்து விட்டது. ஆயினும் அவர் வசித்த பிர தேசத்துமஞ்சள் வர்ணமுள்ளபட்சி இரவில் ரோசா புட்பத்தைக் குறித்து என்ன கூவுகிறது? "திராட் சைரசம்! திராட்சைரசம்! திராட்சைரசம்! சிவப்பு ரசத்தைக்கொண்டு என்கன்னத்தைச் சிவப்பாக்கு!"

7. சரி, கோப்பையை நிரப்பு, வசந்தகாலத் தின் நெருப்பில் மழைகாலத்தின் மனந்திரும்புதலா கிய அங்கியைப் போட்டுவிடு. காலப்பட்சி பறப்ப

முதல் பாகத்துக்குரிய கவிகள்.

1. "எழுந்திரு! காலை இரவின் மத்தியில் எறிந்த கல்லைக்கண்டு நட்சத்திர ஒட்டகங்கள் பறந்தன. கீழ்த்திசை வேடுவன் அரசன் அரண்மனையின் தூபுரத்தைத் தன் வெளிச்ச வலையில் பிடித்துவிட்டான்.

2. அருணோதயத்தின் இடதுகை வானத்தில் தோன்றியபோது நான்கண்ட கனவொன்றில் ஒரு வாக்கியம் என் செவியில் விழுந்தது. அவ்வொலி சத்திரத்தினுள்ளிருந்து கிளம்பியது: "என் சிறு குழந்தைகாள்! எழுந்திருங்கள்!! ஆயுளின் ரசம் அதன் பாத்திரத்தினின்றும் ஆவியாய்ப் போவதற்குள் உங்கள் கோப்பையை நிரப்பிக் குடியுங்கள்."

3. பின்னர், கோழிகூவியபோது, சத்திரவாயிலில் நின்றவர்கள் "சீக்கிரம் கதவைத் திறவுங்கள். நாம் எவ்வளவு சிறியபோது இவ்விடத்தில் தங்கியிருப்போமென்றும் ஒருமுறைபோனபின் திரும்பி வரமாட்டோமென்றும் நீங்கள் அறிந்ததே" என்று கூவினார்கள்.

DATE LABEL

உமர் கய்யாம்

UMAR KHAYYAM

(TAMIL)

TRANSLATED BY

V. M. SHAMSUDDIN SAHIB

AND

V. S. ARULANANDAM

1935

206

Jes, iam vi min vidos ebrian blinde fali,
en vian bukloreton idolaninde fali,
jam sen turban', pokalon el man' lasinte fali,
ĉe viaj piedetoj en saĝruin' defali!

207

Admonis ŝejk' al fola knabin': «Vi malprudentas:
je ĉiu tag' al nova amant' vi ret-etendas!
— Ho ŝejko, ŝi respondis, mi estas vere tia:
sed vi mem, ĉu vi estas, kia vi vin pretendas?»

208*

Al mi la vin', l' amato, l' aŭrora glim', ho Saki!
Rezigno, pento kuŝas trans mia lim', ho Saki!
Ĝis kiam vi pri Noa regurdos plu, ho Saki?
Nur verŝu kvietigon de la anim', ho Saki!

209*

Jam for, Iram' kun siaj rozoj el Edeno,
for, la kalik' sepringa de Ĝam la suvereno...
Sed de la vito fluas plue la vinrubeno,
kaj plue ĉe la rojo floradas la ĝardeno!

210

«Jes, jes, mi pentofaru!» matene mi sopiris,
dum mia kor' vespere al la pokal' sin tiris.
Sed jam printemp' alvenis kaj la florad' de l' rozoj,
kaj mian disfadenan pentrobon ili ŝiris...

201*

Korgajon havas, kiu fama figur' ne estis,
vestita en kaŝmiro aŭ en purpur' ne estis,
sed, kiel la Simurgo al l' alta Tron' flugante,
en ĉi ruina mondo strig' aŭ vultur' ne estis.

202

Kvankam la tendo de la ĉiela blu' kurtenas
antaŭ okuloj niaj, kiuj de l' ombro plenas,
l' eterna Vinverŝisto dume en sia bovlo
mil mil kaj mil bobelojn al ni similajn tenas.

203*

Tiujn nerezisteblajn allogojn de la ter', ĉu
ne kreis Vi, diktante, ke ilin ni malserĉu?
Inter ĉi malpermeso kaj tiu far' la homoj
senhelpe freneziĝas: «Ja klinu, sed ne verŝu!»

204

Ĉu vi diskretos, se mi al vi konfidos jam
la tutan historion, la veran, de Adam'?
Povra estaĵ', knedita el koto de la zorgoj,
li venis unu tagon, foriris por ĉiam'.

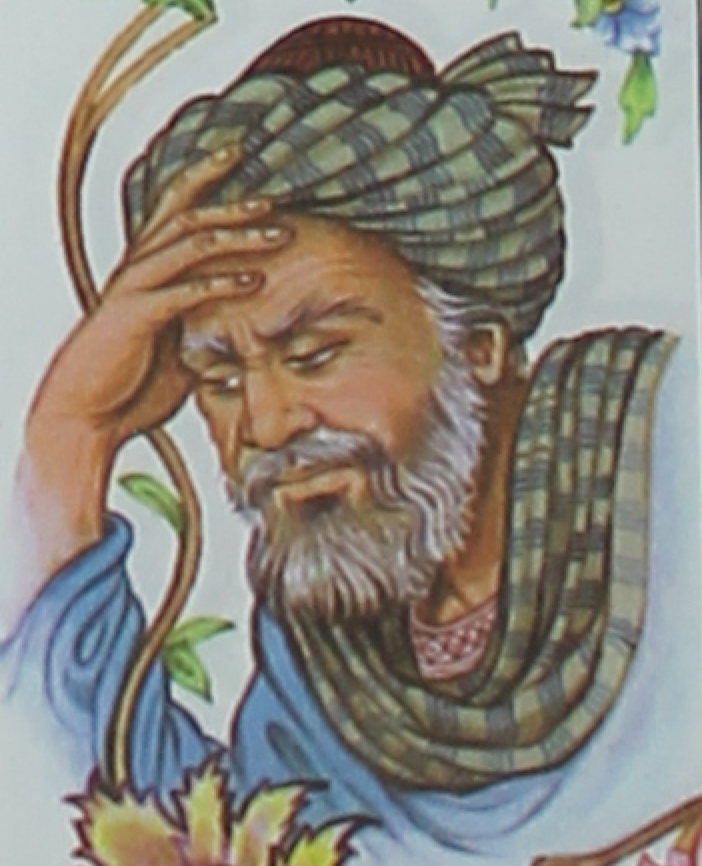

205*

Via ekzisto estu nur idili' – kaj poste?
Vi legu ĝis la fino de l' rulfoli' – kaj poste?
Supozu, ke vi vivis cent jarojn da feliĉo
kaj vivos, ni supozu, cent jarojn pli – kaj poste?

196*

Trovi malfruan frukton sur la Esper-arbusto!
Eltaŭzi la fadenojn de mia mem' ĝis lasto!
Ĉu longe plu l' angoro de ĉi karcer-ekzisto?
Ho, ke mi fine trovu la pordon de l' Neesto!

197

Al mia koro flustris tiu ĉielo sfera:
«Jes, ĉion al mi trudas Destin' per volo fera.
Se povus mi decidi pri mia turniĝado,
je ĉi vertiĝa vago mi estus jam libera!»

. VI .

198

Mi trinkos tiom, tiom da vin', ke eŭforia
odor' supreniĝante ŝvebos el tombo mia,
kaj, kiam pasos ulo apenaŭ sobriĝanta,
pro la parfumo sola li falos mort-ebria!

199

Inter la kredo kaj la malpio, nur spirblovo;
inter la dubo kaj la racio: nur spirblovo.
Ĝuu do pri l' unika spirblov' de via vivo,
ĉar mem la vivo estas nenio, nur spirblovo.

200*

Kiam Alah' ekselis la ĉevalon de l' Suno
kaj lanĉis la Plejadojn vetkuri en sepkuno,
jam mian sorton fiksis la plej alta Kortumo.
Se tia mia loto, kial do mia puno?

191
Ĉe majstr’ iam ni lernis pri ĉia sci-havendo.
Poste ni mem plezuris pri majstra elokvento.
Aŭskultu nun la sumon de tuta ĉi penado:
ni venis el la polvo kaj iris kun la vento.

192
Pri l’ tago, kiu pasis, ha! vante ne memoru;
pri l’ tag’, kiu ankoraŭ ne venis, ne priploru;
pri ĉio, kio estis aŭ estos, ne esploru;
de ĉi momento nuna la ĝuon ne ignoru.

193*
Sur la ĉevalo piga de l’ Ter’ mi viđis viron,
nek por Islam’ havantan nek por herez’ altiron,
sen riĉ’, sen pi’, sen Dio, sen ver’, sen leĝ’, sen certo.
En ambaŭ mondoj kiu kuraĝus tian iron?

194
Unuj la vivproblemojn meditas religie,
aliaj la certaĵojn pridubas nostalgie;
sed de post la Kurteno jen voĉ’, kiu admonas:
«Ho sensciuloj, estas la Voj’ nek ĉi, nek tie!»

195*
Taŭro, Parvin’ videblas ĉiele dum stelmovoj;
alia Taŭr’ sub tero sin kaŝas trans vidpovoj.
Malfermu la okulojn de la spirit’, kaj vidu
plenmanon da azenoj inter ĉi ambaŭ bovoj.

186*

Ĉiu sekret', kuŝanta en koro de la Saĝa,
devas pli kaŝe resti ol Blua Bird' miraĝa;
ĉar nur pro kaŝiteco en konk' fariĝas perlo
la guto, kiu estas sekret' de l' mar' sovaĝa.

187*

Forlasis nin fidelaj niaj amikoj; fia
Morto surtretis ilin unu post la alia;
ili, drinkante ronde kun ni ĉe l' vivbankedo,
falis ebriaj, du aŭ tri vicojn antaŭ l' nia.

188*

Mi, de l' terpolvo nigra ĝis la Saturna pompo,
ĉiujn problemojn solvis per lerta kaptilrompo;
mi sciis elturniĝi el ruzo kaj el trompo,
malplektis ĉiujn nodojn — krom tiu de la tombo.

189*

For el la dormo, ke ni ĝuadu vitmiraklon,
antaŭ ol de la sorto suferos ni plu akron!
Ĉar al ni unu tagon la kverelema Rado
subite eĉ ne lasos la tempon trinki akvon!

190*

Jen ni, la put' de ĝojo, la ŝakto de ve-flam',
la roko de la justo, l' esenco de l' malam';
ni estas basaj, noblaj, perfektaj kaj sentaŭgaj,
speguló rustiĝinta kaj la kalik' de Ĝam!

181

Ĝoju: jam vian sorton hieraŭ oni knedis.
Ĉiujn esperojn viajn hieraŭ oni sedis.
Ĝoju: sen eĉ ke oni pri io ajn vin petis,
kion vi faros morgaŭ, hier' oni dekretis.

182*

Finiĝis Ramadano; jen la Saŭal-monato,
kaj re la tempo ĝui regalon post malsato;
kaj jam portistoj kun la felsakoj vinopezaj
heroldas sian varon laŭlonge de la strato!

183

La robon de la nokto deŝiris brilo luna.
Drinku el vin': ne estas eĉ hor' pli oportuna.
Estu senzorga, ĝoju, ĉar jam, sennombrajn fojojn,
la luno niajn tombojn prilumos, ĉiam juna.

184*

De l' mond' post ni plu daŭros la vasta panoramo;
neniu rememoros pri ni kaj nia famo;
sur ter' nenio mankis, antaŭ ol ni alvenis,
kaj post foriro nia ĉio plu restos samo.

185

Kiu ajn en ĉi mondo duonan panon havas,
kiu por kapkuŝigo etan kabanon havas,
kaj al neniu sklavas kaj mastras al neniu,
tiu gajvivu, ĉar li vivmarcipanon havas!

176

Al mi tiun rubenon en simpla uj' alportu!
L' amikon de la noblaj animoj tuj alportu!
Vi scias, ke ĉi mondo estas nur polvo, kiun
vantigos vento: vinon sen pli da ĉu-j alportu!

177*

Ĉiela volb', sub kiu ni staras sen memrego,
similas mem al ia magia lanternego:
kandel' estas la suno, ekran' la universo,
kaj ni la bildoj, kiuj rondiras, vana grego...

178*

Se nun al la moskeo kun pio mi revenas,
certege ne por preĝi al Dio mi revenas;
ĉi tie, antaŭ longe, mi ŝtelis preĝtapiŝon:
ĝi estas eluzita, pro kio – mi revenas.

179

Jen la aŭror'! Ni ĝuu de l' vin' la rozan flamon.
Ni rompu kiel vitron nian honoran famon!
Niajn esperojn vantajn rezignu ni: la harpo
kaj viaj longaj bukloj mildigas mian dramon.

180

Ĝis kiam zorgi, ĉu do akiros mi aŭ ne,
ĉu al feliĉ' de l' vivo ĝisiros mi aŭ ne?
Kronu pokalon mian per vin', ĉar mi ne scias,
ĉu l' enspiritan blovon elspiros mi aŭ ne...

171*

De l' Arbo de la Vero la fruktojn hom' ne plukas,
sen sci' pri l' rekta vojo, kiu al ĝi kondukas;
li ŝanceliĝan manon al branĉ' etendas, sed
ĉiujn sinsekvajn tagojn senpovo sama jugas.

172*

Jam en la Tag' Unua min tiklis la sciem'
pri l' Plum', Tabel', Edeno, Infero – ĉefproblem'!
Fine saĝulo-majstro diris kun klara klero:
«Plumo, Tabel', Edeno, Infer' – 'stas en ci mem.»

173*

La astroj, kiuj sidas en enigma prestiĝo,
instigas la saĝulojn al dub' kaj necertiĝo.
Kajjam! fortike tenu la ŝnuron de la Saĝo,
ĉar eĉ mem la gvidantoj eksinkas de vertiĝo!

174*

Mi drinkas; drinku same la indaj je l' ebrio,
ĉar de la vinbersuko ne ofendiĝas Dio.
Antaŭ la Tempoj, Dio jam sciis, ke mi drinkos:
mi drinku, ke Di-scio ne montru sin nescio!

175*

Jen hor', kiam la mondo verdaĵon rericevas,
el manoj de Moseo burĝonoj blankaj krevas
kaj spiroj de Jesuo el bena ter' sin levas,
dum nuboj, larmoplenaj okuloj, supre revas…

166

Ĉar la profit’ de l’ homo en jena saldezerto
nur suferado estas kaj agoni’ en certo,
feliĉa, kiu hastis el tia mond’ eliri!
Trankvila, kiun stampis neniam vivo-sperto!

167*

Kastel’, kiu la nubojn skrapadis kun orgojlo,
kien la reĝoj venis terkisi ĉe la sojlo,
sub viaj krenelmuroj mi vidis vagi hundon,
kiu ripetis: Oj, oj, oj, oj! en morna hojlo.

168*

Verŝist’, ne plu parolu pri pento nek absolvo!
En la drinkejo regas, pli ol en Mekk’, absolvo.
Kiam mi forrezignos la mondon ĉe l’ drinkejo,
ĉi tago pli valoros ol ĉia pek-absolvo.

169

En unu potfarejo haltigis min obsedo:
ĉe l’ tornorad’ la mastro per lerta argilknedo
aŭdace faris anson kaj kolon de vinkruĉo
el reĝkrani’ miksita kun almozulpiedo.

. IV .

170

Hodiaŭ, revekite, junec’ en mi petolas,
kaj drinki el la fonto de la feliĉ’ mi volas.
Jes, vin’ estas amara, kaj tamen al mi plaĉa,
ĉar tutan amarecon de mia viv’ simbolas.

161*

Se ies kor' knediĝis el am' kaj sindonemo,
– ĉu vir' de preĝtapiŝo aŭ kvastoŝal', ameno! –
se ties nomo kuŝas en la Libro de l' Amo,
tiu Inferon fremdas kaj fajfas pri Edeno.

162

Se drinkas mi, la kaŭzo ne estas la volupto,
nek ia malpieco, nek mia morkorupto:
nur volas mi momente elgliti el mi mem.
Jen kial min alligas al vin' ebria nupto!

163

Kiam Alah' nin kreis el humo de la tero,
li sciis, kion nepre ni faros, sen libero;
jam ĉiujn niajn pekojn decidis Lia klero:
do, ĉe la Fina Juĝo, pro kio ĉi Infero?

164*

De la komenco ĉio skribiĝis ĉe l' Volumo;
la bonon kaj la mavon difinis jam la Plumo;
je l' Tag' Unua ĉion fatale Li decidis –
vana la malespero kaj vana la cerbumo!

165

Ribela, mi? – Sed kie via potenc' sen baro?
En mia kor' noktiĝas? – Sed kie via klaro?
Edenon vi donacas al viaj obeantoj?
– Sed estas interŝanĝo: kie via bonfaro?

156

En la bazar' hieraŭ mi staris ĉe potisto,
kiu argilon freŝan knedadis kun persisto;
kaj la argilo diris en sia muta lingvo:
«Kiel vi mem mi estis: ha! min ne traktu mis do!»

157

De kiam ekturniĝis tiu ĉiel' bobena,
ĉu eble ŝati ion super la vin' rubena?
Kaj mi sincere miras pri l' vinvendisto: kion
pli bonan li aĉetas, ol lia vendo bena?

158*

Revenis ni al nia diboĉa morribelo;
ni forrezignis pri la Kvin Preĝoj de l' fidelo;
ĉie ajn, kie estas pokalo, vi nin vidos
etendi nian kolon al ĝi, kiel botelo.

159*

Sufiĉe da disertoj pri l' duobla eterno!
Scienc' kaj Faroj kuŝas trans lim' de mia lerno.
En hor' de ĝoj' nenio efikas kiel vino:
ĉiuj nesolveblaĵoj solviĝas en taverno.

160*

De malamego via la hom' estas viktimo,
ho Ĉielrad'! Maljusto, jen via prakutimo.
Ho Ter', se oni fendus al vi la sinon, kiom
aperus da juveloj en via plej-intimo!

151*

Trinku do vinon! Baldaŭ vi dormos en tersin',
sen gasto, sen kompano, amiko aŭ edzin'.
Atentu: al neniu konfidu ĉi sekreton:
velkinte, la tulipo ne plu relevos sin.

152*

Helpon al diboĉuloj laŭ via pov' ne ŝparu;
al Preĝo kaj al Fasto ruinon jam preparu;
aŭskultu al la vera parol' de Umar Kajjam:
«Trinkadu vinon, rabu sur vojo, sed bonfaru!»

153*

Ĉiu vingluto, kiun sur nia ter' vi svingas,
la fajron de afliktaj okuloj tuj estingas.
Je Di'! ĉu vi rigardus aera vanto l' akvon,
kiu ĉagrenojn ĉiajn el via kor' elvringas?

154*

Ĝis kiam mi plu devos la maron erpi, ve!
Min naŭzas l' idolanaj bigotoj de l' moske'.
«Inferen iros Kajjam!» ili diradas. Nu, de l'
Infer' aŭ de l' Edeno ĉu iu venis re?

155*

Kajjam, kiu kudradis la tendojn de l' Saĝumo,
ekfalis en la fornon de ve' kaj pekkonsumo.
La glav' de l' Sorto tranĉis de lia tend' la ŝnurojn,
kaj la esper-ŝakristo brokantis lin por zumo.

146

De la sciencaj studoj vin savu fuĝ' – pli bone!
Sklavu al ĉarmaj bukloj kaj liporuĝ' – pli bone!
Antaŭ ol sort' elverŝos jam vian sangon, verŝu
en la kalikon sangon de la vinkruĉ' – pli bone!

147*

Ĉi kiuj al Racio kaj Distingem' sklaviĝis
(ĉu Fato, ĉu Neesto?), el tero forlaviĝis.
Nu, vi, kruḍul', aliĝu al Vin', ĉar ĉi kleruloj
kun siaj sekvinberoj mem velke elflaviĝis.

148

Kvankam la vin' misfamas en la Koran', ĝi belas.
Verŝata de tenera, gracia man', ĝi belas.
Akra, malpia ĝi? – Jes, kaj tamen al mi kara:
kiel malpermesata ĉia profan', ĝi belas!

149*

Ĉar la morgaŭan tagon neniu tenas mane,
vian vunditan koron gajigu do humane:
je la lunhelo trinku, ho bela Luno! vinon,
ĉar lumos plu la luno kaj nin serĉados vane...

150

Ĝis kiam sub Racio sklaviĝos ni en tristo?
Ne grave, ĉu centjaras aŭ tagas la ekzisto.
Verŝu en mian tason la vinon, antaŭ ol ni
fariĝos kruĉ' argila en ejo de potisto!

141

Se demandite, mi ne aspirus al la esto.
Kial mi mortu, se mi fariĝus mia estro?
Ĉu ne pli bone, se en ĉi mondo malkonstanta
estus al mi ŝparataj alven', forir' kaj resto?

142

Akvo en la rivero, en la dezert' ventsago,
forflugis tag' alia de mia vivovago.
Sed pri du tagoj zorgis neniam mia imago,
pri l' tago plu venonta, pri l' jam pasinta tago.

143*

Koranon, kies versoj suverene belegas,
ne ĉiam, sed de tempo al temp' oni relegas.
Linioj de l' kaliko proklamas sanktan veron,
kaj vin konstante, vintre kaj somere, prelegas.

144*

La vino ĉian zorgon pri l' mondifektoj pelos,
zorgon pri l' sepdekduo da piaj sektoj pelos.
Ne timu l' Eliksiron, ĉar, se de ĝi vi prenos
nur unu guton, tiu mil mil infektojn pelos!

145*

La halon, kie Bahram gajigis sin per vin',
nuntempe loĝas sole gazelo kaj vulpin';
kaj Bahram, kiu laze kaptadis la ĉaminojn,
– jen vidu: l' aĉa mino de l' mort' jam kaptis lin!

136

Ho Rado! ĉiam viaj turniĝoj min molestas!
Kial konsilojn? Viajn konsilojn mi kontestas.
Sciu, se vi preferas la stultajn kaj sentaŭgajn,
ke tamen tiel bona kaj saĝa mi ne estas!

137*

De l' kvar' kaj de la sepo vi estas la rezulto:
kontraŭ ĉi tiuj vane ribelos via stulto.
Iru do drinki! Mi vin milfoje jam admonis:
oni ne plu revenas – sepult' estas sepulto!

138*

En ĉel', seminario, klostro kaj sinagogo
timaĵ' estas Infero kaj Paradiz' allogo:
sed kiu konas Dian sekreton, ja neniam
semis en sian koron ĉi semon de mensogo.

139

Je l' Tag' Unua estis skribite, ke mi venos;
min de ĉi tie oni, sen mia vol', forprenos.
Staru kaj zonu lumbon, ho svelta Vinverŝisto!
Por lavi min de l' teraj ĉagrenoj, mi festenos.

140*

Ho kor'! antaŭ l' enigma Sekreto vi inertas;
pri la dialektikaj subtiloj vi mallertas;
per vin' kaj taso faru al vi sur ter' Edenon:
al la a l i a ĉu vi alvenos, ja ne certas!

131*

Rit-lavo en drinkejo, krom per kalik', ne eblas:
misfamon rebonigi ĉe la publik' ne eblas.
Ĝoju, ĉar la vualo de mia bonkonduto
estas tiel ŝirita, ke plu reflik' ne eblas.

132

Pensu, ke senanime el tero vi foriĝos,
trans la kurten' de l' praa mistero vi foriĝos.
Drinku do, ĉar vi scias, nek de kie vi venis,
ĝoju do! nek por kia pretero vi foriĝos...

133*

Kien ajn mi rigardas la belojn de l' kamparo,
mi vidas nur Di-parkon kaj ondojn el Kaŭsaro.
Eden' estas ĉi loko – kial Inferon citi?
En ĉi Eden' sidiĝu kun edenlipa karo!

134

Malpermesita, l' vino? Dependas de l' trinkanto,
de l' tempo, de l' kunuloj kaj ankaŭ de la kvanto.
Kiam ĉi kvar kondiĉoj troviĝas laŭ la deco,
se drinkas ne saĝulo – nu, kiu aroganto?

135

Ho ve al koro, kie ne ardas ama brulo,
kiu ne konsumiĝas por ravanta junulo!
La tago, kiun tutan pasigus vi sen vino,
jen tago forperdita por vi, jen vera nulo.

126

Kun tiuj malkleruloj, kiuj, stultaĵ-bredantoj,
sin kredas de la Saĝo la solaj heredantoj,
zorgu azeni, ĉar ĉe ilia azeneco
nur la azenoj povas aspekti verkredantoj.

III

127*

Vinon mi trinkas; ĉie l' insidantoj malicas:
«Ho ĉesu! Nian Kredon la vino almilicas!
– La vino, malamiko al nia Kredo? Tiam
per Di'! mi trinku sangon de l' malamik', ĉar licas!»

128

Tiu Racio, kiu pri feliĉvoj' esploras,
centfoje en la tago al vi iel sufloras:
«Domaĝu vian pitan ekziston, ĉar vi estas
ne tia herbo, kiu, ŝirite, ree floras.»

129

El la vivlibro oni ja nin fortiri devas;
nin krifoj de la Sorto dispece ŝiri devas;
ne sidu pigra, mia Verŝisto mildvizaĝa!
sed servu min, ĉar ambaŭ en polvon iri devas...

130*

Sidu kaj drinku: jen la reĝej' de l' Gaznevido!
Aŭdu la harpon: jen la muziko de Davido!
Pri la venonta aŭ la pasinta ne parolu,
nur estu gajhumora: jen ĝusta vivogvido.

121

Kiu neniam pekis en jena mond', ho Di'?
Kiel do eblus vivi en senpekeca pi'?
Mi malbonagis, kaj Vi min pagis per malbono:
nu, kia diferenco inter mi mem kaj Vi?

122*

Ĉar revojn de l' saĝulo la Rado ne favoras,
ĉu sep aŭ ok ĉieloj l' universon dekoras,
ne zorgu, nek – la morto homdezirojn ignoras –
ĉu lupoj en dezerto aŭ verm' en tomb' vin voras.

123

Se, kiel Di', mi havus en manoj la ĉielon,
mi tuj disrompus tiun fuŝitan pramodelon,
kaj mi tutnovan mondon elfarus laŭ ĉi plano,
ke kor' sincera povu atingi sian celon.

124*

Saĝulo fruleviĝa, rigardu ĉe l' potrado
atente tiun knabon en lia terkribrado:
admonu lin kaj diru: «Ho milde, milde kribru
l' okulojn de Parvizo, la cerbon de Kobado!»

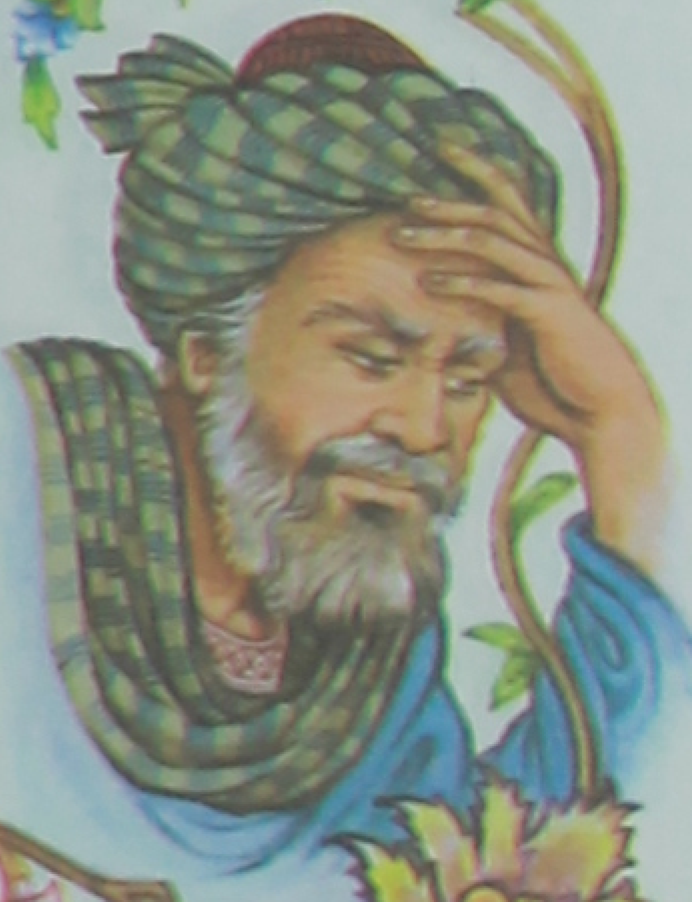

125*

La universo estas nur ŝajn' kaj iluzio.
Ne kleras, kiuj taksas sin mem solida io.
Ripozu, trinku vinon kaj ĝoju, senatente
pri tiuj vagaj bildoj, vantaj kiel vizio.

116*

Ĝis kiam vin logtrompos koloro kaj parfumo?
Kiam pri l' bon' kaj mavo ĉesos via saĝumo?
Eĉ se la Zamzam-puto aŭ Vivofont' vi estas,
senmanke vi refluos en sinon de ĉi humo.

117

Ĉiun matenon, kiam tulipojn banas roso
kaj la viol' kapklinas en delikata pozo,
plej plaĉas al mi tiu virga buton' de rozo,
kiu retenas faldojn de l' rob' en strikta ŝloso.

118

La olda aĝ' maljuste min traktas, mismanie:
miaj ĉerizaj vangoj flaviĝis cidonie;
De mia viv' la muroj, tegmento, pord', eĉ traboj
disfalas, feliĉnesto grundanta agonie.

119*

Aŭskultu ĉi konsilon, plej bona kamarado:
ne triste zorgu mondon de sensenca parado.
Sidante en angulo de l' korto de feliĉo,
kontemplu, kiel fole turniĝadas la Rado.

120*

Ĉi tago, nek tro varma nek frida, havas plaĉon.
De l' rozoj nub' Aprila jam lavis la vizaĝon.
La najtingal' alvokas al la palflavaj floroj
kaj al mi: «Trinku vinon, jen dev'!» – dian mesaĝon.

111*

Se gajnis vi du pindojn da vin' per lerta varbo,
en kompanio trinku la sukon de l' viv-arbo:
ĉar tiu, kiu kreis la mondon, ja ne zorgas
pri viaj du lipharoj nek pri ĉi mia barbo!

112

Jes, mi vin amas kaj de l' mallaŭdoj mi ne hontas!
Ili ne scias, kio el vera amo fontas.
Nur bravaj homoj lipas el la kalik' magia,
sed la poltronaj timas kaj trinki malvolontas.

113

Ne povas niaj tagoj transpasi nombrofikson.
Ne plendu, ke ne eblas longigi viv-amplekson.
Mian kaj vian loton – mi diras ortodokson! –
ne povas niaj manoj elmodli kiel vakson.

114

Ho kor'! pri l' mondfavoroj vi nun esperas, ĉu ne?
En via park' la floroj nur efemeras, ĉu ne?
Nu, vi similas roson, kiun demetis nokto:
do, je l' matena horo vi malaperas, ĉu ne?

115*

En regnojn de l' animo paŝendas kun skrupulo;
pri la aferoj mondaj silentas la saĝulo:
dum havas ni plu langon, okulon kaj orelon,
nur surdu, mutu, blindu l' orel', la lang', l' okulo!

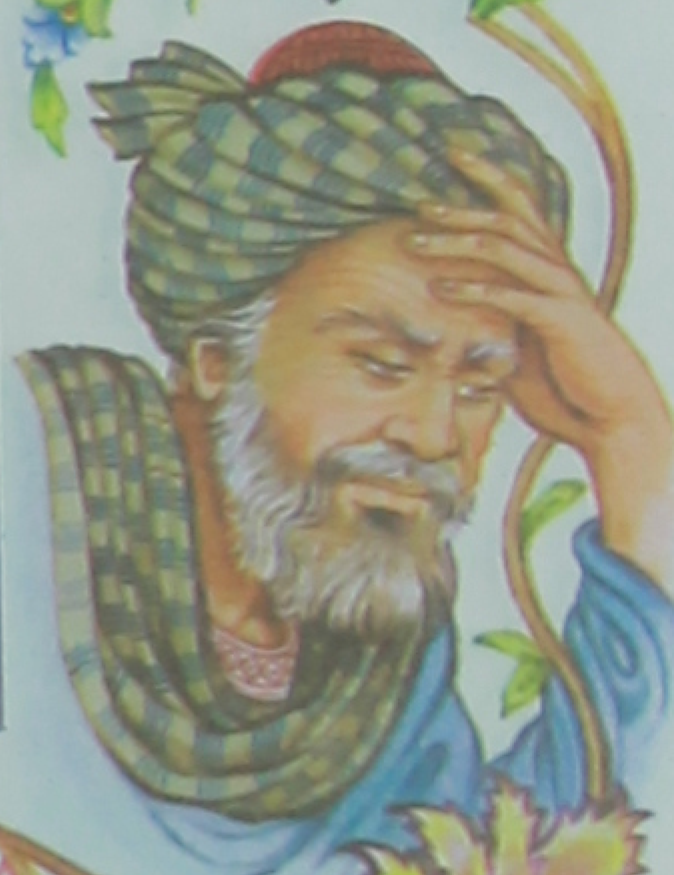

106

Mi konas la eksteron de l' Esto kaj Neesto,
mi konas la internon de l' baso kaj majesto;
tamen ĉe miaj scioj mi estu hontigata,
se konas mi sci-gradon super la ebrieco!

107*

Kial, se homaj langoj pri liber' argumentas,
lilion kaj cipreson plej alta fam' atendas?
Jen: ĉar l' unua havas dek langojn, kaj silentas,
l' alia ducent manojn, kaj ilin ne etendas.

108*

Ili: «Eden' kun ĝiaj hurioj, kiel sorĉe!»
Sed mi: «Ho sorĉa suko de la vinberoj, gorĝe!
Nu, prenu ĝin kontante! Malfidu la krediton,
ĉar nur el malproksimo tamburo sonas dolĉe!»

109*

Destino, evidentas el via ag-regulo,
ke vi kondutas kiel tirano sen skrupulo:
vi benas la malicajn, la virtajn vi turmentas.
Ĉu estas vi azeno aŭ mensa kadukulo?

110

Iam nin fuĝos puraj niaj animoj du,
kaj niajn ambaŭ tombojn sigelos brikkonstru';
poste, por briktegado de aliulaj tomboj,
el niaj polvoj oni remuldos brikojn plu.

101*

Vespere vizitante hier' la vazbazaron,
mi vidis du mil potojn, mute babilan varon;
kaj jen unu el ili per plena voĉo kriis:
«Kiu do knedas, vendas, aĉetas ĉi potaron?»

102*

Kronon de l' Ŝah', tiaron de l' granda Ĥan' mi vendas!
Por flut-ari' muslinon de la turban' mi vendas!
Stafeton de l' bigota kohorto, rozarion
por unu tas' da vino, kaj sen dogan', mi vendas!

103

Ho vin', ho mia sola amata! Libertino,
drinkadas mi, timante nenion de l' destino,
kaj drinkos plu, ĝis ajna pasanto povos voki:
«De kie do vi venas, ho vinoŝvela Tino?»

104

«Ne tiel multe drinku!» jen ĉies vok-instigo.
«Kia motiv' kroĉiĝi al tia pokalligo?
– Motiv'? L' amata vango, l' aŭrora vinmuaro!
Estu nur justa: ĉu do pli klara senkulpigo?»

105

Se el havaĵoj mondaj vi provas forkaperi
por vesti vin kaj manĝi, nu, eblas ĝin toleri.
Sed la ceter' ne indas vian aspiron: pro ĝi
vian karegan vivon vin gardu vend-oferi!

96*

Amikoj, kiam kune vi festos, harmoniaj,
kaj ĝuos la belaĵojn unuj de la aliaj,
kiam la Saki vinon de l' magoj ĉirkaŭverŝos,
pri l' povra Tia-tia memoru benoj viaj!

97

Vi rompis la argilon de kruĉo mia, Mastro!
kaj min elpelis el la feliĉ' orgia, Mastro!
En polvon vi elverŝis mian rozpuran vinon:
polviĝu mi! – Ĉu estas Vi mem ebria, Mastro?

98

Tason kaj kruĉon prenu, ho Rav' de mia koro!
por iri laŭ la rojo al herboriĉa foro:
ĉar tiajn lunvizaĝajn, cipresosveltajn Rado
faris centfoje bovlo, centfoje vin-amforo.

99

Levu, dum temp' ankoraŭ restas ĝis la forpreno,
de l' kor', kiu vin amas, la ŝarĝon de l' ĉagreno.
La regno de l' beleco ne daŭras por eterne,
subite ĝi elglitas el via ĉirkaŭpremo.

100*

Vin' – ruben' fandita, amforo – ĝia mino.
Pokalo estas korpo, la likv' en ĝi l' animo.
Kaj la kalik' kristala, en kiu ridas vino, –
larm' brila, kiu kaŝas korsangon en la sino.

91

Ĉi kiuj la sciencon kaj spiritlerton lernis,
kiuj al la disĉiploj por perfektiĝ' lucernis,
ne sciis el la nokto la elirejon trovi:
ĉiu balbutis ian fabelon — kaj sin sternis.

92*

Mi, ho mufti', la penojn malpli ol vi domaĝas;
super prudento via mia ebrio saĝas;
vi trinkas homan sangon, kaj mi ja la vinberan:
kiu el ni, konfesu, ververe pli sovaĝas?

93*

Trans sesdek jaroj ne plu esperu vivregalon.
Sen deca ebrieco ne movu la sandalon.
Antaŭ ol pot' modliĝos el via kap', ellasu
nek kruĉon via ŝultro, nek via man' pokalon!

94*

Linda vizaĝ' kaj rozoj kaj vin' ĉe lirlo fonta...
Tiaĵojn, kiom eble, mi ĝuos plej volonta.
De kiam mi ekvivis, dum vivas, ĝis malvivos,
estas ja mi drinkinta, drinkanta kaj drinkonta!

95

Rigardu, la rozjupon mallaĉis la zefiro.
Aŭdu, la najtingalo ekstazas de admiro.
Je *l'* ombro de ĉi rozoj ni sidu, ĉar tro baldaŭ
ili disfalos, polvo, dum nia humeniro.

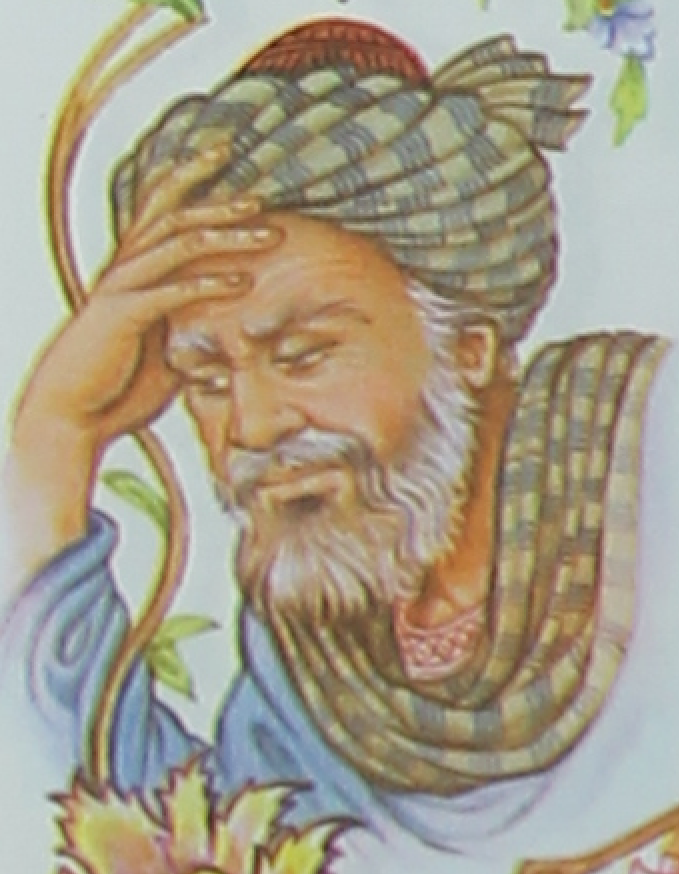

86*

Ĝoju, ĉar vivo estas nur efemer': jen ĉio.
Kaj-Kobad, Ĝam fariĝis polv-aglomer': jen ĉio.
Kian valoron havas ĉi tero kaj la mondo?
Nur sonĝo, iluzio, trompaĵ', ĥimer': jen ĉio.

87

Ha, se ekzistus, kie mi povus finripozi!
Ha, se mi povus halti, laca senĉese krozi!
Ha, se post cent mil jaroj estus por mi espero
el nigra ter' naskiĝi refoje kaj resprosi!

88

Mi serĉis en vivlibro eĥon al mia vok': do
saĝul' al mi respondis kun korbruliga dokto:
«Feliĉa tiu viro, sur kies brusto kuŝas
amato lunsimila dum jarolonga nokto!»

89

La vinon trinku, sed nur en saĝa societo,
aŭ kun rozvanga juno de ridema koketo;
trinku ne tro, sen ia singlora babilemo,
ne ofte, sed de tempo al tempo, kun diskreto.

90

Ĉe svelta, kies vango pli freŝas ol de l' rozo,
nur pri kaliko zorgu kaj pri la mol' de l' rozo,
ĝis je l' subita blovo de la Destin' ŝiriĝos
la rob' de via vivo kaj la korol' de l' rozo.

81*

Al sentaŭgul' la Rado ĉion kutime donas,
banejon, muelilon, domon sinkline donas,
dum sian noktan panon noblulo serĉas prunte.
Nu, por justeco tia eĉ furzon m i ne donas.

82

Ne cedu al la sorto maljusta, virt-ofendo;
pri la jam foririntoj ne pluu via plendo;
alkroĉu vian koron al bukloj de anĝelo,
drinku – kaj vian vivon ne ĵetu al la vento!

83*

Nenion vi scietas pri l' iro de l' terbulo,
kaj fundamento via sur vento kuŝas, ulo!
La lim' de via vivo inter du vakoj kuras,
vi tuŝas al du nuloj – kaj meze estas nulo.

84*

Saki, ridetas rozoj kaj gajas herb-emajlo:
kontemplu tiajn belojn velkontajn en semajno.
La vinon trinku, pluku la rozon, ĉar dumvide
la roz' jam iĝis humo kaj la herbaro pajlo.

85*

Ĉi prakaravanejo de l' mondo estas stalo
por la ĉevalo piga de Aŭror' kaj Noktfalo,
festeno forlasita de centoj da Ĝamŝidoj,
por centoj da Bahramoj kuŝej' post la batalo...

76

Ĉu vi ne scias, kie troviĝas la vivbazo,
kie por via koro kaŝiĝas pac-oazo?
Ne ĉesu trinki vinon kaj plu ankoraŭ vinon:
tiel, en ĉiu tempo, vin loĝos la ekstazo.

77

De via malamego plenplenas ĉia diro;
sendia kaj hereza min tenas via diro;
nu, mi konfesas esti... kio mi estas; sed
ĉu do al vi, sincere, konvenas tia diro?

78*

Laŭ venoj de l' printempo kaj svenoj de l' aŭtuno
forturnas sin la paĝoj de nia vivvolumo.
La vinon, ne la triston gustumu! Diras Saĝo:
«Kontraŭ venen' de l' zorgoj la Vin' estas imuno!»

· II ·

79

Estas vizaĝo mia kaj bukloj sen konkuro,
tulipoj — miaj vangoj, cipres' — mia staturo;
tamen ne klaras, kial la Dekorist' eterna
ornamis la festhalon de l' Ter' per ĉi figuro.

80*

La libron de l' flortagoj revolvis mi kaj bukis.
La freŝa vivprintempo en vintron jam kadukis.
Kaj tiu gaja birdo, kies nom' estas Juno,
ve! mi ne scias, kiam ĝi venis, kaj forflugis...

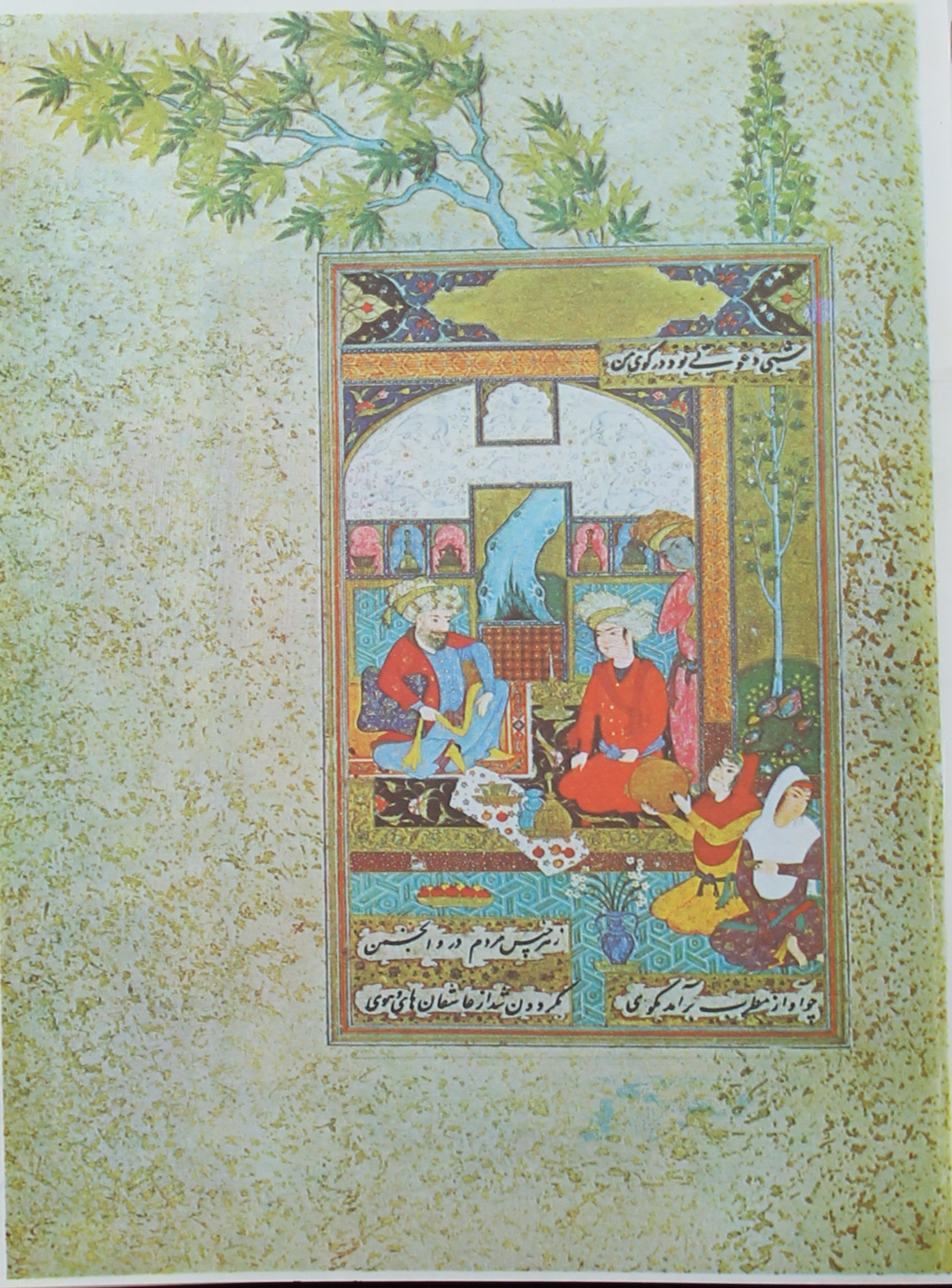
شبی دعوتی بود در کوی من
ز هر جنس مردم در او انجمن
چو آواز مطرب برآمد ز کوی
بگردون شد از عاشقان های و هوی

DATE LABEL

71*

Sekretojn de l' eterno nek vi nek mi elŝovos;
deĉifri la enigmon nek vi nek mi scipovos.
Ja estas parolate pri ni post la kurteno,
sed nin ĉe l' kurtenfalo oni ne plu retrovos.

72

Hont' estas renomiĝi de virto aŭ favoro
aŭ pro la Rad' kruela forvelki en langvoro.
Ha! ebriiĝu de la parfuma vitlikvoro
prefere, ol orgojli pri asketa fervoro!

73

Al hom', kiu komprenas pri l' monda melodramo,
la ĝoj' kaj la malĝojo de l' mond' estas la samo.
Kaj ĉar la bon' kaj mavo de l' mondo havos finon,
estu laŭvole nura dolor' aŭ nur balzamo.

74

Ni venas, ni foriras: la profitsumo – kie?
El nia viv' ŝpinata la teksplenumo – kie?
En l' orbo de la Rado tiom da lindaj korpoj
forbrulas kaj cindriĝas: kaj ties fumo – kie?

75*

Feliĉportanto, kiu aŭrore montras vin,
ludu al mi arion kaj servu tuj per vin':
ĉar cent mil Ĝam kaj Ĥosraŭ englutas mortravin'
je ĉiu somerveno, je ĉiu vintrofin'…

66*

Hieraŭ ĉe drinkejo mi vidis, mem hereza,
oldulon ŝanceliĝi sub kruĉo vinopeza.
«Grizul', mi kriis, ĉu vi ne hontas antaŭ Dio?
– Nu, drinku kaj silentu: Alah' estas kompleza!»

67

«El roza vin' mi trinkos ne plu, je mia fido!
Ĝi estas vinbersango: ĉu sangon trinki? Fi do!
– Ĉu serioze? l' olda saĝulo min demandis.
– Nur ŝerco! mi tuj kriis: kiel maldrinkus mi do?»

68

Mia prefero por la vinruĝo ĉiam estos;
la flut' kaj la liuto rifuĝo ĉiam estos;
kaj, se el mia cindro potisto faros kruĉon,
plena de pura vino la kruĉo ĉiam estos.

69

Ĉi man' sur la pokalo, l' alia sur Korano,
adepto jen de l' sankto kaj jen de la profano,
mi estas, sub la volbo el turkisa lazuro,
nek plena senkredulo, nek pura islamano.

70*

Vin' estas de orgojlo la kuraca balzamo;
la tro streĉitajn nodojn malligas vin-sezamo.
Se Iblis estus vinon trinkinta, eĉ momente,
li du mil fojojn kisus la teron sub Adamo!

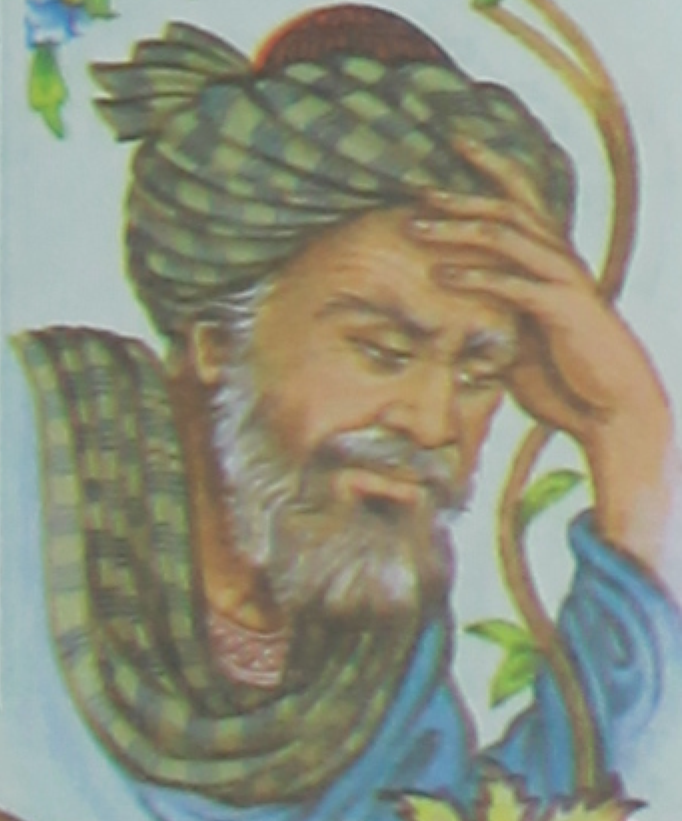

61

Per vino aspergite, eĉ montoj volus danci!
Vin-abstinanto povas ja nur ekstravaganci.
Kaj vi admonas, ke mi rezignu pri la vino?
Sed en la Saĝ' per kio alia do avanci?

62*

Preferas mi ŝtopilon de kruĉ' al kron' de Ĝam,
aromon de l' pokalo al nutro de Mirjam',
kaj je l' tagiĝ' la ĝemon el gorĝo de drinkulo
al la lamentoj piaj de Said kaj Adham'.

63

Jen la aŭroro: staru, ho mia juna ĝu'!
Plenigu la kalikon per la rubena flu'.
Moment' al ni pruntita je l' sojlo de l' Nenio,
ĝin vi serĉados longe kaj ne retrovos plu.

64

Ĉar la profit' de l' homo, en ĉi gastej' duporda,
estas nur kore sangi kaj agonii morta,
feliĉa tiu, kiun la mond' neniam konis!
Trankvila, kies bena patrin' iĝis aborta!

65*

Mi perlon de l' devoto neniam surŝnurigis;
je l' pekokot' la frunton neniam mi purigis.
Tamen mi plu esperas en Via pardonemo,
ĉar Dian unuecon neniam mi plurigis.

56*

La man', kiu ĉielon sur nin kaj teron metis,
al afliktitaj koroj kian kaŭteron metis!
Tiom rubenajn lipojn kaj tiom moskajn buklojn
disere ĝi en polvon kaj en morteron metis!

57*

La sun' per orradioj la domterasojn retis;
tag-reĝo, li en sian pokalon perlon metis.
Drinku! Ĉar je l' aŭroro la muezin' herolde
al la estontaj tagoj l' alvokon: «Drinku!» ĵetis.

58

La karavan' de l' vivo – kiel sur voj' ĝi pasas!
Ekkaptu la minuton da pura ĝoj': ĝi pasas.
Verŝisto, kial zorgi pri la morgaŭ' de l' gastoj?
Alportu la pokalon, ĉar nokto, oj! ĝi pasas...

59*

Amik', el vinkaliko nutradi min ne pentu;
miajn sukcenajn vangojn rubene ruĝaj pentru;
kaj, kiam mi formortos, per vino lavu min
kaj el la vinberligno ĉerkon al mi ĉarpentu.

60

Mia anim' gluiĝas al vango el koralo,
gluiĝas mia mano al la nektarpokalo;
tiel el ĉiu peco mi prenas mian parton,
ĝis ĉiu pec' reiros al la granda Totalo.

51*

Ĉe la banked' de l' Saĝo, Raci' admonis vin, ho
Helenoj kaj Araboj, kun sagaca sangvino:
«La vin' estas malpia? Sed ĉu ne Dio volis,
ke vivon al ni ĉiuj donacu solavino?»

52*

Vingluto pli, ol lando de Kaus Reĝ', valoras,
ol Kobad-kron', ol Tusa regnestra seĝ' valoras.
Kaj ĉia ĝem' de iu drinkanto je l' tagiĝo
pli, ol la hipokrita bigota preĝ', valoras.

53

Sur la gazonon falis malgaje nuboploroj.
Vivon beligas sole la vin' kun rozkoloroj.
Hodiaŭ jena herbo niajn okulojn ravas:
al kiu plaĉos morgaŭ el nia cindr' la floroj?

54*

Forpasas viv' — ĉu gravas en Balĥo aŭ Bagdado?
Plena la tas': amaro aŭ dolĉ' al la trinkado,
ĉu gravas? Drinku, kara: post vi kaj mi la luno
de nov' al pleno pasos kaj re de plen' al fado...

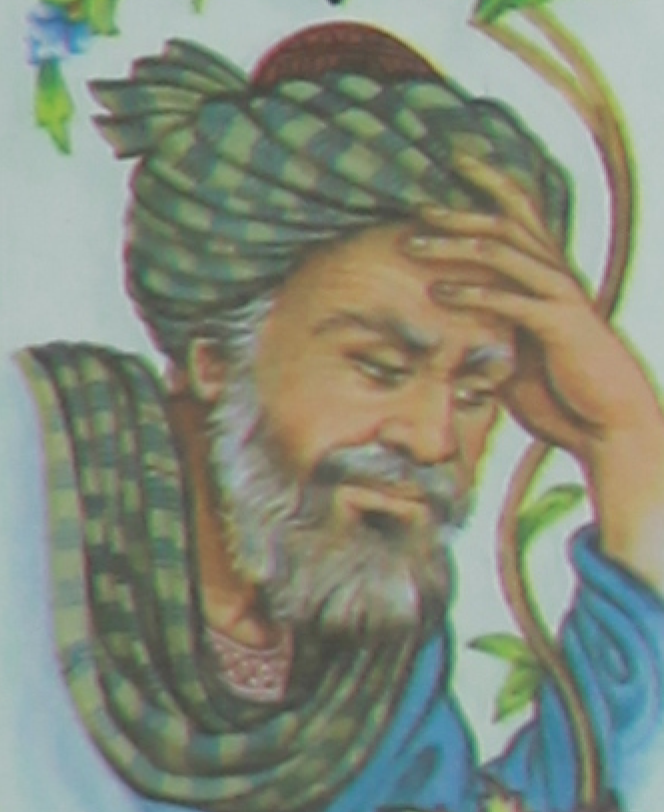

55

De mia ven' la mondo nenian bonon tiras;
ĉu do foriron mian ĝia prestiĝ' aspiras?
Al miaj du oreloj ĝis nun neniu flustris,
kial mi venis iam kaj kial mi foriras.

46*

La herbo, tiun bordon riveran ornamanta,
devenis el la lipo de anĝel' diamanta.
Ne tretu do per kruda pied' jenan gazonon:
ĝi kreskis el la cindro de lunvizaĝ' amanta.

47

Pri mono tiom peni, pri mond' tiom bedaŭri?
Ĉu vi jam vidis vivon de hom' eterne daŭri?
En via brust' ankoraŭ du, tri ekspiroj – prunto,
kies repago povas je ĉiu hor' baldaŭi…

48

Pro l' bono kaj la mavo en la homara sin',
pro l' ĝoj' kaj zorgo al ni skribitaj ĉe l' Destin'
la Radon ne akuzu: en saĝovoj' ĝi estas
miloble pli senhelpa ol ni, por gvidi sin.

49

Ho Majstr', kiu kunmetis l' erojn de l' homa skulpto,
kial ĝin ruinigi sen ia preĝ-aŭskulto?
Se estis ĝi senmanka, pro kio do ĝin rompi?
Kaj, se ĝi malperfektis, konfesu: kies kulpo?

50

La tago kaj la nokto, antaŭ ol ni, jam estis;
antaŭ ol ni, ĉiela turniĝo ĉiam estis.
Ha! delikate paŝu sur tiu grundo, kies
grajnetoj eble ravaj pupiloj iam estis!

41

Ne drinku, ja! Sed ĉesu ebriajn lange glavi!
Ne povos kalumnioj kaj trompoj vin peklavi.
Ne fanfaronu vian sobrecon: vin mi vidis
al turpoj cent, ĉe kiuj nur bubas Vino, sklavi.

42*

Ĉi-nokte mi pokalon unu de vasta sino
aĉetos kaj du pindojn da korvarmiga vino;
trifoje mi Racion kaj Kredon repudios,
kaj tuj edziĝos, Vito! al via solfilino!

43*

Post mia mort' min lavu per vina viatiko,
prikantu liturgion de vino kaj kaliko,
kaj, se je l' Releviĝo vi serĉos min, amiko,
esploru nur la polvon de jena vinbutiko!

44*

Gravurojn de l' kaliko, kiujn li mem cizelis,
neniam drinkemulo volonte formartelis.
Ho kapoj, sveltaj kruroj, manetoj! Vin modelis
do kies amo — kies malam' vin dismuelis?

45

De l' rond', en kiu iras kaj venas ni sen pigro,
la fin' kaj la komenco kaŝiĝas en la nigro.
Neniu povas trovi la vorton de l' enigmo:
de kie tiu veno, al kie tiu migro?

36*

Kiu en koro stampis de l' Saĝ' unu linion,
ne unu ties tago perdiĝas en nenion,
ĉu strebas li plenumi la volon de Alaho,
aŭ, taslevante, vitan elektas komunion.

37

Mi premis mian lipon al lip' de l' kruĉ' impete:
«Kiel do longe vivi?» demandis mi plorpete;
ĝi mian lipon kisis kaj flustris: «Kiel vi mem
mi vivis tutan vivon: ĝoju kun mi tempete!»

38*

Al ni la vin', la benko sub dista forn-alero!
Anim', pokal' kaj robo por vin' en vend-ofero!
Senzorgaj pri l' indulgo, sentimaj pri l' turmento,
liberas ni je l' akvo, aero, fajr' kaj tero!

39*

Ĉi vinon, kiu estas la viv' eterna, trinku!
Jen de l' plezuroj mondaj la plen' cisterna: trinku!
Ĝi ja bruligas kiel la fajro, sed ĝi estas
la akvo de vivigo, ĉagren-eksterma: trinku!

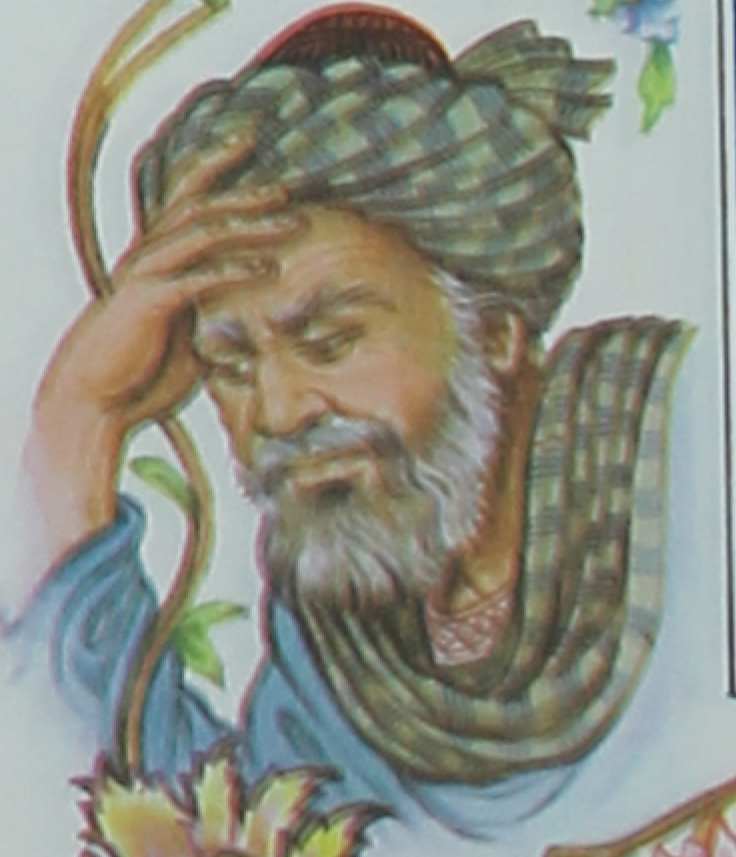

40

Ĉu lasi zorgojn rabi el nia ĝojtrezoro,
ŝtonon de l' tristo trivi la tempon de l' plezuro?
La estontecon konas neniu, eĉ Cezaro.
Vino, amat', ripozo – jen la tuta deziro.

31*

Nu, ĵetu polvon al la vizaĝo de l' ĉieloj!
Drinku kaj flirtu ĉirkaŭ la ridetantaj beloj!
Ĉu decus ia kulto, ĉu decus preĝo, nun ke
neniu jam rebrilis el l' estingitaj steloj?

32*

La Rad' estas la zono de l' korpdoloroj niaj,
Oksos', river' filtrinta el flu' de l' ploroj niaj,
Infer', fajrero el la vantaj angoroj niaj,
Edeno, nur momento el plezurhoroj niaj.

33

Ekkuŝis mi; sed flustris saĝul' kun seriozo:
«Neniam por dormanto ekfloris la ĝojrozo.
Kial do flati tiun ĝemelon de la morto?
Drinku, ĉar aĝojn daŭros sub ter' via ripozo!»

34

Ne estas vojo trans la vualojn de l' Mistero;
ne estas hom' scianta ion pri la pretero;
ne estas rifuĝejo por ni, krom sin' de l' tero;
ne estas fino – drinku! – al tia konsidero...

35*

Hodiaŭ via mano morgaŭon ne disponas
kaj zorgo pri morgaŭo nur splenon al vi donas.
Ne perdu ĉi momenton, se vin frenez' ne zonas,
ĉar de vivresto via la prezon vi ne konas.

26

De ĉiu tulipejo purpura la terlango
Ja estis prirosita iam de reĝa sango.
Ĉiu viol', kreskanta el jena humo, estas
belgrajno, kiun iam surhavis rava vango.

27*

Jen matenblanko: staru, mia trezor' keruba!
Vinverŝu kaj liutu kun mild', en tono suba...
Al tiuj ĉi dormantoj vivplio estas duba,
kaj tiuj foririntoj jam ne revenos plu. Ba!

28

Kiam printempa nubo rosumas sur tulipoj,
staru kaj levu tason al viaj rondaj lipoj:
ĉar tiu ĉi verdaĵo, hodiaŭ okulfesto,
kreskos el viaj morgaŭ forpolviĝontaj ripoj.

29*

Al Vi en la drinkejo konfidi de amriĉo
valoras pli, ol preĝi sen Vi en la ĥorniĉo.
Unua, Vi, kaj lasta el ĉiuj kreitaĵoj,
laŭvole min destinu al fajr' aŭ al feliĉo!

30

Ne scias mi, ĉu mia Farint' antaŭmedite
min al Eden' destinis aŭ al Infero: kvite!
Manĝeto, am-idolo kaj vin' sur verda herbo,
jen tri, kontante: via Eden' estas kredite!

21

Al ŝton' mi batis mian pokalon el fajenco
(certe mi jam malsobris ĉe tia fi-atenco!)
kaj la pokalo diris al mi en muta lingvo:
«Mi samis vin kaj vi jam min samos — pacienco!»

22

Ĉi kruĉ' estis malĝoja amant', kiel mi mem,
kiun buklar' belfluga katenis de amem',
kaj tiu anso, kiun vi vidas ĉe la kolo,
— brako eternigita en sia milda prem'...

23

Printemp' kaj am-idolo, kiu huriojn spitas,
kaj ĉe herbeja rando min al vinkruĉ' invitas:
nu, estu mi — ne gravas orelojn malrespekti —
de hundoj malŝatata, se mi Edenon citas!

24

Kiam en tomb' de miaj esperoj Sort' min tretos,
kaj min, senplumigitan birdeton, Mort' forĵetos,
zorgu: el mia cindro vi modlu unu tason.
Eble, kiam ĝi plenos de vin', mi revivetos...

25*

Ĉiela volbo estas nur bovlo renversita;
plej saĝaj mornas sub ĉi kovrilo seversida.
Atentu, kiel kruĉo kaj taso sin amemas:
lipo sur lip', kun meze vivsango elverŝita.

16*

Venu, amik'! La zorgon pri morgaŭ ni forŝiros.
Jam gajno estas, kiom da viv' ni tuj akiros.
Morgaŭ, kiam ni lasos ĉi kadukan gastejon,
kun sep mil jarojn oldaj migrantoj ni vojiros...

17*

Se eble, havi bulon da purtritika pano,
ŝafidan klabon, kruĉon da vino ĉe la mano,
kaj sidi ambaŭ en la soleco de l' Ruinoj:
jen ĝu' ekster atingo de iu ajn sultano.

18

Al roza vang' neniu ektuŝis per kisflato
sen ŝiri sian koron ĉe l' dornoj de la Fato:
nu, la kombilo, se ĝi cent vundojn ne suferis,
sen dent' ne povus frizi la buklojn de l' amato.

19

Kajjam, Fortuno hontas pri kiu sen opono
subfalas al la pezo de l' Tempo kaj Malbono.
Drinku el kruĉo vina ĉe la liuta tono,
antaŭ ol propra kruĉo rompiĝu kontraŭ ŝtono!

20*

La Ĉielrad' por mia frua pere' kaj via
insidas al animo mia, Alme', kaj via...
Kun vino sidu sur la herbej': ne pasos multo,
ĝis mia cindro nutros ĉi verdon, ve! – kaj via...

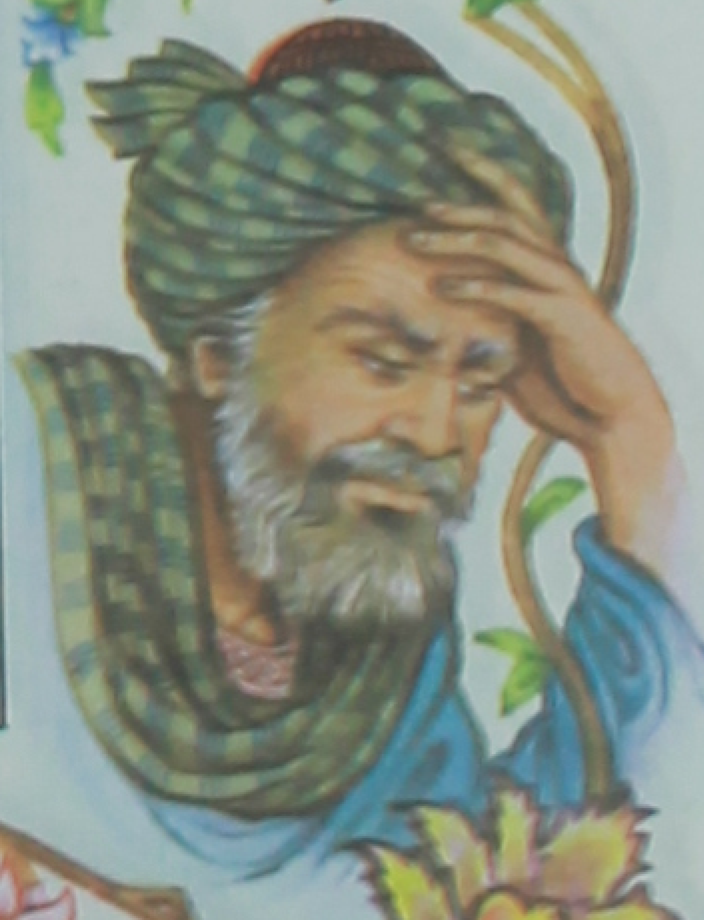

11

Kvankam la tuta mondo per loga flat' vin traktas,
ne paktu kun ĝi, feble: saĝul' kun ĝi ne paktas.
Tiom da fratoj viaj foriris, tiom venos!
Ekkaptu vian loton, ĉar vin oni jam kaptas.

12*

Plej bone moder-uzi ĉion, krom vin' — vivmiro
verŝata sub la tendo per man' de bel-emiro!
Plej bona viv' dervîŝa, drinkad', vagabond-iro!
Vinglut' estas plejbono de Zenit' ĝis Nadiro!

13*

Sufiĉe pri moskea lumil', pri templa fumo,
pri la ĉielbeato kaj pri la inferpuno!
Memoru la Tabelon, sur kiu jam la Mastro
difinis ĉies sorton per fina strek' de l' Plumo!

14

La blovo de l' printempo sur roza juno ravas.
Inter ĝardenaj floroj mia Korlumo ravas.
Hieraŭ plu ne estas, pri ĝi do ne babilu:
ĝoju kaj preterlasu hieron: nuno ravas.

15*

En Ŝaban, ili diras, la drink' estas malpia;
ankaŭ en Reĝeb: tiu monato estas Dia.
— Ŝaban kaj Reĝeb estas monatoj de Alaho?
En Ramadan' ni drinku, ĉar jen monato n i a !

6*

Antaŭ ol nokt-atako sur vian kapon krevu,
zorgu, ke vinon roze koloran vi ricevu:
vi estas ne trezoro, ho vent-anima stulto,
ke vin, enterigitan, oni el ter' relevu!

7*

Cent korojn kaj cent kredojn pokal' da vin' valoras;
vingluto la reĝlandojn de Ĉu kaj Cin valoras;
krom la rubena vino, ne estas sur la tero
amar', kiu dolĉaĵojn kvin mil kaj kvin valoras!

8*

Ĉar en ĉi mondoklostro maldaŭras homfalemo,
viv' sen amat' kaj vino estas erara lemo.
– Kreita aŭ eterna la mondo, ho ulemo?
Al mi, jam foriranta, ne gravas la problemo.

9*

«Inferen la drinkuloj!» jen ilia devizo:
por ĉiu sana menso mensoga kateĥizo;
ĉar, se la fajr' ekstermu amantojn kaj drinkulojn,
tutnuda kiel mano estos la Paradizo!

10*

Ne sekvu Tradicion kaj al Ordonoj fremdu.
De l' malsatanto vian panpecon ne defendu.
Ne kalumniu, nek eĉ afliktu ies koron –
kaj al vi mi promesas Edenon! Vinon mendu…

DATE LABEL

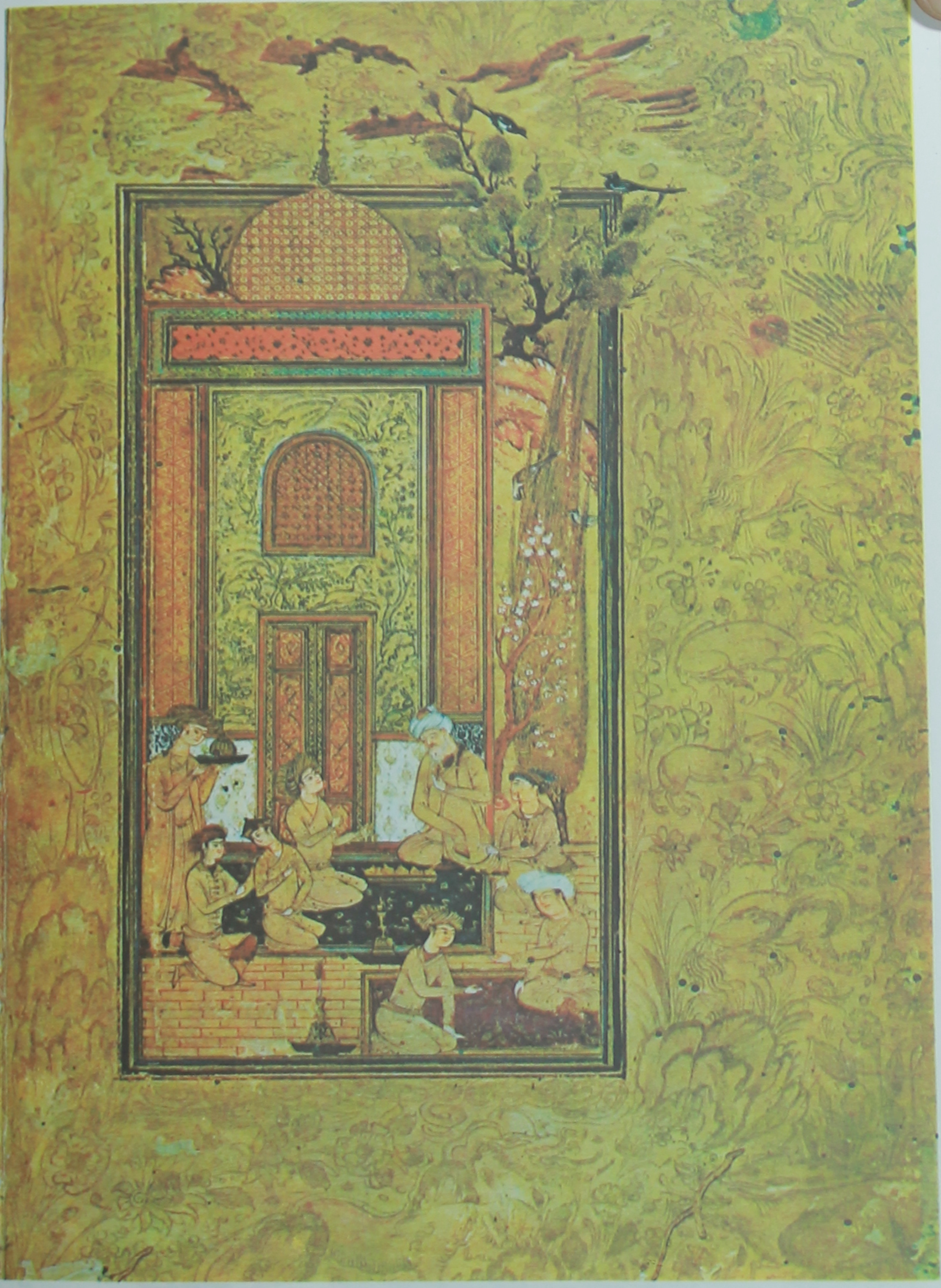

1

Sopiro al hurioj en mia kor' jam estu!
En mia man' jarlonge la vitlikvor' jam estu!
Ili kriaĉas: «Donu Alah' al vi pentemon!»
Nek donis Li, nek volas mi ĝin: ĝi for jam estu!

2

Kajjam, se vin l' ebrio de l' vino vestas — ĝoju!
Se tulipvanga juno ĉe vi siestas — ĝoju!
Ne afliktiĝu, ke vi nenio estos morgaŭ:
supozu vin senesta, kaj, ĉar vi estas, — ĝoju!

3*

Jes, estos nigr-okulaj hurioj en ĉielo
kaj vino rozkolora kaj lakto kaj mielo:
jam nun ni do rezignu nek vinon nek amoron,
se eĉ en la altaĵoj atendas nin tielo!

4*

El kiuj jam foriris laŭ l' longa vojostreko,
kiu revenis diri al ni pri la Sekreto?
En ĉi krucej' de l' vojoj de Manko kaj Deziro
nenion lasu: ĝin plu ne premos via treto.

5*

Se tion diri simple, senmetafore, ni
estas ŝakpecoj, kiujn priludas mondgeni';
kaj ni, post eta rolo sur la tabul' de l' vivo,
revenas unuope en keston de l' Neni'.

Dume, tamen, farita la tasko, tajpita la manuskripto: fermante ĝin en la tirkesto, mi povis nur reciti: *permitte diuis cetera!**

Parizo, la 9. de Februaro 1983,
en la tago de sankta Valenteno.

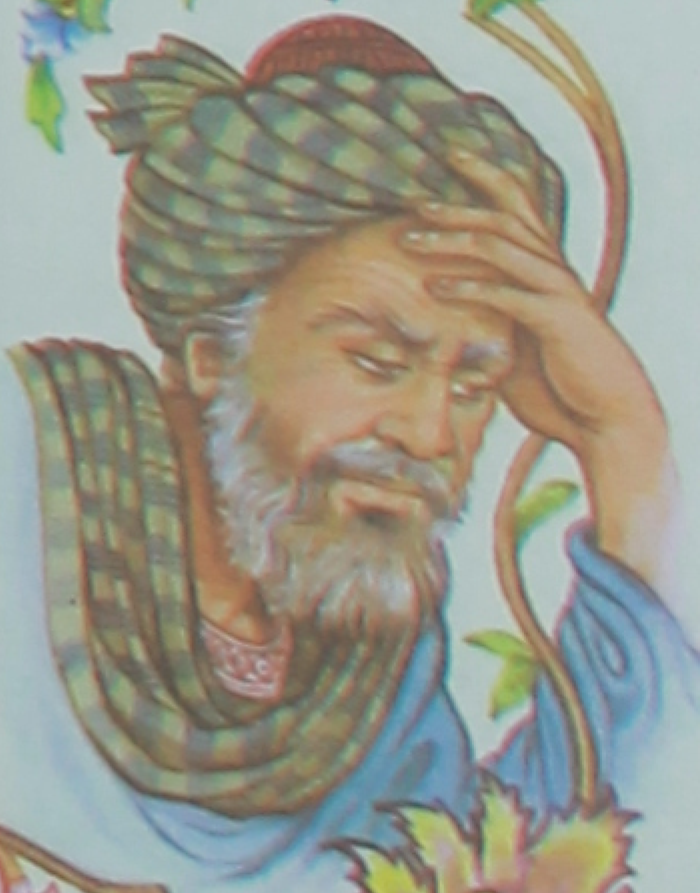

transpono de kelkaj robaioj, asertis, ke "la plej fidela traduko de Omar Khayyam estas la Esperanta", la mia. Tiu kvazaŭ saluto el ekstera mondo vekis nenian eĥon en la nia; kaj la verketo, kun paso de la jaroj, elĉerpiĝis – kaj forgesiĝis.

Des pli surprizita mi sentis min, kiam en 1977 du ĉarmaj Persinoj vizitis min, por proponi la reeldonon de la malnova libreto, kiu estus instigilo al la disvastiĝo de Esperanto tra la persa klerularo. Retrovi, el tiel malproksima lando kaj post tiom da jaroj, ian eĥon de miaj humilaj rimoj profunde tuŝis min, kaj memorigis al mi poemeton de Longfellow, kiu en la tempo de mia varbiĝo plej plaĉis al mi el la Fundamenta Krestomatio:

Mi pafis sagon en la aeron,
Ne scias, kie ĝi falis teron;
La forfluganta tiel rapidis,
Ke mi la kuron tute ne vidis.

Mi spiris kanton en la aeron,
Ne scias, kie ĝi falis teron!
Eĉ la plej bona akrevidanto
Ne povas sekvi flugon de l' kanto.

Jam longe poste mi, unu tagon,
En kverko trovis la tutan sagon;
La tutan kanton kun la muziko
Mi trovis en la kor' de amiko. *

Krome, kiel rifuzi ion al tiel delikata ambasado el la "lando de la Rozoj"? Tiele mi estis kondukita al revizio de la iama skizo; mi provis plibonigi la tradukon, mi larĝigis la elekto-kriterion de la robaioj kaj ĝisdatigis la komenton kaj bibliografion. Miaj persaj amikoj entuziasmiĝis je la rezulto, kaj estis eĉ projektantaj luksan eldonon trilingvan, kiam eksplodis la revolucio de la islamaj integristoj, kiu – momente, mi esperas – redonis al Irano la aspekton de la kvindekaj jaroj de la antaŭa jarcento. En tia atmosfero preferinde estis ne plu paroli pri Kajjam kun lia konvinko, ke

Nur la azenoj povas aspekti verkredantoj... (r. 126)

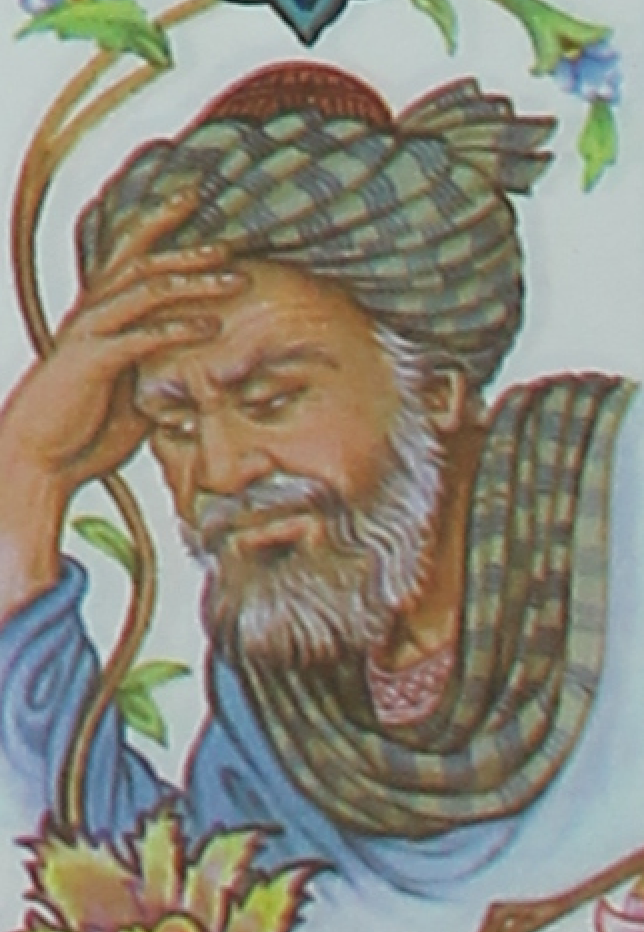

Tiuj historietoj havas eble valoron de dokumentoj, kiel rimarkigis Gobineau, sed ili ne povas anstataŭi senperan kontakton kun la realaĵo. Tion havigis al mi, ĉirkaŭ 1935, libro de A. Guy, "Les Robaï d'Omer Kheyyam". Mi ankoraŭ neniam aŭdis la nomon de tiu persa poeto, sed ekde la unua legado, malgraŭ la strangaĵoj de la traduko (Guy elpensis propran metrikon, kaj lia stilo ne brilas per sia poezieco), mi estis kaptita, mirante, ke poemoj el la 11a jarcento povas plu en la 20a konservi tiel elvokan kaj emocivekan efikon.

Tiel allogita mi estis, ke mi deziris iniciĝi en la lingvon de la originalo. Prosperis al mi aĉeti, ĉe mia brokantisto, la malnovan gramatikon de Clément Huart (1899), kaj dum miaj liberaj horoj mi ĝin foliumis. Kvankam la persa apartenas al la hind-eŭropa familio (verdire ĝin invadis svarmo da arabaj pruntaĵoj), nur malmultajn vortojn mi rekonis. *Padar, mâdar, duktar* evidente parencas kun la latinaj *pater, mater* kaj kun la greka *thugatêr* (Kp *father, mother, daughter*); *dar* aŭ *nâm* elvokas facile *door* kaj *name*; sed la analogio inter *sîna* kaj *sino, zanu* kaj *genuo* jam ŝajnis pli dubinda, kaj mi antaŭe sciis, ke nur pro kaprico de la hazardo la adjektivo *bad* havas la saman signifon en la angla kaj en la persa. Sed la cetero prezentis al mi tute fremdan aspekton, se ne paroli pri la araba skribo, tiel malkonvena por la persa fonetiko, ke el la 32 literoj nur 20 estas komunaj al la araba kaj al la persa. Malgraŭ tiuj baroj mi povis, per la helpo de vortaro kaj de diverslingvaj tradukoj, iom intimiĝi kun la verko de Kajjam. Lia filozofio kaj lia humuro, la pitoresko de lia mondrigardo, liaj senceremoniaj dirmanieroj puŝis min al tradukprovo de kelkaj robaioj — distraĵo rapide interrompita de pli gravaj eventoj.

Nur post la milito kaj mia transloĝiĝo al Parizo mi povis pli serioze dediĉi min al mia orienta favorato. La Instituto pri orientaj lingvoj, dank' al la afableco de sia direktoro H. Massé, mem verkinto de "Anthologie Persane", malfermis al mi sian riĉan bibliotekon; kaj fine, en 1953, mi kuraĝis eldoni, proprakoste kun deponejo ĉe S.A.T., la "Poemojn de Omar Kajam". Bedaŭrinde, en tiu tempo ne plu ekzistis ia literatura organo ("Literatura Mondo" mortis en 1949 kaj "Belarto" naskiĝis en 1958); mian libreton tamen salutis kelkaj recenzoj; inter ili du seriozaj aperis, de Stellan Engholm (en "La Studento") kaj de Marek Waysblum (en "Worker Esperantist"); alian, neatenditan, mencion mi malkovris poste, en "La Nouvelle Revue Française" de Nov. 1958, kie la poeto Armand Robin, en antaŭdiro al sia franclingva

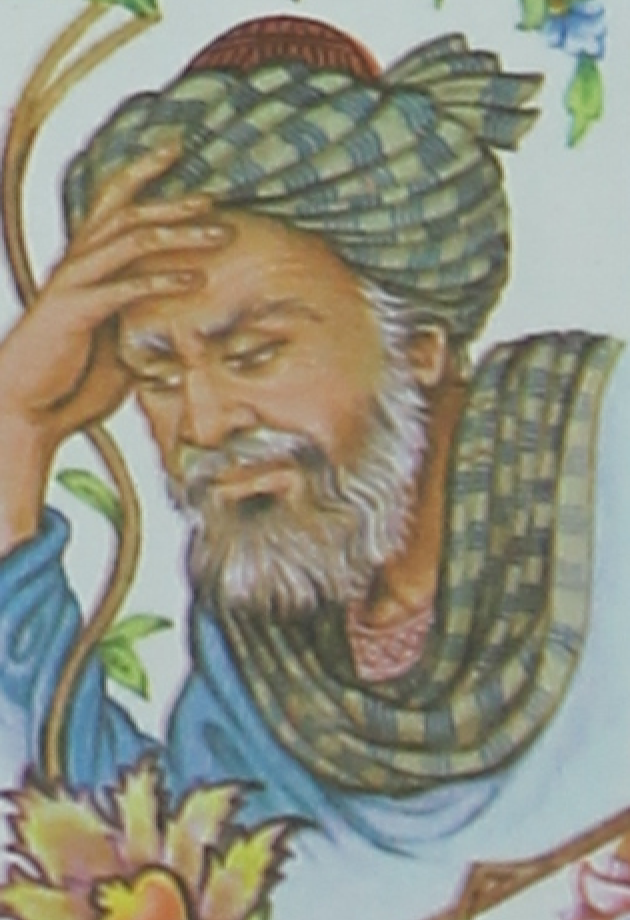

OMAR KAJJAM

EN ESPERANTO

LA ROBAIOJ

el la persa originalo
tradukis

G. WARINGHIEN

Tria Eldono

reviziita kaj plivastigita

1887-1987
Centjara Jubileo de Esperanto

Padide / Tehrano 1987

Սաղի՛, վտանգված են դալարն ու վարդ°,
Մի շաբաթից հետո հող կդառնա այդ։
Գինի վայելիր, վարդ քաղիր, մինչև
Տեսնես վարդն ավեր ու դալարը՝ հարդ։

Այս երկար ճամփով գնացածներից
Ետ դարձածն ո՞ւր է, որ մի լուր տար ինձ։
Տե՛ս, բան չթողնես այս ճամփամիջին,
Քանի որ ետ գալ չես կարող նորից։

Բա՛խտ, ամեն ինչ ես տալիս ծլատին,
Ջերմուկ, ջուր, ջրաղաց... Իսկ ի՞նչ ազատին...
Նա իր ընթրիքը պարտքով է ճարում...
Երևի պետք է թքել այդ շախտին։

Ի՞նչ հոգս՝ կա՛, չկա՛, մարտնչե՞մ, թե չէ,
Խնդասի՞րտ ապրած կնչեմ, թե չէ։
Գավա՞թը լցրու, քանի հայտնի չէ՝
Շնչած օդը դուրս կշնչե՞մ, թե չէ։

Գրչի գրածը չի այլագունի,
Սիրտ մաշելուց զատ վիշտն արդյունք չունի.
Ամբողջ կյանքիդ մեջ թե արյուն խմես,
Սրտից չես տա նոր մի պուտ արյունի։

Հիմունքը հսկա այս ոսկե թասի°,
Վախճանը ամուր հիմքի այսպիսի
Գիտնալ չես կարող խելքի զորությամբ,
Կշռել չես կարող կարծիքով քո սին...

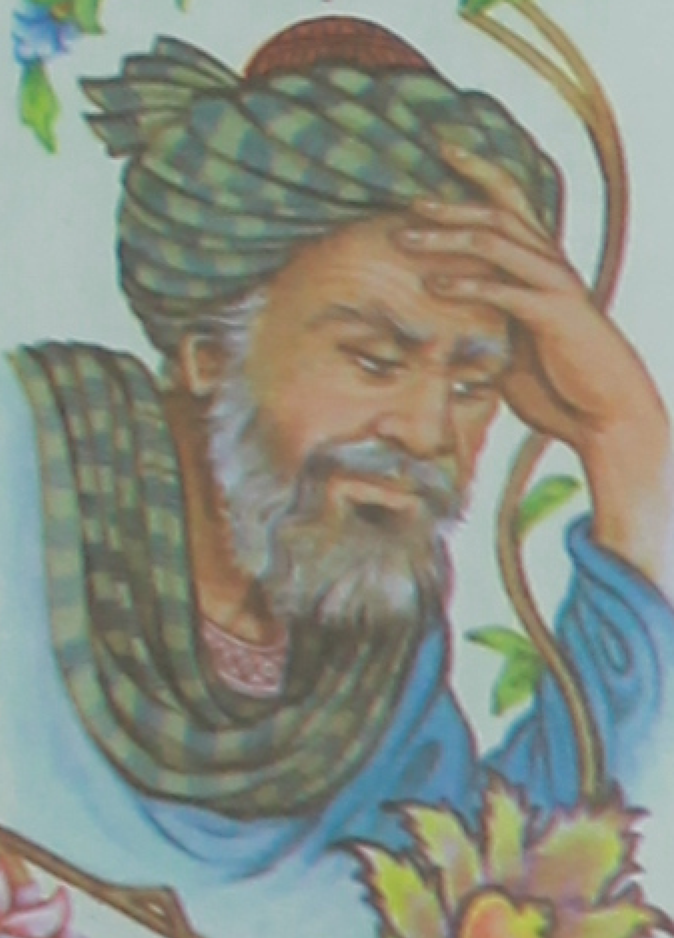

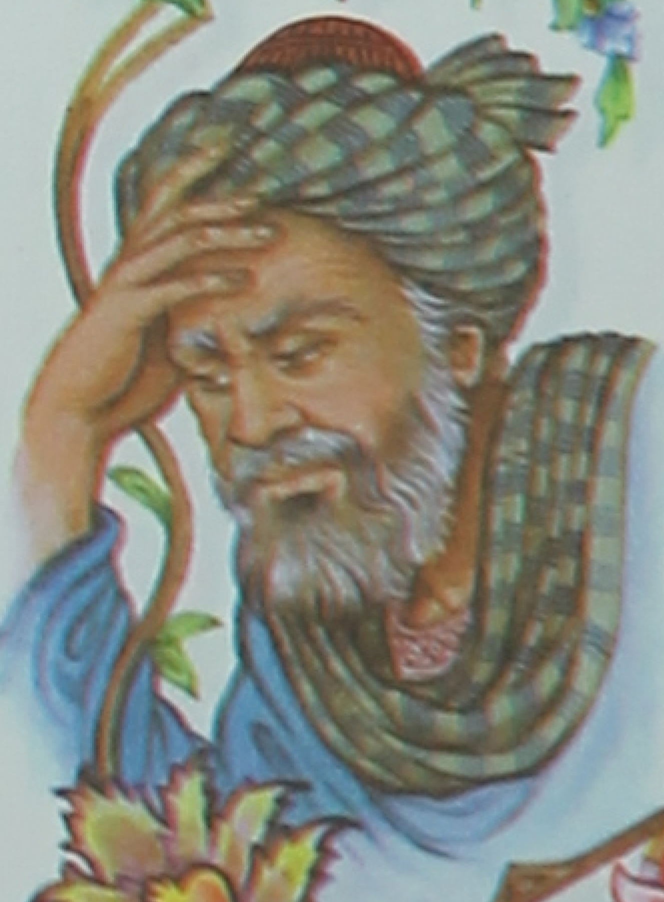

Թե որ տենչերիդ հետևից գնաս,
Գիտցիր, ամենից անմաս կմնաս.
Նայիր, թե ո՞վ ես, որտեղի՞ց եկած,
Տես ի՛նչ ես անում, ո՞ւր պիտի գնաս...

Գինի չեն խմում ոմանք, որ մեռնեն՝
Ինչպես կան՝ այնպես հարություն առնեն...
Մենք սիրածով ու գինով ենք ապրում,
Որ հարությանը է՛լ մեզ հետ հառնեն [8],

Ո՛չ ոք հանդերձյալ կյանք չի տեսել, սի՛րտ,
Ո՛չ ոք այն կյանքից մեզ չի հասել, սի՛րտ...
Մեր հույսը դրել ենք մի բանի վրա,
Որի ձայնն անգամ մարդ չի լսել, սի՛րտ...

Մի գավաթ է սա խելքին գովական [3],
Ճակատին հարյուր համբույր տալու բան...
Եվ տիեզերքի բրուտն այս թասը
Կերտում է, ապա զգետնում նրան...

Ես բրուտանոց գնացի օրն անցած,
Տեսա վարպետին, անվի մոտ կանգնած,
Կուժ էր պատրաստում՝ գանգը արքայի
Եվ մուրացիկի ոտն իրար խառնած։

Մի բրուտ տեսա շուկայում երեկ,
Անվերջ ծեծում էր կավը դյուրաբեկ,
Իսկ կավն իր լեզվով ասում էր. «Հետս
Լավ վարվի, ես քեզ էի՛ համարժեք...»։

Սրտումդ հոգս ու վիշտ դիզած՝ չմիտես,
Ճերմակ արծաթ, դեղին ոսկի որ կիտես.
Նախքան թե ջերմ շունչդ պաղի փոխարկվի,
Յարիդ հետ կե՛ր, դուշման կուտի, լա՞վ գիտես

Որքա՞ն տխրես, որ քո սրտով չէ կյանքը.
Տառապանքն է՝ հոգսի հետևանքը.
Սրտիդ համար մի նեղացնիր աշխարհն այս,
Վիճակդ չի կարող փոխել տանջանքը։

Աշխարհի մատյանի սկիզբ-վանկը սեր է,
Մեռածին օրհներգող մաղթանքը սեր է.
Ո՛վ դու, անտեղյակ սիրո աշխարհից,
Իմացիր այս անխախտ, որ կյանքը սեր է։

Սիրած ընկերները ձեռքից գնացին,
Օրհասի ոտքի տակ ընկած մնացին,
Այս կյանքի խնջույքում մեկ, երկու, երեք
Բաժակով մեզնից էլ ավել հարբեցին[10]...

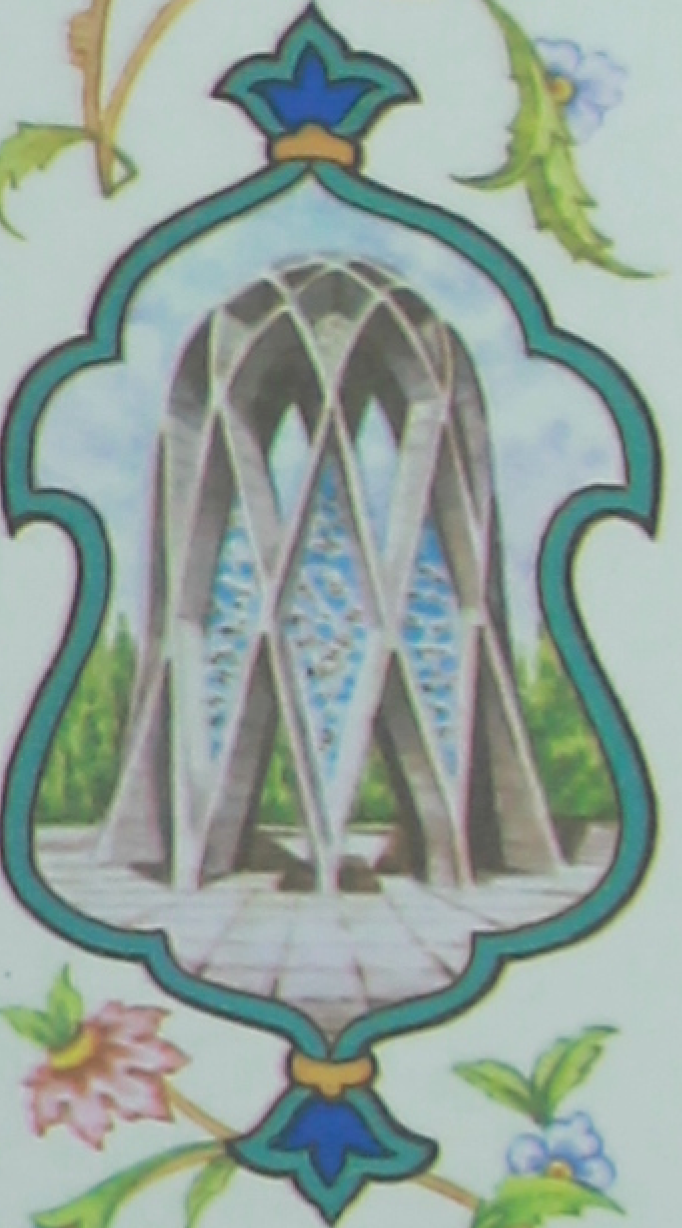

Սիրտս միշտ վարդակերպ դեմքի է հալվել
Ձեռքս միշտ գինու թասի է փարվել...
Իմ մասն ամենից առնեմ, նախքան թե
Մասերս ամբողջից հեռու կտարվեն։

Ոլորտում, որի վերջն ասել դժվար է,
Խմիր միշտ, քանի բռնության դար է.
Մեռնելուդ հերթը երբ գա ախծ չանես,
Մի բաժակ է, որից խույս տալն անհնար է։

Գինի մի՛ թողնիր. եթե գինի կա.
Հարյուր ափսոսանք հետևից կգա…
Թափվել է վարդը. բլբուլն է ողբում,
Ինչպե՞ս սազ կգա թողնելը ներկա…

Թռչնի պես ցանցում բռնված ենք խարդախ,
Կյանքից սրտաբեկ ու միշտ մտավախ,
Մոլորված անդուռ, անանց շրջանում,
Գալու-գնալու մեր կյանքից անկախ…

Մի՛ նայիր մարդու դու ճարտարության,
Այլ նայիր նրա հավատարմության.
Տված խոստումը եթե կատարեց,
Քո իմացածից մեծ է անպայման։

Սիրտս կպչում է վարդագույն դեմքին,
Ձեռքս կպչում է գինու բաժակին…
Ամեն մասնիկից բաժինս առնեմ,
Նախքան մասնիկներս կպչեն ամենքին…

Գինետանը մի ծեր տեսա, ծերից
Հարցրի. «Լուր չունե՞ս մեռած անձերից»։
Ասաց. «Ա՛րբ, քեզ պես շատերը անցան,
Գնացին, բայց լուր չեկավ դեռ վերից»…

Կյանքդ մինչ ե՞րբ անձդ պաշտելով անցնի.
«Կա-չկա»-յի հարցը լուծելով անցնի,
Խմի՛ր, քանի կյանքից մահն է հետևում,
Լավ է որ այն քնով կամ գինով անցնի…

Դինեզուրկ լավ օրի չես կարող հասնել,
Առանց թաս կոնծելու կգա օրհասն էլ...
Ա՛յն ժամին մատաղ, երբ խմել չուզեմ,
Մինչ սաղին ասի՝ «Ա՛ռ այս մի թասն էլ»...

Այն օրը, որ անցավ, բնավ մի՛ հիշիր,
Դեռ չեկած վաղվան ցավ հոգսը մի՛ քաշիր,
«Ծնվել ես—կմեռնես»-ն իսպառ մոռացիր,
Զվարթ կաց և իզուր կյանքդ մի՛ մաշիր։

Իսկապես, և ոչ այլաբանորեն,
Մենք պուպրիկներ ենք, երկինքը՝ տնօրեն.
Պարում ենք կյանքի բեմում և մեկ-մեկ
Մտնում պարապի սնդուկը նորեն...

Առաջուց է գրված՝ ինչ պիտի լինի,
Ուրիշն էլ լավին ու վատին փույթ չունի,
Քո վիճակն ինչ պիտի լինի՝ որոշ է,
Էլ զուր հոգ ու ջանք ի՞նչ պիտի շինի...

Մի եզ երկնքում՝ կոչվող Բազմաստեղ,
Մեկն էլ գետնի տակ թաքնված մի տեղ.
Լավ տես, ինչպե՞ս են տակը և վրան
Մի բուռ էշ ապրում, իբրև ազնիվ ցեղ[7]։

Վիշտն արհամարհիր, միշտ առաքինի՝
Թասով լեփ-լեցուն վայելիր գինի,
Որթի դստեր հետ նստիր ու խնդա,
Մայրը որ սուրբ է, դո՞ւստրն ինչ կլինի...

Մինչև միաբան ձեռք-ձեռքի չտանք,
Ջենք անի ցնծությամբ վիշտը ոտնատակ.
Վեր կենանք ու խնդանք մինչև լուսաբաց,
Լույս դեռ շատ կբացվի՝ մենք պառկած անկյանք...

Նրանք, որ սովոր են խելքները լարեն,
Ափսոս՝ եզ են կթում կովի փոխարեն...
Լավ չէ՞, որ հագնեն պարզամտի շոր,
Քան տհաս խելքներով գինի վաճառեն։

Անձդ այդ հոգսերին ապարդյուն մի՛ տա,
Անցյալի հոգսերի մեզ անուն մի՛ տա,
Այլ բանի սիրտ չտաս փերու վարսից զատ,
Գինով կաց ու կյանքդ զուր քամուն մի՛ տա։

Նրանք, որ ծնվել են խելքը գլխներին,
Տրվել են խնդության, քաղցրին, նազանքին,
Կոնծել են բաժակը և անհուշ դարձել,
Մշտական քունն է գրկել ամենքին։

Աշխարհն ապրելու տեղ չէ՝ լի քինով,
Գիտունը՝ թշվառ, գինովը՝ գինով...
Ցավիդ կրակը գինով հանգցրու,
Նախքան հող մտնես ձեռքիդ միայն հով...

Մի թաս այն գինուց, որ կյանքն է կյանքի,
Լից և տուր առանց գլխացավանքի...
Մեր կյանքը ոսկե հեքիաթ է միայն.
Դե շուտ, անցնո՜ւմ է պահը բերկրանքի...

Քանի՛ մեր սրտով չի լինի կյանք,
Էլ ինչի՞ են պետք մեր ճիգն ու ջանք.
Միշտ կարոտ նստած միտք ենք անում՝
Ինչո՞ւ ուշ եկանք, շուտ պիտ գնանք...

Այդքան զուր մի՛ տանջվիր, ուրախ ապրիր,
Խռովահույզ այս ճամփին խաղաղ ապրիր,
Քանի որ այս կյանքը մի շունչ է լոկ,
Ենթադրիր, թե չկաս, անկախ ապրիր։

Անշահ թառամեցինք, զո՛ւր ճիգ ու ջանք,
Երկնքի մանգաղից բնաջինջ եղանք.
Ավա՜ղ, որ մեր կյանքին դեռ աչք չածած,
Ուզած կյանք չտեսած՝ դարձանք անկյանք...

Դաշտի հովի պես, նման ալիքի՝
Այս օրն էլ անցավ իմ ու քո կյանքի...
Ինձ գա՝ չեմ քաշիլ երկու օրվա հոգս.
Մեկ՝ անցած օրվա, մեկ էլ՝ գալիքի...

Վարդի փնջից թարմ կույսի հետ յտաս
Ձեռքիցըդ վարդի փուշն ու գինու թաս,
Նախքան թե վարդի շապկի պես դարձնի
Կյանքիդ շապիկը բորենին օրհաս։

Մինչ ե՞րբ ընկճվես կյանքի վշտերից,
Արցունքն աչքումդ, սիրտդ արնալից.
Գինի վայելիր, ապրիր խնդասիրտ,
Նախքան դուրս կերթաս դու այս աշխարհից։

Օմար Խայյամ

Քառյակներ

Հայպետհրատ
Երևան
1959

Armenian

Stwórca, który z nicości wywiódł ten świat cały,
Przecz własne swoje twory rozbija w kawały?
Jeśli się nie udały, kogóż za to winić?
Ale dlaczego niszczy, jeśli się udały?

Widzę w pyłu pościeli pokotem śpiące,
Widzę zakryte ziemią mnogie tysiące,
Okiem wokół przebiegam pola nicości –
Pustka: tłumy… nie nadeszłe, tłumy… uchodzące.

Ej, serce! Rozjątrzoną krwawiące raną,
Serce raz wraz miotane losów odmianą!
Ej, duszo, przecóżeś weszła w to moje ciało,
Skoro ci z niego w końcu precz iść pisano?

Trawka wszelka, co wzeszła nad brzegiem wody,
Zda mi się wyrastać z jagód dziewczyny młodej,
Ach, ostrożnie stawiaj kroki po zielonej darni,
Wszak za jedno deptać stopą dziewczęce jagody…

W kolory mię przyodział i w pyszne oblókł stroje,
Że kraśny jak tulipan, jak cyprys smukły, stoję –
A tego nie doszedłem, przecz wieczny artysta
Tak świetnie z gliny wywiódł radosne ciało moje.

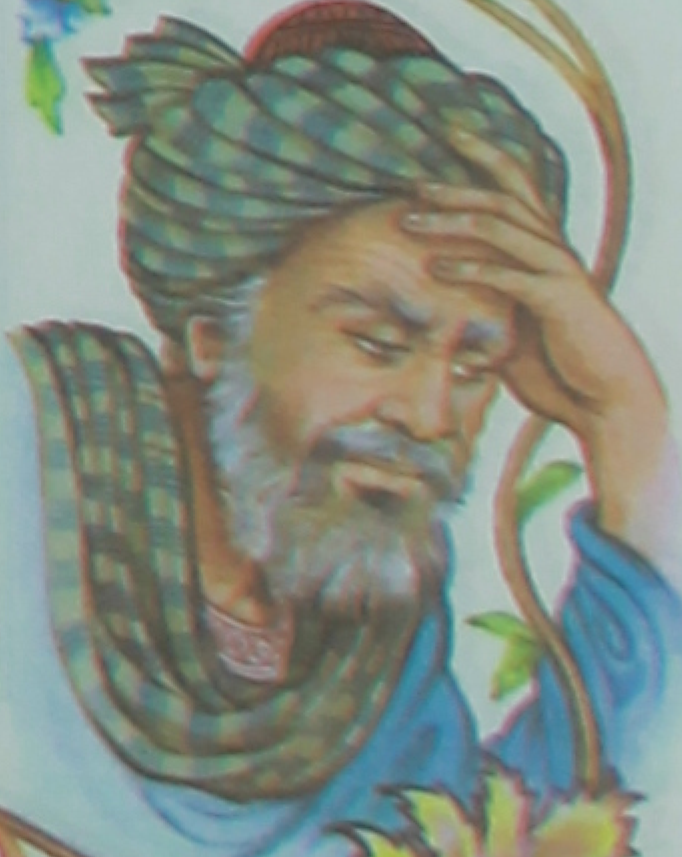

Pij! Pod ziemią cię czeka sen nieprzespany
Bez druhów i bez przyjaciół, i bez ukochanej -
Ty nikomu nie zwierzaj cichej tajemnicy:
Że już nigdy nie zakwitną zwiędłe tulipany...

Takim mię masz, jakim mię chciałeś mieć, o Panie!
Wykarmiony obficie na łask twoich łanie,
Sto lat gotówem grzeszyć, próbując, azali
Więcej ważą moje winy lub twe zmiłowanie?

Wiedza? Rzuć ją, a żadnej nie zaznasz szkody!
Oplątany kosami dziewczyny młodej,
Wpierw zanim przeznaczenie krew twą przeleje,
Ty przelewaj z dzbana w puchar krew winnej jagody.

A choćbyś miał żyć lat dwieście – trzysta – tysiąc cały,
Przyjdzie-ć w końcu opuścić ten świat zmurszały,
I czy żyłeś padyszachem* czyli żebrakiem,
W tym samym prochu będą kości twe leżały.

Weselić się i pić wino – mój obyczaj stary,
Wiarą moją: brak zupełny wiary i niewiary.
«Jakiż posag mi przynosisz, oblubiona dolo?»
«Posag mój, to serce twoje radosne bez miary»

PRZETO tylko niebiosa ludzi lepią z ziemi,
Aby ją znów zasypać kształty strzaskanymi –
Gdyby chmury, zamiast wody, proch ziemny ssały
Po dzień sądny by krwawiły łzami sercdecznymi...

WCZORAJ wieczór uderzyło mi do głowy wino
I rozbiłem dzban o kamień za błahą przyczyną –
A wtem jakby szept popłynął z glinianego dzbana:
I jam kiedyś był człowiekiem, i ty będziesz gliną...

WSZYSTKICH mi was, druhowie, zabrakło powoli,
Zdeptanych po kolei wieczną stopą doli –
Kielich obiegał wkoło życia stół biesiadny
I zwalił was nieprzytomnych wcześniej o kolej...

ZANIM się nocą smutki zwalą na twą głowę,
Każ postawić przed sobą wino rubinowe –
Zali myślisz, głupcze gnuśny, żeś jest jak łoza
I że raz złożony w ziemię puścisz pędy nowe?

A KTÓRZY tu przed nami przyszli i szaleli
Oszołomieni pięknem i winem weseli,
Spełnili swoją czarę i milczeniem zdjęci
Pokładli się w pyle ziemnym na wiecznej pościeli.

Dziś, gdy szczęście twe zakwitło niby kwiecie róży,
Czemuż w ręce twej nie widać pełnej wina kruży?
Pij! I pomyśl, że czas wrogi złą zdradę knuje,
Z trudem taki dzień, jak dzisiaj, w życiu się powtórzy.

Ej, towarzysze moi, napójcie mię winem,
Ażeby lic tych bursztyn zapłonął rubinem,
A gdy już żyć przestanę, w winie mię omyjcie
I złóżcie na spoczynek w winnych łóz wiklinę.

Głos mnie z winiarni naszej dobiegł rąz o świcie:
Ej, którzy dni szalone nad dzbanem pędzicie!
Wstawać pora i winem miary napełnić,
Wpierw, zanim naszej miary dopełni życie...

Na dziw rączo uchodzi życia karawana,
Juczna towarem smutków, z radości obrana...
Zostawmy drugim troskę o dzień jutrzejszy,
Wino lej, chłopcze! zanim noc dobiegnie rana.

Już płatki tulipanów ranna rosa skąpała,
Wstawaj! Weź puchar z winem – w nim mądrość cała.
Dzisiaj ty oczy sycisz tą darnią zieloną,
A jutro darnią zejdą prochy twego ciała.

Świat cały nie ukazał oczom twym nic a nic,
Za nic wszystko, co mówiłeś, i coś słyszał, za nic,
Na nic ziemię zbiegałeś od granic do granic,
I to, żeś się przykulił w chacie – także na nic.

Dziś, gdy szczęście twe zakwitło niby kwiecie róży,
Czemuż w ręce twej nie widać pełnej wina kruży?
Pij! I pomyśl, że czas wrogi złą zdradę knuje,
Z trudem taki dzień, jak dzisiaj, w życiu się powtórzy.

Ej, gdyby też można było wytchnąć w tej podróży,
Albo miała cel ta droga, która tak się dłuży…
Gdyby można mieć nadzieję, że po wiekach wieków
Zakiełkujem z łona ziemi, niby listek róży…

I ci, co się zestarzeli, i nowo przybyli
Po to tylko przyszli, aby znów odejść po chwili;
Nikt się długo nie ostał na tym bożym świecie.
Wciąż nań ludzie przychodzili, wciąż zeń odchodzili.

Kto głodny, ma za posiłek chleba połowę,
Kto we własnym kącie składa zmęczoną głowę,
Ani sam służy drugim, ani jemu służą –
Żyj wesół jak on, myśli żywiący zdrowe!

Ból mój rwie się na zewnątrz i głośno skowyta,
Pijane me szaleństwo już miary nie pyta,
Włos zbielał – Wina, chłopcze!* Bo od twego wina
Siwym skroniom na przekór w sercu wiosna świta.

Smutną niebo zgotowało ludziom ziemską dolę,
Wciąż obsiewa i wciąż kosi obsiewaną rolę...
Gdyby ludzie przyszłych wieków wiedzieli, co cierpim,
O, na pewno by nie zeszli żyć na tym padole!

Cóż po tym, że się wola z przeszkodami pora
Nie szczędząca zabiegów i do czynu skora:
Zapęd wszelki wraz osadza ta myśl nieznośna,
Że ledwieśmy oto przyszli, a już odejść pora.

Ej, niebiosa! Jakież pustki wasza mściwość szerzy;
Nie wymknąć się bez krzywdy z waszych obierzy.
Ej, ziemio! Gdyby łono twoje rozewrzeć,
Jakież mnóstwo drogich pereł* w twoim łonie leży...

Garncarzam skład nawiedził wczoraj na bazarze
I patrzałem, jak prochem zręcznie dłonie maże.
Widzę-ci ja – choć głupi ludzie nie widzą –
Że to ojca mego prochy gniotą garncarze.

OD NIEWIARY dzieli wiarę jedno tylko tchnienie,
Tylko jedno tchnienie dzieli pewność i zwątpienie –
Jaka w tym tchnieniu słodycz! O, bierz ją całą:
Tyle w naszym życiu zysków, co to oka mgnienie...

JEDEN nam ugor ziemski przynosi w udziale,
Aż po ten nasz dech ostatni, troski i żale –
Szczęśliwy, kto niedługo bawił na świecie,
Szczęśliwszy, kto na świat ten nie przychodził wcale...

JAK WODA mija w rzece, a wiatr na równinie,
W twoim i w moim życiu znów dzień minął ninie...
Póki mi trwać na ziemi, o dwa dni nie stoję:
O dzień, który nie nadszedł, o dzień, który minie.

PRZECÓŻ troskę w tobie niecą przyszłych zdarzeń wici?
Kto daleko myślą sięga, ponad żal nie schwyci –
Nie zacieśniaj światu granic przed radosnym sercem,
Troski ciebie nie nakarmią i żal nie nasyci...

EJ, SKARBY, skarby mnogie a roztrwonione...
Ej, serca rażone losem, we krwi zbroczone...
Nikt nie wróci na ziemię i nikt mi nie powie,
Co nas czeka, gdy przejdziem na tamtą stronę.

OTO MASZ ten świat: zajezdną karczmę zmurszałą,
Zmrokiem czarno malowaną, a świtem biało,
Biesiadę, pozostałą po stu Dżemszydach*,
Zamek, który stu Behramów* w posiadanie brało...

W TAJEMNICĘ jest wszechświat przed nami spowity,
Słów tej wiecznej zagadki nie znamy ja ni ty,
Szepty jakieś za zasłoną o tobie i o mnie,
Ale gdy zasłona* spadnie, gdzieżeśmy – ja i ty?

OPUŚCIŁ się ptak powietrzny na Tusu* krenele,
Przed nim czerep Kausowy*, królewskie piszczele,
I zakwilił ptak żałośnie na widok kości:
Hej, zamilknął warkot bębnów, zmilkły dźwięczne zele*

WIETRZYK targnął róż płatkami w przedjutrzenną chwilę,
Rozkochany w kwiecie róży słowik* kląska mile,
Siądź pod drzewem tym i pomyśl, ile takich róż
Wzeszło z pyłu, by zakwitnąć, i zwiędło w pyle.

O DOBROĆ i o zło w ludzkiej naturze tkwiące,
O radość i ból ze zrządzeń losów płynące
Nie wiń niebios nierozumnie! bo niebiosa w górze
Bezradniejsze, niż ty jesteś, są razy tysiące...

Patrzaj! Darń zeszła różą i śmieje się kwiecie,
A tu jeden tydzień więcej w pył zapadł przecie;
Rwij te róże i pij wino! bo nim się obejrzysz,
Już się róże w proch rozsypią, a darń w zeschłe śmiecie...

Iżem przyszedł, niebiosa na tym nie zyskały,
Iż odchodzę, niebiosom nie przybędzie chwały,
I znikąd uszom słyszeć nie było dano,
Na co się to moje przyjście i odejście zdały...

Zyć własnej li wygodzie i trosce oddanym?
Błądzić bytu i niebytu szlakiem nieznanym?
Wino mi staw! chwila jeszcze i wieczność przed nami –
Raczej takie życie przespać albo żyć pijanym!

Przeto tylko niebiosa ludzi lepią z ziemi,
Aby ją znów zasypać kształty strzaskanymi –
Gdyby chmury, zamiast wody, proch ziemny ssały,
Po dzień sądny by krwawiły łzami serdecznymi...

Zanim myśmy byli obaj, już dzień i noc byly,
Już się kołem ponad ziemią niebiosa toczyły* –
Zwolnij kroku! Może w proch ten, który stopą depcesz,
Rozsypał się kształt dziewczyny, oczom miłym miły...

OMAR KHAYYAM

رباعیات حکیم عمر خیام

Rubajaty

Przełożył z perskiego • Andrzej Gawroński
Wstępem i komentarzem opatrzył
Franciszek Machalski

Ossolineum • 1969

Polish

Pod starost me ljubav u zamku natjera,
gdje je moja ruka, a gdje vinska mjera?
Draga me prisili, da prekršim zavjet,
odjeću strpljenja vrijeme mi razdera.

Pij, jer rujno vino vječni život dava
i sermiju mladosti stalno povećava!
Ono prži ko vatra, ali jad i brigu
kao abuhajat gasi — uništava.

Danas, kada cvatu i mirišu ruže,
toči sok od loze, da uživam, druže!
Ne kudi ga, bio makar malo i gorak,
gorak je i život moj, jer ga brige kruže!

Pit ću vina — pit ću, kol'ko mogu više,
kad u zemlju legnem, nek vinom miriše!
Ako tko mahmuran kraj groba mi stane,
nek s' opije mirisom, kojim grob mi diše.

Pij vino, jer ono veselje ti rađa,
tvom ranjenom srcu godi i ugađa.
Makar potok briga tebe okruživo,
vino će te spasit, kao Nuha lađa.

Kakve nosi događaje ova noć — ne pitaj,
za sve ono, što dolazi pa će proć — ne pitaj.
Ovaj časak upotrebi kao dobru zgodu:
što je prošlo, ne spominji, što će doć — ne pitaj!

I dobro i zlo s čovjekom se rađa;
udes nas veseljem i brigom pogađa.
Ne krivi prirodu, jer ljubav čak i nju
više nego tebe vara i zavađa.

U današnje vrijeme pamet ne vrijedi,
kako hoće budale, ovo vrijeme gredi.
Nađi kakvo sredstvo, što uzima pamet,
da varamo vrijeme — nek i na nas gledi!

Kad mene najprije meni predstavi,
što me najposlije od mene rastavi?
Kad me u iskonu napustio nisi,
što me na svijetu budalom napravi?

Kad se počeo gibati ovaj zlatni svod?
Kad će jednom propasti ovaj lijepi brod?
To ni metrom razuma, ni vagom nauke
izmjeriti ne će nikad ljudski rod!

Jedamput mi slavuj u bašču dolijeće,
kad se vino pilo i cvalo cvijeće,
pa zapjeva svojim jezikom: »Zapamti,
život, koji prođe, vratiti se ne će!«

Gledaj jutrom ružu, kada bude cvala,
šta prema njoj radi slavuj — ptica mala.
Sjedi i ti pod nju — ta ružica mnoga
iz zemlje je nikla, i u zemlju pala!

»Hoću«, »ne ću« — može u glavu sinuti
budali; mudar će lako se dovinuti,
da smo mi karika na vječnome lancu:
možemo ga tresti, al' ne raskinuti!

Jedan šejh bludnici rekao, da je vječno p'jana
i da trče od jednoga do drugog dragana.
Bludnica mu na to rekla: »Zbilja, sve je tako,
a hoćeš ti meni reći, koliko imaš mana?«

S plemenitim i mudrim prijateljstvo veži!
Od hulja i luda tisuć milja bježi!
Dade li ti pametan otrova, popij ga!
Za nektarom iz ruke prostaka ne teži!

Nemoj svakom poštenjaku i zlikovcu iskren biti,
ja sam kratak na riječi, dugo ne znam govoriti.
Ima nešto, što me tišti, a to kazat ja ne mogu,
imam tajnu, koju moram, kao zmija noge, kriti.

Na nebisim ima zvijezda i Bik se naziva,
a na drugom biku, vele, da zemlja počiva.
Trgni oči pa pogledaj: kolko magarádi
među dva ta bika pusta živi i uživa!

Da tajnu života naš razum shvati,
mogo bi nam nešto o smrti kazati.
Kad danas pri sebi o tom ništa ne znaš,
kako ćeš, kada budeš izvan sebe, znati?

Mani se pričanja, djevojčice fina,
danas mi je hrana s usne od rubina!
Ko tvoj soluf moja toba se rasipa,
kao tvoje lice donesi mi vina!

O, kako bi bilo lijepo da znamo —
da imade mjesto i da gremo tamo,
okle poslije više hiljada godina
da ko biljke opet iz zemlje klijamo!

Pij, jer valja dugo pod zemljom ležati,
ni brat, ni drug, ni žena — tamo te ne prati!
Ovu tajnu nemoj nikad nikom reći:
cvijet koji uvene, više ne procvati!

Prije nego vrijeme čovjeka ubije,
prije nego čašu smrti ispije —
nek pribavi tude nešto od sermije:
prazne ruke ni tamo nitko pristo nije!

Novac ako nije mudracu glavnica,
ovaj mu je svijet bez novca tamnica.
Prazne ruke gleda u zemlju ljubica,
dok u zlatnoj čašici smije se ružica.

Pet-šest zlikovaca opsjenjuju mase
i s četom kenjaca drže je uza se.
Ti svog posla gledaj — neka uživaju,
kao što uživa za koritom prase!

Oni dvori, gdje je Behram ispijao čaše,
leglo srna i svratište lavova postaše.
Bijesan vepar jednog dana rastrga Behrama,
koji vepre na godine u ćemer hvataše!

Na kraljevskom dvoru — sada bez krova —
kome jedan narod vjekove robova,
na dvoru, koga pjesnici slaviše
s tisuću stihova — danas buhće sova!

Hoćeš svijet pred tobom da savija šiju,
i da stigneš ono, što ti želje viju,
onda vjeruj u dogmu, koju ti ja kažem:
Pij i ne daj, da te svjetske brige biju!

Gle, vrijeme, Hajjame, od tebe se stidi,
jer te vazda u tuzi i u brizi vidi.
Pij iz bilur-čaše uz veselu pjesmu
prije već se čaša razbije o hridi!

Ja poznajem p'janstvo, jer sam vino pio,
zato me je svijet psovo i ružio.
Da se svaki haram kao p'janstvo vidi,
ne bi nitko trijezan na svijetu bio!

Kada mi je piće utjeha jedina,
kad mi radost prave naj i violina,
ako od mog praha netko vrč izgradi,
neka taj vrč bude uvijek pun vina!

Ljubav je uvod knjizi više znanosti,
ljubav je prva strofa pjesme mladosti.
Ti, koji nemaš pojma o čuvstvu ljubavi,
znaj, da je ljubav izvor — ljudske radosti.

Obala je rijeke, cvatu rumen ruže,
livade se zelene, djevojčice služe.
Amo čaše! Ljudi, koji rano piju,
u džamiju ne idu, u crkvi ne služe!

Piti vino u društvu krasnih djevojaka
e je bolje, nego glumit pobožnjaka.
Ako odu u pak'o, koji ljube, koji piju —
onda će raj biti prazan kao šaka.

Reci mi, lončaru, kakvo vi načelo
vodite, kad ljudsko ponizuješ tijelo?
Prst i šaka od dva najviša vladara
na kolo si metno; šta će biti djelo?

Nemoj tako bahato gaziti po cvijeću,
i oholo gledati na prolaznu sreću.
Možda je to cvijeće od praha djevojke,
kojoj su se divili kao sveumijeću!

Ruka, kao moja, koja čašu drži,
s ćursom i ćitabom nikada ne trži.
Ti pobožnjak suhi, ja bezbožnjak mokri,
gdje si čuo, vatra da mokroga prži?

Zima prođe, premaljeće sad prirodom vlada,
a s našega stabla lišće sve jednako pada.
Što se brineš, amo vina, ta mudrac je reko,
da je vino protuotrov ovosvjetskih jada!

O drugovi, kad se na vrelu veselja
sastanete, spomen'te često prijatelja.
Kad zareda čaša po veselu društvu,
popijte i za me — to je moja želja!

Otkako se nebom sjajni mjesec kreće,
nitko nije našao blagodati veće
od vina; čudim se, zašto ga prodaju,
kad od vina ništa bolje kupit ne će!

Prema čaši čovjek uprav pamet gubi,
kol'ko voli, stoput je poljubi.
Kako udes — lončar tako lijepu čašu
načini, a onda njom o zemlju lupi!

Slušaj sad, što tebi Omer Hajjam zbori:
što god možeš bolje, p'jance dvori.
Za post i molitvu ništa se ne mori,
pij vino i robi — ali dobro tvori!

Ustaj, brižnom srcu lijek mi donesi —
ono vino, što se u čaši krijesi!
Od vina i svirke nema ništa bolje,
na njima se tope brige i grijesi!

Miris tvoje duše u ružici tražim,
kada duh klonuli hoću da osnažim.
Stog je ružin miris moj balzam i snaga,
a njen cvijet nakit, kojim cure dražim.

Meni vrijeme brige nikad ne zadava,
tko imade ručak, što da večerava?
Tko pečenje dobiva iz kuhinje ljubavi,
može i bez večere da mirno prospava.

Mi dajemo carsku krunu od rubina
i svileni turban za glas violina.
Tespih, što filistru kao vodič služi,
prodajemo, evo, za dva vrča vina.

Novo i staro vino kupujem ja,
i prodajem svijet za ječma zrna dva.
Tko zna, nakon smrti kud će tko otići?
Vina amo, nek ide, kuda god tko zna!

Ja se dičim s harabatom, jer su rindi ljudi
njihov grijeh malenkost je, kada se prosudi
Šta hoćete sa medresom — nek je đavo nos
U njoj čovjek uči samo — kako da poludi

Zora je, ustaj, draga, izvore moje sreće,
pij i sviraj na harfi — kraju se život kreće!
Ni oni dugo ne žive, što dugo spavati mogu,
a ni oni, koji su bili, nikad se vratiti ne će!

Rubáiyát of Omar Khayyám

Yugoslavia

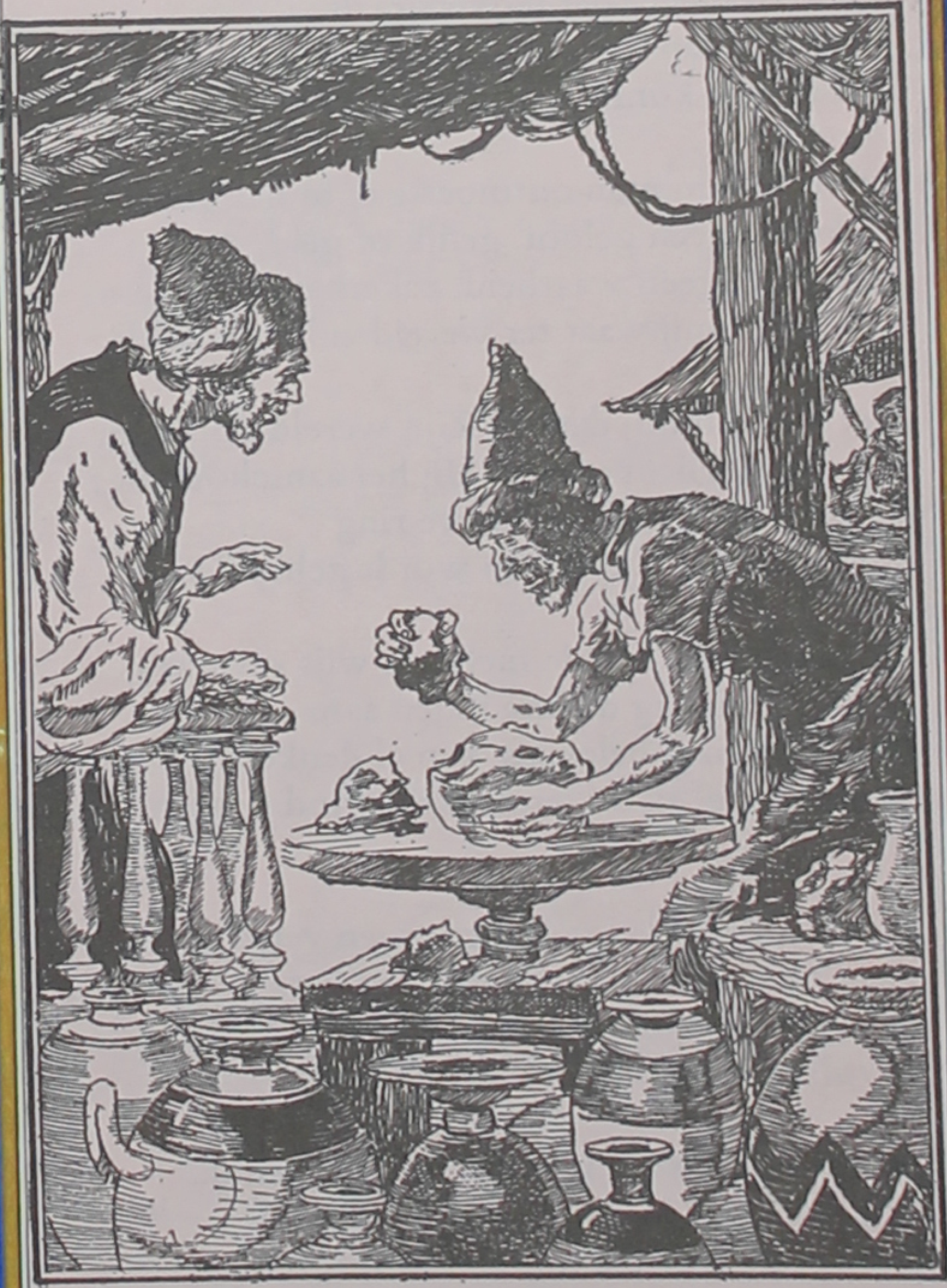

Troost u, de lucht waarin ge ademhaalt,
het sterrenleger dat u overstraalt,
– tallozer dan uw onverhoorde beden –
wat is, wat komt, is gisteren bepaald.

Een eenzaam man ontmoette ik in het veld:
hij kende geen geloof, gelijk of geld,
geen god, geen waarheid, zekerheid of zede.
Wie wijst mij waar ter wereld zulk een held?

Het was om mij dat Hij Zijn wereld bouwde:
wij zijn het licht waarin Hij het aanschouwde:
de zegelsteen in deze duistre ring
waardoor het al tesamen wordt gehouden.

De jeugd aanvaardde meesters wijs vermaan
en hoorde ijvrig duistre reden aan.
Het slot van al belevens, van al denkens:
Wij kwame' als water, zijn als wind gegaan.

Die wandelen langs aardes groen verschiet
gaan over wat de aarde van hen liet.
En zij die gingen en die nog niet kwamen
bevolken de galakten van het Niet.

Een pimpelaar? Ja wonderwel, dat ben ik.
Een dzjiaour? Veronderstel, dat ben ik.
Geen secte is er die mij niet misprijzen zal.
Ik ben mezelf en wat ik ben dat ben ik

De ene roemt zijn grootheid trots en graag,
de ander wacht het paradijs vandaag.
Maar wijkt de sluier dan wordt 't klaar aan beiden
hoe dicht hun hoofd en hart zijn bij hun maag.

Die nimmer is op lust en wijn bedacht
en hij die knielt bij Mihrab dag en nacht:
Zij zwerven beiden in Tijds oceanen
in rustloos zoeken – Eén slechts waakt en wacht...

De pottenbakker die de klei hanteert
heeft met zijn werk mij deze les geleerd:
des beedlaars voeten en het hoofd des konings
zijn tot dit week en kneedzaam leem verteerd.

Ontzet zag ik als in een droomgezicht
de vormen die daar stonden aangericht
en voor het vuur gereed de teeknen dragen
van Faridoens gestalte en Khosroe's aangezicht.

Uw loop verveelt me, wentlend wereldrad,
uw tyrannieke grillen ben ik zat –
En als slechts dwazen naar uw gunsten dingen:
Begunstig mij – 'k ben evenzo een zot.

O grote Moefti, die daar wijs en dik
passeert en mij verwaardigt met geen blik,
'k drink druivenbloed, gij drinkt het bloed der mensen
wie is nú meer bloeddorstig, gij of ik?

Ver boven u straalt 't sterrenbeeld de Stier,
rondom u is der wereld luid vertier.
Wanneer gij beter gadeslaat de mensen:
tussen de ossen zijn slechts ezels hier.

Daar twisten om geloof en richting velen
en trachten waar en vals slim te verdelen
tot hen in 't duister van hun dom bedrijf
de dronk gewordt die hen verstikt de kelen.

Door eigendunk en waan zijn ze opgeblazen,
staan over hemels heerlijkheid te dazen.
God hebben ze in hun zak – Zij weten niet
dat in hun hemel God ligt te verglazen.

Hij die in wijsheid ieder overtrof
en in godkunde was de bollebof
heeft ons in deze nacht geen licht ontstoken
en zwetste maar wat over 'geest' en 'stof'.

Verloren in een wereld waaraan 'k heb part
noch deel zit ik en luister naar mijn hart.
Tevreden met dit hoekje mij gelaten –
Blij dat 'k gekomen ben – en gaande zonder smart.

Hoe menig lieflijk hoofd dat lang gelegen
heeft onder gras en zonneschijn en regen
heeft uit de grond zich bloesemend omhoog gericht,
hoorde een wijl, glimlachte en is weer neergezegen . .

Hoe meerder of ik sterf, te meerder dat ik leef,
hoe hoger of ik steeg, te lager ik verbleef –
En vreemd: hoe dieper 'k daal in 't water des Bestaans,
hoe dronkener ik werd, hoe nuchterder ik bleef.

O, hemel, die mijn vreugdedronk verzuurt
en die mijn feestkledij aan flarden scheurt –
Het water zelfs dat 'k dronk werd mij tot modder –
De adem die ik haal maakt ge tot vuur . . .

Wanneer het licht der dageraad de hemel kleurt,
waarover is het dat de morgenvogel treurt?
Hij zag in 't dauwweerkaatste licht der morgen
hoe van uw leven weer een nacht is opgeteerd.

Een sjeik ontmoette eens een lichte meid,
'Ge schijnt,' sprak hij, 'geheel door lust ontwijd.'
En zij: 'Voorwaar, heer, wat ik schijn, ben ik,
maar, zeg mij, meester, schijnt gij wat ge zijt?'

Omtrent een ademtocht geloof de twijfel raakt,
een mompelende zucht is 't die de vrome slaakt.
Een ademtocht ook tussen dood en leven:
haast u te drinken voor de laatste dronk genaakt.

Ik kan 't niet helpen – hadde ik de kracht,
'k verzaakte al mijn zonden, deze nacht –
'k Groette de wijn, de liefde en de rozen –
en kuste voor het laatst, waar 't in mijn macht.

Aan welke doden is dit gras ontgroeid?
Aan welke borsten is dit kruid ontbloeid?
En als wij zijn de grond voor gras en bloemen:
Welk vriendlijk oog ons bloeisel tegengloeit?

Bedenk hoe min we 't onze kunnen noemen,
slechts weinig meer dan waarop 't kruid kan roemen.
De madelief: één enkel zomertij –
Voor ons: Vandaag – en morgen andre bloemen.

O, Malik Sjah, ge zijt van macht vervuld;
de troon van Khosrau heeft uw tred geduld.
Uw goudgehoefde paarden traden de aarde
en waar hun spoor was werd de grond verguld.

Geen heeft verklaard de raadsels van 't bestaan,
geen zet een voet buiten des hemels baan.
Zover ik zien kan, kwekeling en meester,
onmachtig blijven zij in 't duister staan.

Maak van begeerten uw gedachten vrij;
al goed en kwaad het zij u eenderlei.
Speel met de lokken van de welbeminde
en drink haar lach als wijn, eens is 't voorbij.

Zie hoe de hemel de jasmijn besproeit
die naast de eglantier mijn tuin begroeit.
Zoals de dauw de kelk der bloem kan vullen
de dauw der vreugde in mijn wijnglas vloeit.

Hoe in de ommegang der jaargetij'n
de spiegelingen des belevens zijn.
Wees niet bedrukt, eenieder weet het dat
zorg is een gif, haar tegengif de wijn.

Het Noodlot zaaide ons om ons te maaien.
Het baat ons niets hoe we ons ook verdraaien.
Hef dus ten dronk de volle beker tot
ge wordt bezongen in het koor der kraaien.

O, hemel, alles laat uw haat vergaan,
gelijk onbaat en baat laat gij begaan!
Als eens uw boezem openschroeit, o aarde
wat leed en zeer zal daar te lezen staan!

Zij hebben nooit een schrede durven zetten
buiten de weg hunner beperkte wetten.
Naar recht noch waarheid hebben ze getaald;
ze honen die zich tegen hen verzetten.

Eens in de kroeg zult ge aan het einde wezen.
Noch vriend noch vijand hebt ge meer te vrezen.
Niets meer te hopen, niets te zeggen of te doen.
Niets om te bidden, niets om te genezen.

Uw deugdzaam pad heb ik getracht te gaan
en aan mijn maag en keel te kort gedaan.
Eén dag heb 'k mij van liefde en wijn onthouden –
Eén zomerdag heb 'k dwaas daaraan verdaan!'

Mijn komst was vastgesteld in het begin,
zowel dat ik zou gaan met tegenzin.
Kom, vul mijn glas, bevall'ge schenkster!
Verdrinken wil ik vrees en herinnering.

Khayyam die wijsheids tenten heeft gesteld,
hij zuchtte onder moeite en geweld.
Het Noodlot heeft zijn touwen doorgesneden
en voor een lied werd hij ten toon gesteld.

De morgen daagt waaraan mijn dronk zich wijdt;
aan gruizelen werp ik het glas der spijt.
Ik wil mijn langgekoesterde verlangens
uitvieren gaan in wat mij rest aan tijd.

Hier heb ik mij een stille plek verkoren,
van roem en rijkdom wil ik niet meer horen.
Na veel verliezens vond ik Armoe's baat,
'k bekwam een rijkdom die niet gaat verloren.

De raadsels van het Nietzijn en het Zijn
bepeinsde ik, doorgrondde groot en klein.
Maar al mijn kennis was mij niets want nergens
zag ik zo diep als in een glas met wijn.

Des meesters wijsheid leerde ik als kind;
nu ik mij zelf tussen de meesters vind
zie ik de slotsom aller wijsbegeren:
Wij die als water kwamen gaan als wind.

De wereld gaat niet zoals wij het willen –
Waarom verdiept ge u in de verschillen?
Is 't niet genoeg dat buiten ons verstaan
zo laat wij komen en zo vroeg verstillen?

Wat baat geeft iemand mijn bestaans begin?
En wie had van mijn heengaan ooit gewin?
Waar hoorde ik ter wereld mij verklaren
het doel der komst en van het gaan de zin?

Als allerhoogste wijsheid werd onthuld:
Dood de begerigheid die u vervult.
Dat is gelijk: Werp weg de volle beker
zorgend dat tot de rand hij blijft gevuld!

In deze vorm werd lijf en ziel besloten.
Veel slakken werden in de spijs gestoten;
en daarom kan ik ook niet beter zijn
dan zoals 'k uit de degel was gegoten.

Er is geen drinker die zich zo vergeet
dat hij de scherven van de kroes vertreedt.
Is niet haar stof gevormd uit fijne vingeren
voordat een boze hand haar brak? Wie weet!

Zoals het water heenging in zijn stroom
alweer een dag verglijden ging in droom...
Twee dagen zijn er die ik niet zal achten:
de dag van gisteren en de dag die morgen koom'...

Dutch

OMAR KHAYYAM
RUBAIYAT

metrisch vertaald door

J. A. VOOREN

met een inleiding van

L. TH. LEHMANN

Holandee

C. P. J. VAN DER PEET / AMSTERDAM
1955

Když znalý jsi, ó hochu, každých tajností,
proč připouštíš tak nadarmo si starostí?
Když nejde ti hned všechno podle žádosti,
v té chvíli, v které jsi, žij v spokojenosti!

Kam všude obrátím se zřítelnicí,
jest zeleň ráje, Keuser tryskající.
Když rájem step, co o pekle chceš říci?
Radš v ráji tom se posaď s rájolící!

Krom cesty kalenderů, krčem neputuj,
krom vína, hudby, přítele nic nesleduj,
číš vína v dlani, na pleci džbán přidržuj,
pij víno, obrázku, a marně nemudruj!

Chceš-li, základu bys žití upevnění nalez,
srdce v světě bez bolu bys okamžení nalez,
nedli odloučen zde pití moštu, vína,
abys za dechem dech žití zpříjemnění nalez.

V kejklířském domě světa přítele nehledej,
slyš moji řeč a ochranitele nehledej,
bolestí uspokoj se a po léku se nepiď,
seď s žalem vesel, soutrpitele nehledej!

Hej, vstaň, hej, vstaň již s lože spánku, číšníku,
ó dej, ó dej žár vína v stánku, číšníku!
Dřív nežli z číše hlavy džbánek utočí,
do číše natoč víno džbánku, číšníku!

Chceš, aby vesmír sklonil tobě šíj?
V svou duši sémě vzdělanosti sij
a ve vyznání moje s důvěrou se vžij:
Trud světa nejez, ale víno pij!

V tom světě, jenž z kouta do kouta samý prach
jest osvíceného pohledu na dosah,
v tom nevěrném světě není nám zisku,
leč rubín jen vína, hezkých jen tváří nach.

Mám z nebes krutosti, jež jsou jak zrcadlo,
a z času obratů, jenž bídných živí zlo,
svá líce jako číš, jež od očí slz plna,
a srdce poháru jak plné krve sklo.

Na břehu potoka včera já s obrázkem ladným dlel,
před sebou pohár svůj vína jsem růžové barvy měl.
Jako by přede mnou škeble tu ležela, z jejíž perly
s bubínkem oznámit rozbřesk mi vychází hlasatel.

O kámen včera rozbil jsem džbán z kameniny,
byl zpilý jsem, že dopustil jsem se té viny.
Džbán řekl náznaků mi jazykem:
„Já byl, co ty jsi, nebudeš, než já teď, jiný."

Rozpuklo poupě, víno nes, ó číšníku,
v úkonech zbožných ustaň dnes, ó číšníku!
Dřív než smrt počíhá si, na dní několik
sem číše rubín, družčin ples, ó číšníku!

Otevři dvéře, neb dvéře otvírajícím jsi Ty,
ukazuj cestu, neb cestu ukazujícím jsi Ty!
Ruky já nikomu ruku podávajícímu nedám,
všichni jsouť míjiví, věčně potrvajícím jsi Ty

Cokoli mi říkáš, z nenávisti říkáš,
bezbožce mi, bezvěrce vždy navytýkáš.
Já sám vyznávám, co jsem. Buď spravedlivý,
jako já, teď také ty, čím jsi, se vykaž!

S bolestí smiř se, abys uzdravení našel,
pro trudy nelkej, abys vyléčení našel,
v čas chudoby buď za ni vděčen vždy,
na konec bohatstvím bys odměnění našel!

Starce jsem kdys ve vinárně zřel,
„Nedáš o odešlých zpráv?“ jsem děl.
Řek: „Pij víno, mnohý jak já šel,
nikdo již ho nikdy neviděl.“

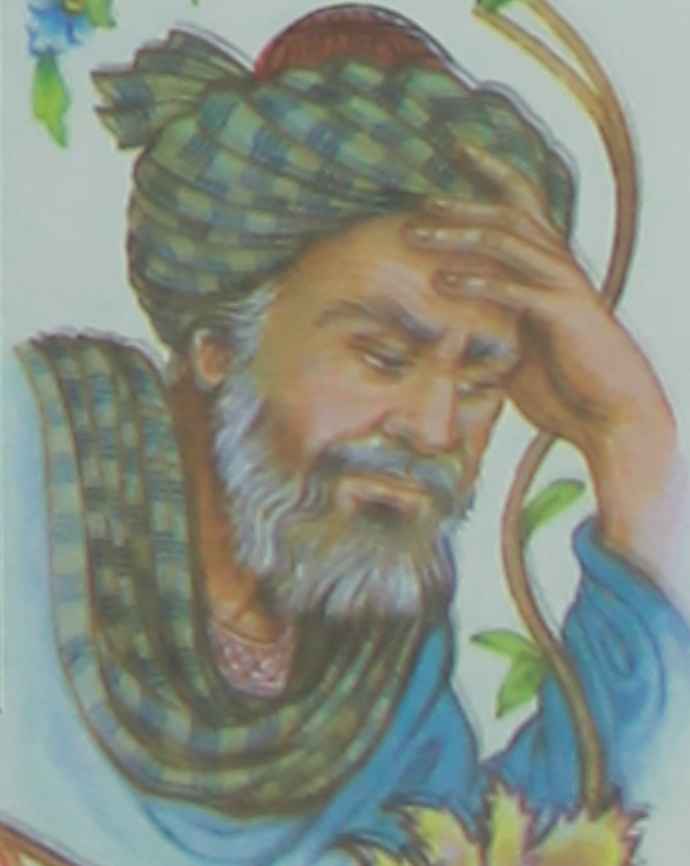

Mít jeden soudek, mok v něm rubínový
a knihu básní, skývy půl mi hoví,
a kdybych s tebou seděl v zřícenině,
to lepší přec je říše sultánovy.

My, již z extase vína se zveselíme,
z hmoty nízka až k nebesům vyletíme,
posléz od špíny těla se očistíme,
z prachu vzešli jsme, s prachem zas vymizíme.

Jedl-li jsem v postě ramazánu,
nemysli, že jed jsem kázně v hanu:
z útrap postu den se nocí stal mi,
mínil jsem, že pojed jsem jen k ránu.

My hlavu zpilou vínem stále máme,
jen číši ve svém shromáždění známe.
Nech napomínek, fanatický cháme,
ctitelé vína, rtů si dopřáváme.

Čas růží právě jest, i vůli svoji provedu,
to, co vše proti zákonu tu brojí, provedu.
Se zelenochmýřími tváří růžových za dní několik
v zele
z vín zbytků záhon tulipánu v znoji provedu.

Kdy ze zeleně této já s druhy vesel jsem,
jak zelený oř nebes kdy líce hárá všem,
střed chmýří zeleného v zelenu zelený chci hašiš,
než pod zeleným drnem se v zemi ocitnem.

Džbán mého vína rozbil jsi, ó Pane!
Rozkoše dvéře zavřel's mi, ó Pane!
Já piji, a Ty děláš nepořádek,
prach do úst mých, spit nejsi-li, ó Pane!

Ta hmota číše, viz, duší je obtěžkána,
jak jasmínu by sněť šeříkem obtěžkána.
Ne, ne, můj omyl to. Ve víně nejvýš jemném
to voda tekutým ohněm je obtěžkána.

Vstaň, světa míjivého neokoušej žal,
buď vesel, míjej žitím v radosti vždy dál!
V povaze světa kdyby stálost byla,
od jiných by obrat k tobě nedostal.

Slyš radu moji ty, jejž smetánkou jsem starých
přátel znal:
Starost si nedělej, že bez hlavy a paty je nebes dál,
na koutku pole spokojenosti si seď
a tiše pozoruj, s čím vším si tady osud nezahrál!

Co můžeš, pijákům vždy služ,
modlitby, postu základ kruš,
slov přímých Chajjámových slyš, ó příteli,
pij, zpívej, v štědrosti se tuž!

Pravda duší světa, svět je tělo sám,
různí andělé jsou jeho smysly tam,
nebe, živly, stvoření jsou údy,
v tom jen jedinost – vše ostatní je klam.

Stal se mi případ s vínem a opilstvím,
proč že mi lidé výčitky činí tím?
Ó kéž by vše, nač zápověď, opíjelo,
v světě bych nezřel nikoho střízlivým.

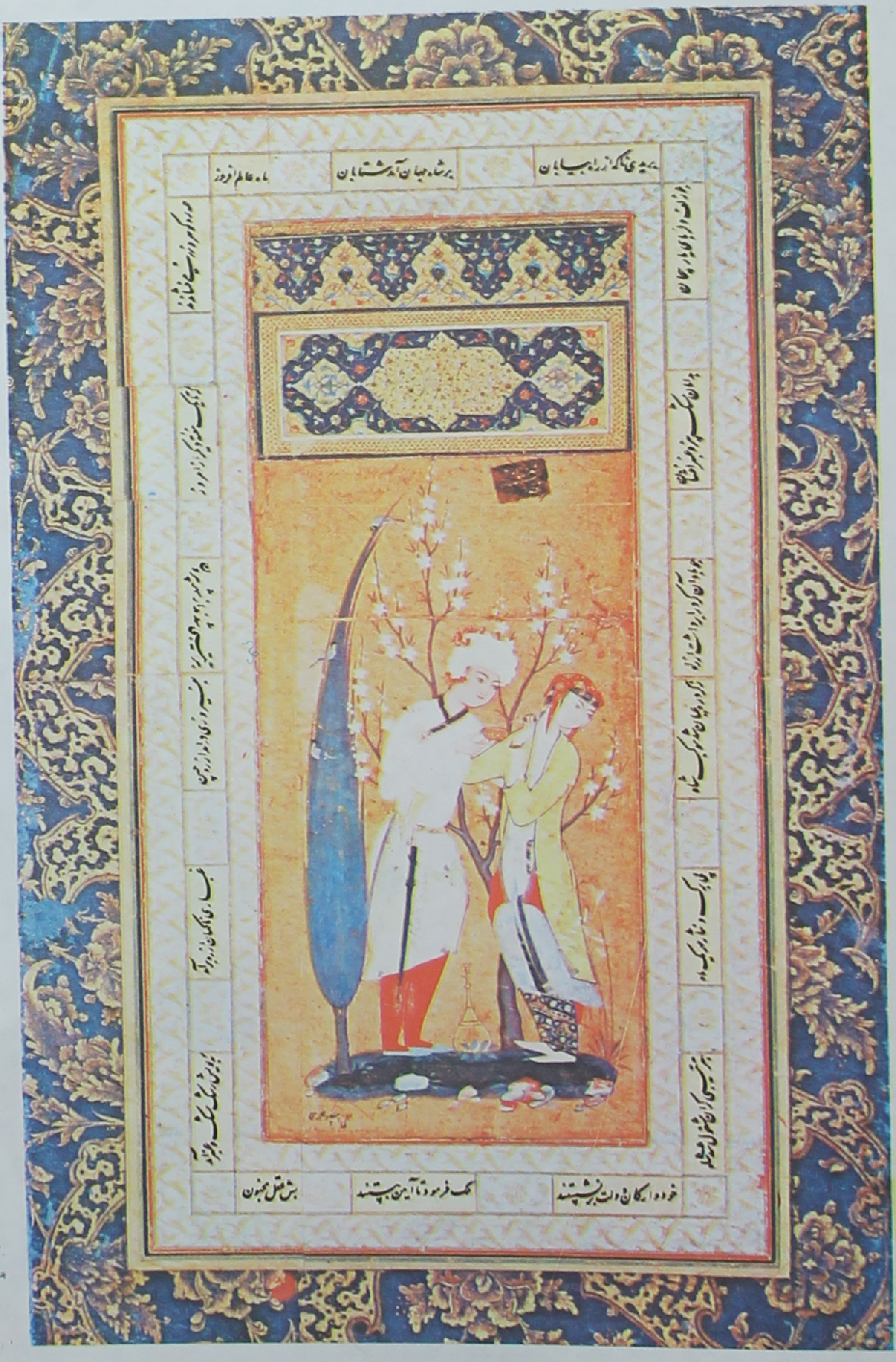

DATE LABEL

40
111
151

Když dřív se Sebou mne seznámeným učinil's,
proč mne od Sebe pak odděleným učinil's?
Od počátku když Ti opustit mne nebylo,
proč mne do světa pak uděšeným učinil's?

Ó, kéž by možno uklidnění bylo,
neb této cestě ukončení bylo!
Kéž naději let po stu tisíc z prachu
jak trávníku by obrození bylo!

Ze sešitu lásky věštbu otvírám,
náhle z prsou žhavých znalec praví nám:
„Šťasten věru ten, kdo ve svém domě
má jak měsíc družku, noc však jak rok sám."

I z přicházení jar i z odcházení zim
list bytí našeho spadává za listím.
Pij víno, nepij strast, neb dobře mudrc řek:
„Jed strasti světa jsou, protijed víno jim."

Ó srdce! Víno, lásku nelze zastavit –
s přetvářkou, pokrytectvím nic tu nechtěj mít!
Jdeš v stopách Ahmedových? Dočkáš číše vína
z té studny, kde jen ‘Alí číšníkem smí být.

Srdce, když jsi k hodokvasu modly této přisedlo,
od sebe jsi odřízlo se, k sobě samu přivedlo;
z poháru když zániku jsi jedné kapky okusilo,
od jsoucích i nejsoucích jsi k Úplnu se vypředlo.

My figurkami, osud hráčem zas,
v pravdě, ne přeneseno ve obraz:
na šachovnici jsoucna hrajem hru,
v skříň nicoty zpět hodí všechny nás.

Tážeš se, co jest ten přelud světa?
Pravdu říci trvalo by léta!
Je to vidina, jež vyšla z moře
a hned ke dnu nazpět zase slétá.

My láskou jati a zmítáni, zpiti jsme dnes,
v obci model zchystáni víno jen ctíti jsme dnes,
mimo vlastní bytost úplně zůstavše,
zralí k mihrábu prasmlouvy zříti jsme dnes.

Miláček, jehož věk jak můj zármutek budiž dlouhý,
dnes mi zas jeviti začal vlídnosti svojí touhy.
Na moje oči vrh oko na mžik a odešel.
Smysl jest: Učiň dobro, zahoď je v mokro strouhy!

Ti, již se odtud ubrali, ó číšníku,
se v prachu pýchy uspali, ó číšníku,
jdi, víno pij a pravdu u mne slyš:
jest vítr vše, co říkali, ó číšníku!

Z kláštera vyšel, nečistého těla,
košile na něm z kouře pekel tkvěla,
mou láhev rozbil – bídně zhyň! To s vínem
tak dobrým muži jako já se dělá?

Doušek vína nežli říše Džemova je lepší,
číše pach než Mariina potrava je lepší,
ranní povzdech z prsou opilcových
nad nářky Bú Sa'ída i Edhema je lepší.

Ó srdce, když pravda světa jen jinotaj jest,
proč zármutek z této lopoty dlouho tak nést?
Ty Osudu odevzdej se a bolest hleď snést:
co od něho psáno, pro tebe nelze již smést.

Ze všech, již se odebrali na tu dlouhou cestu cest,

zvěst?
rci mi, kdo se nazpět vrátil, abych na něm zvěděl
Varuj se, v té světa boudě cokolivěk opomíjet
pro naděje liché, neb jen: Nevrátíš se! pravdou jest.

Z věku tvého když stále umazává den i noc,
prachem, nedovol, ať tě zasypává den i noc!
Noc a den zde jen v radosti trav –
dost, že nebudeš ty – a dále vstává den i noc!

Ta nebesa, jež nesvěří nikomu z tajů nic,
jiż povraždila Mahmúdů, Ajázů na tisíc.
Pij, nikomu vždyť nedají zde život po dvakrát,
kdo s toho světa odešel, již nevrátí se víc.

Po pitkách pošilhávat začali jsme zas,
modliteb pěti zřekli jsme se v proseb čas.
Kdekoli jest nám láhev, popatři,
krk jako láhev po ní natahujem v ráz.

OMAR CHAJJAM

Czech

Юз меҳнату ғам кўнглума еткурди фироқ,
Жонимға балою дард ўқин урди фироқ,
Жисмимни фано ўтиға куйдурди фироқ,
Чун куйди, кулини кўкка совурди фироқ.

Кўнглумни ғаму дард ила қон айлади ишқ,
Кўз йўлидин ул қонни равон айлади ишқ,
Ҳар қатрани билмадим қаён айлади ишқ,
Бедил эканин бўйла аён айлади ишқ.

Ким кўрди экин жаҳонда оё хушлуғ,
То бир киши айлагай таманно хушлуғ.
Юз йилда агар бир ўлса пайдо хушлуғ.
Омода дурур ёнида юз нохушлуғ.

Йўқ даҳрда бир бесару сомон мендек,
Ўз ҳолиға саргаштаю ҳайрон мендек,
Ғам кўйида хонумони ваирон мендек,
Яъники, алохону аломон мендек.

Бераҳм дурур оламу золим афлок,
Бемеҳр дурур анжуму даврон бебок.
Қаи сарву чаманки, жилва қилди чолок
Ким, ерга тўкулмади нечукким, хошок.

Зоҳид сенга ҳуру, менга жонона керак,
Жаннат сенга бўлсун, менга майхона керак,
Майхона оро соқию паймона керак,
Паймона неча бўлса тўла ёна керак.

Эй улки замона аҳлидин айрилдинг,
Ишқ аҳли тариқи хуб эканни билдинг.
Хуш қилдинг алар тавринию қотилдинг,
Раҳмат сенга яхши айладинг, хуш қилдинг.

Соқи, баданимни нотавон этти хумор,
Кўнглумни қадаҳдек тўла қон этти хумор,
Ҳар узвума юз ранж аён этти хумор,
Тутғил қадаҳики, қасдижон этти хумор.

Ҳар лаҳза кўнгул ғамингда маҳзун бўладур,
Маҳзунлуғи лаҳза-лаҳза афзун бўладур.
Савдо анга юз ончаки, Мажнун бўладур,
Юз мунча десам, ҳам неажаб чун бўладур.

Жондин сени кўп севармен, эй умри азиз,
Сондин сени кўп севармен, эй умри азиз.
Ҳарнечаки, севмак андин ортуқ бўлмас,
Ондин сени кўп севармен, эй умри азиз.

Ҳам савмиа кунжи шайхи тарророға бас,
Ҳам шайх юзи зоҳиди ҳушёрға бас,
Ҳам дайрда мастлиғ мени зорға бас,
Ҳам муғбача васли жони беморға бас.

Ғурбатда ғариб шодмон бўлмас эмиш,
Эл анга шафиқу меҳрибон бўлмас эмиш.
Олтун қафас ичра гар қизил гул бутса,
Булбулға тикандек ошён бўлмас эмиш.

Ким айласа соқийи гуландом тамаъ,
Илгидин анинг соғари гулфом тамаъ,
Андин сўнг агар тақвию ислом тамаъ
Айлар эса, ул мардак эрур хомтамаъ.

Бир гул ғамидин дедим, қўяй бағрима доғ,
Бергайму дебон атри думоғимга фароғ,
Баргин чу мулаввас айлади бум ила зоғ,
Энди ани исламоққа юз ҳайф димоғ.

Қуёшдек шаҳ адолат пеша қилса,
Жаҳон мулкини бир дамда ёрутқай.
Агар зулм этса ақшом зулматидек,
Ҳам ул дам тийралик оламни тутқай.

Эй Навоий, сўз ила онча гуҳар сочтинг ким,
Баҳру қон кирди қаро ерга сенинг килкингдин.
Бириға, ё ўниға, ё мингиға
Дегай эл найлагай ортуқ дурур элнинг мингидин.

Навоий шеъри тўққуз байту, ўн бир байту, ўн уч
байт,
Ки лавҳ ўзра қалам зийнат берур ул дурри макнундин.
Буким, албатта, етти байтдин ўксук эмас, яъни
Таназзул айлай олмас рутба ичра етти гардундин.

Эй Навоий, олам аҳлида тамаъсиз йўқ киши,
Ҳар кишида бу сифат йўқтур, анга бўлғай шараф.
Сен агар тарки тамаъ қилсанг улуғ иштур буким,
Олам аҳли барча бўлғай бир тараф, сен бир тараф.

Синуқ сафолки май дурдин ичкали топсанг,
Қобул айламагил жоми салтанат Жамдин.
Иликка кирса қуруқ нон маош учун чекма
Нишот неъматининг миннатини Ҳотамдин.

Ғазалда уч киши тавридур ул навъ
Ким андин яхши йўқ назм эҳтимоли.
Бири мўъжиз баёнлиғ соҳири ҳинд,
Ки ишқ аҳлини ўртар сўзу ҳоли.
Бири Исо нафаслиқ ринд Шероз
Фано дайрида масту лоуболи.

Мунофиқ шева золим дўстлардин
Мухалоф табъ душманлар кўп ортуқ.

Мундоқ муқаттаотки, мен йиғмишам, эрур
Ҳарбир ҳадиқаи хирад айлар учун фароғ,
Мажмуин ўйла кишвари англаки, сатҳини
Ҳикмат суйидин айламишам қитъа-қитъа боғ.

Навоий, тилинг асрағил зинҳор,
Десангким, емай даҳр ишидин фусус.
Назар қилким, ўқ оғзи тилсиз учун
Қилур тожварлар била дастбўс.
Неча тожвардур кесарлар бошин,
Чу ҳангомсиз нағма тортар хурус.

Умрин аблаҳ кечуруб ғафлат ила,
Нукта ўрниғаки тортар харрос,
Бир эшакдурки, тағофул юзидин
Қилғай изҳор паёпай аррос.

Юқори ўлтурурни ким тиласа,
Кишиликдин ани йироқ билгил,
Ўлтурур сафда юқориликдин,
Ўлтирур сафда яхшироқ билгил.

Гадоғлиғ яхшироқ аҳли фанодин,
Чу олам ичра қилсанг подшолиғ.
Жаҳон аҳлиға кўрким, шаҳ не айлар
Жаҳон таркини қилғондин гадолиғ.

Уч кишидин уч иш ёмон кўрунур,
Сенга арз айлай аҳли дунёдин.
Шоҳдин тундлуғ, ғанидин бухл,
Молға майлу ҳирс донодин.

Кимгаким қилдим вафо, ваҳким, жафо подош эди,
Олам аҳлида вафо мавжуд эмас беиштибоҳ.
Орзу қилдим вафо аҳлин кўрай деб, топмадим,
Хоҳ зоҳид, хоҳ фосиқ, хоҳ сойил, хоҳ шоҳ.

Топмоғондин ноумид ўлғонда аҳли хурдабин,
Истабон худбин мени кўзгуга қилди рўбароҳ.
Бевафолар орази янглиғ топиб кўзгу анга,
Ҳарнечаким, иҳтиёт вусъи ила қилдим нигоҳ.
Кўрмадим нечунки, тийра эрди кўзгу негаким,
Ҳам вафосизлар ғамидин баски тортиб эрдим оҳ.

Сафиҳ золим ила бўлма хон уза ҳамдаст,
Муносиб ўлмади ит, чунки, ҳамтабақликқа.
Ўзингга аблаҳу нодонни айлама ҳамроз
Ки яхши эрмас эшак дағи ҳамсабақликқа.

Розни асра, чунки, фош эттинг,
Яна пинҳон бўлур қилма ҳавас.
Кўнглинг ичра нафас кибидур роз,
Қайтмас кимсадин чу чиқти нафас.

Тож кўп дардисар берур бизга,
Зулмидур ақлу ҳуш торожи.
Бошимиздин бу тожни гум қил,
Борча гар бўлса салтанат тожи.

Дин аҳлидин агар топти тамаввул бириси,
Ўзгалар ҳасрат ила моли ҳадисин дерлар.
Бири худ ботти нажосат ичига бўғзиғача,
Ўзгалар ушбу нажосатқа ҳасад ҳам ерлар.

Ниҳоний гина санчар ёрлардин
Адуваш новакафганлар кўп ортуқ.

ҚИТЪАЛАР

Кимки, махлуқ хизматиға камар
Чуст этар яхшироқ ушалса бели.
Қўл қовуштирғунча бу авлодур,
Ки анинг чиқса эгни, синса али.
Чун хушомад демакни башласа, кош
Ким, тутулса дами, кесилса тили.

Камол эт касбким, олам уйидин,
Сенга фарз ўлмағай ғамнок чиқмоқ.
Жаҳондин нотамом ўтмак, биайниҳ
Эрур ҳаммомдин нопок чиқмоқ.

Чу душман ўлди қадими зиёнидин ҳазар эт,
Агарчи нутқи равонбахш, жонға роҳат эрур.
Сув бирла ўт аро ўлди чу зиддият азалий,
Агар ҳаёт суйидурки, ўтға офат эрур.

Аҳли маъни ғуруҳида зинҳор,
Ҳеч ор айлама гадолиғдин.
Ким буларға гадолиғ ортуқдур,
Аҳли суратға подшоҳлиғдин.

Жаҳон ганжиға шоҳ эрур аждаҳо
Ки ўтлар сочар қаҳр ҳангомида.
Анинг коми бирла тирилмоқ эрур,
Маош айламак аждаҳо комида.

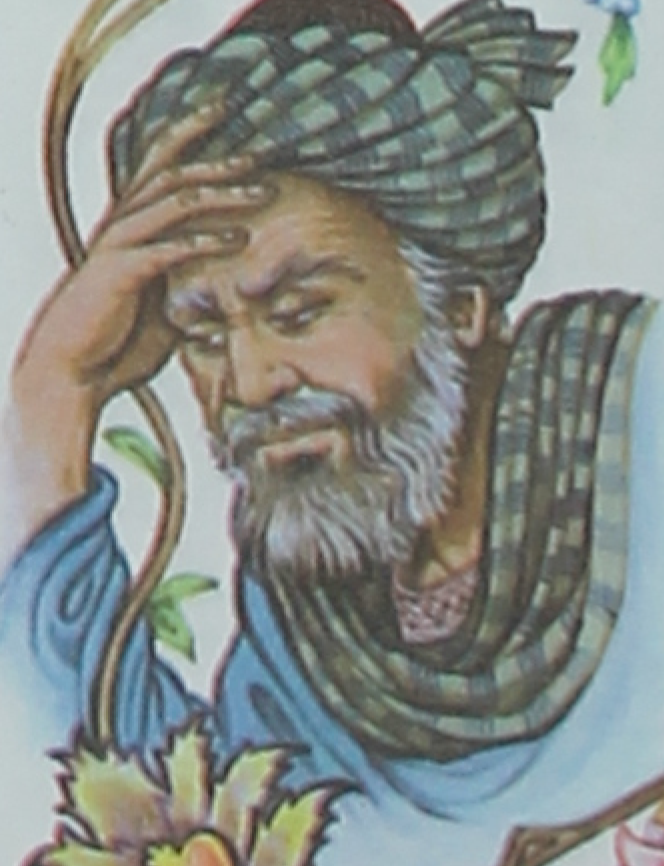

АЛИШЕР НАВОИЙ
ШЕЪРИЯТИДАН

Тузувчи — Халқаро Фирдавсий мукофотининг лауреати
Шоислом Шомуҳамедов

Tashkend

Ўзбекистон КП Марказий Комитетининг нашриёти
Тошкент — 1977.

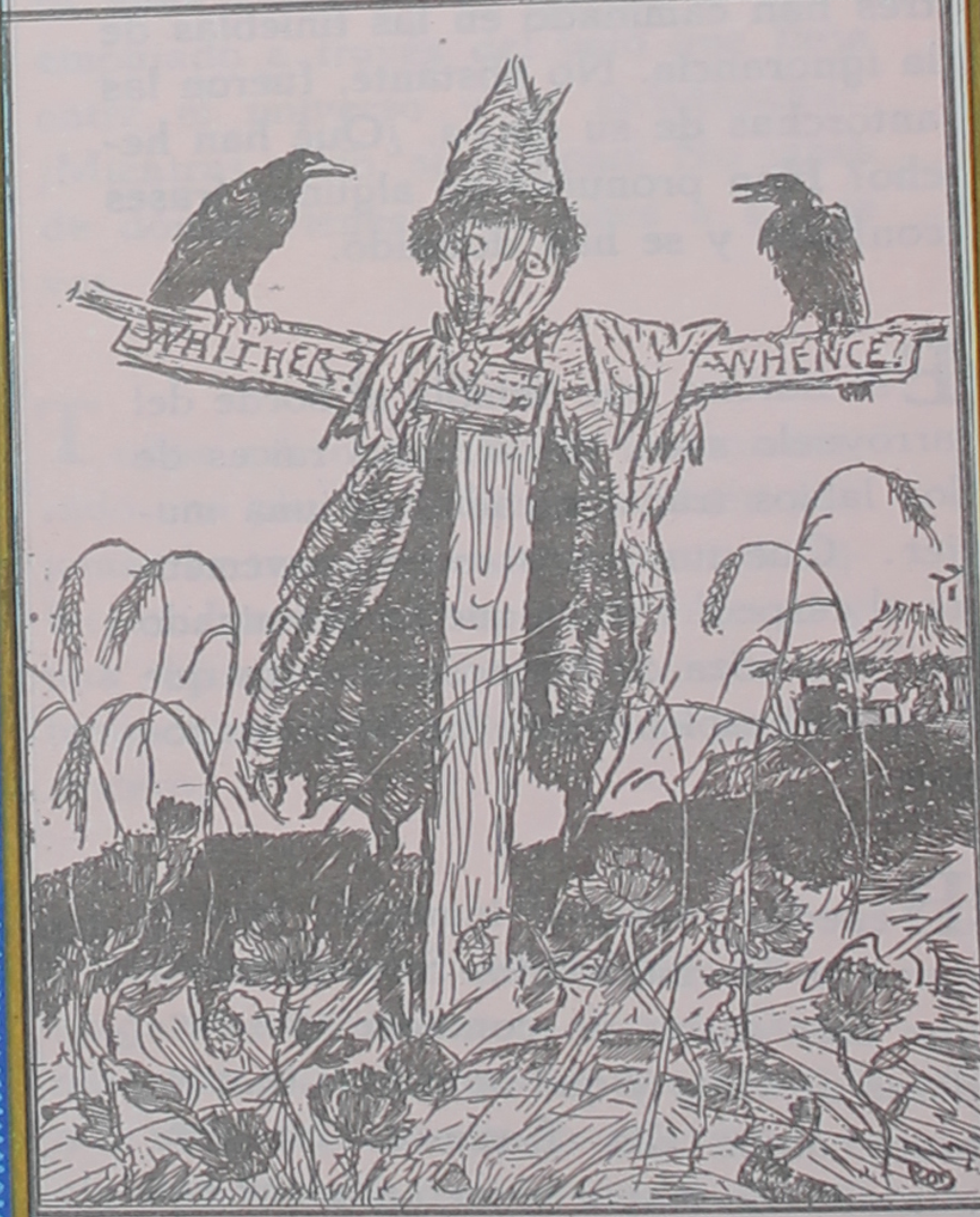
WHITHER?
WHENCE?

Los sabios y los virtuosos más ilustres han caminado en las tinieblas de la ignorancia. No obstante, fueron las antorchas de su época. ¿Qué han hecho? Han pronunciado algunas frases confusas y se han dormido.

Ese narciso que tiembla al borde del arroyuelo saca, tal vez, sus raíces de los labios transfigurados de una mujer. ¡Que tus pasos rocen suavemente el césped! Piensa que ha germinado en las ceniza de hermosos rostros que tenían el esplendor de los tulipanes rojos...

¡Bebedor, cántaro inmenso, ignoro quien te ha modelado! Sé solamente, que eres capaz de contener tres medidas de vino, y que la muerte te quebrará algún día. Entonces me preguntaré con mayor ahinco por qué has sido creado, por qué has sido dichoso y por qué no eres mas que polvo.

Compenétrate bien de esto: un día tu alma caerá de tu cuerpo y serás empujado a través del velo que flota entre el universo y lo incognocible. ¡Mientras tanto, sé dichoso! No sabes de dónde vienes. No sabes a dónde vas.

Todos saben que jamás he murmurado una plegaria. Saben también que jamás he tratado de disimular mis defectos. Ignoro si existe una Justicia y una Misericordia... Sin embargo, tengo confianza, pues he sido siempre sincero.

Haz de manera que tu prójimo no tenga que sufrir por tu virtud. Domínate siempre. No te abandones jamás a la cólera. Si deseas encaminarte hacia la paz definitiva, sonríe al Destino que te castiga y no castigues a nadie.

El viento del sur ha marchitado la rosa que el ruiseñor ensalzó en sus cantos. ¿Debemos llorar sobre ella o sobre nosotros? Cuando la Muerte haya ajado nuestras mejillas, otras rosas se abrirán.

Muy quedo, la arcilla decía al alfarero que la amasaba: "Considera que he sido como tú... ¡No me maltrates!"

Si has injertado sobre tu corazón la rosa del Amor, tu vida no ha sido inútil, o si has tratado de oir la voz de Dios, o más aún si has elevado tu copa sonriendo al placer.

Tenía sueño. La Sabiduría me dijo: "Las rosas de la Dicha no perfuman jamás el sueño: ¡En vez de abandonarte a ese hermano de la Muerte, bebe vino! Tienes la eternidad para dormir"

DATE LABEL

Ya no me interesa nada. ¡Levántate a escanciarme vino! Esta tarde tu boca es la rosa mas bella del universo... ¡Vino! ¡Que sea rojo como tus mejillas y que mis remordimientos sean tan ligeros como tus rizos!

Los retóricos y los sabios silenciosos han muerto sin haberse puesto de acuerdo sobre el ser y el no ser. Ignorantes, hermanos míos, continuemos saboreando el zumo de la viña, y dejemos a esos grandes hombres regalarse con las uvas secas.

Sabes que nada puedes contra el Destino. ¿Por qué, entonces, la incertidumbre del mañana te causa ansiedad? Si eres juicioso aprovecha el momento actual. ¿El porvenir? ¿Qué puede traerte?

No puedo percibir el Cielo. ¡Tengo demasiadas lágrimas en los ojos! Las ascuas del Infierno solo son una ínfima chispa si las comparo con las llamas que me devoran. El Paraíso, para mí, es un instante de paz.

Cuando oigo disertar sobre los goces reservados a los Elegidos, me conformo con decir: "Solo tengo confinaza en el vino. ¡En el dinero contante y no en promesas! El ruido de tambores solo agrada a distancia..."

Bebe vino, ya que dormirás largamente bajo la tierra, sin amigos, sin mujer. Te confío un secreto: los tulipanes marchitos no vuelven a florecer.

La amapola extrae su púrpura de la sangre de un emperador enterrado. La violeta nace del lunar que embellecía el rostro de un adolecente.

Mi nacimiento no trajo el menor provecho al universo. Mi muerte no disminuirá su inmensidad ni su esplendor. Nadie ha podido explicarme por qué he venido y por qué partiré.

¡Alfarero, si eres perspicaz, guárdate de dañar la arcilla que sirvió para amasar a Adán! Veo sobre tu torno la mano de Feridoun, el corazón de Khosrou... ¡Qué has hecho!

Un jardín, una adolecente de suaves curvas, un ánfora de vino, mi deseo y mi amargura: he aquí mi Paraíso y mi Infierno. ¡Pero quién ha recorrido el Cielo y el Infierno!

La vida es solo un juego monótono en el que tienes la seguridad de ganar dos premios: el dolor y la muerte. ¡Dichoso el niño que murió el día de su nacimiento! ¡Más dichoso aún, aquel que no vino al mundo!

¡Toda mi juventud vuelve a florecer hoy! ¡Vino! Que sus llamas me quemen... ¡Vino! No importa cual... No soy exigente. ¡El mejor, creedlo, lo encontraré amargo como la vida!

En los monasterios, las sinagogas y las mezquitas se refugian los débiles que el infierno atemoriza. El hombre que conoce la grandeza de Dios no siembra en su corazón los malos gérmenes del terror y de la imploración.

¡Por qué te afliges, Khayyam, de haber cometido tantas faltas! Tu tristeza es inútil. Después de la Muerte está la Nada o la Misericordia.

El vasto mundo: un grano de polvo en el espacio. Toda la ciencia de los hombres: palabras. Los pueblos, las bestias y las flores de los siete climas: sombras. El resultado de tu perpetua meditación: nada.

Khayyam, que cosía las tiendas de la Sabiduría cayó en la hoguera del Dolor y fué reducido a cenizas. El angel Azrael cortó las cuerdas de su tienda. La Muerte vendió su gloria por una canción.

Olvida que debían recompensarte ayer y que no lo han hecho. Sé dichoso. No temas nada. No esperes nada. Lo que debe llegarte está escrito en el Libro que hojea al azar el viento de la Eternidad.

¡Qué vil ese corazón que no sabe amar, que no puede embriagarse de amor! Si no amas, ¿cómo puedes apreciar la deslumbradora luz del sol y la dulce ebriedad de la luna?

Escucha lo que la sabiduría te repite continuamente: "La vida es breve. Nada tienes de común con las plantas que retoñan después de haber sido cortadas".

¿Nuestro tesoro? El vino. ¿Nuestro palacio? La taberna. ¿Nuestros fieles compañeros? La sed y la ebriedad. Ignoramos la inquietud, ya que sabemos que nuestras almas, nuestros corazones, nuestras copas y nuestros vestidos maculados nada tienen que temer del polvo, del agua y del fuego

¿Por mucho tiempo todavía trataré de colmar de piedras el Océano? Solo tengo desprecio por los libertinos y los mojigatos. Khayyam ¿quién puede asegurarte que irás al Cielo o al Infierno? Primeramente ¿qué entendemos por esas palabras? ¿Conoces algún viajero que haya visitado esas extrañas regiones?

Admitamos que hayas resuelto el enigma de la creación. ¿Cuál es tu destino? Admitamos que hayas vivido cien años dichoso y que puedas vivir cien años todavía. ¿Cuál es tu destino?

He aquí la estación inefable, la estación de la esperanza, la estación en la que las almas impacientes de abrirse buscan las soledades perfumadas. Cada flor ¿es la mano blanca de Moisés? Cada brisa ¿es el aliento de Jesús?

Desde hace miriadas de siglos, hay auroras y crepúsculos. Desde hace miriadas de siglos los astros hacen su ronda. Pisa la tierra con precaución, pues ese pequeño terrón que vas a aplastar fué, tal vez, la pupila lánguida de un adolecente.

Considera con indulgencia a los hombres que se embriagan. Piensa que tú tienes otros defectos. Si quieres conocer la paz, la serenidad, inclínate sobre los desheredados de la vida, sobre los humildes que gimen en el infortunio, y te sentirás dichoso.

En otro tiempo, ese vaso fué un pobre enamorado que gemía por la indiferencia de una mujer. El asa, en el cuello del vaso: el brazo que rodeaba el cuello de la amada.

Ya que ignoras lo que te reserva el mañana, esfuérzate en ser dichoso. Toma un cántaro de vino, siéntate al claro de luna, y bebe, pensando que la luna te buscará, tal vez en vano, mañana.

Caeremos sobre el camino del Amor. El Destino nos arrollará. ¡Oh joven, oh encantadora copa mía, levántate y dame tus labios antes de que me conviertas en polvo!

He visto ayer un alfarero sentado delante de su torno. Modelaba las asas y los flancos de sus ánforas. Amasaba cráneos de sultanes y manos de mendigos.

La brisa primaveral refresca el rostro de las rosas. En la sombra azul del jardín acaricia también el rostro de mi amada. A pesar de la felicidad que hemos gozado, olvido nuestro pasado. ¡La dulzura del Presente es tan imperiosa!

La Rueda gira sin preocuparse del cálculo de los sabios. Renuncia al vano esfuerzo de contar los astros. Medita mas bien sobre esta certeza: debes morir, no soñarás mas, y los gusanos de la tumba o los perros vagabundos devorarán tu cadáver.

¡Bebe vino! Recibirás la vida eterna. El vino es el único filtro que puede devolverte la juventud. ¡Divina estación de las rosas, del vino y de los amigos sinceros! Goza de este instante fugitivo que es la vida.

El Corán, ese Libro supremo, lo leen los hombres algunas veces, pero ¿quién se deleita con él cada día? En el borde de todas las copas colmas de vino, está cincelada una secreta máxima de sabiduría que nos complacemos en saborear.

No busques ningún amigo en esta feria que atraviesas. No busques tampoco, un abrigo seguro. Con alma firme, acoge al dolor. Y no pienses en procurarte un remedio que no encontrarás. En el infortunio, sonríe. No pidas a nadie que te sonría. Perderías el tiempo.

En primavera, voy algunas veces a sentarme a la orilla de un campo florido. Cuando una adolescente me brinda una copa de vino, ceso de pensar en mi salvación. Si tuviera esa preocupación, valdría menos que un perro.

RUBAYAT

DE

OMAR KHAYYAM

•

Versión francesa de

FRANZ TOUSSAINT

Traducción y prólogo de

CELIA DE DIEGO

Palabras preliminares de S. E. el Ministro del Irán

NADIR ARASTEH

★

BUENOS AIRES

1936

मधुरमधुपूर्ण चषकं पाणौकृत्यापियन्नटेत्पात्री ।
दीनंमामे तादृशमाशीर्वचसासहैवसंस्मरत ।

॥ संपूर्णम् ॥

ब्रह्मश्रीमदज्जाडादि भट्ट नारायणदासः
श्री विजयरामगानपाठशालोपाध्यायाध्यक्षः
श्री विजयनगरम्.

నచ్చిక న్జైలికాంద్రు-నాయేఁడుడిఁగడు ।
నరుడుగాసంది ళ్లి-నదుముకొనుండు ।
కోపుపదుచుబుడ్డి-గొనివచ్చుచుట్టు ।
నాదిమైదీవించు-(డణఁగారుపీని ।

అజ్జాడాదిబట్ట నారాయణదాసుఁడు
విజయనగరము.

ముగింపు.

یاران بموافقت چو میعاد کنید
خود را بجمال یکدگر شاد کنید
ساقی چو می مغانه بر کف گیرد
بیچاره فلانرا بدعا یاد کنید

Yārān bamuvāfiqat chu mīʻād kunīd
Khud rā bajamāl yakdigari shād kunīd
Sāqī chu maiyi mughana bar kaff gīrad
Bīchārayi falānrā baduʻā yād kunīd

Where I made One—turn down an empty Glass!

क्षणमपिमदीय दुःखा शून्यङ्गीकुर्वतेनमांहन्त ।
उन्मीलयितुंमागक पक्ष्माण्यन्यार्थ दर्शनायाद्य ।
उपविश्यतुल्यपानेयदिबोभूयातजीवमित्राणि ।
स्मर्तव्योऽहमवश्यं प्रायाप्राणसखएषयुष्माभिः ।
पापिष्यथयदिमद्यं प्रियमपिपथ्यं परस्परं यूयम् ।
मह्यंसंबोभूया न्मधुक्रमश्चेदधः कुरुतपात्रम् ।
यदिसांवत्सरिकोत्सव मङ्गीकृत्यस्वयं पकुर्यात ।
बोभूयातान्योऽन्या नुकूलसन्तोषकारिणः सर्वे ।

చ ॥ నేఁదప్పుకోనలేను-నీబాళినుండి ।
నీమూతిగనకోర్వ-నేకోపుపడుచ ।
ఈనాబ్రతుకునకీ-వేయాటపట్టు ।
నీవుగాకెవతెయు-న్లేదునాలోన ।
నిఁకలాఁతివెలుఁగుచు-ట్టిగరెదనెట్టు ।
లేఁగ్రొత్తగాఁదగు-లెటుమొదలిడుదు ।
నాకెంటిపదనుల-న్నాయొప్పువుమఱి ।
యొగచితెప్పలఁగన-నెవ్వతెనైన ।
చెలులారమీరుమ-చ్చికగుమికూడు ।
తఱిమీచెలిమికాని-దలపోసికొనుఁడు ।
కలసిమీరలుమంచి-కైపానెడునెడ ।
నావంతుగిన్నెక్రిం-దలగానిడుండు ।

گِردِ دِگَری چِگونه پَرواز کُنَم
یا عِشقِ تُوئی چِگونه آغاز کُنَم
یک لَحظه سِرِشکِ دیده می نَگُذارَد
تا چَشم بَرویِ دِگَری باز کُنَم
یاران چو باتِفاقِ دیدار کُنید
بایَد که زِ دوستی یاد بِسیار کُنید
چون بادهٔ خوشگوار نوشید بهم
نوبَت چو بمارسَد نِگونسار کُنید

Girdi digarī chigūna parwāz kunam
Yā ' ishki tū ī chigūna āghāz kunam
Yak lahza sirishki dīda mī naguzārad
Tā chashm barūyi digarī bāz kunam.
Yārān chū bātti fāqidīdār kunīd
Bāyad ki zi dosti yād bisyār kunīd
Chūn bādaī khushguwār nōshīd baham
Naubat chū bamā rasad nigūnsār kunīd

And in your joyous errand reach the spot

श्लो० ॥ यावत्पितृगृहं गच्छे स्त्वंशनैः प्राणवल्लभे ।
तावदेवानुसृत्यत्वां सायुज्य पदवीमियाम् ॥ ११० ॥

गी० ॥ कुण्डलकर्तृकृपाणी यथात्वमहमप्यायि प्रियेऽद्यस्वः ।
हन्तभवतिनौशीर्षं द्वितयंवपुरेतदेकमेवास्ति ।
आवांस ममेकत्रै वसदावर्तावहे यथापरिधौ ।
शीर्षेपुनरवसानेऽ न्योऽन्यं विगणय्यमानमपियुञ्ज्वः
बतपात्रिनहिविमोक्तुं शक्येत्वत्प्रेमबन्धनान्नूनम् ।
देवोजानातियथाहमपश्यंस्तेसुखंप्रदोधूये ।
ममजीवितप्रयोजन मेवत्वं त्वांविनानकाप्यस्ति ।
हन्तास्मदीय हृदये भूयोभूयोमहेश्वरः साक्षी ।
उड्डयितुं किं शक्येऽहमन्यदीपंसक्तिप्रियेहन्त ।
कथमितरत्रविनूब प्रियसंपर्कं समारभेकर्तुम् ।

౧౧౧) మూ ॥ ఆ పేరెక్కు-చెలులవలె ।
నీపచ్చికపఱపుమీఁద-నీవెన్నఁడుమై ।
చాఁపెదవయ్యెడనేను ।
న్నీపాన్పునఁజేరుకొందు-నేయొయ్యారీ ।

ప ॥ కలికిరోమనకున్నట్టు-కాఱునకటు ।
తలలురెండుగాని పగడ-ఁదక్కు-నొడలు ।
తిరుగుచున్నాముగిటిచుట్టు-తెన్నెడయక ।
కలుపుకొందువాదలలువే-ఱ్క-మెయిఁదుదకు ।

جانا من و تو نمونهٔ پرگاریم (۱۱۰)
سر گرچه دو کرده‌ایم یک تن داریم
بر نقطه روانیم همی دایره وار
تا آخر کار سر بهم باز آریم
ساقی حذر از غم توام آه که نیست
صبرم ز رخت حقست آگاه که نیست
مقصود منی و جز تو کس در دل من
والله که نیست ثم والله که نیست

(110) Jānā man ū tū namūnaī pargārīm
Sar garchi dō kardaīm yak tan dārīm
Bar nuqta rawānīm hamī dāyira wār
Tā ākhirikār sar baham bāz ārīm
Sāqī hazar az ghammi tū am āh ki nīst
Sabram zi rukhathaqqast āgāh ki nīst
Maqsudi manī va juzitū kas dar dili man
Wāllāh ki nīst summa wāllāh ki nīst

CX

And when Yourself with silver Foot shall pass
Among the Guests Star-scatter'd on the Grass,

गी० ॥ दिवमहमखिलेश्वर इव हन्तकरग्राहमग्रहीष्यंचेत् ।
अथकिमनाशयिष्यं सुतरामप्यन्तरिक्षलोकममुम् ।
आदौदिवमन्यन्नव मेवयथेष्टं नकिमहमस्रक्ष्यम् ।
तत्रार्वभविष्यच्चे न्नानिष्यात्किं यथासुखंकोऽपि ।

श्लो० ॥ चलद्विष्णुपदेपश्य वर्धतेबालचन्द्रमाः ।
दिदृक्षतेंवृथैवासा वावामिहपुनः प्रिये ॥ १०९ ॥

गी० ॥ नहिकोऽपिवतयतश्श्व स्स्थितिमिह
निश्चेतुमीषदपिशक्येत् ।
अथैवस्वस्थंकुरु कामज्वरपीडितंहृदयमेतत् ।
स्वैरमिहचन्द्रिकाया मयिपेपीयस्व चन्द्रमुखिमद्यम् ।
आवांगवेषयन्नपि चन्द्रोऽयमितः परंनहिलभेत ।

చ ॥ వేలుపునకువలె-విన్నునాకయిన ।
నున్నచోనిదిమాల్చి-కుందునానేను ।
గావించనాక్రొత్త-గానేలనెల్ల ।
గోరుకొన్నటుహాయి-కుడువఁడెవ్వాఁడు ।

(౧౦౯) మూ ॥ నెచ్చెలికాంచుమదోనెల ।
విచ్చలవిడినెట్లుకాని-పించెన్మాతిన్ ।
ముచ్చటలూరుచునిచ్చో ।
మచ్చికనీవేల్పుమనల-మఱలఁగనునోకో ।

ఛ ॥ ఎవ్వఁడుజెప్పలేఁ-డే రేపుఁగూర్చి ।
యకటతమిన్బొక్కు-నాదనోదార్చఁ ।
విడినీవిరిన్ద్రావు-వెన్నెలన్మనల ।
నెలకనదిఁకనిండు-నెలమూఁతిదాన ।

از نو فلکی دگر چنان ساختمی
کازاده بکام دل رسیدی آسان

(۱۰۹) چون عهده نمی کند کسی فردا را
حالی خوش کن تو این دل شیدا را
می نوش بنور ماه ای ماه که ماه
بسیار بجوید و نیابد ما را

Az nav falakīyi digar chunān sākhtamī
Kāzāda bakāmi dil rasīdī āsan.
(109) Chūn uhda namī kunad kasī fardārā
Halē khush kun tū īn dilī shaidāra
Mai nōsh banūri māh ai māh ki māh
Bisyār bajū yad va nayā bad māra.

Would not we shatter it to bits—and then
Remould it nearer to the Heart's Desire!

CIX

But see! The rising Moon of Heav'n again—
Looks for us, Sweet-heart, through the quivering Plane:
How oft hereafter rising will she look
Among those leaves—for one of us in vain!

श्लो० ॥ निर्भाग्यंमानवंश्रान्तं सृष्ट्वालंकुटिलंविधिः ।
अस्वतन्त्रं जृंभमाण दुःखोपहतजीवितम् ॥ १०७ ॥

गी० ॥ यल्लिखितंविधिनात त्कदापिनन्यत्रनान्यथाभवति ।
दुःखानुभवादितरो नास्त्येवपुनर्मनः परीणामः ।
यद्यपियावज्जीवं रोरुद्यारक्तमंबुसात्कृत्य ।
नातिक्रम्यात्मीय प्रमाणमेकं हिपृषदुरू भवति ।

श्लो० ॥ प्रतिरुन्ध्यावचेद्दैव महंत्वमपिवल्लभे ।
शश्वन्मिथः परीरंभा मृतंनैवंपिबेवाकिम् ॥ १०८ ॥

(౧౦౭) మూ॥ గొబ్బునఁజాలించుటమే ।
లబ్బెమఱీపనికిరాని-యిడుగడఁబ్రతుకున్ ।
దబ్బిబ్బు మాటలాడుచు ।
నిబ్బరికముగనకిటుతెగ-నీల్గుటకన్నన్ ।

చ॥ మాఱదెన్నఁటికైన-మఱితలఁవ్రాఁత ।
యేడ్చినకొలఁదినే-డ్పేముమ్మరించుఁ ।
దడఁబడుకెల్లఁగ-న్దడినెత్రుగాఁచుఁ ।
కలుగుచిన్నెనని-ఁకన్దోడ్డకాదు ।

(౧౦౮) ము॥ ఓచెలి నీవున్నేనుమ ।
రీచప్పనిబడుగుఁబ్రతుకు-లెనయుటకన్నన్ ।
దోఁచినటుపాలిసికోరిన ।
యాచవిఁగొనఁగ్రొత్తమండ-లందుటమేలా ।

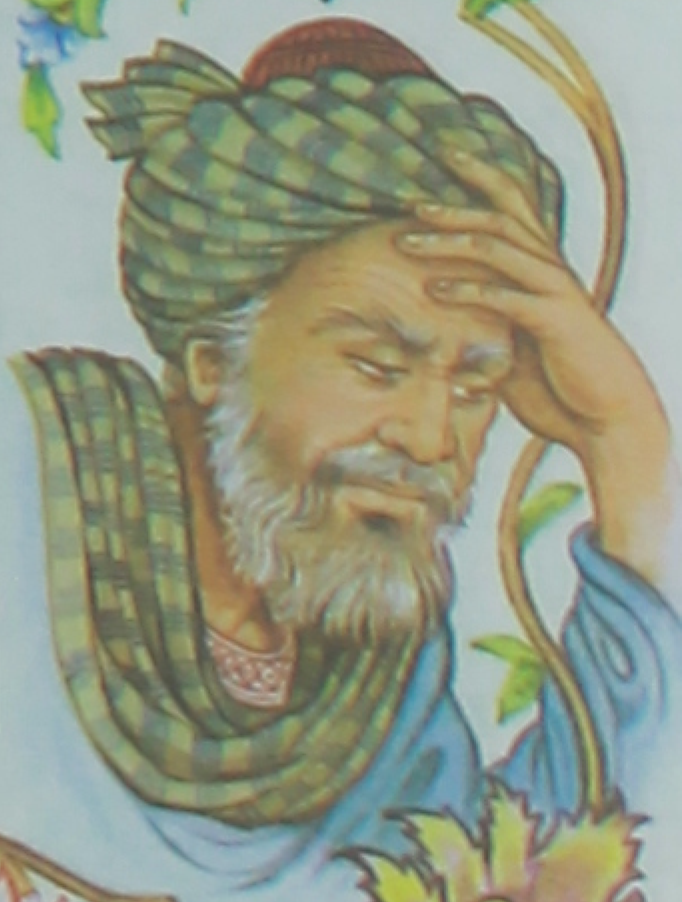

از رفته قلم هیچ دگر گون نشود (۱۰۷)
وز خوردن غم بجز خون جگر نشود
گر در همهٔ عمر خویش خونابه خوری
یک قطره از آن که هست افزون نشود

گر بر فلکم دست بودی چون یزدان (۱۰۸)
برداشتمی من این فلک راز میان

(107) Az raftayi qalam hēch digar gūn na shūd
Vaz khurdaṇi gamm bajuz khūni jigar na shūḍ
Gar dar hamayi ʻ umri khēsh khūnāba khurī
Yak qatra az ān ki hasti afzūn nashūd.

(108) Gar bar falakam dast būdī chūn yazdān
Bardāshtamī man īn falki rāzi miyān

CVII

Better, oh better, cancel from the Scroll
Of Universe one luckless Human Soul,
    Than drop by drop enlarge the Flood that rolls
Hoarser with Anguish as the Ages Roll.

CVIII

Ah Love! could you and I with Fate conspire
To grasp this sorry Scheme of Things entire,

गी० ॥ हरिहरिसंबोभूया द्विश्रान्तिस्थाममत्रमँ! किमपि ।
एतस्यपथोऽन्तमुता स्माभिरुपलभेत संप्रतियथेष्टम् ।
दिष्ट्येतः परमवनी गर्भादपिलक्षवर्षपर्यन्तम् ।
सौख्यमिहभोक्तुकामा दूर्वैवपुनः पुनः प्रजायेय ।

श्लो० ॥ विरच्यमानंज्ञातंचे ल्ललाटलिखितंपुरा ।
साधूकर्तुमकर्तुंवा नप्रबुध्येतकिंविधिः ॥ १०६ ॥

गी० ॥ अस्यजगतोविधाता रूपं सहसान्यथैव संस्कुर्यात् ।
संप्रतिनवीनसृष्टिं रचयन्तंतंविधिं प्रपश्येयम् ।
ममनामाप्यधुनासौ जगन्निघण्टोर्विधिर्निरस्येत ।
कस्याप्यदृष्टहेतो रुताधिकं मत्प्रियंप्रकुर्वीत ।

చ ॥ కలుగనీకుదిరిక-గనుచోటువేల్ప ।
నేఁద్రోవఁగానసముట్ట-నీకానియెడల ।
నేలనడుమునుండి-నేనూఱువేల ।
మాఱ్లుపచ్చికవలె-మఱిపుట్టనిమ్ము ।

(౧౦౬) మా ॥ మనముచనకమునుముందే ।
దినుసెందేమాఱి క్రొత్త-తేటన్గానసీ ।
తినిపించనిమ్ము క్రొంజవి ।
మనకిత్తఱికానియెడల-మనలఁగెడపనీ ।

చ ॥ తనపన్నికన్వేల్పు-తగమాఱ్చుఁగాక ।
యావింతచెల్వుగనే-నరయుదున్గాక ।
లేకనాపేర్కవి-లెన్దుడ్చుఁగాక ।
కాకనావెంపుఱి-కన్బెంచుఁగాక ।

کاش از پی صد هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بر دمیدن بودی

یزدان خواهم جهان دگر گون کندی (۱۰۶)
واکنون کندی تا نگرم چون کندی
یا نام من از جریده بیرون کندی
یا روزی من ز غیب افزون کندی

Kāsh az pai sad hazār sāl az dili khāk
Chūn sabza umīd bar damīdan būdī.

(106) Yazdān khāham jahāni digar gūn kunadī
Vāknūn kunadī tā nigaram chūn kunadī
Yā nāmī man az jarīda bīrūn kunadī
Yā rōzīyi man zi ghaib afzūn kunadī.

Toward which the fainting Traveller might spring,
As springs the trampled herbage of the field!

CVI

Oh if the World were but to re-create,
That we might catch ere closed the Book of Fate,
And make The Writer on a fairer leaf
Inscribe our names, or quite obliterate!

श्ला० ॥ हन्तनश्येद्वसन्तश्री र्श्येन्नवनवंवयः ।
गहनान्तः परिच्छन्नं कः पश्येन्मधुगायनम् ॥ १०४॥

गी० ॥ नवयौवनचारित्रं समबोभूवीत्तदेवमिहपूर्णम् ।
अपिहरितवसन्ततु र्हन्ता बोभूत्कठोरहेमन्तः ।
आनन्दनटत्पक्षी तारुण्योपाख्ययापियोऽवाचि ।
हन्तनजानेसकदा यासीद्भूयः स्वयंयदा प्रागात् ।

श्लो० ॥ अटव्यखातस्वरूपं यदीषदपिसूचयेत् ।
किमुत्पतिष्णुर्नभवे त्पिपासुर्भूस्तृणं यथा ॥ १०५ ॥

(౧౦౪) మూ॥ ఉడుగుచునుండున్ననఁదఱి ।
చెడుచుండున్గ్రొదమయీడు-చెల్వముతుదకున్ ।
ఒడలుమఱపించుకూఁత ।
న్గడిదేఱినపోలిగాఁడు-కన్ను మొఱంగున్ ।

చె ॥ పడుచుఱికమ్ము చె-ప్పకపోయెనకట ।
కాఫిమందు నెలపొం-గటి నెలయయ్యె ।
నెలమినాటాడులే-యీడను పులుఁగు ।
తెలియలేనెట్టులే-తెంచెనోచనెనో ।

(౧౦౫) మూ॥ తఱఁగను నేనిన్ద్రోలెము ।
నిగనిగనగుచెలమజాడ-నెగడెదుడప్పి ।
న్గ్రాగిలెడుతెరువరియుబుకున ।
ఱఁగిమఱలన్డలనిగిడ్చి-నగఱికమాడ్కిన్ ।

افسوس که نامهٔ جوانی طی شد (۱۰۴)
وین تازه بهار ارغوانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب
افسوس ندانم که کی آمد کی شد

ای کاش که جائی آرمیدن بودی (۱۰۵)
یا این ره را بسر رسیدن بودی

(104) Afsōs ki nāmaī jawānī tai shud
Vīn tāzayi bahārī arghavanī dai shud
Ān murghi tarab ki nāmiū būd shabāb
Afsōs nadānam ki kai āmad kai shud.

(105) Ai kāsh ki jāī āramīdan būdī
Yā īn rah rā basar rasīdan būdī

CIV

Yet Ah, that Spring should vanish with the Rose!
That Youth's sweet-scented manuscript should close!
The Nightingale that in the branches sang,
Ah whence, and whither flown again, who knows!

CV

Would but the Desert of the Fountain yield
One glimpse—if dimly, yet indeed reveal'd,

मांत्वमिहयथास्राक्षी रहंतथैवादिदेव समभूवम् ।
तवनिर्हेतुककृपयौ दार्येणापि सहजेनसंपुष्टः ।
शतवत्सरपर्यन्तं करवाणि समस्त घोरपापानि ।
मम्यक्ततः परीक्षै त्वत्कारुण्यमधिकमुतमेऽघामिति ।

श्लो० ॥ मधुवन्नास्तिकोऽहार्षी न्ममगौरवसंपदम् ।
आश्चर्यंषानवणिजो लाभोऽल्पोऽपिव्ययोऽधिकः ॥ १०३ ॥

गी० ॥ अस्माकं लज्जामापि सद्योवरुणात्मजाददरदेवम् ।
अहमिहहलिम्प्रियाया नासिसाहयिषामिकिञ्चिदपिविरहम् ।
विश्रान्तोऽबोभूवं विक्रेतारोहलिम्प्रियायास्ते ।
दित्सन्तोऽधिकमूल्यं किन्त्वल्पं लाभमेवमीप्सन्ति ।

విద్దానిమించునా-యేఁపింకఁగనవు ।
నీపన్నుగడపేర్మి--నేయేపుగంటిఁ ।
గల్లనూఁతేండ్లదాఁ-కన్నరిగించి ।
నీనెమ్మినాఁసేగి-నెగ్గటన్గందు ।

(౧౦౩) మూ ॥ ఏఁజమువులనమ్మనిన ।
న్నీఢజా నైపుచెఱచి-యొందేఁగొప్పన్ ।
బోఁజెనకినయీసీవిరి ।
కేజంగడినమ్మువాని-కి న్మిగులున్నే ।

ఛ ॥ చెచ్చెరన్నాతట్టి-చింపెనాఁకోఁపు ।
వదలనాసీవిరి-(న్బతుకున్నదనుకఁ ।
గొద్దినేగొనుచుంద్రదు-గొప్పదిన్నిచ్చి ।
యూరార కెంపుకో-పమ్ముకబ్బిళ్లు ।

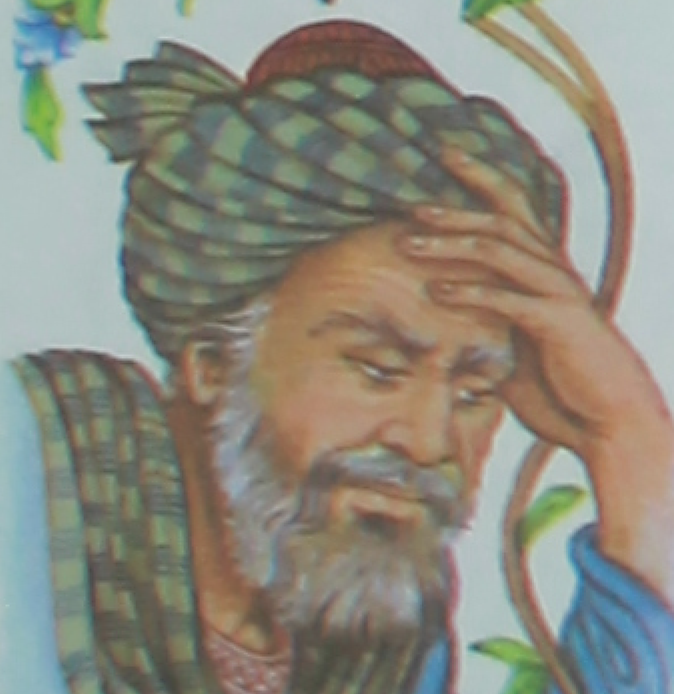

گر من گنه روی زمین کردستم
عفو تو امید است که گیرد دستم
گفتی که بروز عجز دستت گیرم
عاجز تر ازین مخواه کاکنون هستم

(۱۰۳) با آنکه شراب پردهٔ ما بدرید
تا جان دارم نخواهم از باده برید
من در عجبم ز می فروشان کایشان
به زین که فروشند چه خواهند خرید

Gar man guna rūyi zamin kar dastam
Aivi tū umīd ast ki gīraddastam
Gufti ki barozi ' ajz dastat gīram
' Ājiz tar azin makhāh kāknūn hastam.

(103) Bā ān ki sharāb pardaī mā badarīd
Tā jān dāram na khāham az bāda burīd
Man dar ' ajabam zi maiyi farōshān kāyishān
Bih zīn ki firōshand chi khāhand kharīd.

And then came Spring, and Rose-in-hand
My threadbare Penitence apieces tore.

CIII

And much as Wine has play'd the Infidel,
And robb'd me of my Robe of Honour—Well,
I often wonder what the Vinters buy
One-half so precious as the ware they sell.

श्लो० ॥ प्राग्यतश्शपथात्प्राय: पश्चात्ताप: प्रशस्यते ।
आगतेपुष्पसमयेऽ नुशयोध्वस्यतेतमाम् ॥ १०२ ॥

गी० ॥ निश्चिनुवेऽहमहरहोनूनं पश्चात्तपामिनक्तमिति ।
सुविचार्य महापातकमधराधरिनेममात्रपानेन ।
पुष्पसमयोऽपिसंप्र त्यागात्सइत: परंनशोचामि ।
पश्चात्तापायैवा नुशयंसुरभावयेविधेदेहि ।
यदिपापमकार्षमहं वसुंन्धरासंमुखे जनार्तिकरम् ।
तवसहनकरोमासु द्धरेदिति तथापिनूनमाशंसे ।
आपद्दिनेग्रहीष्ये त्वां हस्तेनेत्यजागादिष्ठास्त्वम् ।
अत्यधिकापत्तिदशा मित: परंनहिममप्रतीक्षस्व ।

---

(౧౦౨) మూ॥ ఒట్టునిల పెట్టుకొనలే ।
దిట్టులనాసల్పినట్టి-యెగ్గుదలఁపరా ।
దెట్టొక్రొన్ననమబ్బు ।
న్బట్టిననావంతచిందు-వందయ్యెఁగదా ।

చె॥ వగచెదనాకల్ల-పనిగూర్చిమాపు ।
బుద్ధితోఁబెదవిగ-ల్పుట కొప్పనంచుఁ ।
బట్టుఁదలన్గొందు-ఁబగలెల్లఁగాని ।
యామనియరుదెంచె-నావంతదోలఁగె ।
ననతటి హాయిగా-నలువారునేని ।
నోమనీనోముమా-నుటకోహోవేల్ప ।
నేనీయెడనయివు-నెఱపితినేని ।
నీయొక్కకెయూఁత-నేఁగోరియుంటిఁ ।
గడగండ్లనన్నీవు-గాఛెదనంటి ।

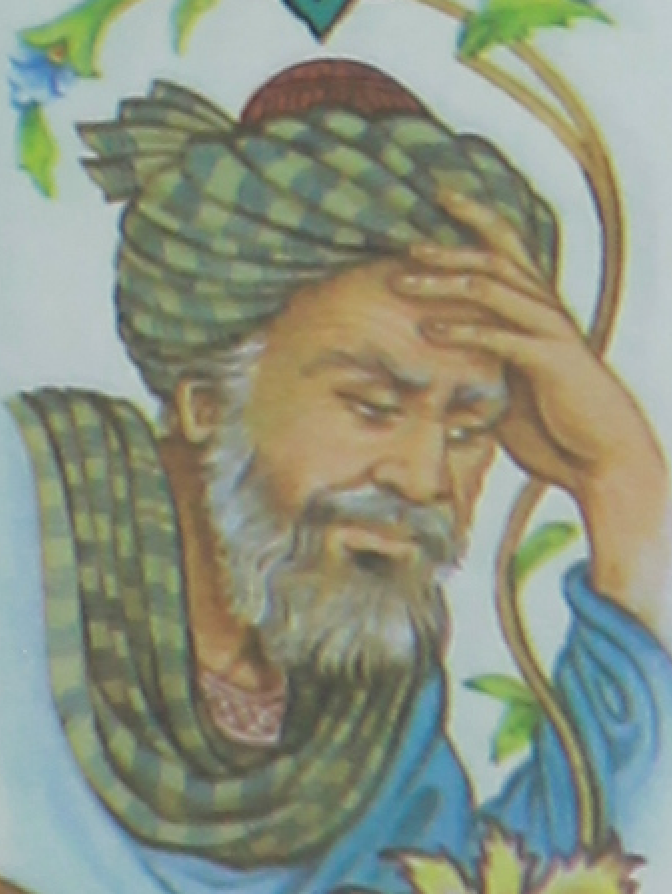

(۱۰۲) هر روز برانم که کنم شب توبه
از جام و پیالهٔ لبالب توبه
اکنون که رسید وقت گل هر غم نیست
در موسم گل ز توبه ده یا رب توبه
آنم که پدید گشتم از قدرت تو
پرورده شدم بناز در نعمت تو
صد سال بامتحان گنه خواهم کرد
تا جرم منست بیش یا رحمت تو

(102) Har rōz barānam ki kunam shabi tauba
Az jāmwa piyālaī labālabi tauba
Aknūn ki rasīd waqti gul har ghamm nīst
Dar mausimi gul zi tauba dih yā rabb tauba
Ānam ki padīd gashtam az qudrati tū
Parwarda shudam banāz dar ni' amati tū
Sad sāl bāmtihān guna khāham kard
Tā jurmi manast bēsh yā rahmati tū

CII

Indeed, indeed, Repentance oft before
I swore—but was I sober when I swore ?

गी०॥ यदहमपेपीयिष्ये हालांस्रवत्तदीयगन्धोऽपि ।
तावदुदजङ्गमिष्यत भूमेर्यस्या अधोबुभूषामि ।
यदिकोऽप्यजङ्गमिष्य न्ममपितृगृहपरिसरेमधुपिपासुः ।
नूनमबोभूयिष्यत सुतराम्मत्तः स इहपरभ्रष्टः ।

श्लो०॥ विग्रहाराधनेनाभू द्भाग्योऽयमभाजनः ।
दासः परवशोहन्ता किञ्चनः स्तुतिपाठकः ॥ १०१ ॥

गी०॥ सन्ध्यावन्दनतोऽप्युपवा सेऽटटिषीयदाममप्रकृतिः ।
समबोभूयिष्टतमामेवास्मन्मोक्ष इत्यजागादिषि ।
हन्त सदाचारोऽयं भ्रष्टोऽबोभून्ममापराधेन ।
उपवासोऽपिवृथैवा दध्वंसन्नेममात्रपानेन ।

చ ॥ ఆపాటికోపునే-నానెదన్దుదకు ।
నేనుండుబోరియనుం-డికసిమనంగి ।
గబ్బుచెంగటఁబోవు-కైపుమారిమయి ।
ముమ్మరంబుగమైక-మున్గొల్పికూల్చు ।
(౧౦౧) మూ ॥ ఇమ్ముగనిటనేఁగొల్చిన ।
బొమ్మలునాకల్మినిగ్గు-పొర్గులఁగలఁచెన్ ।
ఒమ్మించెగొప్పఁచిప్పకు ।
నమ్మించెన్దొడ్డపేరు-నాజావళికిన్ ।
తే ॥ కొలుపునుంకుతలంపు-గొనునెడన్దొరకెఁ ।
బెంద్రోవయనివిఱ్ఱ-వీగియఱచితి ।
నామడినకటపో-కాచెఁనానేఁగి ।
బుక్కెడుకోపుతో-బుస్సెనాయిల్లి ।

تا بر سر خاکی من رسد مخموری

از بوی شراب من شود مست و خراب

طبعم بنماز و روزه چون مائل شد (۱۰۱)

گفتم که نجات کلیم حاصل شد

افسوس که آن وضو بباری بشکست

وآن روزه به نیم جرعهٔ می باطل شد

Tā bar sar khāki man rasad makhmūrī
Az bū yi sharābi man shūd mast wa kharāb.

(101) Taba' m banamāz wa roza chūn mā'il shud
Guftam ki najāti kullīm hāsil shud
Afsōs ki ān wuzū ba bārī bashikast
Wa ānrōza ba nīmi jura'ī mai bātil shud.

As not a True-believer passing by
But shall be overtaken unaware.

CI

Indeed the Idols I have loved so long
Have done my credit in Men's eye much wrong:
Have drown'd my Glory in a shallow Cup
And sold my Reputation for a Song.

श्लो०॥ परस्परचिरस्नेहौ पुनरारूढ यौवनौ ।
जायापतीपितृवने सम्मिल्येतां सुवासितौ ॥ ९९ ॥

गी०॥ हन्त पिपाक्षिष्यतिपद घातैर्याविद्विधिमेंदीयशिरः ।
दीदांसिष्यतिसममा वयवौघंविहगपक्षातिचयमिव ।
अप्यन्यत्किमपिसुरा भाण्डान्मन्मृत्स्नयेहमाकार्षीः ।
अभविष्यंत्तत्पूर्णं चेदऽमिहमुहुरहोन्वजीविष्यम् ।

श्लो०॥ पार्श्ववर्तिनमाकर्षे न्ममगन्धोऽपिपाशवत् ।
मधुस्त्रीरसिकाः सर्वे जायन्तां पुनरास्तिकाः ॥ १००॥

---

(౯౯) మూ ॥ కోదమహాయలుతలఁపునకు ।
న్బదపడిరప్పించుఁడడువ-పడుచుచెలుల్నె ।
మ్మిదలిచర్మణనలరుఁదోఁట ।
న్గుదురుగనగిపల్కరించు-కోనసీమఱలన్ ।

చె ॥ అదనునాతలఁదన-యడుగులన్ద్రొక్కి ।
పుంజుతెక్కువలెనా-మూలూడఁబెఱుక ।
నామేనిబుగ్గిమా-నకకోపుకాఁగు ।
గావించియద్దాని-గడుఁగోపుతోఁడ ।
నించుఁడీక్రమ్మఱ-న్నేమనఁగలను ।

(౧౦౦) మూ ॥ పోఁడిమినేలఁగలియునా ।
పాడుపడడుమబ్బువలెన-వలగాలిన్దూఁ ।
గాడించితోఁడువేడుక ।
తోడన్దన్నంటసిల్లు-దోడ్డపాలపరిన్ ।

خاقان دلاوری و خضر زمنی

15/11/60

DATE LABEL

در پای امل چو من سر افگنده شوم (۹۹)
وز دست اجل چو مرغ پرکنده شوم
زینهار گِلم بجز صراحی مکنید
شاید که چو پر باده شوم زنده شوم

چندان بخورم شراب کین بوی شراب (۱۰۰)
آید ز تراب چون شوم زیر تراب

---

(99) Dar pāyi amal chū man sar afganda shūm
Waz dasti ajal chu murg park anda shūm
Zínhār gilam bajuz surāhī makunīd
Shāyad ki chū pur bāda shūm zinda shūm.

(100) Chandān bakhuram sharāb kīn būyi sharāb
Āyad zi tarāb chūn shūm zeri turāb

XCIX

Whither resorting from the vernal Heat
Shall Old Acquaintance Old Acquaintance greet,
Under the Branch that leans above the Wall
To shed his Blossom over head and feet ?

C

Then ev'n my buried Ashes such a snare
Of Vintage shall fling up into the Air,

श्लो० ॥ मधुप्रपाययेदन्त्ये स्नापयेन्मधुनाभृशम् ।
अमुम्मधुरसामूले स्थापयेन्मधुपण्डितम् ॥ ९८ ॥

गी० ॥ यावदहं प्रागगमं स्नपयावश्यं मुहुर्हलिप्रियया ।
अधिकृत्याच्छसुरामा ख्यापयसर्वंपरेतकल्पमपि ।
प्रेतोत्थानदिनेमा मादिदृक्षिष्यतयदीदृशंयूयम् ।
ऐक्षिष्यध्वंशुण्डा प्रान्तस्थपुराणमृत्तिकाराशौ ।
समवेहिममबलाया सवपात्रंसहमयानिधेहित्वम् ।
माणिक्यमिवास्यंमे हरिनीलंसपदिहिपरिणमयस्व ।
जोषंसंस्नापयमां परेतमानखशिखंहलिप्रियया ।
स्वादुक्षुपप्रकाण्डैः सुदृढमापिविरचयमामकंखट्टिम् ।

(౯౮) మూ ॥ నాయూపిరి కాఁపాడుఁట ।
కైయానెదఁ గైపుసల్పఁ-గల కెంగోపున్ ।
నాయుగము వాయసీవిరి ।
కాయన్నాఁ యొల్లునాని-కల్లైపోనీ ।
చె ॥ పోలియసీవిరిలోన-ముంచుఁడీనన్ను ।
నొల్కి-కొల్పునఁబల్కు-ఁడుత్త కెంగోపు ।
నాతిర్గి లేచిన-నాఁడునన్గాంచు ।
వేడ్క-యుండిసఁగోపు-వెంట నెమకుఁడు ।
నాడప్పిదీఱగ-నా వైపునోరయఁ ।
బంకెడుకోపుని-ల్వాన్నల్పుఁడీరు ।
కావించుఁడిక్క-ప్పు-కలుమూతి కెంపు ।
కడుగుఁడీనేఁ జెల్ల-ఁగడఁగోపుతోడఁ ।
బన్నుఁడంగూరుచు-వకఁగంపరమ్ము ।

چون فوت شوم بباده شوئید مرا (۹۸)
تلقین ز شراب ناب گوئید مرا
خواهی که بروز حشر بینید مرا
از خاک در میکده جوئید مرا
زنهار مرا ز جام می قوت کنید
وین چهرهٔ کهربا چو یاقوت کنید
چون در گذرم بمی بشوئید مرا
وز چوب رزم تختهٔ تابوت کنید

(98) Chūn faut shūm babāda shūīd marā
Talqīn zi sharābi nāb gō īd marā
Khāhī ki barōzi hashr bīnīd marā
Az khāki dar maikada jū īd marā
Zinhār marā zi jāmi mai quvvat kunīd
Vīnchahraī kahrubā chū yāqūt kunid
Chūn dar guzaram bamai bashūīd marā
Waz chūbi razm takhtayi tābūt kunīd.

XCVIII

Ah, with the Grape my fading Life provide,
And wash my Body whence the Life has died,
And lay me, shrouded in the living Leaf,
By some not unfrequented Garden-side.

ममपार्थिववपुषोयादि निरमेमीयिष्यतोरुगलमाणिकः ।
अपितमपोपुर्विष्यदु दबोभविष्यत्पुनस्तदेवद्राक् ।
नूनमहमन्त्यकाला धःपदमाक्षुभ्यपंपतिष्यामि ।
नष्टोत्साहः प्रवया शिथिलोऽपि जुगुप्सितः परेष्यामि ।
दर्द्दश्यध्वं भाण्डा दन्यन्ममृत्स्न येहमाकार्ष्टे ।
तावज्जेजीवीयां यावदिदं हालयाप्रपोपूर्यात् ।
श्लो० ॥ इत्थं संभाषमाणेषु तेषुयःकोऽप्यजागदीत् ।
सैषभ्रातः पश्य पश्य सुरयायातिभारिकः ॥ ९७ ॥
गी० ॥ उपवासव्रतमासोऽ प्यसीसदत्पारणंसमररंभत् ।
माधवशृङ्गारकला विलासकथकाग्रणीःसमायासीत् ।
समयोऽयमबोभूय द्भुजयोः सन्धायचर्म भाण्डानि ।
वीवधकाः पश्यैते पृष्ठंपृष्ठमिति समगदिषुरद्य ।

గిట్టించుతటికాళ్ళ-క్రిందనలంగి ।
త్రోనెనామనుకోర్కె-తుత్తుమురైన ।
వినుడుసల్పకుఁడుసీ-విరిపంటితప్ప ।
నాసేలనుండి ది-ననుమఱేదియును ।
నేఁబ్రదికెదనది-నిండిన న్నళ్ళి ।
(౯౭) మూ ॥ ఇటులవ్వారనుకొనుచు ।
న్దటుకునసెలపొడుపుగాంచి-తలలెత్తుచున ।
చ్చటమోపరిమ్రోఁతన్ను ।
చ్చటవినిత్రావుటకునోళ్ళ-చాఁపిరివేడ్క-న్ ।
చ ॥ నుంకునెలచనేఁబం-డుగుఘాటవచ్చెఁ ।
బాడిపంటలురెచ్చె-బాటకాఁడొచ్చె ।
మోపర్లుసిద్దెల-న్మాఁపులఁదాల్చి ।
వెడలివచ్చుచుమెన్ను-వెన్నునుచుంద్రు ।

زنهار گلم بجز صراحی مکنید
شاید که چو پر باده شود زنده شو

(۹۷) ماه رمضان برفت و شوال آمد
هنگام نشاط عیش و قوال آمد
آمد گه آنکه خیکها اندر دوش
گویند که پشت پشت حمال آمد

Zinhār gilam bajuz surāhī ma kunnīd
Shāyad ki chū puri bāda shūd zinda shūm.

(97) Māhi ramazān baraft va shawwal āmad
Hangāmi nashāti ' aish va qavvāl āmad
Āmad gahi ānki khīkhā andar dōsh
Gōyand ki pushti pushti hammāl āmad.

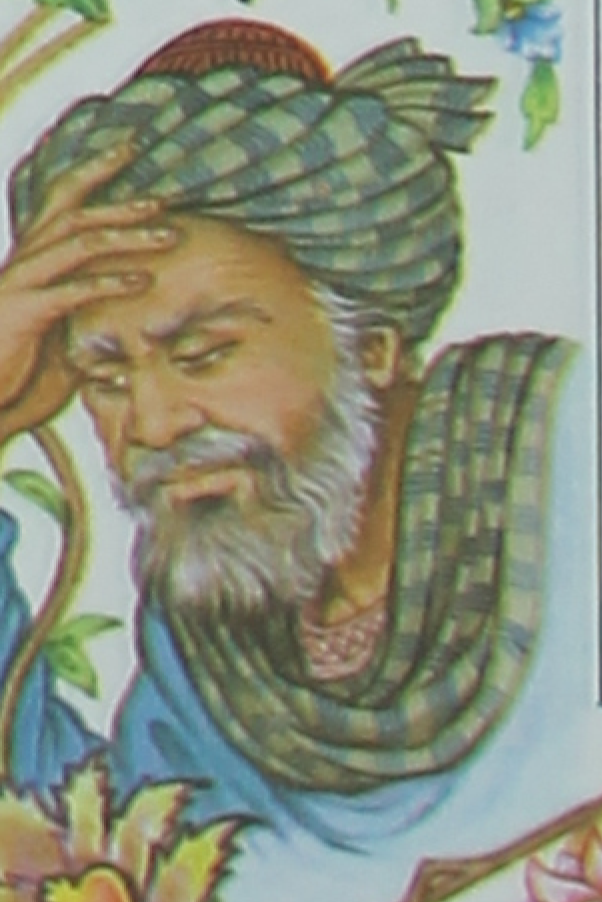

But fill me with the old familiar Juice,
Methinks I might recover by-and-bye ! "

XCVII

So while the Vessels one by one were speaking,
One spied the little Crescent all were seeking :
And then they jogg'd each other, " Brother ! Brother !
Now for the Porter's shoulder-knot a-creaking ! "

दुष्टाबोभूयेरन् सकलायदिमूर्तयोऽपिनिस्सारा: ।
दोषः कईदृशानां सर्वासांप्रायशोऽबमस्येत ।
अन्त्यविचारणादिवसे चर्चासंबोभविष्यतिप्रचुरा ।
नाभूत्कदापिकेवल सात्विकमूर्तैश्शुभंविनाकिञ्चित् ।
त्वंसम्मोदस्वतमां शिवमेवस्याद्भविष्यदायुरापि ।
त्वरितः ससुहृन्माणिरापि बोभूयिष्यतइतिप्रशं सान्ति ।

श्लो० ॥ साधूक्तमस्मान्यः कोऽपि यद्वातद्वा नियोजयेत् ।
अन्योऽवादीत्किंबहुना मधुपाययमामिति ॥ ९६ ॥

गी० ॥ मामकजीवितविटप श्चाखाद्येतयुगपद्यदामूलात् ।
परितस्तस्याङ्गान्यपि बहिर्निरस्तानि हन्तबोभूयुः ।

సైబ్రైననవియొన-చిఁనయోగిఁ కేది ।
తుదినాటియరయిక-దొడ్డగానుండఁ ।
దత్తఱనదరెడు-న్దగుచెలికాఁడు ।
అనుచుఁబల్కెదరెన్నఁ-డైనఁదామంచి ।
నుండిమేల్దప్పది-నుసురాదిఁ కెదియు ।
హాయిగానుండుముం-దగులెస్సఁబ్రతుకు ।

(౯౬) మూ॥ ఇంకెవఁడోపల్కె-నొక్క ।
రింకెన్నా పారిబోంది-యెన్నఁడోయిట్టుల్ ।
పెంపైకెమూలనడఁగెనా ।
యంకిలినదటానిమఖిల-హాయి స్మనెదన్ ।

తె॥ మొదలంటనామిడ్కు-మోవుఁడఁబెఱికి ।
యాకులురెమ్మలం-దండఁబోఱువివ్వ ।
నాపారితోఁడఁబ-నఁటివానిదానఁ ।
గోపునింపినఁబ్రతు-కునదియుమఖల ।

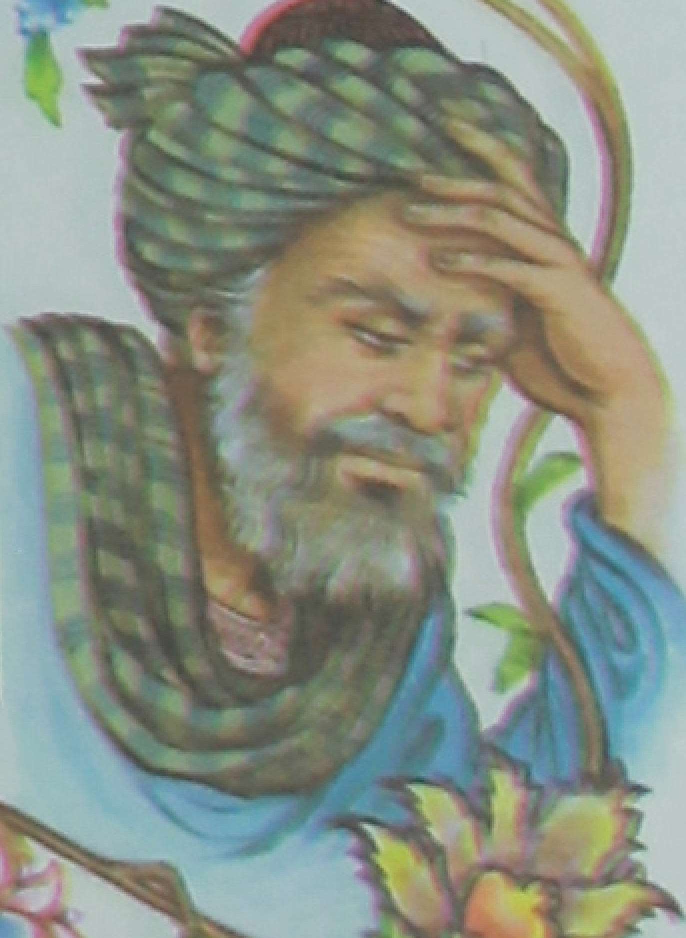

از خیرِ محض جز نکوئی ناید هرگز
خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

آندم که نهالِ عمرِ من کنده شود (۹۶)
و اجرام ز یکدگر پراگنده شود
گر زانکه صراحی کنند از گلِ من
حالی که پر از باده کنند زنده شود
در پای ازل چو من سر افگنده شوم
وز بیخِ امیدِ عمر برکنده شوم

Az khairi mahz juz nikū ī nāyad hargiz
Khush bāsh ki ʻāqibati nikū khāhad būd.

(96) Āndam ki nihāli ʻumri man kanda shūd
Wa ajrām zi yak digar parāganda shūd
Gar zānki surāhī kunand az gili man
Halē ki pur az bāda kunand zinda shūd
Dar pāyi azal chū man sar afganda shūm
Waz bē khi umīdi umr bar kanda shūm

They talk of some sharp Trial of us—Pish!
He's a Good Fellow, and 'twill all be well."

XCVI

"Well," said another, "Whoso will, let try,
My Clay with long oblivion is gone dry:

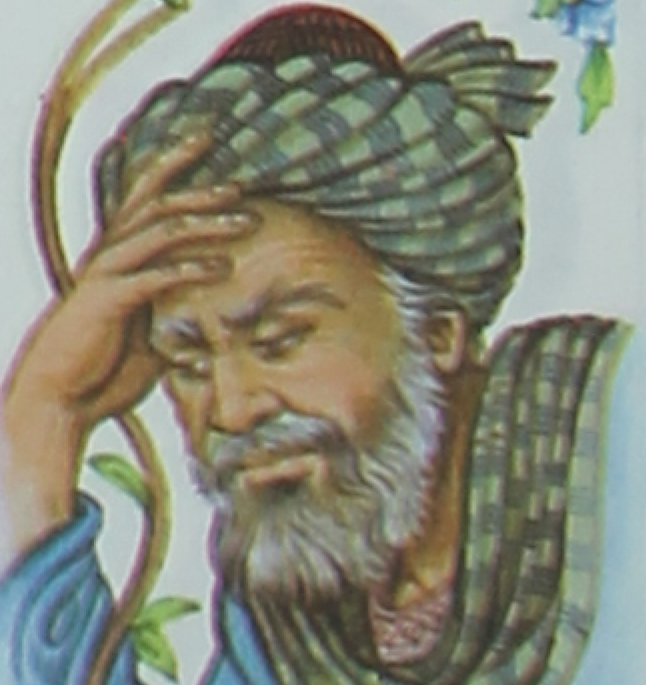

गी० ॥ पूर्वेद्युर्नक्तमहं कुलालशालामजीगमंसहसा ।
मूकानपिवागीशान् द्विसहस्रमिताञ्जनांस्तदाद्राक्षम् ।
एकमपिपानपात्रं द्रागेवंस्वयमजू घुषच्छब्दम् ।
घटनिर्माताक्वपुनः क्रयिकः क्वास्तिहन्तविक्रेता ।

श्लो० ॥ मायीविधिर्जगत्कर्ता तेनजन्तुर्विचार्यते ।
दीयतेकर्मफलामि त्यन्योऽवोचज्जनश्रुतिम् ॥ ९५ ॥

गी० ॥ पञ्चीकुर्वन्धाता भूतान्यपिमेलयन्यदास्राक्षीत् ।
कस्माद्धेतोर्भूय स्तानिसलोपानिकिमुतसोऽकार्षीत् ।
यदिमूर्तान्येतानि प्रायः सुगुणास्पदानिबोभूयुः ।
भूयोऽदयःकिमवधी त्प्रसभमपिवृथैवतान्य सौहन्त ।

చ॥ అరిగితిన్బడుఁతల-యంగడికేను ।
నిన్నమాపచటఁగం-టిఁ నెండువేల ।
పలికియున్బలుకని-పంటులందెదియొ ।
కూఁతవేసెన్గడు-గొబ్బునిట్లు ।
క్రొవికూపఁఱిమొట-ఁగొనువాఁడెఁకెచట ।
నమ్మునతఁడెచోట-నంచుబిగ్గరఁగ ।

(౯౫) మూ.॥ తగులొప్పనిబిగికొన్పుల ।
తగవరి బడియొడయఁడొడఁ-డదనతోఁ వేల్పి ।
తెగమిగులబొమ్మలాట ।
న్నెగడ్చితానాడుకొనున-నియెనెందేని ।

చ॥ పుట్టుకతోఁ వేల్పు-బొందులుకూర్చె ।
మఱలనయ్యావినడు-మన్మాఁచ్చునేల ।
మంచివౌనెడవాని-మాపవేమిపని ।

ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش
کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش
دارنده چو ترکیب طبائیع آراست (۹۵)
باز از چه سبب فگندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستنش از بهر چه سود
ور بد آمد پس این صور عیب چراست
گویند بحشر جستجو خواهد بود
وان یار عزیز تندخو خواهد بود

Nāgāh yakī kūza bar āward khurōsh
Kū kūzagar va kūza khar-wa kūza farosh.

(95) Dāranda chū tarkībi tabā'ī ārāst
Bāz az chi sabab figan dash andar kam ū kast
Gar nēki āmad shikastash azbahri chi sūd
Var badi āmad pas īn suvari 'aib chirāst
Gōyand bahashri justjū khāhad būd
Wān yārī 'azīz tūndkhō khāhad būd

One on a sudden peevishly exclaim'd,
"Which is the Potter, pray, and which the Pot?"

XCV

Said one—"Folks of a surly Master tell,
And daub his Visage with the Smoke of Hell;

श्लो० ॥ अकस्मात्कुंभकारोऽपि भिन्द्याच्चेत्स्वकृतंघटम् ।
कंपेतकिं तस्यपाणि रित्यवोचत्परोहसन् ॥ ९३ ॥

गी० ॥ ननुमामकागमादिह नकोऽपिबोभूयते विधेर्लाभः ।
ममनिष्क्रमादितोबत तन्माहि मोरूकृतोनबोभूयात् ।
कस्मादपिकर्णौमे शोश्रूयेते नतत्वतः किञ्चित् ।
हन्तममागमनिर्गम कार्येएते कथं प्रवर्तेते ।

श्लो० ॥ जिज्ञास्यते देहयात्रा वृथाकिमापि जीवितम् ।
घटः कः कुंभकारः क इत्यवादीत्तदेतरः ॥ ९४ ॥

---

(౯౩) మూ ॥ ఏరున్నారన నేరక ।
యూరక యున్నారలెవ్వరుండో పల్కనిటు ।
రారాదూరకుండీతా ।
నారయకావేల్పుగూడ నైపోనరించున్ ।

చ ॥ నారాకవేలు పేనయ మొనగూర్చె ।
నాపోకనాతని నలువెటు హెచ్చె ।
రప్పించినజైచ్చెర నెవ్వడలించు ।
నుడువునారెండు పీనులవిన లేదు ।

(౯౪) మూ ॥ బ్రదుకననేమీ మఱియు ।
జ్జదియుటయననేమియిట్లు చయ్యనమాత్ర ।
ట్లాదలునిదిట్టులనేలా ।
కుదురెదిపిడు తెద్దిబుడ్డి కూపరియేండీ ।

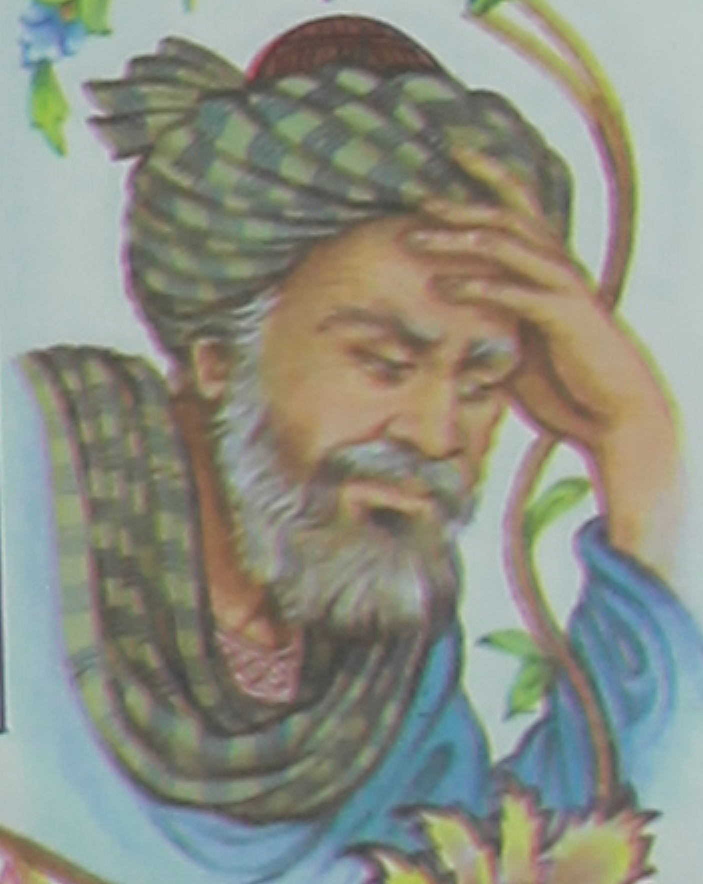

ز آوردن من نبود گردون را سود (۹۳)

وز بردن من جاه و جلالش نفزود

وزهیچ کسی نیز دو گوشم نشنود

کآوردن و بردن من از بهر چه بود

درکارگه کوزه گری رفتم دوش (۹۴)

دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

(93) Zi āwardani man nabūd gardūn rā sūd
Vaz burdani man jāh va jalālash nafuzūd
Vaz hēoh kasēnīz dōgōsham nashunūd
Kāwardan wa burdani man az bahrichi būd.

(94) Dar kārgahi kūzagarī raftam dōsh
Dīdam dō hazār kūzayi gōyā va khamōsh

XCIII

None answer'd this ; but after silence spake
Some Vessel of a more ungainly Make ;
“ They sneer at me for leaning all awry ;
What ! did the Hand then of the Potter shake ? ”

XCIV

Thus with the Dead as with the Living, WHAT ?
And WHY ? so ready, but the WHEREFOR not,

गी० ॥ आचुंबितफालमपी हविंद्यते ह्यमद्यपात्रायम् ।
सविनिर्मित्सातिचक्री तदेवादिदरीषतिस्थलेभूयः ।

श्लो० ॥ अन्योऽगादीदर्भकोऽपि नभञ्ज्यादात्मभाजनम् ।
विषवृक्षोऽपिसंवर्ध्यस्वयं छेत्तुमसाम्प्रतम् ॥ ९२ ॥

गी० ॥ सङ्गीकृतानितानी ह चक्रिणा पानभाजनाङ्गानि ।
दीदांस्येरंश्चेत्सोऽपीर्ष्यिषिषेदेववारुणीमत्तः ।
कतिशीर्षाण्यङ्गीनापि चक्रीरम्यैरचीकरत्स्वनखैः ।
प्रेम्णैवहन्तसपुन र्द्वेषेणैवं स्वयंव्यदिदरीषीत् ।

చ॥ ఎఱుకగల్గినవార-లెల్లఁగొండాడఁ ।
గ్రాలునంట్లుముడియ-కట్టెడుబుద్ధి ।
క్రోవులమేఁతరీ-గొనన్బెనదినును ।
కావించునదియుము-క్కలుగొట్టునేల ।

(౯-౨) మూ॥ అనెలాఁతివాఁడుతానె ।
క్కినకొమ్మన్వ్యక్తియైన-ఁగినిసినఅకునా ।
తనకైయూరనొనచిఁన ।
పనిముట్టున్వేలుపలిగి-పాడెటుసల్పున్ ।

చ॥ చాలవఁతులువేసి-సల్పినలొట్టి ।
చెఱుపనొప్పఁడుకైపు-చెలఁగినవాఁడు ।
మొదలడుగులువ్రేళ్ల-మొనలతోఁబన్ని ।
బరువడిఁగిట్టక-పగులుచునెవఁడు ।

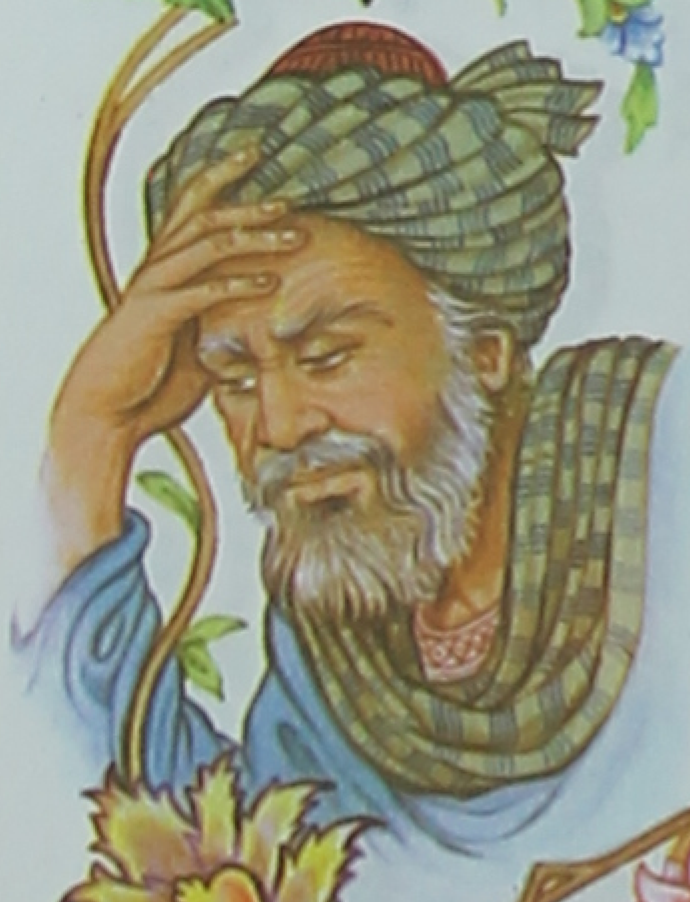

این کوزه گرِ دهر چنین جامِ لطیف
میسازد و باز بر زمین می زندش
(۹۲) ترکیبِ پیالهٔ که در می پیوست
بشکستنِ آن روا نمی دارد مست
چندین سر و پای نازنین از سر دست
از مهر که پیوست و بکین که شکست

Īn kūza gari dahr chunīn jāmi latīf
Mī sāzad va bāzbar zamīn mī zandash.

(92) Tar kībi piyālaī ki dar mī paiwast
Bashī kasṭani ān ravā namī dārad mast
Chandīn sar va pāyi nāzanīn az sar dast
Az mihriki paiwast va bakīnī ki shikast.

That He who subtly wrought me into Shape
Should stamp me back to shapeless Earth again ? "

XCII

Another said—" Why, ne'er a peevish Boy
Would break the Cup from which he drank in Joy ;
Shall He that of His own free Fancy made
The Vessel, in an after-rage destroy ! "

श्लो० ॥ रसनानां पुरारब्ध चेष्टानां जल्पितं पुनः ।
मत्यौंघमन्तरेणापि मयाश्राविशनैश्शनैः ॥ ९० ॥

गी० ॥ केचिद्वदन्तिमांपुन रायास्यत्यौपवस्तमासेन्दुः ।
तदनन्तरमापिचित्तं भूयोमद्यं नपातुकामंस्यात् ।
उपवासमासपूर्वं तावन्मात्रं सुरांपिपासेयम् ।
यावद्बोभूयांमद मत्तः सकलौपवस्तसमयेऽपि ।

श्लो० ॥ एकोऽभाणीद्वृथायोमां नाम्राक्षीन्मृत्स्वरूपिणम् ।
विलाययेदात्मनिद्रा क्सएवेमां तनूमिति ॥ ९१ ॥

---

(౯౦) మూ ॥ ఉసురసురనుమిడుకెసఁగని ।
కొసముసముసమసఁగుమునుఁగు-గుసగుసవింటిన్ ।
గసిదీఱన్బసమీాఱ ।
నుసికిలునాకొసరుపిసరు-తొలుచదువులగున్ ।

చ ॥ అనుంకునెలతిర్గి-యరుదెంచునంద్రు ।
తలఁపరాదుల్లమ-త్తఱికోపునాన ।
నేఁగావునన్నిట్రు-నెలదాఁటువఱకు ।
తనువులేకఱిముఱి-న్దప్పఁద్రావెదను ।

(౯౧) మూ ॥ ఇఁకఁబారిబొమ్మయనెనూ ।
రకనన్నిటఁబన్న లేదు-రహిపెంపారన్ ।
జికిలినొనర్చిఁనవేల్పో ।
పికనెందేఁగానరాని-పిసరుగమాఱ్చున్ ।

گویند که ماه رمضان گشت پدید (۹۰)
من بعد بگرد باده نتوان گردید
در آخر شعبان بخورم چندان می
کاندر رمضان مست بیفتم تا عید

جامیست که عقل آفرین می زندش (۹۱)
صد بوسه ز حسن بر جبین می زندش

(90) Gōyand ki māhī ramazān gasht padīd
Man ba'd bagardi bāda natuwān gardīd
Dar ākhiri sha'bān bakhuram chandān mai
Kāndar ramazān mast bīftam tā 'īd.

(91) Jāmīst ki 'aql āfrīn mī zandash
Sad bōsa zi husn bar jabīn mī zandash

XC

And once again there gathered a scarce heard
Whisper among them ; as it were, the stirr'd
Ashes of some all but extinguished Tongue,
Which mine ear kindled into living Word.

XCI

Said one among them—" Surely not in vain,
My substance from the common Earth was ta'en,

अहमस्म्यत्यपराधी तथाहि दासस्यममविभुर्भवसि ।
कस्यापि नास्ति पापं यस्माद्धेतोस्त्वमेव कर्तासि ।

श्लो० ॥ उपवासव्रतेभग्ने क्षीणेकर्मण्यहं पुनः ।
कुंभकारालयेऽप्यस्थां मृद्विकारैः परीवृतः ॥ ८९ ॥

गी० ॥ हन्ताकस्मादैषम आयासीदौपवस्तमासोऽयम् ।
सङ्कटकालः संप्रति समभूदत्यन्तचतुर पदबन्धः ।
अयि दुर्भरव्रतविधे सर्वानपिकुरुजनांस्त्वमौदरिकान् ।
बोधय समस्तविभवै रवश्यभोगार्हएषमासइति ।

నాయెపునకునన్వ-నటచెందనిమ్ము ।
నానేరమింక నె-న్నకుమిలువేల్ప ।
నెరసునొప్పించిన-న్నెంతువుకనుక ।
చెఱుపురొప్పించికా-చెదవీవుకాన ।
నేఁజెడునడియఁడ-న్నీవునాదొరవి ।
కెగ్గులేదెవనికీ-వే తీరుపరివి ।

(౮౯) మూ ॥ ఓటితుదినాటి చీఁకటి ।
చాటుననాయిల్లివెక్క-సంబుగజాతెన్ ।
సూటిన్నారెకురంగట ।
దీటెఱుఁగకయుంటిఁబొరి-దినుసులనడుమన్ ।

చె ॥ నిక్కచ్చిగానిట్టు-నెలదాపరించె ।
నీయేఁడుచదువరి-కెల్లనడ్డముగ ।
నోనోముచేలుపా-యొనరించుమింక ।
బొందితాల్పులఁదిండి-పోతులనిద్ది ।
యెల్లరున్గనుమని-యెన్నుకోనిమ్ము ।

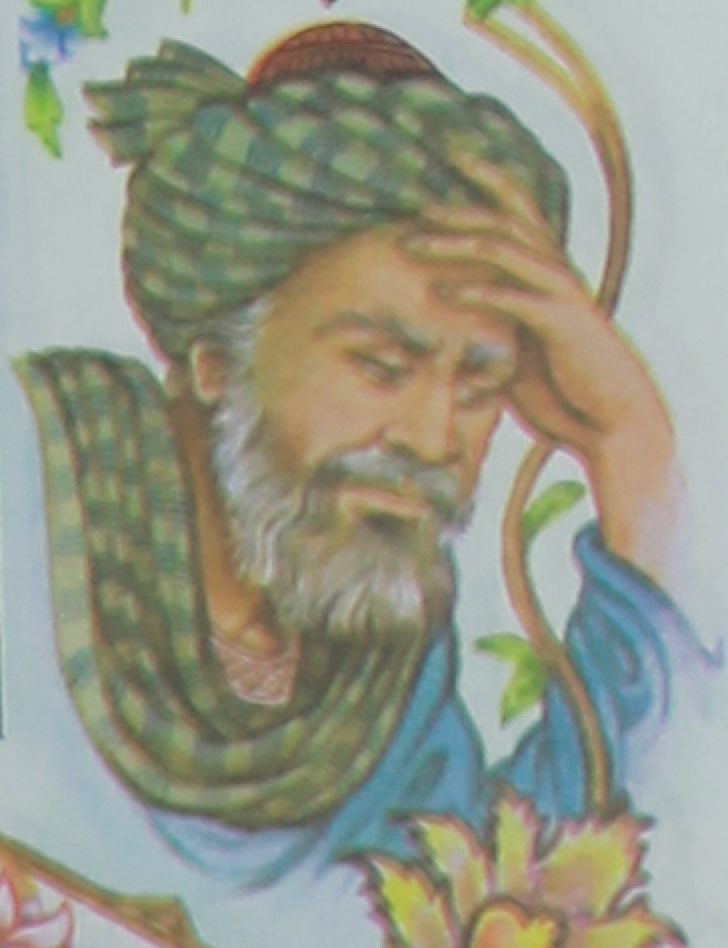

DATE LABEL

15/11/40

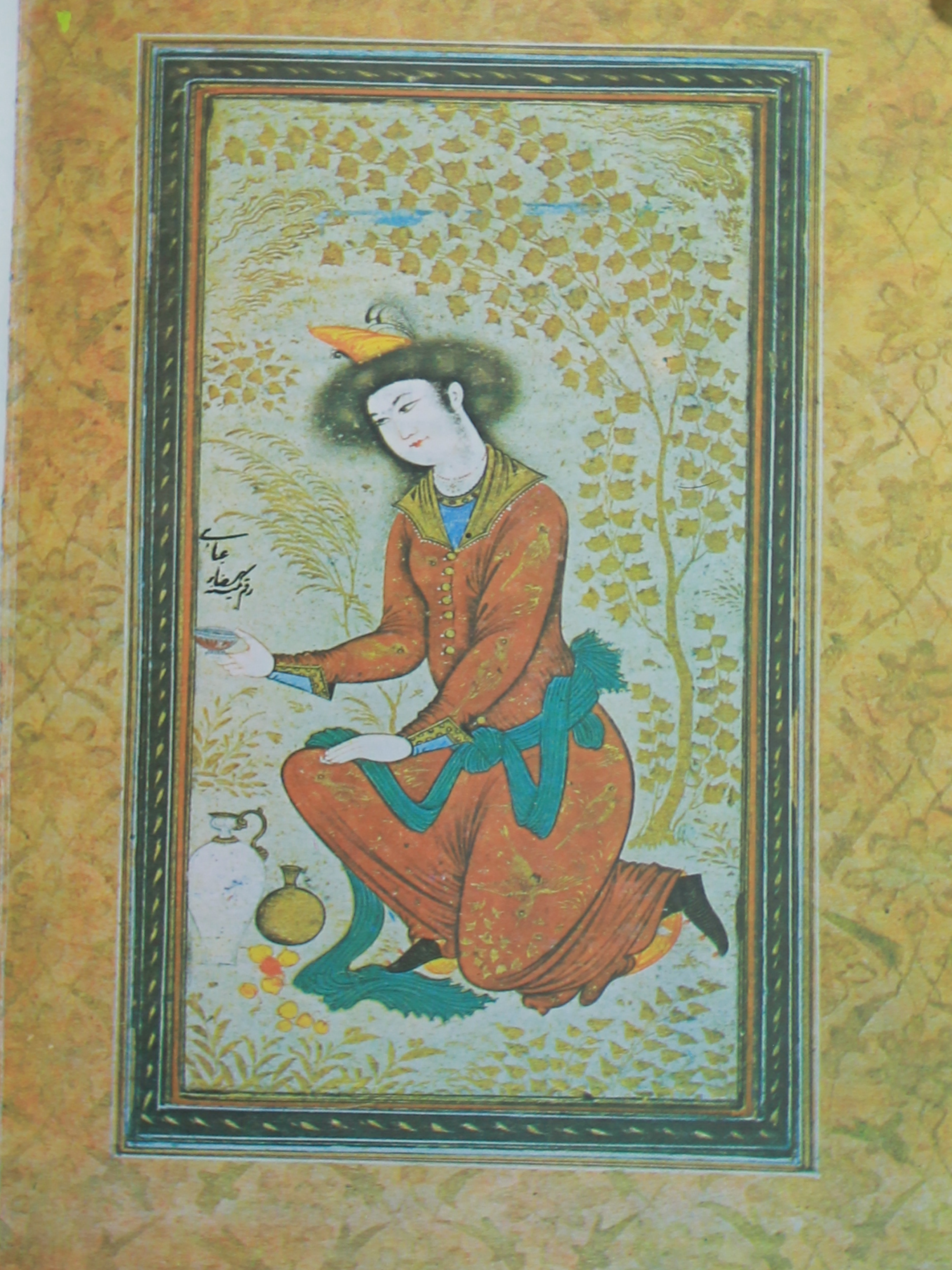
رقم کمینه رضا عباسی

سازندهٔ کار مرده و زنده توئی
دارندهٔ این چرخ پراگنده توئی
من گرچه بدم خواجهٔ این بنده توئی
کسرا چه گنه نه آفریننده توئی

(۸۹) ماه رمضان چنانکه امسال آمد
برپای خرد بند گران حال آمد
ای بار خدای خلق را غافل ساز
تا پندارند که ماه شوال آمد

Sāzindai kāri murda wa zinda tū ī
Dārandaī īn charki parāganda tū ī
Man garchi badam khāzai īn banda tū ī
Kasrā chi guna na āfirinanda tū ī.

(89) Māhi ramazān chunān ki imsāl ā mad
Bar pāyi khirad bandi girāni hālāmad
Ai bāri khudāy khulqrā ghāfil sāz
Ṭā pindārand ki māhi shawwāl ā mad.

Is black with—Man's Forgiveness give—and take!

LXXXIX

As under cover of departing Day
Slunk hunger-stricken Ramazan away,
Once more within the Potter's house alone
I stood, surrounded by the Shapes of Clay.

गी० ॥ यावत्त्वुकोपिषसिचे त्विक्षमिषसएवतावदेवंत्वम् ।
आज्ञीप्सासियदियाव त्तावदनुजिघृक्षसि प्रभोचित्रम् ।
अभविष्यच्चेद्दु ष्टाचारोमेऽभेष्यमहमतीवविधे ।
बोभूयेतविषमपि त्वखिलंनह्यमृतमेव बोभूयात् ।
दासोऽस्म्यहमातिपापी तवकुत्रचिदस्ति सहजकारुण्यम् ।
मलिनात्माबोभूवं कविद्यतेप्रस्फुट प्रभावस्ते ।
स्वर्गं मह्यं त्वं यादि दित्सेस्त्वच्चरणसक्त भक्ताय ।
तद्बोभूयात्प्रतिफल मेवकानुग्रह प्रदानंते ।
अयिनिश्शेषमनुष्या न्तरङ्गिकरहस्यसारविज्ञातः ।
आत्मीयाखिलभक्ता पत्समय महाभयप्रदानकर ।
हे देवदेहिपश्चा त्तापं पापं क्षमस्वमेऽत्यन्तम् ।
अप्यनुतापविधायक यतस्त्वमेवासिदुष्कृतक्षन्ता ।
प्रेतं जीवितमपिमां त्वमेवरक्षासिसदा यथान्यायम् ।
अस्य जगच्चक्रस्या स्थिररूपस्यत्वमेवभर्तासि ।

చ ॥ నేరముగావింతు-నెనరుగొల్పింతు ।
ప్రోడిగీఁడీవుమ-ఓడయుఁడవీవు ।
పల్కు-రానీతల-వ్రాఁతకు వెఱవ ।
కాదు చేఁదెల్లర-కముమందుగాక ।
నేఁగల్లకీఁడునే-నీనెన రేది ।
యెఱుఁగనివాఁడనే-యేదినీ తెల్వి ।
నాకొల్పునకువేల్పు-నగరిచ్చె దేని ।
మాఁటీగియద్దినీ-మంచిపెట్టెది ।
యెల్లరిలోఁగిటు-కెఱెఁగినవాఁడ ।
యిడుమనడలుతఱి-నేలెడువాఁడ ।

گر مرا لعنت است قسمت باک نیست
زهرِ هم باید همه تریاک نیست
من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست
تاریکِ دلم نور و صفای تو کجاست
مرا تو بهشت اگر بطاعت بدهی
این مزد بود لطف و عطای تو کجاست
ای واقفِ اسرارِ ضمیرِ همه کس
در حالتِ عجز دستگیرِ همه کس
یارب تو مرا توبه ده و عذر پذیر
ای توبه ده و عذرِ پذیرِ همه کس

Gar marā la'an ast qismati bāk nist
Zahri ham bāyad hama tiryāk nīst
Man bandaī 'āsīm rizāī tū kujāst
Tārīki dilam nur u safāī tū kujāst
Marā tū bihisht agar batā't-bidihī
Īn muzd būd lutf u 'atāī tū kujāst
Ai wāqifi asrāri zamīri hamayi kas
Dar hālati 'ajizi dastagīri hamayi kas
Yā rabb tū marā tauba dih wa 'uzr pazīr
Ai taubayidih wa 'uzri paziri hamayi kas

And ev'n with Paradise devise the Snake :
For all the Sin the Face of wretched Man

श्लो० ॥ मम प्रवृत्तेर्व्याघात स्त्वयाचोत्क्रियते विधे ।
साक्षात्त्वमेवापराधी मम दोषो नविद्यते ॥ ८७ ॥

गी० ॥ प्रतिपदमपि मार्गेमे स्थापयसीत्थं सहस्रशः पाशान् ।
मापिपतिषीर्बिभन्त्सा नीत्येवं मां निजागदीषित्वम् ।
नास्ति चराचरमेत न्मनागापितवानधीनमाहोस्वित् ।
आज्ञां त्वमेव कुरुषे तथाहि मम दुष्टनामविदधासि ।

श्लो० ॥ सृजन्मृदामर्त्यमपि विघ्ननिघ्नंत्रिविष्टपम् ।
विधेत्वयै वंक्रियते सुखदुःख परंपरा ॥ ८८ ॥

---

(౮౭) మూ ॥ నీవేకలుఁగులఁద్రవ్వితి ।
వీవేవలపన్ని నాఁడ-వేఁజనుత్రోవన్ ।
నావేల్పాతప్పనియై ।
పీవేగిద్దకిటునన్ను-నెగ్గించెదవా ।

చె ॥ ఏనేగుత్రోవలో-నీవువేచోట్ల ।
నుక్కిరిబిక్కిరి-యురిపన్ని నావు ।
అడుగిడ దేనియం-దంకించినిన్ను ।
బట్టెదనంచుఁద-ప్పక పల్కినావు ।
నింగి నేలలలోన-నీవులోఁగొనక ।
యున్న తావేదియు-నుత్తకాలేదు ।
పంపునీవోనరింతు-పై పెచ్చునాకు ।
వెంబరవిత్తను-పేరుపెట్టెదవు ।

(౮౮) మూ ॥ ఎరవుమెయిన్నాకిడితివి ।
మరులుసికొల్పితివితన్వి-మాటందుటకై ।
మరితాళఁజాలనాతిఁ ।
పురమోచ్చమునన్ను గావు-మోయిలువేల్పా ।

بر رهگذرم هزار جا دام نهی (۸۷)

گوئی که بگیرمت اگر گام نهی

یک ذره ز حکم تو جهان خالی نیست

حکم تو کنی و عاصیم نام نهی

لعنت آن تست و رحمت آن تو (۸۸)

بنده آن تست و قسمت آن تو

(87) Bar rahguzaram hazār jā dām nahī
Gōī ki bagīrmat agar gām nahī
Yak zarra zi hukmi tū jahān khālīnīst
Hukm tū kunī va ‘āsīmi nām nahī.

(88) La‘nati ān tust wa rahmati ān tū
Bandayi ān tūst va qismati ān tū

LXXXVII

Oh Thou, who didst with pitfall and with gin
Beset the Road I was to wander in,
Thou wilt not with Predestined Evil round
Enmesh, and then impute my Fall to Sin!

LXXXVIII

Oh Thou, who Man of baser Earth didst make,

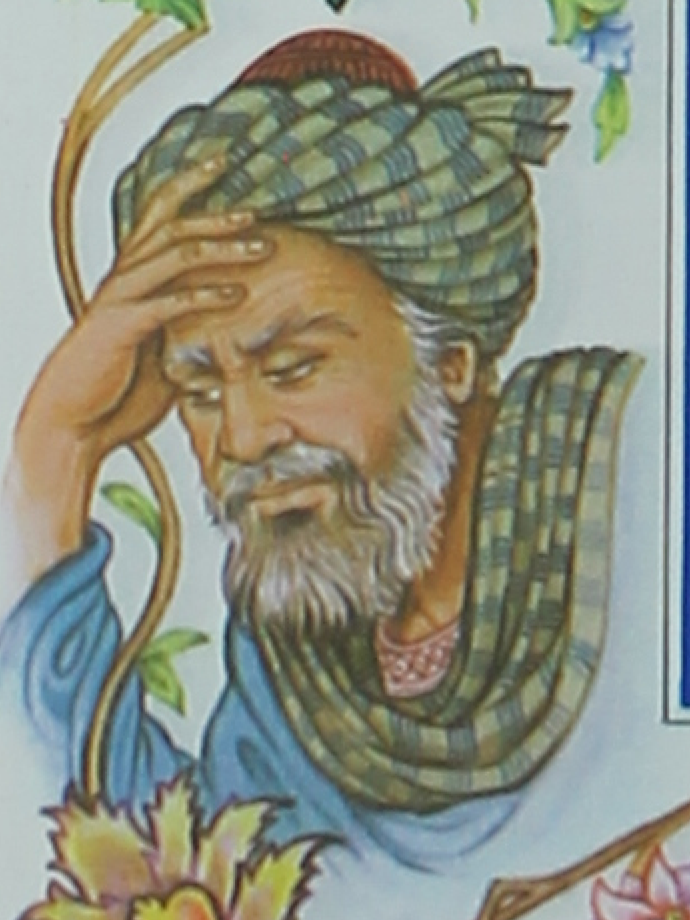

एतावतोमहत्तर इतः परमहं नजातुबोभूयाम् ।
अस्मद्धेतोरस्म देहोऽप्येवंबहिर्निरस्येत ।

श्लो० ॥ असद्विधिस्साधुरिति दैवभीत्यायदुच्यते ।
निष्कासितः स्यांसपदि कातरेणापिपानतः ॥ ८६ ॥

गी० ॥न भवति सोऽपि मनुष्यः सुतरां निन्दन्तियं स्वकीय जनाः ।
दुष्टं शिष्टमितिपुन र्भीत्यासहसाथवा प्रशंसन्ति ।
मधुपायी शुन्डायां निजापराधेनसन्तितिप्सेच्चेत् ।
सर्वेऽपि तत्सहचरा हन्तभ्रान्ततमिहशिशप्सेयुः ।

కాఁబోవనియ్యెడ-కన్ననయంబు ।
కనుకనీబొందినిం-కన్బొలియించు ।

(౫౬) మా॥ కడునలుగువేలుపనియొ ।
ట్టిడుకొనినేఁగానిపనుల-నెగ్గించునెడన్ ।
జెడువెడఁగాయని నన్ను ।
న్వడిఁబాక న్వెడలిమంచి-వాఁడున్దన్నున్ ।

చె॥ ఎల్లరున్దిట్టెడు-నెవఁడైనమఱియు ।
నేవాఁడువెఱపున-నెవ్వనియోగు ।
వాసియంద్రోమగ-వాఁడుకాఁడతఁడు ।
త్రాగఁబోతుతననె-రమునకడలిన ।
లొట్టిముచ్చులునాని-లోటునెగ్గింత్రు ।

کز بوتهٔ مرا چنین برون ریخته اند

مردِ آن نبود که خلق خارند اورا (۸۶)

وز بیم بدی نیک شمارند اورا

رندی که نمود پستِ دستی بکرم

رندانِ همه پستِ دست دارند اورا

Kaz botāyi mara cnunīn birūn rēkhtā and.

(86) Mardi ān nabūd ki khulq khārind ūrā

Vaz bīm badī nēk shumārind ūrā

Rindī ki namūd past idastī ba karam

Rindāni hama pasti dast dārind ūrā.

Sue for a Debt we never did contract,
And cannot answer—Oh the sorry trade!

LXXXVI

Nay, but for terror of his wrathful Face,
I swear I will not call Injustice Grace;
Not one Good Fellow of the Tavern but
Would kick so poor a Coward from the place.

तस्याज्ञया विनानो बोभूयादस्मदीय दुष्कर्म ।
संस्थायकथमहमतः कुंभीपाकंनथापिजङ्गस्याम् ।
केवलमसाध्यमि न्द्रिय निग्रहणं तत्तदाज्ञयाभवति ।
अस्मादेवाकस्मा त्प्रवर्तते किं विधिर्निषेधोऽपि ।
हन्तवयमन्तरास्मः प्रतिषेधं विधिमतीव बलहीनाः ।
उभयेष्वपिपञ्चजनाःकृत्याकृत्येषु सन्नियुज्यन्ते ।

श्लो० ॥ पूर्वाचारपिशाचोऽयं बाधतेऽनपराधिनम् ।
स्वभावसुखिनं मर्त्यं हाधिग्दुर्विधिचेष्टितम् ॥ ८५ ॥

गी० ॥ सर्वाण्यङ्गानिमम प्रागमिमिश्रन्मुदासमन्तात्ये ।
मत्समुदबीभवंस्तेऽ प्यहोमहाद्भुत शतप्रदश्यानि ।

దొలఁగదుపుట్టుక-తోఁగల్గునేగి ।
యెగ్గులగ్గులుసల్ప-నెటుచెల్లునుఅక ।
డస్సితిమెదురుక-ట్టడలకునడుమఁ ।
బుట్టిపోలియువార-ము మనమెల్లరము ।
పనఁటివెలుపుతడి-వడియనీక నెడు ।
తబ్బిబ్బుపన్పుల-న్దలఁకుచున్నాము ।

(౮౫) మూ॥ అలఁతికెలసియును మప్పిడి ।
కొలువునవపరంజిమాలు-గొనుటకుఁదగవున్ ।
సలిపెడునాతని కేమన ।
వలయుఁబ్రతుకు జట్టియెట్టు-వచ్చెన్దుదకున్ ।

చె॥ వేలుపునాదుమ్ము-వెలిపుచ్చుపూఁట ।
నన్నుండినూలువిం-తలుసల్పినాఁడు ।

آنگاه میانِ اَمرِ و نَهیشِ عاجِز

دَر ماندهٔ جهانیان که کج دار و مویز

(۸۵) تاقالبِ خاکِ مَن بَر آمیخته اَند

صد بوالعَجَبی زِ مَن بَر انگیخته اَند

مَن بِهتر از این نَمی توانم بودن

Āngāh miyānī amri wa nahīshi 'ājiz

Dar māndayi jahāniyān ki kajdār wa mawēz.

(85) Ṭā qālibi khāki man bar āmēkhtā and

Sad bul 'ajabī zi man bar angēkhtā and

Man bihtār az īn nami tawānim būdan

Of unpermitted Pleasure, under pain

Of Everlasting Penalties, if broke!

LXXXV

What! from his helpless Creature be repaid

Pure Gold for what he lent us dross-allay'd

गी० ॥ अजिगदिषिष्यंत्वांप्रति यदिसाक्षान्मन्त्रमपिमदस्थाने ।
तस्मात्त्वयाविनैवा चिकत्थिषिष्ये यथाविधिनमस्याम् ।
अयि देव बो भवीषि त्वमेव सृष्ट्यन्त कारणं जगतः ।
प्रबुभूषेः सन्ततनितुं मम दुःखं वाथवासुखं हन्त ।

श्लो० ॥ असंबद्धश्चेतनोऽयं जडप्रकृतितोऽसतः ।
स्वतन्त्रस्य तथाप्यस्य वृथाकर्मविधीयते ॥ ८४ ॥

गी० ॥ विधिरात्मना यथा मम मृण्मयदे हंयथेप्सितमकार्षीत् ।
मच्चेतः परिणामं निस्सन्दे हंयथाक्रममवेदीत् ।

చ ॥ కోపువెంటన్నిన్ను-గొల్చుటీవాసి ।
యీవులేనిమసీదు-నెరఁగుడుకంటె ।
మిన్ను నేలలక్రిందు-మీఁదులోఁవాఁడ ।
నడ్పునాహాయివం-తలుతోఁచినట్లు ।

-౮) మూ ॥ లోడలోట్టనుండి వెడలిన ।
పడికట్లకులోంగినిద్రట-వడిమడితడులన్ ।
గిడిగిళ్లనడలకున్న ।
నైడునఁటయీబ్రతుకుహాయి-చెల్లినపిదపన్ ।

జ ॥ నామేను నేలఁబ-న్నకమున్నె వేల్పు ।
నా తెల్వినిగుడుమం-దలఁగూడ నెఱుఁగు ।
వాని సెలవుఁబట్టి-వచ్చునా యెగ్గు ।
బ్రదుకుపిదపమంట-రానేలనాకుఁ ।

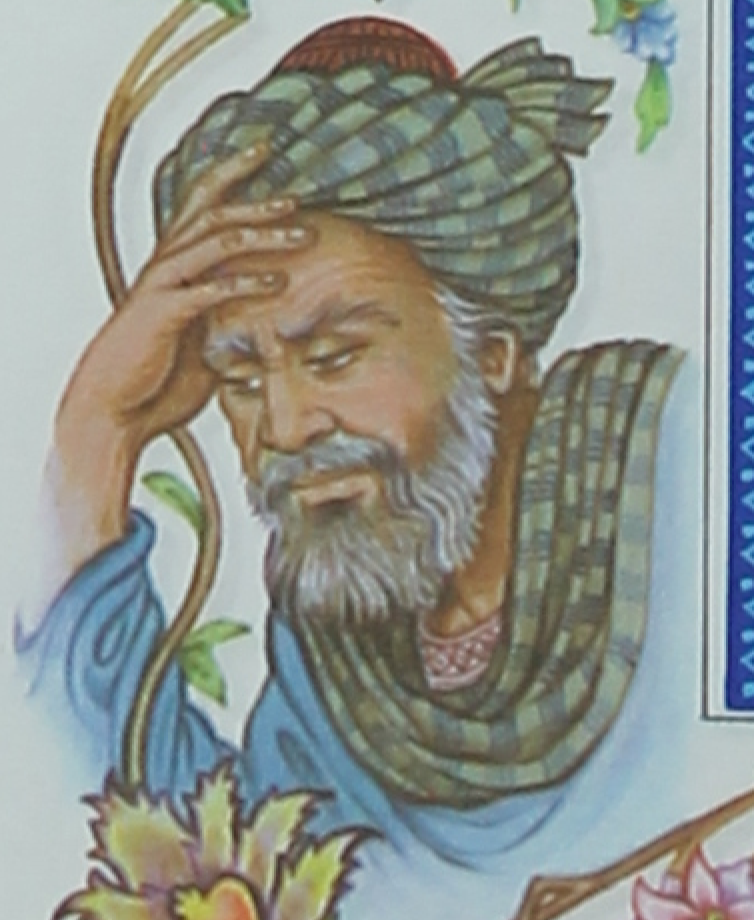

ای اول و ای آخر خلقان همه تو
خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز

(۸۴) یزدان چو گل وجود ما می آراست
دانست ز فعل ما چه خواهد برخاست
بی حکمش نیست هر گناهی که مراست
پس سوختن قیامت از بهر چه خواست

حکمی که از او محال باشد پرهیز
فرموده و امر کرده کز وی بگریز

Ai awwal wa ại ākhiri khalqānị hama tū
Khāhị tū marā bisōz va khāhī binawāz.

(84) Yazdānchu gili wuzūdi mā mī ārāst
Dānist zi fa'li ma chi khāhad bar khāst
Bīhukmash nīst har gunāhī ki marāst
Pas sōkhtani qiyāmat az bahrichi khāst
Hukmī ki az ū mụhāl bāshad parhēz
Farmūda va amr karda kaz wai bagurēz.

One Flash of It within the Tavern caught
Better than in the Temple lost outright.

LXXXIV

What ! out of senseless Nothing to provoke
A cọnscious Ṣomething to reṣent the yoke

श्लो० ॥ हृदयद्यवलंबेयं सूत्रंमधुविनिर्मितम् ।
तत्कैवल्यं समाप्नोमि यदसाध्यंमुनेरपि ॥ ८२ ॥

गी० ॥ नित्यप्रकृतिरबोभू दस्त्राक्षीदिहसतस्यहेतोर्माम् ।
आदितएवयथावि ध्यजीगपत्कामशास्त्रपाठमपि ।
तत एव मम हृदयानि भिन्नत्रसरेणुनापिसाविधाता ।
प्रज्ञाकोशकवाटवि भेदनपटुकुञ्चिकामिहाररचत् ।

श्लो० ॥ रागद्वेषौ समुद्दीप्य तेजः किमपिमांक्षयेत् ।
पानोदित प्रभालेशः श्रेयोऽस्ताध्वरभानुतः ॥ ८३ ॥

---

(౮౨) మూ॥ ఈ లాహిరినాయందలి ।
మేలి తెలివి వెలుఁగునట్టి - మెలపఁగలిగినన్ ।
వేలుపుచిందువబీగము ।
నాలోపలనుండికలుగు - నంబి మొఱయిడన్ ।

చె ॥ నేలలో నేనన్ను - నెగడించినాఁడు ।
తోడ్తోడమేలుచ - దువు చెప్పినాఁడు ।
నాయుల్లమందలి - నలుసుతో నెఱుక ।
కలిమిచిందువకుబీ - గముసల్పినాఁడు ।

(౮౩) మూ ॥ నెమ్మిగొలుపనీయెల్లెడఁ ।
బ్రమ్మిననాలోని తెలివి - పదటఁగలుపనీ ।
యిమ్ముగ నేఁద్రావినమే ।
లమ్మొయిఁగో వెలనడంగు - నడియరికన్నన్ ।

چون بود ازل بود مرا انشا کرد (۸۲)
با من ز نخست درس عشق املا کرد
آنگاه قراضهٔ ریزهٔ قلب مرا
مفتاح در خزائن معنی کرد

با تو بخرابات اگر گویم راز (۸۳)
به زانکه بمحراب کنم بی تو نماز

(82) Chūn būdi azal būdi marā inshā kard
Bā man zi nukhust darsi ʻishq imlā kard
Āngāh qarāzayi rīzaī qalb marā
Miftāhi dari khazā'ini ma'anī kard.

(83) Bā tū ba kharābāt agar gōyam rāz
Bih zānki bamihrāb kunam bī tū namāz

LXXXII

The Vine had struck a fibre : which about
If clings my being—let the Dervish flout ;
Of my Base metal may be filed a Key,
That shall unlock the Door he howls without.

LXXXIII

And this I know : whether the one True Light
Kindle to Love, or Wrath-consume me quite,

जे जीह्यानन्देन ह्योगततृष्णस्त्वमप्यबोभूवीः ।
उभयेद्युरपिपरेद्युः पूर्वेद्युस्तवगतिंह्यदाददिषुः ।
बोभूतात्प्रमदेन त्वमिहावाजङ्गमीः कसमबोभोः ।
दाधेयाहालामी षदपिनजानास्यहोकजङ्गम्याः ।

श्लो० ॥ सृष्ट्यादावेवनिहितं विधेयंसर्वदेहिनाम् ।
अवश्यमनुभोक्तव्यं कृतंकर्मशुभाशुभम् ॥ ८१ ॥

गी० ॥ यस्मिन्ग्रहाअकार्षुः सन्नद्धानहनिदुर्विनीतांस्ते ।
अश्विन्यांगुरुचार स्फुटपद्धतिमप्यदीदिशन्नेव ।
मज्जातकफलमेवं ज्योतिश्शास्त्राद्यथैवनिरणायि ।
हन्तममकोऽपराधः संप्रतिमेभागधेयमिदमस्ति ।

ఎటనుండివచ్చితో-యెఱుఁగవునీవు ।
వేడుకలన్నిట్టి-వీఁగుచునుండు ।
మెలమినంగూరుకో-పీవానుకొనుమ ।
యరయఁజాలవిఁకెట-నరిగెదోనీవు ।

(౮౧) మూ ॥ నేనాయున్కి-నెఱిఁగిన ।
తోనేతోలుదొల్తనాఁబ-దుకుమొదలుతుదల్ ।
నానాటికిఁబడికట్టుల ।
పైనెలకొనునంచుఁదెలిసి-పలికెదనీకున్ ।

• పా ॥ వెలుఁగుదొరకాఁగువారువ-ములకుజీను ।
కట్టిమిన్నిక్కులన్ద్రోవ-పెట్టునాఁడు ।
నాతలన్వ్రాసినాఁడునా-నడతలెల్ల ।
చేటునావంతువచ్చెనా-లోటులేదు ।

خوش باش ندانی از کجا آمده
می نوش ندانی که کجا خواهی رفته

آنروز که توسن فلک زین کردند (٨١)
و آرایش مشتری و پروین کردند
این بود نصیب ما ز دیوان قضا
ماراچه گنه قسمت ما این کردند

Khush bāsh nadānī az kuja āmadaī
Mai nōsh nadānī ki kujā khāhī raftaī.

(81) An rōz ki tausani falak zīn kardand
Va ārāyishi mushtarī va parwīn kardand
Īn būd nasībi mā zi dīwāni qazā
Mara chi guna qismati mā īn kardand.

Drink ! for you know not whence you came, nor why :
Drink ! for you know not why you go, nor where.

LXXXI

I tell you this—When, started from the Goal,
Over the flaming shoulders of the Foal
Of Heav'n Parwin and Mushtari they flung,
In my predestined Plot of Dust and Soul

गी० ॥ अयि हृदयाविश्वमेत न्मिथ्यैवयथार्थतोऽस्तियद्धेतोः ।
किं तेनकारणेना त्यन्तं दोधूयसे वृथा व्यसनैः ।
दैवाधीनां कुरुतनु मापि बोभूयस्वकालमनुसृत्य ।
कलमोऽतीतश्चेत्त्वां प्रत्येषपुनः कदापिनायाति ।

श्लो० ॥ भूतकालः परोक्षोऽस्ति भाविकार्यमनिश्चितम् ।
वृथागतानागतयो श्चर्चापिबपिबापिब ॥ ८० ॥

गी० ॥ सन्तुष्टोबोभूहि ह्यस्तनाविभवास्ततोऽप्यपंकुलिषुः ।
सकलमबोभूदिष्टं तवाप्रतिहतं परेद्युरेवयतः ।

చ॥ ఓయుల్లమా నేల-యుత్తపాలిక్క ।
కోరినీవేలఁజి-క్కులఁదగిలెదవు ।
మిగులవేల్పునకునీ-మెయిమీఁదుకట్టి ।
తలకొనుచుండుము-తఱుణముకోలఁది ।
నిఁకరాదునిన్గాచి-యేగినపుడుక ।

(౮౦) మా॥ పన్నెనిటునేటితిక్క ।
నిన్నన్నమఱియు రేపుమాపు-నెగులున్నగులె ।
ట్లున్ననీన్నవడదీఱఁగ ।
నిన్నీ వేమఱతుచొక్క- నెమ్మాను నెడన్ ।

చె॥ నిన్నటిముచ్చట-నెఱవేఱఁగాన ।
నెందేనిహాయిగా-నీవుండవలయు ।
నీకోరికలకెల్ల-నన్న యెడయ్యె ।
నీకుఁగల్గదుమఱి-నిన్నటిచిక్కు ।
నిన్న రేపులవంత-నిలిపి బ్రతుకుమ ।

تن را بقضا سپار و با وقت بساز

کین رفته قلم ز بهر تو ناید باز

خوش باش که پخته اند سودای تو دی (۸۰)

ایمن شده از همه تمنای تو دی

تو شاد بزی که بی تقاضای تو دی

دادند قرار کار فردای تو دی

Tan rā baqazā sipār va bā waqt basāz

Kīn raftayi qalam zibahri tū nāyad bāz.

(80) Khush bāsh ki pukhta andsau dāyīyi tū dī

Ēman shuda az hama tamannāyī tū dī

Tū shād bazī ki bī taqāzā yī tū dī

Dādand qarāri kārifardāyīyi tū dī

And the first Morning of Creation wrote

What the Last Dawn of Reckoning shall read.

LXXX

Yesterday, THIS Day's Madness did prepare :

To-morrow's Silence, Triumph, or Despair :

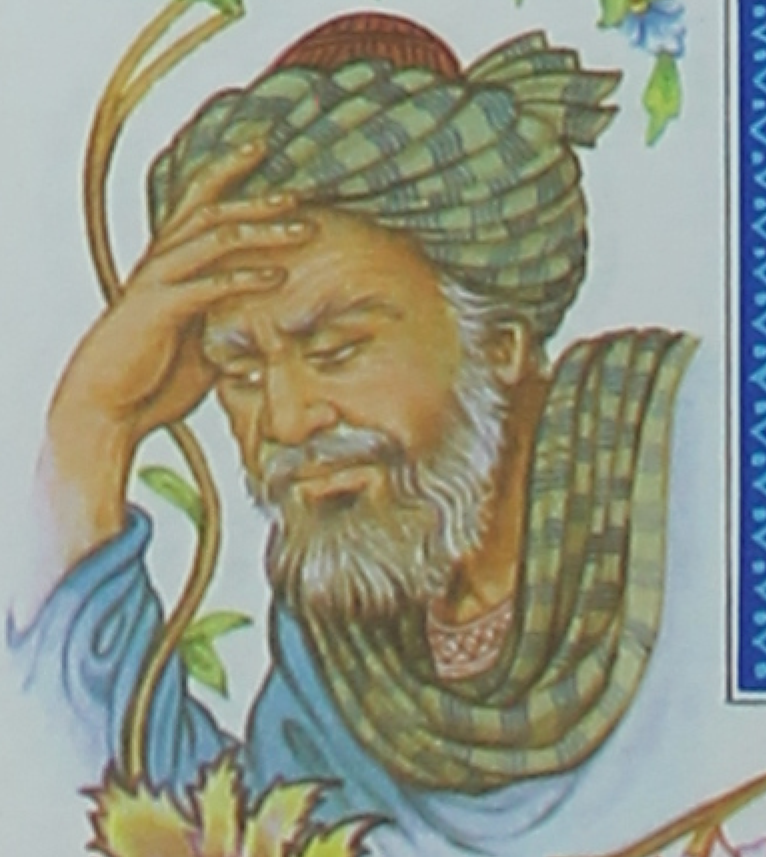

गी० ॥ भाजनमधोमुखीनं यथाखचक्रंनिपतितमेवास्ति ।
सर्वेऽवाचीनाअ प्यवशास्तस्मिन्भवन्त्यवक्षिप्ताः ।
सुगुणोऽथवापिदोषः स्वभावतोबोभवीतिमनुजस्य ।
आमोदोवाखेदः प्रागेवविधीयतेऽत्रदैवेन ।
माव्यश्वसीर्वृथैव ज्योतिश्चक्रमिहकार्यमूलमिति ।
बहुशस्तद्भवतोऽपि क्षुम्नातिगतिंनिजांसदाज्ञात्वा ।

श्लो० ॥ उत्पत्तिस्थितिनाशाना मेकमेवहि कारणम् ।
स्वरूपतोनभेदोऽस्ति लोकस्याद्यन्तयोरपि ॥ ७९ ॥

చె ॥ ఇటుబోరగిల్లిన-దీమింటికొప్పు ।
మూఁత లేకుండిన-బోడచెంబట్లు ।
కానవేదియువీలు-గాకెల్లవారు ।
తలఁక్రిందుగానిటు-దలఁకుచునుండ్రు ।
నింగినేలలతోడ-నేతమపట్ల ।
నోదరు వెలితిలేక-యోగునుమంచి ।
తల్లఁవ్రాఁతఁబట్టివం-తయుజోకగల్గు ।
నేరము మోపకెం-దేమింటిమీఁదఁ ।
నీకన్న నదురుదా-నికివేయిరెట్లు ।

(౭౯) మూ ॥ మొదలేతుద తుదయే మొద ।
లిది మొదలిదితుద యనియెవ-డెఱుఁగదరంబోఁ
బదపడినిండిన చదలున ।
విదిలికదలిపొదలుదినును-వేఱుగుచెట్టుల్ ।

نیکی و بدی که در نهاد بشرست

شادی و غمی که در قضا و قدرست

با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل

چرخ از تو هزار بار بیچاره ترست

(۷۹) ای دل چو حقیقت جهان هست مجاز

چندین چه بری خواری ازین رنج و نیاز

Nēkī va badī ki dar nihādi basharast
Shādī va ghamē ki dar qazā va qadarast
Bā charkh makun hawāla kāndar ruhi ʻaql
Charkh az tū hazār bār bīchāra tarast.

(79) Ai dil chū haqīqatī jahān hast majāz
Chandīn chi burī khārī azīn ranj va niyāzʻ

Lift not your hands to IT for help—for It
As impotently rolls as you or I.

LXXIX

With Earth's first Clay They did the Last Man knead,
And there of the Last Harvest sow'd the Seed:

श्लो० ॥ ईदृङ्मतंपण्डितोऽपि मण्डयेदुत खण्डयेत् ।
अलङ्घ्यंनित्यमच्छेद्य ममोच्यं दैवबन्धनम् ॥ ७७ ॥

गी० ॥ जीवनमायुर्नोऽधिकमपिहीनंनैवशक्यतेकर्तुम् ।
न्यूनमतिवेलमथवोभयत्रसर्वत्राहिखलुदुःखित्वा ।
त्वमहमापित्रिकरणतश्चेदेकीभूयसमभाविष्याव ।
सिक्थकमिवहस्ताभ्यांविधियथेष्टंव्यरूपयिष्याव ।

श्लो० ॥ अधोमुखं लुठद्व्योम कपालमतिसङ्कटम् ।
नुमः किंदाधूयमाना अस्मादृगवशंहितत् ॥ ७८ ॥

(౭౭) మూ ॥ ఏ చదువరికానీ మఱి ।
యేచొప్పటులేనిఁజెప్ప-నీయదియెల్లన్ ।
దోఁచకమానదువంతగ ।
నాచాటుగనున్నవేల్పు-నందెన్నఁటికిన్ ।

చె ॥ తలవ్రాఁతగానితు-దకునీడుగాని ।
తాఁబుమాఁబుసలుపఁ-దరముకానట్లు ।
వెఱిఁగింపఁదఱిఁగింప-వీల్కాఁదువంత ।
యొండేనిఁదోఁడయి-యుండినగాని ।
నెత్తిగీఁతఁగయిఁదే-నియవెరమాఁడ్కిఁ ।
గోరుకొన్నటుదిద్దు-కొనలేముమనము ।

(౭౮) మూ.॥ తలక్రిందుగనామలకం ।
బిలుచుచునున్నారమిట్లు-మిన్నను పేరన్ ।
గొలువకుఁడదియున్ననవలెఁ ।
బలుమఱుఁదుదలేనిలోఁకు-వన్బ్రల్లాఁడున్ ।

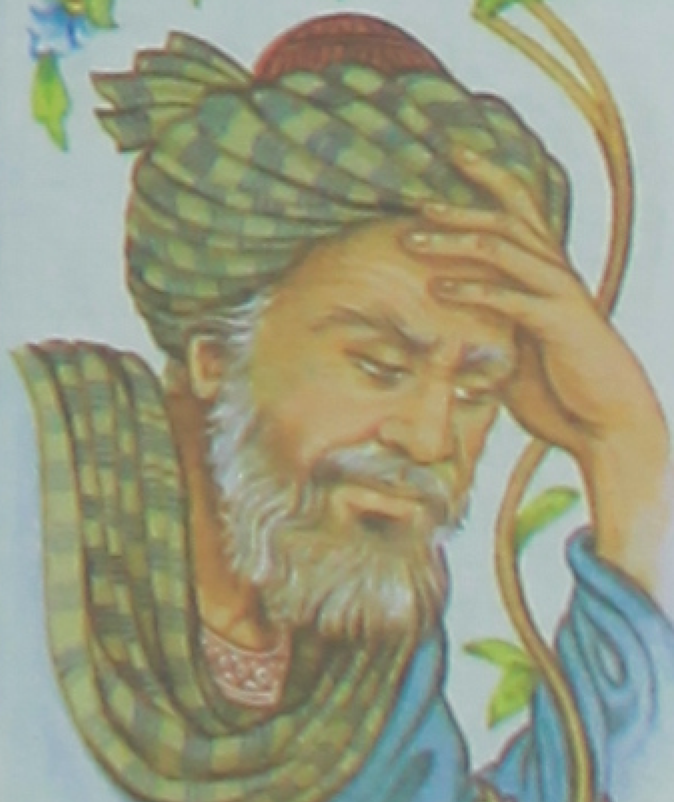

(۷۷) چُونْ روزِی وعُمر بیش و کَمْ نتُوان کَرْدْ
خُودْ را بکَمِ و بیشِ دِژَمْ نتُوان کَرْدْ
کارِ مَنْ و تو چُنانکِه رایِ مَنْ و تُستْ
از مومِ بدستِ خویش هم نتوان کَرْدْ

(۷۸) اینْ چَرْخ چو طاسیستْ نِگُونِ اُفتادَه
دَروی هَمِه زیرکان زبُون اُفتادَه

(77) Chūn rōzī wa ʻ umrbēsh va kam natuwān kard
Khud rāba kami va bēshidizam natuwān kard
Kāri man ū tū chunān ki rāyi man ū tust
Az mōm badastī khēsh ham natuwān kard.

(78) Īn charkh chū tāsīst nigūni uftāda
Dar vai hamayi zēr kānzabūn uftāda

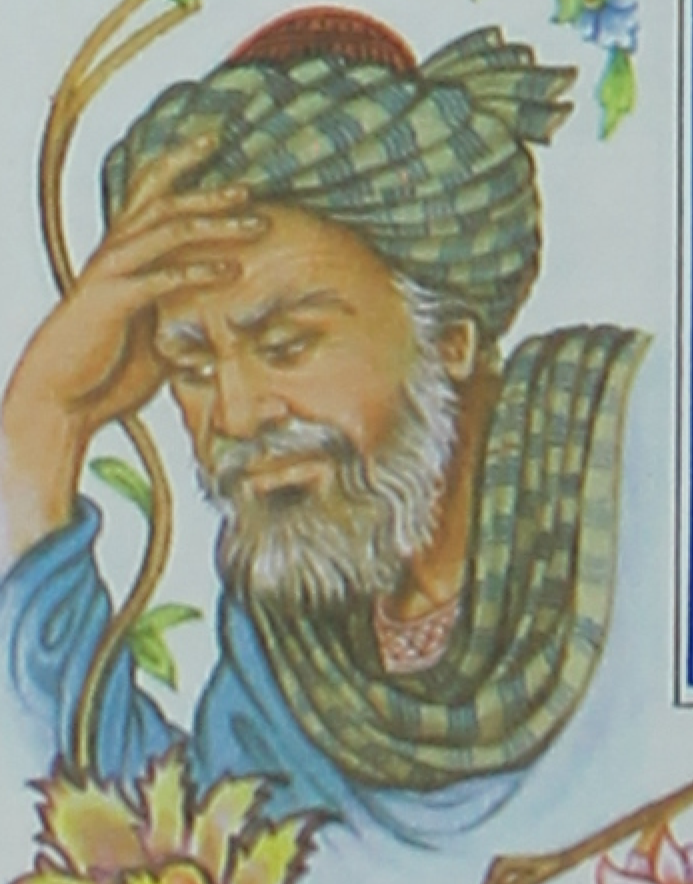

LXXVII

For let Philosopher and Doctor preach
Of what they will, and what they will not—each
Is but one Link in an eternal Chain
That none can slip, nor break, nor overreach.

LXXVIII

And that inverted Bowl we call The Sky,
Whereunder crawling coop'd we live and die,

गी० ॥ हेजङ्गमकन्दुकइव करपालिकयाविधेस्त्वमाक्षिप्तः
सव्यमथवापसव्यं दाधाव्यस्वेह किमपिमावादी
यःकोऽप्यबिभ्रमत्त्वा मितस्ततस्त्वेच्छयैवमत्यन्त
जानाति सजानाति स जानातिसएवसैवजाना

श्लो० ॥ विधातृलिखितंकोऽपि परिमार्ष्टुं न शक्यते ।
येनकेनाप्युपायेन भक्त्या वा तपसाथवा ॥ ७६

गी० ॥ दैवमलेखीदाद्यौ ललाटफलकेषु भावि कर्मफलम्
गुणदोष समालेखि न्यस्यवरीवृत्यतेऽप्यविश्रान्ता
प्रथमदिनएवसृष्टे निरणेनीयिष्ट भाव्यवश्यफलम् ।
अस्मात्पौरुषमखिलं चिन्तास्माकंवृथैवबोभूतः ।

చె ॥ నీవాహాత్రిమ్మరీ-నిలుకడలేక ।
బంతివలెన్వేల్పు-బడితకులొంగి ।
కుడిడెడమలకెలం-కులఁబరుగిడుము ।
మిన్నకుండుము నోరు-మెదలపకింక ।
నటులిటులెవఁడుని-న్నాడించుచుండు ।
వాఁడెఱుఁగువాఁడెఱుఁగు-వాఁడెఱుఁగువాఁడు ।

(౭౯) మూ ॥ వేలుపువ్రాయుచునడుపు ।
వ్రేలీవ్రాలుదిద్ద-నేరవుగానీ ।
కేలాయీతడిపొడిమడి ।
వాలకములివెల్లనేల-పాలేతుదకున్ ।

చె ॥ వలయునట్లైతల-వ్రాలుండెఁదొల్లి ।
నరయదుమేలోగు-లాగనిపుడుక ।
నేలపన్నకముందె-నెఱపెఁదానిరుకు ।
నమ్మయ్యోడుమనడె-ప్పరమెల్లఁదుదకు ।

کانکس که ترا فگند اندر تک و دو
او داند او داند او داند او

زین پیش نشان بود نیها بودست (٧٦)
پیوسته قلم زنیک و بد نا سودست
در روز ازل هرانچه بائیست بداد
غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده ست

Kānkas ki tūrā figand andar tak ū dau
Ō dānad Ō dānad Ō dānad Ō.

(76) Zīn pēsh nishāni būdanī hā būdast
Paiwaṣtayi qalam zi nēk ū bad nāsūdast
Dar rōzi azal harānchi bā īst badād
Gammi khurdan wa kōshīdani mā bīhodast.

And He that toss'd you down into the Field,
HE knows about it all—HE knows—HE knows!

LXXVI

The Moving Finger writes; and, having writ,
Moves on: nor all your Piety nor Wit
Shall lure it back to cancel half a Line.
Nor all your Tears wash out a Word of it.

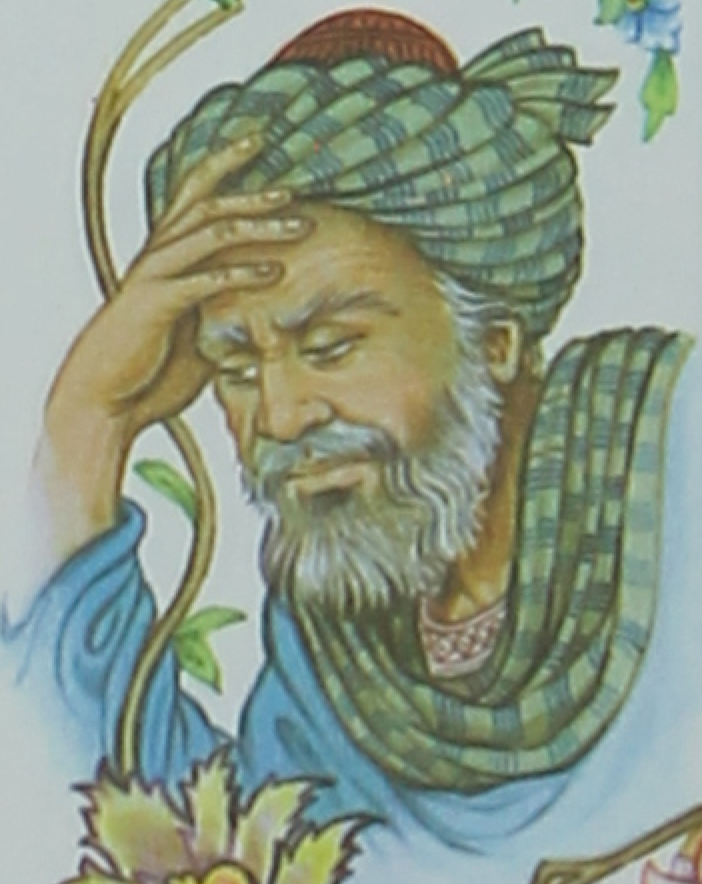

श्लो० ॥ चतुरङ्ग फलेखेल न्नहोरात्रभिवर्णिते ।
प्रवर्तयन्नपिबलं निवर्तयाति स प्रभुः ॥ ७४ ॥

गी० ॥ प्रतिपाद्यतेस्वभावः किन्त्वत्रनहीषदस्त्यतिशयोक्तिः ।
अक्षावयं भवामः सभिकोबोभूयते पुनर्दैवम् ।
अष्टापदीकृतभवे परिणायवशंवदाश्शिशुद्यूते ।
नीयामहेऽवसानेऽ न्तःपेटींद्राक्परस्पराश्लिष्टाः ॥

श्लो० ॥ क्रीडाद्यूतःक्षिपेद्यत्र पतेत्तत्रैवकन्दुकः ।
यथानियुञ्ज्यान्नोदैवं वर्तेमहि तथा वयम् ॥ ७५ ॥

---

(౭౪) మూ ॥ ఏయదనులబల్లగ్గోని ।
యేయాపేల్పలవికాని-యెత్తులరయుచున్ ।
గాయలునడుపుచుఁగెడపుచు ।
హాయిగనాటాడుదాఁచు-నవ్వియువరుసన్ ।

చ ॥ కాదిద్దికల్లని-క్కొంబుగఁగవఱ ।
తాద్భుముమనమువే-ల్పాయాటకాఁడు ।
బ్రతుకుపట్టునఁగచ్చి-వరుసగామనల ।
నాటముగియడబ్బి-యందుంచుమఱల ।

(౭౫) మూ ॥ అడుగడు మేలోగులనడఁ ।
గుడియెడమలకాటకాఁడు-కొట్టునటులఁబ ।
ర్విడుచుండు బంతినిన్నిటు ।
ల్తెడలించినవాఁడెఱుంగు-నెగ్గునెఱుంగున్ ।

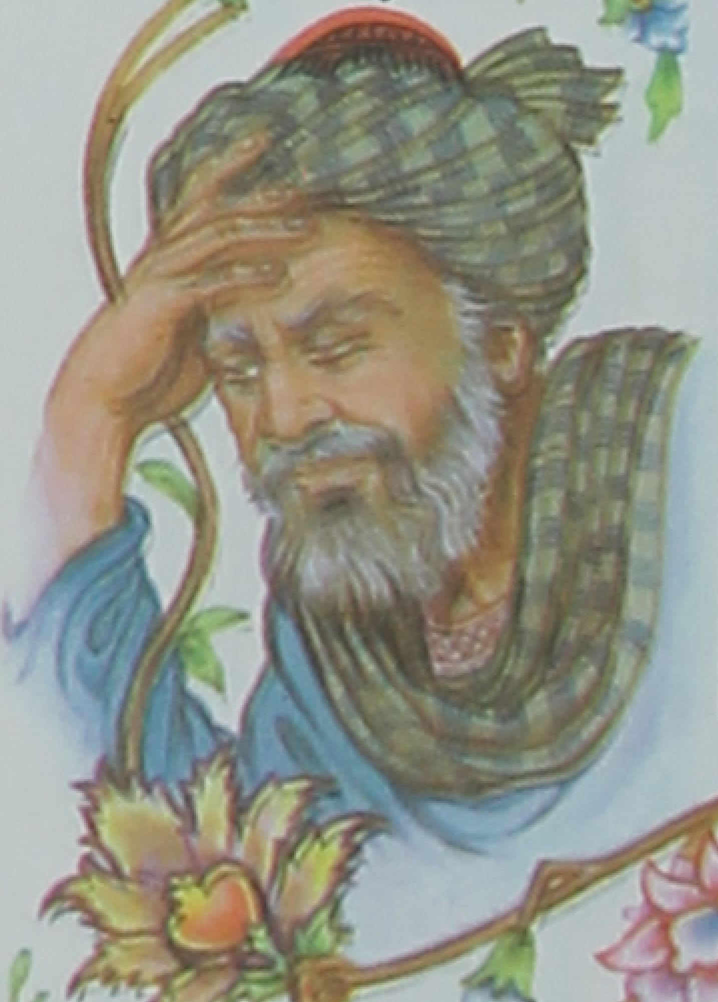

از رویِ حقیقتی نه از رویِ مجاز (۷۴)
ما لعبتگانیم و فلک لعبت باز
بازیچه همی کنیم بر نطعِ وجود
رفتیم بصندوقِ عدم یک یک باز

ای رفته بچوگانِ قضا همچو گو (۷۵)
چپ می خور و راست برو هیچ مگو

(74) Az ruyi haqīqatī na az ruyi majāz
Mā luʻbatgānīm va falak luʻa bat bāz
Bāzīchi hamī kunīm bar nataʻi wajud
Raftīm basandūqi ʻadam yak yak bāz.

(75) Āi rafta ba chau gāni qazā bamchū gō
Chap mī khur va rāst birau hēch magō

LXXIV

Impotent Pieces of the Game He plays
Upon this Chequer-board of Nights and Days;
Hither and thither moves, and checks, and slays,
And one by one back in the Closet lays.

LXXV

The Ball no question makes of Ayes and Noes,
But Right or Left as strikes the Player goes;

बोभूयतेऽपि नरकः स्फुलिङ्गएवममोघ शोकस्य ।
तृटिरेवस्वर्गोऽस्त्य स्मदीय सन्तोषमूलकालस्य ।
श्रद्धापिदैवभक्ति स्तवमुख्याचरण योग्य धर्मोऽस्ति ।
स्वर्गोऽपिदुर्गतिस्त्व द्रागद्वेष प्रतिकृतिरथभवाति ॥

श्लो०॥ जगत्काण्डपटे सूर्य दीपेनास्मान्महानटः ।
प्रयुज्याप्युपसंहृत्य यथेष्टं क्रीडति प्रभुः ॥ ७३ ॥

गी०॥ एतत्खचक्रमास्मि न्हन्तभवामोवयन्तु विभ्रान्ताः ।
जानीमोन्नूनमिदं मायामयकाचदीपयन्त्रानिभम् ।
दीपस्तंभः सूर्यः समस्त भुवनमापि भवाति दीपगृहम् ।
नानामूर्तिविशेषा इवस्मइहसर्वतः परिभ्रान्ताः ॥

మిటమిటమనుబిస్త-మిగులునావంత ।
నావేడ్క-దబ్బున-న్జనువినువలను ।
నీమేలుసేగుల-నీడలారెండు ।

23) మూ ॥ నడుమావెండదొారపముజు ।
పొడుచుచుఁదట్టిపయిఁదోలు-బొమ్మలవలెము ।
గ్గడియాటకాఁడుమనల ।
గ్గడువడినాడించువరుస-గాబలుతీర్లన్ ।

చె ॥ ఈమింటిగిజిక్రింద-నెల్లరు న్మనము ।
ముమ్మరంబుగనర్ది-మునుమున్గినాము ।
పోల్చుకొంటిన్మాయ-పుటిలాయియిద్ది ।
తొాగసూడుపంజుదుం దుముపట్టుసేల ।
మనము బొమ్మలవలె-మలయుదుమచట ।

طاعتِ رُوحانیان بهرِ تُست
خُلد و دوزخ عکسِ لطف و قهرِ تست

(۷۳) این چرخِ فلک که ما درو حیرانیم
فانوسِ خیال ازو مثالی دانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس
ما چون صُوَریم کاندرو گردانیم

Tā'ati rūhāniyān bahri tust
Khuld wa dōzakh 'aksi lutfva qahri tust.

(73) Īn charkhī falak ki mā darō hair ā nīm
Fanūsī khayāl azū misālī dānīm
Khurshēd chíragh dān va 'ālam fānūs
Mā chūnsuvarīm kāndarū gardānīm.

Cast on the Darkness into which Ourselves,
So late emerged from, shall so soon expire.

LXXIII

We are no other than a moving row
Of visionary Shapes that come and go
Round with this Sun-illumined Lantern held
In Midnight by the Master of the Show :

गी० ॥ सृष्ट्याद्यह्न्येवास्म न्मानसमाकाश त्रीधिमडयिष्ट ।
पत्रंकलमंत्रिदिवं नरकमजगवेषदत्रसकलमांपि ।
किन्तुसमवावादिशा स्मद्गुरुरपितत्वतःसुपन्थानम् ।
पत्रंकलमात्रिदिवो नरकः सकलमपि तत्त्वमेवेति ।

श्लो० ॥ अविद्ययात्माबद्धश्चे द्विद्ययामुच्यते पुनः ।
ब्रह्मसत्यं जगन्मिथ्या किं वृथा तप्यते मया ॥ ७२ ॥

गी० ॥ कटिसूत्रमेवमामक शुष्काङ्ग भ्रष्टमस्ति दिवचक्रम् ।
ममविपुलबाष्पपूर प्रचारएवापिभवतिदिव्यसरित् ।

చ ॥ మొట్టమొదట నేను-పుట్టిననాఁడె ।
మిన్నెగఁ బ్రాఁకినా-మేటితలంపు ।
వెదకెఁ బల్లన్బల్ల-వేలుపుటెంకి ।
గిట్టిచెన్నఁటులుచి-క్కెడుచెడ్గుబిద్ద ।
గానినాపంతులె-గవుత్రోవదెల్పె ।
నేనేయవెల్లయు-న్నికముగనంచు ।

(౭-౨) మూ ॥ కోరిక లేకుండుటమే ।
లేరికికనికరముగొనుట-యెందేనెగ్గా ।
నేరక చీఁకటియడుగునఁ ।
జేరిమునింగినకొలంది-ఁజేటువచ్చున్ ।

చె ॥ నన్నుండిజాఱిన-నడికట్టునింగి ।
పాఱెడునాకంటి-పదనుమిన్నేఱు ।

پس گفت مرا معلّم از رای درست
لوح و قلم و بهشت و دوزخ با تست

(۷۲) گردون کمری از تن فرسودهٔ ماست
جیحون اثری ز اشک پالودهٔ ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهودهٔ ماست
فردوس دمی ز وقت آسودهٔ ماست

Pas guft marā mu 'allim az rāyi durust
Lauh wa qalam wa bihisht wa dōzakh bā tust.

(72) Gardōni kamrī az tāni farsūdaī māst
Jaihūniasrī zi ashki pālūdaī māst
Dōzakhi shararī zi ranji bīhodaī māst
Fir dausidamī zi waqtī asū daī mast

And after many days my Soul return'd
And said, "Behold, Myself and Heav'n and Hell:"

LXXII

Heav'n but the Vision of fulfill'd Desire,
And Hell the Shadow of a Soul on fire,

श्लो० ॥ मन्येदेहोभवेत्कश्चि त्पटमण्डपइत्यहम् ।
क्षणं विश्रम्यतत्रात्मा गन्तव्यः प्रसभं ततः ॥ ७० ॥

गी० ॥ पटवासइववपुस्तव हन्तवरीवृत्यतेतथाहिननु ।
राजेवप्राणस्ते नश्वरलोकोऽपितावक गृहमिव ।
नूतनगृहनिर्माता वितानरच नापद्दुर्नियतकालः ।
नाशयतिशिबिरमेत त्तावद्यावत्प्रयात्ययंराजा ।

श्लो० ॥ ज्ञातुंपुनर्जन्मतत्त्वं प्रेषितंमाययामनः ।
आत्मैवस्वर्गनरका वितितन्मामबूबुधत् ॥ ७१ ॥

---

(౭౦) మూ ॥ రావించెదునెకిమోని ।
జ్ఞావేలెడిబొల్లిగొల్లై-నన్నెమ్మిగొనన్ ।
బోవునెద్దిప్పిటియతఁడుమ ।
ఱీవిడిదిన్వెల్పులాఁతి-యేలికనుంచున్ ।

చె ॥ అలరుడేరావలె-నౌరనీయొడలు ।
మ్రందలాదొరచెడ-మాఱునేలయిలు ।
తటియిల్లుకట్టునా-ఁతడుక్రొత్తనెలవు ।
నొనరించుఁజేఁడేగ-నూడుచున్గొటిజ ।

(౭౧) మ్మూ ॥ కనరానివానిచెంగటి ।
కనిపిటినాయుల్లమతని-నదియుగొలిచినె ।
ట్టనమళ్లివచ్చినాతో ।
ననెఁదానేమేలుసేగు-లవివియుననుచున్ ।

خیام تنت بخیمهٔ ماند راست (۷۰)

جان سلطان است و منزلش دار فناست

فراش اجل ز بهر دیگر منزل

این خیمه بیفگند چو سلطان برخاست

برتر ز سپهر خاطرم روز نخست (۷۱)

لوح و قلم و بهشت و دوزخ می جست

---

(70) Khaiyām tant bakhīmaī mānd rāst
Jān sultān ast va manj ilash dāri fanāst
Farrāshi ajal zibahr dīgari manzil
Īn khīma bīf gand chū sultān bar khāst.

(71) Bar tar zi sipihr khātīram rōzi nụ khust
Lauh wa qalam wa bihisht wa dōzakh mī just

LXX

But that is but a Tent wherein may rest
A Sultan to the Realm of Death addrest ;
The Sultan rises, and the dark Ferrash
Strikes, and prepares it for another Guest.

LXXI

I sent my Soul through the Invisible,
Some letter of that After-life to spell :

गी० ॥ प्राभूवन्सन्तस्ते समस्तविद्याप्रभावकूपाराः ।
संपूर्णगुणनिकायाः सदस्यदीपाः पुरापि समवात्सुः ।
अस्मिन्कुद्रूनिशीथे तेहन्तनराजपथमकार्षुरिह ।
केवलमचिख्यपन्निति हासान्सर्वेऽप्यगुर्महानिद्राम् ॥

श्लो० ॥ स्वर्गःसिध्येदात्मनश्चे त्पौरुषेणैवकर्मणा ।
स्पृहणीयं नकस्यापि जीवनं दुःखभाजनम् ॥ ६९ ॥

गी०॥ त्वं हे मानसवपुषः पङ्कं प्रक्षालयेः समन्ताच्चेत् ।
सुरवर्त्मनियद्यपिसं बोभूयेथास्तमांस्वयं नग्नः ।
स्वर्गपुरिभवेद्यदितव सदनमहोत्वं किमिहनाजिह्रीयाः ।
आगच्छेः किंमृण्मय लोकनिवासीकथंभवेर्हन्त ।

చె ॥ ఎల్లచదువులలో - నెక్కుడువార ।
లెందేనిఁబంజులై - యేపారువారు ।
కప్పుకాఁదారిఁడొం - కన్నల్పలేక ।
వట్టిముచ్చటలని - పండుకొన్నారు ।

(౬౮) మూ ॥ అంటినబుగ్గితుడుచుకొని ।
మింటన్బరిమేనఁదుదకు - మెలఁగఁగలిగినన్ ।
దంటాలమారివైతా ।
ల్పింటింటన్నిగ్గుమాలి - యెటులిటుతిరుగున్ ।

చె ॥ ఉల్లమానీవునీ - యొడలివైముటికి ।
కడువడిగడుగుకో - ఁగలిగెదవేని ।
మింటఁదొడుగులేక - మెలఁగెదవేని ।
గొప్పవేల్పుసరస - ఁగూర్చుండువేని ।

సిగ్గులేధానీకి-నీయిటువచ్చి ।
యీపాడుకొంపలో-నిటికెదవిట్లు ।

ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانهٔ و درخواب شدند

(٦٩) ای دل زغبار جسم اگر پاک شوی
تو روح مجردی بر افلاک شوی
عرشست نشیمن تو شرمت بادا
کائی و مقیم خطهٔ خاک شوی

Rah zīn shabi tārīk naburdand birūn
Guftānd fasānaī wadár khāb shudand.

(69) Ai dil zi ghubāri jism agar pākshū yī
Tū rūhi mujarradī bar aflāk shū yī
'Arshast nishēmani tū sharmat bādā
Kāī wa muqīmi khittaī khāk shūyī.

Are all but Stories, which, awoke from Sleep
They told their fellows, and to Sleep return'd.

LXIX

Why, if the Soul can fling the Dust aside,
And naked on the Air of Heaven ride,
Is't not a Shame—is't not a Shame for him
So long in this Clay suburb to abide!

एतस्मिन्विपुलाध्वनि सङ्घीभूय प्रयान्ति ये पथिकाः ।
पुनरायातस्तेषुन मां कोऽपि रहस्यवृत्तमाजिगदिषीत् ।
जागृहितरां त्वमेत च्चतुष्पथान्तस्थितालये किमपि ।
नाहासीर्वस्तुपुनः समेत्ययद्वोक्तुमञ्जसैवैषीः ।

श्लो० ॥ अध्यापकाश्श्रद्दधाना भ्रान्ता मीमांसका अपि ।
अरण्यरोदनं कृत्वा दीर्घं निद्रा वशीकृताः ॥ ६८ ॥

దాఁదప్పలాఁతికే-తఱిఁజనవీలు ।
పరియుతెన్నరుగునె-వ్వనివల్లనైన ।
వాఁడిచ్చటికిమళ్లి-వచ్చినచొప్పు ।
గూరిచియన్న పల్కు-న్వినలేదు ।
ఇట్టిపెందెరువున-నేగినమూఁక ।
నెవ్వఁడైననిద్ద్రి-యేతేరఁగలిగి ।
చనిమళ్లివచ్చిన-జాడగుఱించి ।
మెఱఁగింపఁగల్గువాఁ-డెండైనలేఁడు ।
ఏమఱిలనోబ్బఁకు-మీయింటిలోన ।
గదిమూలనీవుది-గవిడుచుదినుసు ।
కానిపించన్లేవు-క్రమ్మఱిమఱియు ।

(౬౮) మ్యూ॥ గుఱిగావేల్పులతోడ ।
న్మఱిమఱిమాటాడుకొన్న-మంచితగవరుల్ ।
మెఱవడిఁదొలికూర్కు-నఁగ ।
న్దెఱచిమఱలగుఱికలోన-ఁద్రెళ్లితుదకున్ ।

از جملهٔ رفتگان این راه دراز
باز آمدهٔ کو که بما گوید راز
زینهار درین سراچه از روی مجاز
چیزی نگذاری که نمیایی باز

(۶۸) آنان که محیط فضل و آداب شدند
از جمع کمال شمع اصحاب شدند

Az jumlaī raftagān īn rāhi darāz
Bāz amadaī kū ki bamā gōyad rāz
Zīnhār darīn sarācha az ruyi majāz
Chīzī naguzārī ki namīyā ī bāz.

(68) Ānān ki muhīti fazl va ādāb shudand
Az jam'ai kamal sham 'ai asbāb shudand

Not one returns to tell us of the Road,
Which to discover we must travel too.

LXVIII

The Revelations of Devout and Learn'd
Who rose before us, and as Prophets burn'd,

कोऽजागादिष्टनरके बोभूयेयाहमपिचिरेणेति ।
कोऽजङ्गमिष्टनिरयं स्वर्गादिहकोनुभूयआयासीत् ।

श्लो० ॥ यातः स्वानुभवं वक्तुं नकोऽपिपुनरागतः ।
छान्दसैरथवाभ्रान्तैः परलोकः प्रकल्पितः ॥ ६७ ॥

गी० ॥ क्ष्मावलयेबहुगहने समचङ्क्रूर्यिष्यहं दिवारात्रम् ।
अखिलार्थ विजिज्ञासु स्ततोऽप्यबोभूयिषिस्वयं पथिकः ।
नाश्रौषं पन्थानं कस्मादपियः सकुतइहायासीत् ।
अगमद्यतोऽध्वनीन स्ततएवपुनः स्वयंन्यवर्तिष्ट ।

వైచుచుందుఁగడలి- వైనక్కటకట ।
వేసారులువిసిగి- వేసారినాఁడ ।
గొతకితంబళితోఁడ-ఁగో వెలపట్లఁ ।
తరలినేనతఁడుబి-ద్దజ్ఞొత్తుననియె ।
తానెవండీల్గిబి- స్తజ్ఞొచ్చినాఁడు ।
చదలుకాఁపునగళు-చనివచ్చెనెవఁడు ।

(౬౮) మూ ॥ ఎఱుఁగుమిదియొట్టివింతో ।
తెఱలినవారెవ్వరైన-ఁదేట తెలిపిఁగ్ర ।
మ్మఱమఱలి తెల్పఁజాలరు ।
పిఱుందమనిమనకఁదగిన- వెరవెం దేని.న్ ।

గీ ॥ త్రిమ్మరినగుచునెం- దేమాఱుమూల ।
కొసలనేఁగ్రమ్మఱ-ఁగ్రుమ్మరినాఁడఁ ।
గ్రిందుమీఁదులనలు- కెలఁకులనున్న ।
దినుసులనెల్లనే-ఁదిలకించినాఁడఁ ।

خیام که گفت دوزخی خواهد بود
که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

(۶۷) بسیار بگشتیم بگرد در و دشت
اندر همه آفاق بگشتیم بگشت
از کس نشنیدیم که آمد زان راه
راهی که برفت راهرو باز نگشت

Khaīyām ki guft dōzakhī khāhad būd
Ki raft ba dōzakh va ki āmad zi bihisht

(67) Bisyār bugashtīm bagird dar va dasht
Andar hamayi āfāq bugashtīm ba gasht
Az kas nashanīdīm ki āmad zān rāh
Rāhī ki baraft rāh rau bāz nagasht

One thing is certain and the rest is Lies;
The Flower that once is blown for ever dies.

LXVII

Strange, is it not? that of the myriads who
Before us pass'd the door of Darkness through,

नितरांमत्तः पुरुषो घोरेनरकेपतेदितिवदन्ति ।
तद्वचनंप्रतिबन्धक मेवै तन्मानसं नाविश्वासिति ।
मदमत्तः स्त्रीलोलः स्याद्यपि घोरनरकपुरवासी ।
पश्यावश्यंस्वर्गो भवेत्परेद्युरतिशून्यमुष्टिरिव ।

श्लो० ॥ मिथ्यैवस्वर्गनरकौ सत्यमायुर्विनश्यति ।
अनर्थकं प्रेतकर्म जातस्य मरणं ध्रुवम् ॥ ६६ ॥

गी० ॥ त्वमहोवतमाभाणीः केभ्योऽपि रहस्यमेतदति गूढम् ।
न विकसति स्थलपद्मं शुष्कीभूतं पुनः कदाचिदपि ।
यष्टिमधुनार्द्रलोष्टैः कतिकालं विरचयेयमंबुनिधौ ।
अहमपिजाग्लेयेया ग्निपूजकैर्दैवतालयैर्हन्त ।

చాఁగురేచెల్లిబి-స్తన్జిక్క-రేని ।
నిక్క-ముగా రేపు-నీవుకన్గొనుము ।
వేలుపుపీడుత్త-పిడికిలినొబ్బలు ।

(౬౬) మూ॥ ఆమింటిమిద్దెలఁటమటే ।
యామీఁద స్తంచిసెబ్బ-లఁటయారారా ।
యేమీ వెడబెదరింపులేఁ ।
కేమియు లేదీల్గు నెడల-నిదియు త్తుత్తే ।

చ॥ మేలొ్కను చెప్పక-మీ యేరికేని ।
నులియైఁన నీదాఁగి-యుండినకిటుకు ।
నెంౘైదెన ముట్గిపో-యిననన యెల్ల ।
నిఁకనలరారలే-దెన్నాళ్ళకైన ।
నేల పెడ్డలనిట్టు-నేనుగడంగి ।

گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود

فردا بینی بهشت راچون کف دست

زنهار بکس مگو تو این راز نهفت (٦٦)

هر لاله‌ئی که پژمرد نخواهد بشگفت

تا چند زنم بروی دریا هاخشت

بیزار شدم ز بت پرستان وکنشت

Gar ʻāshiqi va mast dōzakhī khahad būd
Fardā bīnī bihisht rā chūn kaffi dast.

(66) Zin hār bakas magū tū in rāzi nihuft
Har lālaī ki pizmurd na khābad bishiguft
Tā chand zanam barūyi daryāhā khisht
Bīzār shudam zi buti parastan va kunisht

Alack, I doubt the Prophet's Paradise
Were empty as the hollow of one's Hand.

LXVI

Oh threats of Hell and Hopes of Paradise!
One thing at least is certain—THIS Life flies;

श्लो० ॥ त्यजेयमद्यर्किसौख्यं पश्चात्ताप कलङ्कितः ।
पिबेयंमूढविश्वास कल्पितंमधुसंस्थितः ॥ ६४ ॥

गी० ॥ निपतेरप्यध्यग्नि प्रसभंनरकेविचारणीयदिने ।
मापिबमद्यंमध्ये विपदं निवसेस्त्वमिति वदन्त्येते ।
अस्त्वेवमुभयजगतो रन्तः सारोऽपि यदिविचार्येत ।
सस्यान्मुहूर्त एव त्वंमधुमत्तोभवेर्यदानूनम् ।
त्वमिहैवस्वर्गंकुरु वरुणात्मजयापिपानपात्रेण ।
सुरलोकोयत्रस्या त्प्रेयास्तत्रापिवानवाहन्त ।

(౬౪) మూ ॥ అలఁతివెళుచమైనేల ।
స్గలిసినయెడ నిండుతనివి-గనఁగలనేనిన్ ।
బెలుచననేనొట్టిడుకొని ।
తొలఁగవలయుఁదప్పక్రీబ-దుకు పైఁదీపిన్ ।

చె ॥ బెడఁదజిక్కెఁదవుసీ-విరిత్రావకీవు ।
నీవుపెన్గూర్కునన-స్లేదినమొదలు ।
మంటలోమలమల-మాఁడుచుండెదవు ।
విడికోపునన్వేల్పు-వీడుపన్నించు ।
ఛదలుకాపునగరు-ఛనెదవో లేదో ।

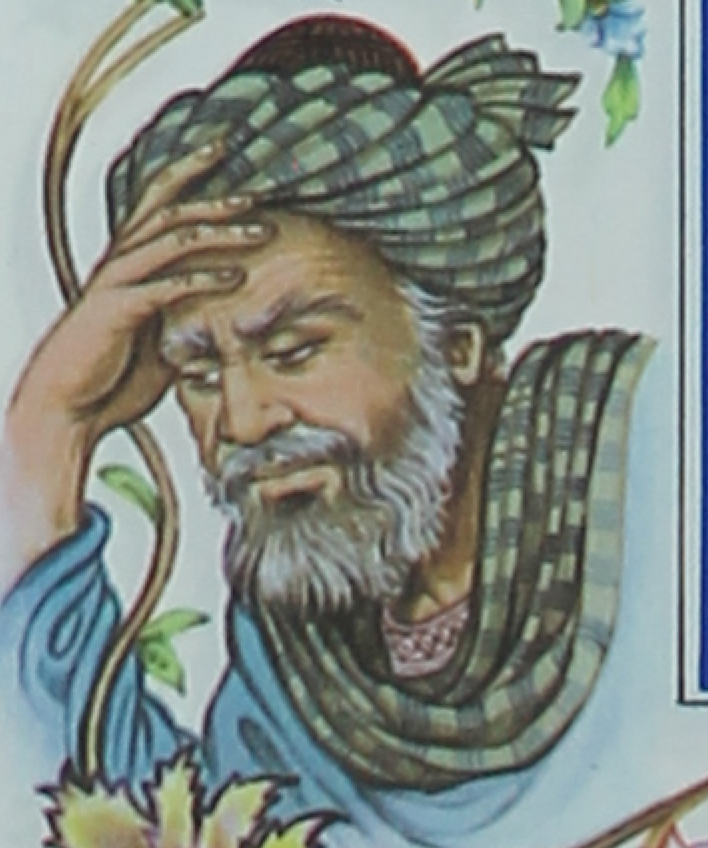

(۶۴) گویند مخور می که بلا کش باشی
در روز مکافات بر آتش باشی
این هست ولی هر دو جهان می ارزد
آن یکدمه کز شراب سر خوش باشی
اینجا بمی و جام بهشتی می ساز
کانجا که بهشتست رسی یا نرسی

(64) Gōyand makhur mai ki balā kash bāshī
Dar rōzi mukāfāṭ bar ātish bāshī
Īn hast walē har dō jahān mī arzad
Ān yakdama kaz sharāb sar khush bashī
Īnjā bamai wa jām bihishtī mī sāz
Kānja ki bihishtast rasī yā na rasī.

LXIV

I must abjure the Balm of Life, I must,
Scared by some After-reckoning ta'en on trust,
Or lured with Hope of some Diviner Drink,
When the frail Cup is crumbled into Dust!

श्लो० ॥ नाममात्रावशिष्टा विभ्रष्टा नष्टाः पुरानराः ।
अद्यापि फलिताद्राक्षा पुष्पिता वनमल्लिका ॥ ५ ॥

गी० ॥ कस्मैचिदपि रहस्यं नहिविज्ञपयति कालचक्रमिदम् ।
विंशतिसहस्रगुणितान् गमयति महतोऽपि यमपुरम् मर्त्यान् ।
गन्धोत्तमां ततः पिब जन्तोर्नायुर्द्विवारमुपदत्तम् ।
जगतः प्रयाति योऽतः स्वभावतः सन्पुनः समायाति ।

श्लो० ॥ कोऽप्यालपन्नागरकं माध्वीशब्दं विमुह्यति ।
पल्लवस्पृहया गायन्कोकिलो लोहितायते ॥ ६ ॥

---

(౫) మూ ॥ మునువెట్టి యంగుకాఁడో ।
కనుమొఱఁగె మఱట్టిచేఁడు-కన్పట్టండై ।
ననిఁక వెలుఁగు మైమఱుపునఁ ।
గననాఁదడిగల్గుచోటఁ-గల్గిచెలంగున్ ।

చె ॥ ఈతఱిగిఱితెల్ప-దేరికినోళవు ।
నేను నాల్గులవేల-మొకిమీంద్రఁడఁగెడవె ।
త్రాగుకోపినమాఱు-రాఁబోదు బ్రతుకు ।
మ్రందినవారెల్ల-మఱిమళ్ళలేరు ।

(౬) మూ ॥ ఒకమికుకుననోపనియూ ।
వెడంగుమఱివాఁడునోరు-విప్పకపోనీ ।
అడుగడుగునలాహిరిచవి ।
నచిగెడువగకాని బ్రదుకు-హాయిగఁగడుచున్ ।

گر مست و خرابِ خفته باشم امروز
فردا بخشاد بر استخوانهای رهیم

(۶۳) می میِ خورم و هرکه چو من اهل بود
میِ خوردنِ من بنزدِ او سهل بود
میِ خوردنِ من حقِ بازل میِ دانست
گر می نخورم علمِ خدا جهل بود

Gar mast ō kharābi khufta bāsham imrōz
Fardā bakhshād bar ustu khānhā yīrahīm.

(63) Mai mī khuram va har ki chū manahl būd
Mayi khurdani man banazdi ū sahl būd
Maiyi khurdani man haqqi bāzal mī danist
Gar mai na khuram 'ilmi khuda jahl būd.

Of Fears and Sorrows that infest the Soul
Scatters before him with his whirlwind Sword.

LXIII

Why, be this Juice the growth of God, who dare
Blaspheme the twisted tendril as a Snare ?
A Blessing, we should use it, should we not ?
And if a Curse—why, then, Who set it there ?

गी० ॥ वरुणात्मजांपिबततः प्रभूतनानापदः पलायेरन् ।
सुतरामपिद्विसप्तति विभिन्नमतसंशयाः प्रणश्येयुः ।
मात्वंत्याक्षीर्जात्व प्यमृतकरंधातुवादिनंमित्र ।
लेशमपितेनदत्तं भुङ्क्ष्वसाविपदः सहस्रशोहन्ति ।

श्लो० ॥ भुञ्जानोऽप्यखिलान्भोगा न्विदेहः पुरुषोत्तमः ।
जगद्गुरुः पुराराजी ज्जीवन्मुक्तः परन्तपः ॥ ६२ ॥

गी० ॥ जयतु परमेश्वरस्त्वं हाला तत्त्वं यथार्थतोवेत्सि ।
मानसपीडाश्शतशो विनाशयति कृष्णगोस्तनीमदिरा

చె ॥ పుచ్చుకోకోపునీ-పొక్కెల్లడుల్లు ।
నీనూఱుదిక్కుల-న్విడఁగొట్టుఁగోపు ।
పొన్నుసల్పెడివాని-పొత్తువీడకుము ।
త్రాగుమువాఁడిచ్చు-దానిఁజిడ్డైన ।
డుల్చెడునదివేయి-డుమలెల్లవడిగ ।

(౬-౨) మూ॥ వేలుపునమ్మికఁబడనగు ।
న్వాలాహిరియఁలుఁగుబ్రతుకు-నందోర్పుఁగొనన్ ।
జాలనితుందుడుకులవడి ।
నేలఁగలిపిమంచివారి-నెమ్మిన్నెంచున్ ।

చె ॥ మిక్కిలివేలుపు-మేలైనవాఁడు ।
నీవుకొండాడుకొం-టివిచొక్కుచోదుగు ।
నెల్లదిన్నులువన్ని-యేలెడుమేఁటి ।
మింటితెర్వారినాకు-మేల్సల్పనిమ్ము ।

پرهیز مکن ز کیمیائی که ازو

یک جرعه خوری هزار علت ببرد

(۶۲) سبحانه الله تو باده می پنداری

آبی که ز صد درد دلت برداری

از خالق کردگار و از رب رحیم

نومید نیم بجرم و عصیان عظیم

Par hēz makun zi kīmiyā ī ki azū
Yak jura' khurī hazār illat baburd.

(62) Subhanallāh tū bāda mī pindārī
Ābī ki zi sad dardi dilat bardārī
Az khāliqi khirdigār wa az rabbi rahīm
Naumēd nayam bajurm wa 'isyāni 'azīm

The sovereign Alchemist that in a trice
Life's leaden metal into Gold transmute :

LXII

The mighty Mahmud, Allah-breathing Lord,
That all the misbelieving and black Horde

श्लो० ॥ पानद्वाराद्दिव्यमूर्तिं र्मुंजन्यस्तघटागता ।
विवृतास्याज्ञयातस्याः पीतंयत्तन्मधूयते ॥ ६० ॥

गी० ॥ पूर्वेद्युर्मदमत्तोऽ बोभूयिषिपानगोष्ठिकाभान्ते ।
दोर्भृतहालाभाण्डं मत्तमदर्शमतिवृद्धमपितत्र ।
किं लज्जसेनदैवा दयिवृद्धेत्यहमजागादिषितमापि ।
सोऽब्रवीदद्दयामय ईशः पिबमध्वभीष्टमेहीति ।

श्लो० ॥ एकीकुर्वीतमधुय धन्योऽन्यविमतान्गुरून् ।
तेनामृत्तोभवेन्मर्त्योऽ योभर्ममणिना यथा ॥ ६१ ॥

(౬౦) మూ ॥ చొక్కంగడిగుమ్మము పై ।
కెక్కుచునెలనగవుతోన- దెవతోమబ్బున్ ।
మిక్కిలిచవిగొల్పినను ।
న్జిక్కించినదిప్పయలరు- చెలువగుమోవిన్ ।

చె ॥ మిగులలాహిరితోడ- మెలఁగితిన్నిన్న ।
టీకుగాఁగొపంగ-డిసరససేను ।
మూఁపునసీవిరి-బుంగగదించి ।
తూగాఁడుముదుకని-తోడనిట్లంటి ।
స్ఫారబడుగబిడి-యముగొనవేల ।
యులిపైనెనంకుని-యూఁకుతలఁపక ।
ముదుసలియనియెఁబో-పోపొమ్ముకోపు ।
నానుమావేల్పున-యముగుండెఁవాడు ।

(౬౧) మూ ॥ దండిద్రొమ్మిదెనిమిదుల ।
రెండుతెగలవారిచదువు-రిమ్మనడఁచునా ।
పండునఁబొడమినమైకము ।
మెండుగనీయినుపబ్రతుకు- మేలిమిసల్పున్ ।

سرمست بمیخانه گذر کردم دوش (۶۰)

پیری دیدم مست وسبوئی بر دوش

گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر

گفتا کرم از خداست رو باده بنوش

می خور که ز تو کثرت علت ببرد (۶۱)

و اندیشهٔ هفتاد و دو ملت ببرد

(60) Sarmast bamaikhāna guzar kardam dōsh
Pīrī dīdam mast va sabō ī bar dōsh
Guftam zi khudāsharm nadārī ai pīr
Guftā karam az khudāst rau bāda banōsh.

(61) Mai khur ki zi tū kasrati 'illat baburd
Wāndēshaī haftād wa dō millat ba burd

LX

And lately, by the Tavern Door agape,
Came shining through the Dusk an Angel Shape
Bearing a Vessel on his Shoulder ; and
He bid me taste of it ; and 'twas—the Grape !

LXI

The Grape that can with Logic absolute
The Two-and-Seventy jarring Sects confute :

श्लो० ॥ अयं स्वतन्त्रासिद्धान्तः कथम्राक्षिप्यतेजनैः ।
श्वोऽजातस्य परासोर्ध्वः सुखमद्यैवदेहिनः ॥ ५९ ॥

गी० ॥ भ्रान्त्यावेदान्त्यहमि त्यजागदिष्टास्मदीय परिपन्थी ।
जानातिदेव एवा स्मिवानवाताद्दशो यथा कथितः ।
दुःखात्मकनीडेऽस्मि न्यथा तथा वा समागतोऽस्मीत्थम् ।
चरमदशाकष्टतरै वास्तिमदीयायतोनमांजाने ।
दिनयोर्द्वयोर्नकर्षाति दुःख स्मृतिरीषदापि मदीयमनः ।
एकत्राप्यन्येद्युः पूर्वेद्युर्वोभयेद्युरितरत्र ॥

(౫౯) మూ॥ పోలిసెన్నిన్నన్రేపిఁక ।
ఁగలుగదు నేఁడట్టిదినుసు-కలదో లేదో ।
కొలతలుకిట్టవివే వై ।
పులు తేలవుకుంద కేమి-పోసిరానీ ।

చె॥ ననుఁగూర్చి యేమటి-నాఁడునాయెదిరి ।
పలికెనా నెఱిఁగిన-వాఁడనేననుచు ।
నతఁడన్నయట్లుకా-నని వేల్పు తెలియు ।
వచ్చితినీవల-వంత పట్టునకుఁ ।
గొట్టకొనకిటుచి-క్కు-నఁదగుల్కొంటి ।
నేనె నేనెవఁడనో-యెఱుఁగ లేకుంటి ।

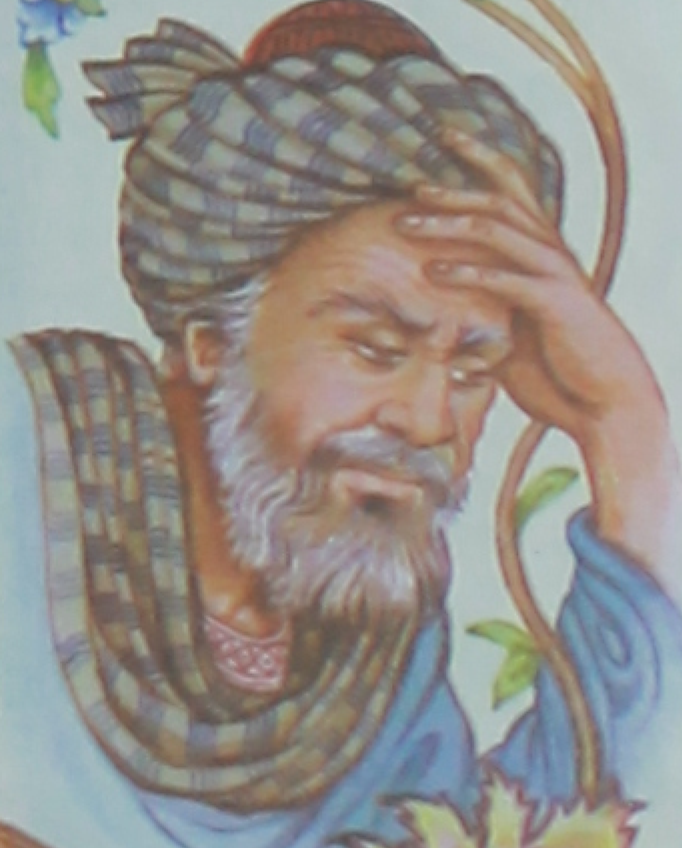

(۵۹) دشمن بغلط گفت که من فلسفیم

ایزد داند که آنچه او گفت نیم

لیکن چو درین غم آشیان آمده ام

آخر کم ازآن که من ندانم که کیم

هرگز غم دوروز مرا یاد نگشت

روزی که نیامدست و روز که گذشت

(59) Duśhman baghalat guft ki man falsa fīm

Īzad dānad ki ānchi ū guft nīm

Lēkin chū darīn ghammi āshyān amada am

Ākhir kam azān ki man nadānam ki kī m

Hargiz ghammi dōrōzmarā yād na kisht

Rōzī ki nēyāmadast va rōz ki guzasht.

LIX

Ah, but my Computations, People say,
Have squared the Year to human compass, eh ?
If so, by striking from the Calendar
Unborn To-morrow, and dead Yesterday.

गी० ॥ वाञ्छेयमेकभार प्रमाणमद्यप्रपूर्ण चषकमहम् ।
इन्द्रीयियिषामि पुनः स्वयंद्विसाहस्रपलपरिस्रुतया ।
मेधाश्रद्धोत्सर्जन शपथं कुर्वैंत्रिवारमेवादौ ।
वरुणात्मजां यथाविधि पाणीकृत्यचिरमहमपिरिंसे ॥

श्लो० ॥ सप्रमाणं जगद्धेतु रस्तुमास्तूर्ध्वतोऽप्यधः ।
अत्यन्तंमदमत्तस्य वृथातर्केणकिम्मम ॥ ५८ ॥

गी० ॥ जानेऽहमस्तितताया अपिनास्तित्वस्यवा बहिस्तत्वम् ।
जानाम्यूर्ध्वाधः स्थिति रहस्यमखिलंपुनःप्रपञ्चस्य ।
आत्मस्तवप्रियोऽहं जिह्रीयां माम के हशज्ञानात् ।
यद्यधिकं जानीयां परिस्रुता मत्ततां विनातत्त्वम् ।

పా ॥ ఇంక నాకుఁ గావలయు మ-ఱుంగుకోపు ।
చాలుమఱియు రెండురతుల-మేలుపదను ।
ముమ్మఱు న్దెల్వికొల్పుల-నొబ్బనుడివెద ।
నల్లయంగూరుకూఁతుఁబెం-డ్లాడుకొనెద ।

(౫౮) మూ ॥ కలదు మఱి లేదు పడిక ।
ట్లల్లరెడు నిఁకఁ గ్రిందుమీఁదు-లందెల్లెడలన్ ।
బలుమఱులోఁ దెంపైదెన ।
న్దెలియుట కేనొప్పఁ ద్రాగు-నేపునఁ దప్పన్ ।

పా ॥ కలిమిలేములతీరెల్లఁ-దెలిసికొంటి ।
హెచ్చుతగ్గులలోగిటు-కెఱుఁగుకొంటి ।
మ్రొగ్గినాయీ తెలివిఁగూర్చి-సిగ్గువొందు ।
నెన్నఁగలనేని లాహిరి-కన్ననేటు ।

اوّل سه طلاقِ عقل و دین خواهم گفت
پس دخترِ رز را بزنی خواهم کرد

من ظاهرِ نیستی و هستی دانم (۵۸)
من باطنِ هر فراز و پستی دانم
با این همه از دانشِ خود شرمم باد
گر مرتبهٔ و رای مستی دانم

Awwal sih talāqi 'aql wa dīn khāham guft
Pas dukhtari razrā bazanī khāham kard.

(58) Man zāhiri nīstī va hastī dānām
Man bātini har farāz wa pastī dānām
Bā īn hama az dānishi khud sharmam bād
Gar marta baī wa rāyimastī dānam.

Divorced old barren Reason from my Bed,
And took the Daughter of the Vine to Spouse.

LVIII

For " IS " and " IS-NOT " though with Rule and Line,
And " UP-AND-DOWN " by Logic I define,
Of all that one should care to fathom, I
Was never deep in anything but—Wine.

गी० ॥ तत्वविजिज्ञासाया ये ये दासाविवेचुका ये ये ।
तेतेसदास्ति नास्ती त्यनीनशंश्चर्चयैवनिजमायुः ।
देवानांप्रियमौले द्रागगच्छेतस्ततोवरयमाध्वीम् ।
सन्ति यथाजाताश्च प्यपक्वमार्द्वीकिवद्यतोविरसाः ।
कोऽवधिरनाद्यनन्तवि शेषात्मकभूतभाविचरितस्य ।
उत्सवसमयः संप्रति नास्त्येवप्रतिनिधिः प्रसन्नायाः ।
ज्ञानक्रियापटुत्वं ममनिश्शेषंविनष्टमेवाभूत् ।
किन्तुसुरैवशमयति प्रतिबन्धानप्यतीवदुःसाध्यान् ।
श्लो० ॥ शुष्क वेदान्तमीमांसा वृद्धभार्यामतित्यजम् ।
हालाकन्यामुद्वन्यवाक्षं जगान्मित्रमबीभवम् ॥ ५७ ॥

ఈబఱులువారువారియూ-సేలమనకుఁ ।
దెమ్ముకోపువెడంగపో-పొమ్ముపడిగ ।
చె ॥ మొదలుతుదయులేని-ముందుపిదపల ।
తఱులముచ్చటలవిం-తలుమఱేవఱకు ।
హాయిలోమున్గుట-కదనరుదెంచె ।
విడికోపునకుమాఱు-వెదకినన్లేదు ।
సేరుపుపనియున-న్వడనాడిపోయె ।
నిడుముడిముళ్లఁగో-పేవదిలించు ।
(౫౮) మూ ॥ మఱగితిలాహిరికూఁతు ।
న్దఱపితినాముసలియాలు-తడకనవలకీ ।
వరయుమునాక్రొంబెండిలి ।
కరుదెంచిరితాగితినుట-కదిగొననుంగుల్ ।

تا کَی زِ اَبَدِ حَدیث وَ تا کَی زِ اَزَل

هَنگامِ طَرَب شَراب را نیست بَدَل

بِگُذَشت زِ اَندازهٔ مَن عِلم وَ عَمَل

هَر مُشکِل را شَراب گَرداند حَل

مَن بادَه بَجامِ یَکمَنیِ خواهَم کَرد (۵۷)

خود را بَدو رَطلِ مَی غَنیِ خواهَم کَرد

Tā kai zi abadi hadīs va tā kai zi azal

Hangām-itarab sharāb ra nīst badal

Ba guzasht zi andāzaī man'īlm va 'amal

Har mushkil rā sharāb gardānd hal.

(57) Man bāda bajāmi yak manī khāham kard

Khud rā badō ratli mai ghanī khāham kard

Better be merry with the fruitful Grape

Than sadden after none, or Bitter, Fruit.

LVII

You know, my Friends, how bravely in my House

For a new Marriage I did make Carouse;

गी० ॥ ऐहिकविषयासक्तिं सङ्कुच्यातीवजीवसन्तुष्टः ।
सुकृतं वा दुष्कृतमपि बन्धनमखिलं लुनीहिनिश्शेषम् ।
हालां हस्ते कृत्य प्रियाङ्गनाचूर्णकुन्तलान्धेहि ।
गच्छाति यतोऽखिलंद्रा क्तिष्ठन्तिनपारिमितान्यपि दिनानि ।
सुचिराविलम्बितभावि श्रीभोगेच्छामतीवखलुकृत्वा ।
आयतचिकुरयुवत्या क्रीडामापिसहवल्लकीश्रुत्या ।
श्रेयानेवाद्याखिल विद्याध्ययनप्रयत्नसङ्कोचः ।
श्रेष्ठैवातिमनोहर कान्तालकजाललोलकरकेलिः ।
श्लो० ॥ चिन्त्येते किं मुधास्वर्ग नरकौभ्रान्तिकल्पितौ ।
यथेष्टं भोक्तव्यमेव त्वयाप्तं साम्प्रतं सुखम् ॥ ५६ ॥

కోపుకలికినెఱులుగయి-కోసుమువడిగ ।
నెల్లఁజెడునీమిగులుపూఁట-లేగుఁగనుక ।
చె ॥ కైమణ్చుకొందమిఁ-కన్గోర్కెనుండి ।
పెన్గొప్పుచెంగుల-న్వేడ్క-మీటుదము ।
నయమెల్లచదువుపం-తలుమానుకొంట ।
వెలఁదిపెన్నెఱికల-పెనవిప్పుచుంట ।
(౫౬) మూ ॥ తెరలుచుకొనకీవీయూ ।
పిరినూరక లేనిపోని-బెడఁదఁగొనకునీ ।
దొరకిన తేనియ గ్రోలుట ।
నెరవొముందండతఱుల-నెగులుటకన్నన్ ।
పా ॥ అట్టైచదువులబానిసీం-డ్రైనవారు ।
కలదులేదనుతగవుల-న్బొలిసినారు ।

دست از امل دراز خود باز کشیم
در زلف دراز و دامن چنگ زنیم
از درس علوم جمله بگریزی به
واندر سر زلف دلبر آویزی به

(٥٦) آنان که اسیر عقل و تمیز شدند
در حسرت هست و نیست ناچیز شدند
رو بیخبری و آب انگور گزی
کان بیخبران بغوره میویز شدند

Dast az amali darāzi khud bāz kashīm
Dar zulfi darāz wa dāmani chang zanīm.
Az darsi 'ulūmi jumlayi bagurēzī bih
Vāndar sar zulfi dilbar āwēzī bih.

(56) Ānān ki asīri 'aql wa tamīz shudand
Dar hasrati hast wa nīst nāchīz shudand
Rau bīkhabarī wa ābi angur guzī
Kān bīkhabr āni baghorayi maiyi wēz shudand

And lose your fingers in the tresses of
The Cypress-slender Minister of Wine.

LVI

Waste not your Hour, nor in the vain pursuit
Of This and That endeavour and dispute;

श्लो० ॥ अत्याशयादुः ख्यातियः सदेवानांप्रियाग्रणीः ।
यावज्जीवं सुख्यातियःसविचक्षणग्रामणीः ॥ ५४ ॥

गी० ॥ जीवितरहस्यमेत यथास्थितं यादि मनोविजानाति ।
वेत्त्येवदीर्घनिद्रा समाधिकृतमतीवदेवगुह्यमपि ।
अद्यभवन्स्ववशस्त्वं नहियादियात्किञ्चिदपि विजानासि ।
श्वश्चेदन्यायत्तः प्रभवसिवेत्तुंकथं किमपि तत्वम् ।

श्लो० ॥ माकाङ्क्षीस्त्वंभाविभोगा न्वर्तमानेसुखीभव ।
नकोऽपि शक्यते ज्ञातुं किं भवेदुत्तरोत्तरम् ॥ ५५ ॥

---

(౫౪) మూ ॥ నీవేనీవయ్యున్నెఁ ।
డీవరయజ్ఞాలకుంటి-వేసేలోకం
బీవిడనిమింటెకిటిక్ ।
నీవేమటికాని రేపి-కేమికి నెదవ్రా ।

చె ॥ ఆడ[బదుకు నెళ-వరయఁగలిగిన ।
వీడుకోలున్గాడ-వేల్పుటానెఱుఁగు ।
నీవునీవైయున్న-నేఁడెన్నవేని ।
నీవ్వుకానిజే-పెటుతెలియుదువు ।

(౫౫) మూ ॥ ఓ రాతలఁచకు రేపు ।
న్గూరిచిమైతాలుపేనిఁ-గొనవేలైనన్ ।
గోరితగుల్చుకొనకుచి ।
కఱ్ఱారక నేఁడీవుమాన-కుండినవేడ్కన్ ।

పా ॥ కోర్కితగ్గించుకొనితన్వి-గొని[బదుకుము ।
మంచిసె[బలపడికట్లు-[తెంచుకొనుము ।

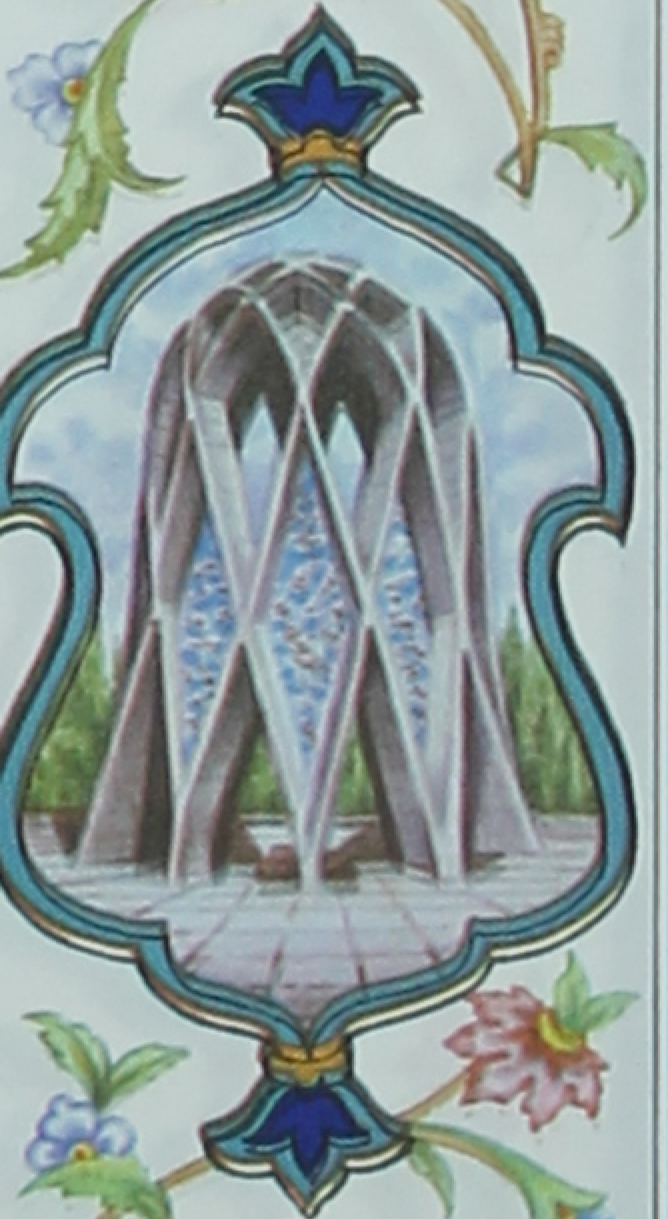

دل سرّ حیات اگر کماهی دانست (۵۴)
در موت هم اسرار الهی دانست
امروز که با خودی ندانستی هیچ
فردا که ز خود روی چه خواهی دانست

کم کن طمع از جهان و می‌زی خرسند (۵۵)
وز نیک و بد زمانه بگسل پیوند
می بر کف و زلف دلبری گیر که زود
هم بگذرد و نماند این روزی چند

(54) Dil sirrī hayāt agar kamāhī dānist
Dar maut ham asrāri ilāhī dānist
Imrōz ki bākhudī nadānistī hēch
Fardā ki zi khud ravī chi khāhī dānist.

(55) Kam kun tam'a az jahān va mī zī khursand
Vaz nēkī va badī zamāna bagusil paiwand
Mai bar kaff wa zulfi dilbarī gīr ki zūd
Ham baguzarad va namānd īn rōzīyi chand

LIV

But if in vain, down on the stubborn floor
Of Earth, and up to Heav'n's unopening Door,
You gaze TO-DAY, while You are You—how then
TO-MORROW, You when shall be You no more ?

LV

Oh, plagued no more with Human or Divine,
To-morrow's tangle to itself resign,

सन्नद्धोभवतरसा जाग्रत्संपद्यतः पुनः स्वपिति ।
जानीहियौवनाग्नि र्हन्तहठादेवबोभवीत्यम्भः ।

श्लो० ॥ सन्तुष्यत्येवतत्त्वज्ञः सदासर्वत्रसर्वथा ।
के नापिकर्मणानैव लिप्यतेपरमार्थवित् ॥ ५३ ॥

गी० ॥ परिपक्वंकालपिहित प्रदर्शयस्याननंनकेभ्योऽपि ।
जगदाकारेणैवं स्वयमेवकदाचि दाविरसिभूयः ।
स्वयमेव न किं भवसि प्रदर्शकः सर्वथेदशमहिम्नः ।
दृग्दृश्योभयवस्तु प्रकृतिं दीपयसि केवलोऽपित्वम् ।

వడిఁదడివెండ్రికై-వడిమిడుకఁడరు ।
లెమ్మువేల్కొన్నక-లిమికూర్కు-వెట్టు ।
నెఱపడుచుటికింబు-నిప్పుతడియగు ।

(౫౩) మూ ॥ తలఁపొదలినతోడ్తోనే ।
చెలువుగనీబొమ్మలాట-చెలఁగించున్దాఁ ।
దెలియుఁదెలుపుఁదెలిపించు ।
న్బలుమఱునావేల్పుకాని-పనిలేదెదియున్ ।

చె ॥ కానిపించవుమూఁటిఁ-గడఁగియందంద ।
నెల్లదిన్నులునునీ-వేయాదువట్టె ।
కనుఁగొందువీవెని-కముగనీగొప్ప ।
కనువాఁడుకన్నని-క్కమురెండునీవె ।

بر خیز که بیداری دولت خوابست
دریاب که آتش جوانی آبست

(۵۳) گه گشته نهان رو بکسی ننمائی
گه در صور کون و مکان پیدائی
این جلوه گری بخویشتن بنمائی
خود عین عیان خودی وهم بینائی

Bar khēz ki bīdārīyi daulat khābast
Daryāb ki ātīshi jawānī ābast.

(53) Gah gashtayi nihāni rū bakasī na numaī
Gah dar suwari kaun u makān paidāī
Ìn jiilwa garī bakhēshtan banumāī
Khud 'aini 'iyāni khudī wahm bīnāī.

Taking all shapes from Mah to Mahi ; and
They change and perish all—but He remains ;

LIII

A moment guess'd—then back behind the Fold
Immerst of Darkness round the Drama roll'd
Which, for the Pastime of Eternity,
He does Himself contrive, enact, behold.

श्लो० ॥ भवबन्धाविनश्यन्ति परमार्थ विदश्शनैः ।
जीवन्मुक्तः सएवैकः सदानन्दोविशिष्यते ॥ ५२ ॥

गी० ॥ परिणामात्माचन्द्रः स्वभावसिद्ध प्रभावसंपन्नः ।
विविध स्थावरजङ्गम जीवोपाधीन्कदाचिदपिधत्ते ।
तस्मान्नश्यत्य यमिति जहीह्यसंभावनीय नास्तिकताम् ।
लुप्यान्तिगुणाएवास्या सावपिकेवलश्चकास्तिसदा ।
पूरयममाञ्जलिपुटं गन्धोत्तमयायतस्तपतिहृदयम् ।
जीवितमिदंद्रुतपदं पारदइवचञ्चलंमुहुर्भवति ।

(౫-౨) మూ ॥ మంతుననావేలుపుగడు ।
వింతగనీదినునులెల్ల-ఁబేరిమిఁదానై ।
వంతలుడిపితనపన్నన ।
లంతులఁబోకార్చియతఁడ-లకొసమిగిలెకున్ ।

చె ॥ వాలకములనేరు-పరిచలివెలుఁగు ।
మైతాల్పుగానొండె-ఁమానుగామాఱుఁ ।
దలఁపకుమాతఁడు-త్తయవునంచీవు ।
పోపొమ్ముపొమ్మిట్లు-పొరనత్తుకొనకు ।
నడుమఁగైకొన్నపో-నరుమానుఁగాని ।
యీతఁడునిల్చుఁదా-నేదియున్గాక ।
నీవునాకైనిండ-నింపుమాకోపు ।
మాటికినాగుండె-మండుచునుండె ।

آن ماه که قابلِ صُوَرْ هاسْت بذات

گاها حَیوان میشود و گاه نبات

باطن نبری که نیست گردد هیهات

موصوف بذاتست اگر نیست صفات

می بر کف من نه که دلم در تابست

وین عمر گریز پای چون سیمابست

---

(52) An māh ki qābili suwarhāst bazāt

Gāhā haiwān mī shūd wa gāh nabāt

Bātīn na burī ki nīst gardad haihāt

Mausūf bazātast agar nīst sifāt

Mai bar kaffi man nih ki dilam dar tābast

Vīn 'umri gurēzi pāy chūn sīmābast

LII

Whose secret Presence, through Creation's veins

Running, Quicksilver-like eludes your pains ;

श्लो० ॥ सूक्ष्मसूक्ष्मतमोधर्मः केनापिनहिबुध्यते ।
विद्येतचेत्सत्यवेत्ता पराधीनोभवेदसौ ॥ ५१ ॥

गी० ॥ नास्तिक्यादास्तिकता पर्यन्तं श्वसितमेव परिणमते ।
सन्देहादपि निश्चय दशावधिंप्राण एवसञ्चराति ।
अमुमेव जीवनदशा मतिप्रिय प्रियतमां गृहाणमुदा ।
अमुधारणोत्सवोऽयं मुहूर्तमात्रंहिसंभवत्यावाम् ।
बुद्धिरुपज्ञी भवितुं ममाभिलषतीत्यवोचदेवमनः ।
शिक्षय मां तत्त्वं यद्यसिशक्तोऽपीत्यहंतदप्राक्षम् ।
आत्मापिमामवोच न्मादास्त्वमितः परं प्रतिवचांसि ।
हन्तैकज्ञानेना प्यखिलं विज्ञातमेव भवतीति ।

(౫౧) మూ ॥ క్రించరఁదోలెమెతోఁచు ।
న్మంచికిసెబ్బరకువాసి-మఱికల్లనికం ।
బెంచఁగవేఱ్ఱ-వాగుఱి ।
గాంచఁగలిగెదేనినీవు-కానిదిఁకేదీ ।

పా ॥ మంచిసెబ్బలరెంటికి-బ్రతుకెసీల ।
పానలున్నమ్మకంబునీ-బ్రతుకెకోలుపు ।
పాడినెసఁగునీయుగముగా-పాడుకోనుమ ।
యూపిరిఁకనీకుఁగడుఁదోలె-ముందుఁగనుక ।

చె ॥ అవియెల్లనెఱుఁగనా-యూపోవకునికి ।
నాలోపలితలంపు-నాతోడఁజెప్పెఁ ।
బల్కు-నికమునీకు-వల్లనౌనేని ।
యనుచునాయుల్లము-నడిగితినద్ది ।
తెఱవకునోర్ణి వె-దియయినఁగాని ।
తెలిసినచోనెల్లఁ-దెలియుదువనియె ।

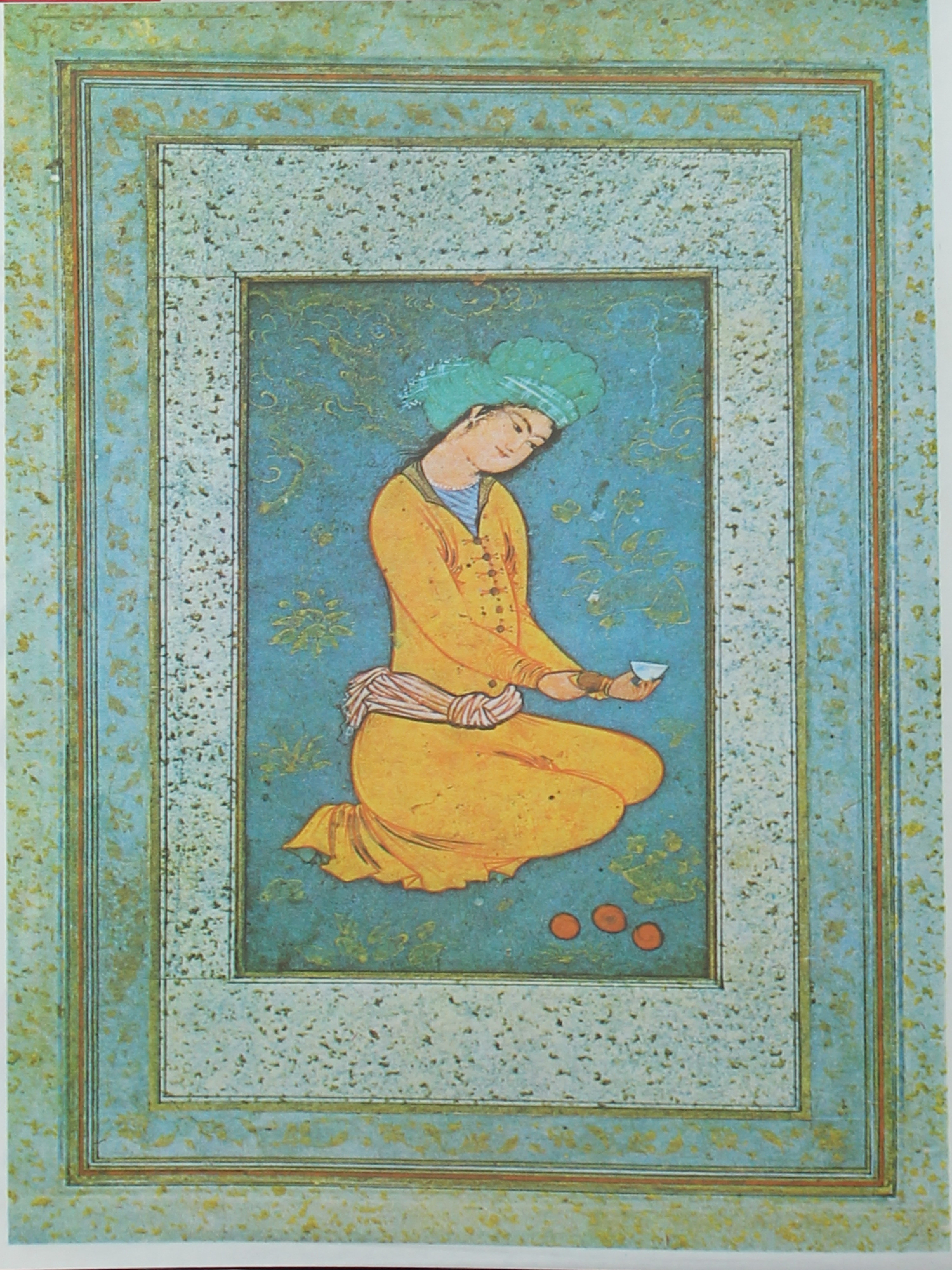

DATE LABEL

40
111
51

از منزلِ کفر تا بدین یکنفس است (۵۱)
وز عالمِ شک تا بیقین یکنفس است
این یکنفسِ عزیز را خوش میدار
کز حاصلِ عمرِ ما همین یکنفس است
دل گفت مرا علمِ لدنی هوس است
تعلیمم کن اگر ترا دست رس است
گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو
در خانه اگر کس است یک حرف بس است

(51) Az manzili kufr tā badīn yaknafs ast
Vaz ʻālami shakk tā bayaqīn yaknafs ast
Īn yaknafasi ʻazizrā khush mī dār
Kaz hāsili ʻumri mā hamīn yaknafs ast
Dil guft marā ʻilmi ladunīyi hawas ast
Taʻlīmam kun agar turā dast ras ast
Guftam ki alif guft digar hēch magū
Dar khāna agar kas ast yak harf bas ast.

LI

A Hair, they say, divides the False and True ;
Yes ; and a single Alif were the clue—
Could you but find it, to the Treasure-house,
And peradventure to THE MASTER too ;

शौवस्तिक प्रियगतिं माशोचीस्त्वं वृथाधुनापात्रि ।
मधुसंपूर्णं चषकं मां द्राग्देहिप्रयाति रात्रिरियम् ।
सृष्टः कष्टात्मायं विधिनैवं दुःखमृण्मयाकारः ।
भुक्त्वा कश्चिन्निजोचित कर्मफलमवश्यमेवनिर्याति ।

श्लो० ॥ वृथा रहस्यजिज्ञासुः समापयासि जीवितम् ।
सत्यांसत्यगतिः सूक्ष्मा स्वैरंविहर सुन्दरि ॥ ५० ॥

गी० ॥ अयि पुत्र त्वं सर्वे ष्वपिनिष्णातासि शास्त्रगुह्येषु ।
किंक्लिश्यसेदिवानिशि मनर्थकाभिर्वृथै वचिन्ताभिः ।
त्वदभिलषितमिहविहितं नभवेद्यादि सफलमेव निजकार्यम् ।
आत्मानं सन्तोषय जीवितकाले यथा कथञ्चिदापि ।

కందకు రేపటి-కైకోపుపడుచ ।
యిమ్మునీవిరిబుడ్డి-యొడఁబాసెమాపు ।
వనరువాఁడుత్తనె-వ్వగపారిబొమ్మ ।
యరుగుఁబ్రతుకుచవి-నరసియెవ్వేడల ।

(౫౦) మూ ॥ చెఱచుకొనకుమానీవెలుఁ ।
గెఱుఁగఁదరముకానిదినుసు-నేలవెదకెదో ।
మఱివాసికల్లనికములఁ ।
గుఱికుఱియేతోఁచు-మానుకొనకుమువేడ్కన్ ।

పా ॥ అన్ననీయెఱుఁగనిమఱు-ఁగున్నెచిన్న ।
కోరిచిక్కఁగైకొనియిట్లు-కుందెదేల ।
మఱియునీతలఁచినపని-జరుగనియెడ ।
నుండుహాయినెట్లోయుగ-మున్నవఱకు ।

مِحْنَتِ زدهٔ سِرِشته اَنْدَرْ گِلِ غَمّ
یکچند جهان بَخورد و داشت قدم
(٥٠) چون واقِفی ای پِسر زِهر اَسراری
چندین چه بری به بیهده تیماری.
چون مِی نرود باختیارت کاری
خوش باش درین نفس که هستی باری

Mihnati zadaī sirishta andar gili ghamm
Yakchand jahān ba khurd wa dāsht qadam.
(50) Chūn wāqifī ai pisar zi har asrārī
Chandī chi burī ba bēhodayi tīmārī
Chūn mī narawad bākhtiyārat kārī
Khush bāsh darīn nafs ki hastī bārī.

The Stars are setting, and the Caravan
Draws to the Dawn of Nothing—Oh make haste!

L

Would you that spangle of Existence spend
About THE SECRET—quick about it, Friend!
A Hair, they say, divides the False and True—
And upon what, prithee, does Life depend?

ईषदपिनैलाभाय प्रभवतिलोकस्यमामकागमनम् ।
निर्याणमपिमदीयं प्रवर्धयतिनहितदीय सौभाग्यम् ।
क्षणभङ्गुरावयंस्मः सदावरीवृत्यतेऽप्ययंलोकः ।
अस्माकं नामविना ऋतेऽस्मदीयेनवापिचिह्ने न ।
सुचिरमहोनाभूम प्रागिदमीषदपिनजगदक्षैषीत् ।
वयमेव नश्वराः कि न्त्वविशङ्कंस्थास्नुरेवलोकोऽयम् ।

श्लो० ॥ ब्रह्मप्रलयपर्यन्तं जायते क्षीयते जगत् ।
प्रेयस्यमादयि त्वावां सुख्यावप्रतिजन्मानि ॥ ४९ ॥

गी० ॥ जीवितकालोऽपि भव त्याश्चर्यकरोवणिक्प्रचारइव ।
अत्यन्त जागरूको भवन्गृहाणक्षणं प्रमदजनकम् ।

నయముకానేరదు-నారాక నెదియు ।
నాపోక నేదియు-న్వాసి కాఁబోదు ।
మనముగొప్పతడవు-మన లేము కాని ।
యీనేలమఱిచెడ-దెన్నఁటికైన ।
మనకూరుపేరునె-మ్మయిఁగల్గఁబోఁదు ।
మనకుమున్నుండిఁక-మన వెనువెంట ।
నుడుగక తానుండి-యుండునిదెల్ల ।

(౪౯) మూ ॥ అట్టెబ్రతుకు చవిగొనియెద ।
మట్టెపదటఁగలసిమాయ-మగుచుందు మొహా
యెట్టులప్పుదు తరలిక ।
యిట్టెకావునబిఱాన-నెనయుము వేడ్కన్ ।

చె ॥ ఏగుని వ్వేఱఁగున-నీచన్నబ్రతుకు ।
హాయిజగ్గెడుతఱి-నరసికొమ్మావు ।

زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل
زین پس چو نباشیم و همان خواهد بود

(۴۹) این قافلهٔ عمر عجب می گذرد
دریاب دمی که با طرب می گذرد
ساقی غم فرد ای حریفان چه خوری
درده قدح باده که شب میگذرد

Zīn pēsh nabūdīm wa nabūd hēch khalal
Zīn pas chu nabāshīm wa hamān khāhad būd.

(49) Īn qāfilaī ʻumriʻajab mī guzarad
Daryāb damī ki bā tarab mī guzarad
Sāqī ghammi fardāyi harīfān chi khurī
Dar dih qadahi bāda ki shab mī guzarad

Which of our Coming and Departure heeds
As much as Ocean of a pebble-cast.

XLIX

One Moment in Annihilation's Waste,
One moment, of the Well of Life to taste—

गी० ॥ नीलवितानीभूतं पश्यखचक्रंस्फुटंशिविरकार ।
समातिष्ठिपत्पटकुटी मबबन्धदृद्वारमखिलचर्चायाः ।
चषकीकृत स्वरूपे हलिप्रियात्यन्त सूक्ष्मबिन्दून्व ।
आद्यन्तशून्यपात्री विदधाति सहस्रशश्शिबिरकारान् ।

श्लो० ॥ प्रियेत्वमप्यहंदीर्घ निद्राधीनौभवेवचेत् ।
स्याज्जगत्यावयोर्वार्ता समुद्रक्षिप्तलोष्टवत् ॥ ४८ ॥

गी० ॥ जानीहित्वमवश्यं यदात्वदीयान्विमुञ्चसिप्राणान् ।
दैवरहस्य प्रापक काण्डपटान्तर्हिता-तदाभवसि ।

చె ॥ ఏరడేరావాఁడ-యిక్కఁప్పమిన్ను ।
మేల్కఁట్టుగోల్లైన-న్నిగులబిగించి ।
తగవుతంటాలకుఁ-దలుపులుమూయు ।
బుడ్డియునిక్కఁన్గోపు-బుగ్గలమాడ్కిఁ ।
నప్పసమలరాకు-నాసీవిరిచెలి ।
వేయిగోఅజవాండ్ర-విదులుచుచుండు ।

(౪౮) మూ ॥ కనుమూయనిమ్మునీవే ।
ననయంబెన్నఁగొనరాని-యయ్యాయివారల్ ।
మనుచుందురింకనీనా ।
పనినడుకడలిఁగలియునులి-వానచినుకగున్ ।

చె ॥ ఎంచుమునెమ్మేని-నెడసెదవీవు ।
సాఁగివేలుపుతట్టి-చాటుచొచ్చెదవు ।

چون شکلِ حبابِ باده در جامِ وجود
ساقیِ ازل هزار خیّام نمود

(۴۸) دریاب که از روح جدا خواهی رفت
در پردهٔ اسرارِ خدا خواهی رفت

از آمدنم نبود گردونرا سود
وز رفتنِ من جمال وجاهش نفزود

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود
بی نام زما و بی نشان خواهد بود

Chūn shakli habābi bāda dar jāmi wujūd
Saqīyi azal hazār khaiyām namūd.

(48) Dar yāb ki az rūh judā khāhī raft
Dar pardai asrāri khudā khāhī raft
Az āmadanam nabūd gardōnrā sūd
Vaz raftani man jamāl wa jāhish nafuzūd
Ai bas ki nabāshīm wa jahān khāhad būd
Bī nām zī mā wa bī nishān khāhad būd

The Eternal Saki from that Bowl has pour'd
Millions of Bubbles like us, and will pour.

XLVIII

When You and I behind the Veil are past,
Oh but the long long while the World shall last,

श्लो० ॥ अन्तेददाति यत्तेऽपि मधुपानाधिदेवता ।
तत्कैवल्यामृतंसर्वं चारुभीरूररीकुरु ॥ ४६ ॥

गी० ॥ ज्योतिश्चक्रेदिव्या न्तरिक्षलोकस्थितेऽति गंभीरे ।
चषकंचकास्त्यखिलजन सामान्योस्वादनीय रसपूर्णम् ।
स्याद्यादि मधुवारस्ते जनसाम्यमुपेत्यतत्रमारोदीः ।
पिबमद्यंहृष्टस्त यथाविधि पुनस्त्वयाप्यमेव भवेत् ॥

श्लो० ॥ नबिभीहिततःकाला दायुर्भोगविनाशकात् ।
वारंवारं पुनर्जन्म नि ङ्ते सजगत्प्रभुः ॥ ४७ ॥

(౪౮) మూ ॥ మొన్నకేటియొద్దునన్ని ।
న్గని-చీఁకటిమబ్బువేల్పు-కడువడినీకున్
దనసీవిరిగిన్నె నిడన్ ।
వెనుదీయక త్రావుమీవు-వేడుకతోడన్ ।

చె ॥ మిక్కిలిలోఁతైన-మినుగుడిలోనఁ ।
దగునెల్లవారల-ద్రావించుగిన్నె ।
నీవంతువచ్చిన-నీ వడలకుము ।
త్రాగుమోయిగనీకు-దప్పదాకోపు.।

(౪౯) మూ ॥ కొంకకుములియున్నీబ్రతు ।
కింకన్గోసముట్టికలుగ-దెన్నఁటికనుచున్ ।
బంకించివేనవేలం ।
బంకిణితో మనలమఱల-మతకరిపన్నున్ ।

در دایرهٔ سپهر نا پیدا غور (۴۶)
جامیست که جمله را چشانند بدور
چون نوبت تو رسد تو هم آه مکن
می نوش بخوشدلی که دورست بخور

خیام اگر چه خرگهٔ چرخ کبود (۴۷)
زد خیمه و در بست در گفت و شنود

(46) Dar dayiraī sipihr nā paidā ghaur
Jāmīst ki jumla rā chashānand badaur
Chūn naubatī tū rasad tū ham ah makun
Mai nōsh ba khushdilī ki daurast bakhur

(47) Khaiyām agarchi khargahī charkhi kabūd
Zadkhīma wa darbast dar guft u shunūd

XLVI

So when at last the Angel of the drink
Of Darkness finds you by the river-brink,
And, proffering his Cup, invites your Soul
Forth to your Lips to quaff it—do not shrink.

XLVII

And fear not lest Existence closing YOUR
Account, should lose, or know the type no more;

श्लो० ॥ संमाद्यमधुनायाव त्पीयते मधुराधरः ।

सार्थकं जीवितं सर्वं तावदेवावयोः प्रिये ॥ ४५ ॥

गी० ॥ त्वंयद्यासिमदमत्तः कामं सन्तोषयस्वमिहदेहिन् ।

अरविन्दाननयासह सम्रुपविशसिचेत्प्रमोदयात्मानम् ।

नङ्क्ष्यसियतस्त्वमन्तेऽ द्यैवस्त्वं शून्यमिवहिमन्यस्व ।

आस्तिक्यं नास्तिक्यं विस्मृत्यात्मानमपिसदानन्द ।

मास्मार्षीर्ह्यश्श्वोऽपि त्वमीषदपिभूतभाविकर्माणि ।

मास्मरजननं मरणं सुरांपिबायुर्वृथैवमानैषीः ।

(౪౫) మూ ॥ ఎందుండి కలుగు దినుసుల ।

వందేమా యమగుచుండ-నప్పసమిఁక మీ ।

రెండెవ్వరైనన్నాఁక ।

యందురు కాఁగోరినట్టు-లొందుఁడు వేడ్కన్ ।

చె ॥ కోపానె దేనిఁజొ-క్కము వేడ్కలోన ।

నెచ్చెలిన్గూడి జే-నియుహాయిగొనుము ।

నిల్వవు తుద కెవం-డేఁగాన నీకు ।

నీవు లేవనుకొని-నెమ్మికనుండు ।

నిన్న రేపులఁగూర్చి-నెగులందకట్టె ।

వేయకుమిదుకుసీ-విరత్రావుమీవు ।

(۴۵) خیّام اگر ز باده مستی خوش باش
با لاله رخی اگر نشستی خوش باش
چون آخر کار نیست خواهی بودن
انگار که نیستی چو هستی خوش باش
روزیکه ز تو گذشته است یاد مکن
فردا که نیامدست بیداد مکن
وز آمده و گذشته خود یاد مکن
حالی می نوش و عمر برباد مکن

(45) Khaiyām agar zi bāda mastī khush bāsh
Bā lālayi rukhī agar nishastī khush bāsh
Chūn ākhiri kār nīst khāhī būdan
Angār ki nīstī chū hastī khush bāsh
Rōzēki zi tū guzashta ast yād makun
Farda ki nēyāmadast bīdād makun
Vaz āmada va guzashta khud yād makun
Hālē mai nōsh va ‘umr bar bād makun.

XLV

And if the Cup you drink, the Lip you press,
End in what All begins and ends in—Yes ;
Imagine then you ARE what heretofore
You WERE—hereafter you shall not be less !

श्लो० ॥ परस्परं परिष्वज्य मधुमत्तौ निरन्तरम् ।
जीवन्तावेव कैवल्या नन्दंविन्देवसुन्दरि ॥ ४४ ॥

गी० ॥ विविधोत्सवैर्यथेष्टं संमोदस्वत्वमिह दिवारात्रम् ।
सर्वाणि शरीराण्यपि यतो नशिष्यन्ति भाविकालेऽतः ।
स्वान्तं स्वभावतो मम कमलमुखी सङ्गमोत्सुकं भवति ।
मामकहस्तोऽप्यनिशं हलिप्रियापानभाजनंलगाति ।
प्रत्येकमिन्द्रियेभ्यः सारं सञ्चित्यभागशोभुञ्जे ।
प्रविलीयतेनयाव त्कार्यं सर्वमपिकारणेतावत् ॥

(౪౪) మూ ॥ నానాఁగీడలముకొనుట ।
తోనొరుమిక నానుకొనుఁడు-తొగరుపెదవులన్ ।
నానుడిబిడెములకొడకుఁ ।
డీనేలయులోనమిముువ-డిన్బట్టుకొనున్ ।

సె ॥ కూడువుముహోయిగా-ఁగోరికల్గింక ।
మాయమౌమేనులుం-బారిలోఁగనుక ।
నాపుట్టుతగులెల-నాగకెమ్మొవి ।
నాకయికోపుబం-దలముపోనెమతు ।
నొడలివేడ్క-లనెల్ల-నోలలాడెదను ।
గూడివంతులివిటో-కునఁజేరకమును ।

شادیها کُن که آنزمان خواهد بود (۴۴)

جِسمِ همه در خاک نِهان خواهد بود

طبعِ همه با روی چو گل پیوندد

دستم همه با ساغرِ مُل پیوندد

از هر جزوی نصیبِ خود بردارم

زان پیش که جزوها بکُل پیوندد

---

(44) Shādihā kun ki ān zamān khāhad būd

Jismi hama dar khāk nihān khāhad būd

Taba 'ami hama bā rūy chu gul paiwandad

Dastami hama bā sāghari mul paiwandad

Az har juzwēyi nasībi khud bar dāram

Zān pēsh ki juzūhā bakull paiwandad.

XLIV

Do you, within your little hour of Grace,
The waving Cypress in your Arms enlace,
Before the Mother back into her arms
Fold, and dissolve you in a last embrace.

गी० ॥ प्रायोयोयोऽधस्ता न्मुहुरापिबिन्दुःप्रमादत्तोऽक्षेपि ।
ससकामाग्निसमुज्ज्वलदक्षणः सुतरामशीशमदुःखम् ।

श्लो० ॥ समग्रंफलिताद्राक्षा पानपात्री कृतंजगत् ।
निपीयमधु सर्वस्वं त्वयासुख्यामि कामिनि ॥ ४२ ॥

गी० ॥ कोकनदमिवाब्दादौ कुरुष्व तवपानपात्रमूर्ध्वमुखम् ।
संपूर्ण चन्द्रवदना यद्याश्लिष्टा भवेत्त्वयारहसि ।
अमितोल्लासेनत्वं संप्रति वरुणात्मजांपिबावश्यम् ।
अतिजीर्ण कालचक्रं यस्मात्त्वांपातयेदधोऽकस्मात् ।

చె ॥ లాహిరీచెల్వనేలఁద్రాల్చుచిన్నఁ ।
కడిఁదిమైనదుగంటు-కనుడప్పిమాన్పు ।

(४३) మూ ॥ మెండుగలాహిరిపండుట ।
కెండిననోద్రా అదిమింటి-నిప్పఁకనుఁగొనెన్ ।
నిండినయండిద్రావుము ।
పండువుగానిన్నుమిడుకః-వాయనిమున్నే ।

చెం ॥ పైకెత్తుమాఁక్రొత్త-పండువుపూఁటఁ ।
గ్రోవినీకయినూర-గోఁగునవలె ।
నెలమూఁతిగోలసం-దిటఁజిక్కె-నేని ।
హాయిగాఁబుచ్చుకొ-మ్మా కెంపుకోపు ।
దబ్బుననీయడ్వ-తటిబండియుండ ।
నినుబోరగిలఁద్రొబ్బు-నేలపైఁగనుక ।

در دیدهٔ گرمِ آتشِ غم بنشاند

چون لالهٔ بنوروز قدح گیر بدست (۴۳)
با ماهِ رخی اگر ترا فرصت هست
می نوش بخرمی که این چرخِ کهن
ناگاه ترا چو خاک گرداند پست

Dar dīdaī garmi ātishi ghamm banishānd.

(43) Chūn lālayi banaurōz qadah gīr badast
Bā māhi rukhī agar turā fursat hast
Mai nōsh bakhurramī ki īn charkhi kuhn
Nāgāh turā chū khāk gardānd past.

To quench the fire of Anguish in some Eye
There hidden—far beneath, and long ago.

XLIII

As then the Tulip for her wonted sup
Of Heavenly Vintage lifts her chalice up,
Do you, twin offspring of the soil, till Heav'n
To Earth invert like an empty Cup.

गी० ॥ अधिकृत्यशिल्पशाला मसात्समहमत्रकुंभकारस्य ।
चक्रच्छायास्थास्तुं कुम्भलमुख्यमपिसम्यगद्राक्षम् ।
सकलशकरकानामपि मस्तकहस्तं यथाक्रममकार्षीत् ।
भूपालकपालेभ्यः सारंगृह्णन्दरिद्रचरणेभ्यः ।
अहमपिसमयाकार्ष म्मुहुर्मुहुः कुंभकारसामीप्यम् ।
सोऽदीदृशत्स्वकीयं चातुर्यमृत्तिकाविरचनायाम् ।
अहमेवादर्शंकि न्त्वन्येऽज्ञाः केऽपितन्नैक्षिषत ।
नूनंमात्पितृभस्म प्रत्यक्षंकुंभकारहस्तगतम् ।

श्लो० ॥ प्रमादतोऽप्यधःक्षिप्ता श्चषकान्मधुबिन्दवः ।
प्रत्येकशः प्रतीक्ष्यन्ते तृषितैश्चिरसंस्थितैः ॥ ४२ ॥

చె ॥ తలపోసినాఁడఁబి- డ్డలదు కాణమ్ము ।
నిలిచెఁగంటిన్నారె-నీడనాటంకు ।
కాఁగుముంతలకెఱి-కలుతలలతేఁడు ।
కావించెదొరపును-కలజోగికాళ్లఁ ।
దఱుచుపట్టడలోన-ఁధటివెలలింతు ।
ములుచలెజ్గరుకాని-పోల్చుకొన్నాఁడ ।
నలుఁగుబుడ్లపనుల-నాతంఁప్రిబుగ్గి ।

౪౨) ఘూ ॥ పశీపిడుతగఢీవెడలనీ ।
కుడికెడునాడుదొడుకుబడియు-నుడివడిఁదడిగా ।
నడుగుననడలుచుదడదడ ।
లుడుగక చెడువెడఁగుబడుగ-నొడలెడఁబుడుకున్ ।

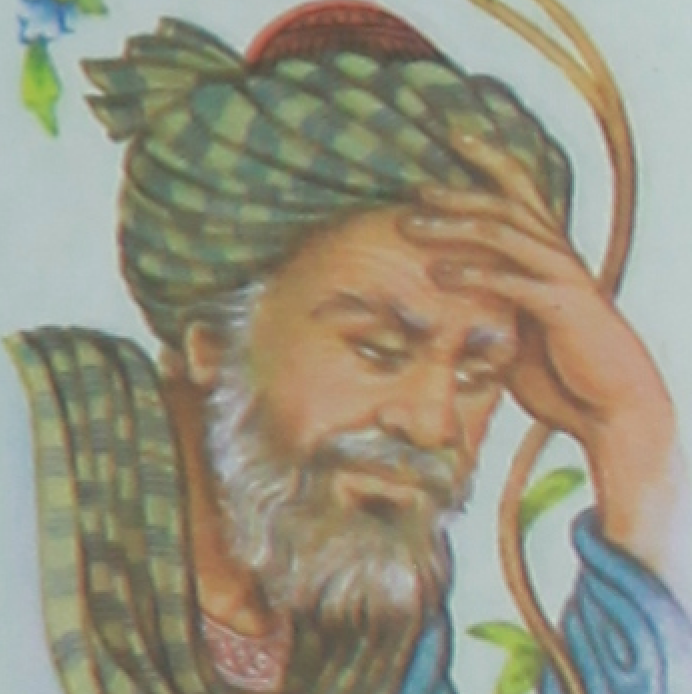

DATE LABEL

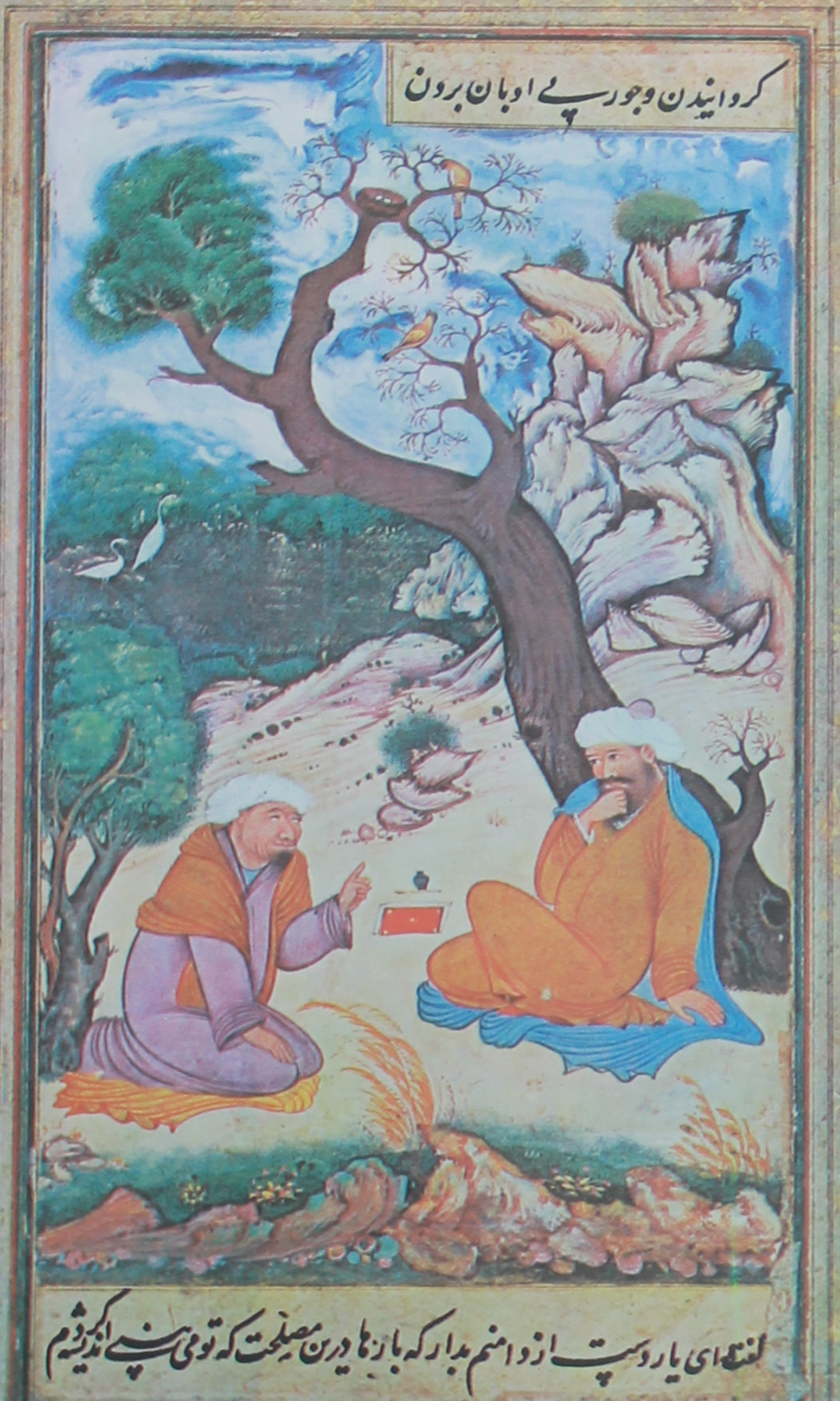
گروانیدن وجور پے اوبان برون
گفت ای یار دست از دامنم مدار که بارها درین مصلحت که تو می بینی اندیشیده‌ام

بَرْ کُوزَهْ گَرانِ دَهْر کَرْدَمْ گُذَرِی

اَزْ خاکِ هَمِی نَمُودْ هَرْدَمْ هُنَرِی

مَنْ دِیدَمْ اَگَر نَدِیدْ هَرْ بِی بَصَرِی

خاکِ پِدَرَمْ بَرْ کَفِ هَرْ کُوزَهْ گَرِی

هَرْ جُرْعه کِه ساقِیشْ بَخاکْ اَفْشانْد (۳۲)

Bar kūzagarāni dahr kardam guzarī

Az khākihamī namūd har dam hunarī

Man dīdam agar nadīd har bēbasarī

Khāki pidaram bar kaffi har kūza garī.

(42) Har jura'a ki sāqīsh bakhāk afshānd

Of such a clod saturated Earth

Cast by the Maker into Human mould ?

XLII

And not a drop that from our Cups we throw

On the parcht herbage but may steal below

श्लो० ॥ स्मरामिकुंभकारस्य घटनिर्माणचातुरीम् ।
शनैश्शनैर्मांस्पृशेति तंप्रार्तथतभाजनम् ॥ ४० ॥

गी० ॥ पूर्वेद्युरहंविपणि प्रान्तेकमपिघटकारमद्राक्षम् ।
मृत्स्नांकृत्वाधः पद मार्द्रामत्यन्तमभ्यमर्दीत्सः ।
सामृत्तिकाप्यवादी त्तंपरिभाषापदंप्रयुज्यैवम् ।
त्वादृगबोभूवंप्रा गेवाहंत्वंप्रसीदमय्यस्मात् ।

श्लो० ॥ कवलंपार्थिवंमर्त्य शरीरंविधिकल्पितम् ।
इतिप्राचीनगाथासं प्रवृत्तासार्वलौकिकी ॥ ४१ ॥

---

(౪౦) మూ ॥ తలఁపునకువచ్చెఁగొబ్బున ।
వెలుచుఁబనివాఁడుపారి-ఁబిసుకుచునుండన్ ।
గలఁచకునన్నన్నాయని ।
పలుమఱు రేగడియునతని-బతిమాలుకొనెన్ ।

చె ॥ కనుఁగొంటిఁబిడుతయం-గడివానినిన్నఁ ।
దడినేలఁగాళ్ళసం-దడిఁద్రొక్కుచుండఁ ।
బాడియొప్పారనా-పారియున్బల్కె ।
నీవంటివాఁడనే-నెనరుంచుమనుచు ।

(౪౧) మ్యూ ॥ మందిరయొడళ్లద్దనివ ।
న్బొంగ్రకిటుల మాఱుపారి-మాద్దన్నల్పెన్ ।
బొందుగవేలుపనుచుము ।
న్నుందుండియు నేటివఱకు-ముచ్చటవినమే ।

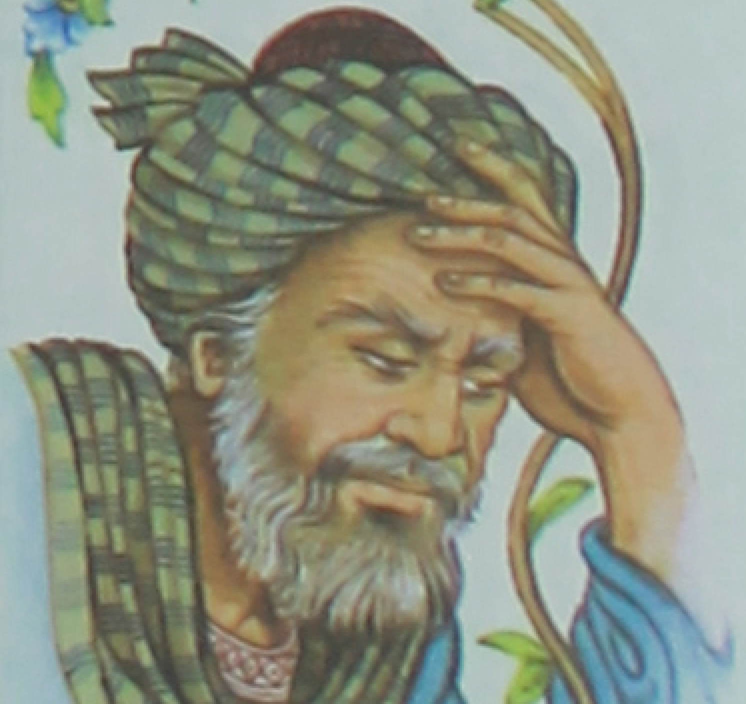

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار (۴۰)
بر تازه گلی لگد همی زد بسیار
و ان گل بزبان حال با او می گفت
من همچو تو بوده ام مرا نیکو دار

در کارگه کوزه گری کردم رای (۴۱)
در سایه چرخ دیدم استاد بپای
میکرد سبو و کوزه را دسته و سر
از کله پادشاه و از پای گدای

(40) Dī kūza garī badīdam andari bāzār
Bar tāzayigilī lakad hamī zad bisyār
Wān gil bazabāni hāl bā ū mī guft
Man hamchū tū būda am marā nēkūdār.

(41) Dar kārgahi kūza garī kardam rāy
Dar sāyaī charkh dīdam ustādibapāy
Mīkard sabū wa kūza rā dasta wa sar
Az kallaī pādshāh wa az pāyi gadāy

XL

For I remember stopping by the way
To watch a Potter thumping his wet Clay:
And with its all-obliterated Tongue
It murmur'd—" Gently, Brother, gently, pray ! "

XLI

For has not such a Story from of Old
Down Man's successive generations roll'd

चषकोऽवादीदास्ये नाधरमप्यस्मदीयमाचुम्ब्य ।
गन्धोत्तमां पिबैवं भूयस्त्वं नागमिष्यसीहेति ।
गन्धोत्तमां पिबत्वं मुहुस्त्वयावोचमहमितः पूर्वम् ।
इहनपुनरागमिष्यसि यदि यातो यातएवसपदिभवेः ।

श्लो० ॥ पानपात्राधरोऽवोभू त्पुरामन्येऽगतेकामुकः ।
मधुपायीप्रियालापः सदाचुम्बनलोलुपः ॥ ३९ ॥

गी० ॥ प्रायोमादृशएवे हाभून्मदनातुरोऽप्ययंचषकः ।
सुन्दरवदनमसाव प्यन्वैषिषिषीद्दिवानिशंकामी ।
सैषत्वयासमालो क्यस्यग्रीवानिबद्धसङ्ग्राहः ।
हन्ताभूत्मायोऽपि प्रियप्रियागलविलग्नकरएव ।

యదియుమఱిలనాపల్క-ప్ప-నానిపల్కె ।
(దరలెదేని(దిరిగిరావు-(తావుమనుచు ।

చె ॥ వేసారులంటిసీ-విరి(దావుమీావు ।
తరలెదవేని(బి-దప మళ్ళిరావు ।

(౩౯) మూ ॥ అనుకొనెద(దో(చినటుప ।
లి(్క-నబుద్ధియు(దప్పు(దాగి-కేరుచుమనిమెన్ ।
జెన(గొనిమోవిజ్జవిగొం ।
టినాపెదపియంటులెప్పు-టిరకముగొనెనో ।

చె ॥ మరులుతెవులునన్ను-మాడ్కి-(బిడుతయు ।
జెనసికమ్మునినోరు-వెదకె(గా(బోలు ।
నద్దానికుతుకనీ-వరసినకొంకి ।
యలరు(బోడిమెడకు-నలముకొన్నకయి ।

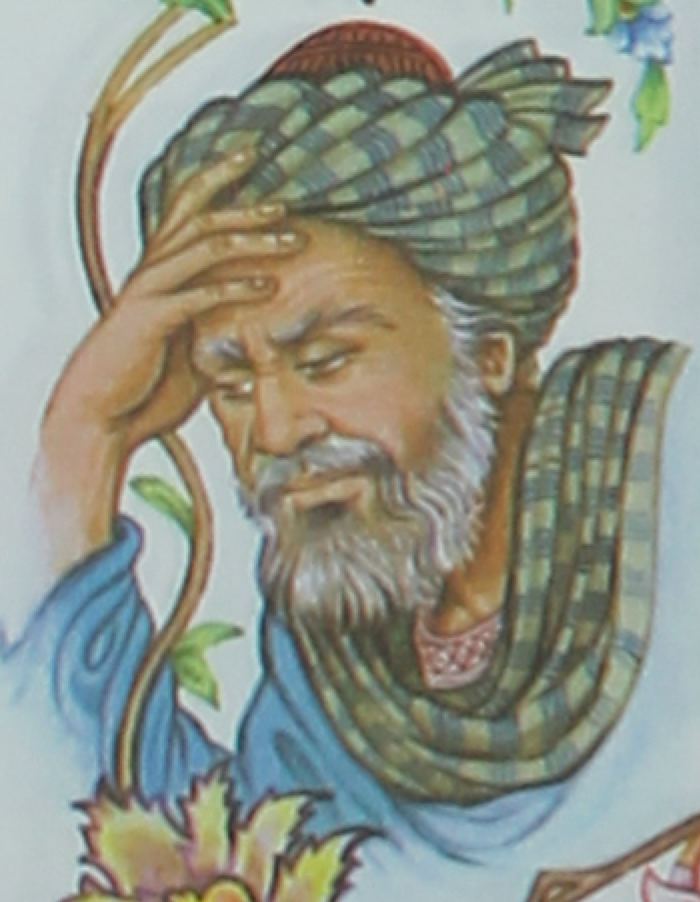

مَی خور که هزار بار پیشت گفتم
باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

(۳۹) این کوزه چو من عاشقِ زاری بوده‌ست
و اندر طلبِ روی نگاری بوده‌ست
این دست که در گردنِ او می‌بینی
دستیست که در گردنِ یاری بوده‌ست

Mai khur ki hazār bār pēshat guftam
Bāz āmadanat nīst chū raftī raftī.

(39) Īn kūza chū man ʻāshiqi zārī būdast
Wāndar talabi rūyi nigārī būdast
Īn dast ki dar gardani ū mī bīnī
Dastīst ki dar gardani yārī būdast.

And Lip to Lip it murmur'd—"While you live,
Drink!—for, once dead, you never shall return."

XXXIX

I think the Vessel, that with fugitive
Articulation answer'd, once did live,
And drink; and that impassive Lip I kiss'd,
How many Kisses might it take—and give!

गी० ॥ त्वां मम विपुलगभीर प्रमाणधीरपि न शक्यते मातुम् ।
अस्मदखण्ड ध्यानस माधिदशायांतथैवनत्वमसि ।
अहमिह यथार्थतस्तव निजस्वरूपं नहीषदपिजाने ।
त्वां नविनाधीमानपि जानीते तावकीन माहात्म्यम् ।

श्लो० ॥ अतोऽहं पातुकामोऽस्मि पानपात्राधरं मुहुः ।
यतः पुनर्नजागर्ति दीर्घनिद्रा वशीकृतः ॥ २८ ॥

गी० ॥ अधरेणाजिग्रहमह मोष्ठं पात्रस्य तृष्णयात्यन्तम् ।
तस्मात्सम जगवेषं सम्यङ्मामम कचिरायुषश्शेषम् ।

చె ॥ నా వెఱ్ఱితలఁపులో-నన్నీవు లేవు ।
నా మెఱమెఱకోల్పు-నన్గాని లేవు ।
చాలని న్నే నెఱ్గి-ఁజా లెద బెట్టు ।
లెఱుక నీ తీరు నా-యెడఁ దోఁచవీవు ।

(౩౮) ముా ॥ పరువడిఁ బ్రతుకెఱుఁగుటకై ।
మఱగితి నీపారి బుద్ధి-మైకము పెదవి ।
న్దొరయుచుఁ బల్కె-నదియున ।
ద్దిర మోవిఁ ద్రావు రావు-తెరలిన మరలన్ ।

పా ॥ వెదకుకొనుటకు నా గొప్ప-బ్రతుకుకు దమ ।
మోవిఁ దమినానుకొన్నాఁడ-బుద్ధి పెదవి ।

من ذات ترا بواجبی کی دانم

دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست

(۳۸) لب بر لب کوزه بردم از غایت آز

تازو طلبم واسطهٔ عمر دراز

لب بر لب من نهاد و می گفت براز

می خور که بدین جهان نمی آیی باز

Man zātī turā bawājibī kai dānam

Dānindaī zāti tū bajuz zāti tū nīst.

(38) Lab bar labi kūja burdam az ghāyatī āz

Tāzū tālabam wāsitaī ‘umri darāz

Lab bar labi man nihād wa mī guft barāz

Mai khur ki badīn jahān nami āyī bāz

A Lamp to guide me through the Darkness ; and

Something then said—" An Understanding blind."

XXXVIII

Then to the Lip of this poor earthen Urn

I lean'd, the Secret Well of Life to learn :

गी० ॥ दृष्ट्वाब्धिं तत्वजिज्ञासु रवोचत्कोऽपिवारिधे।
कुतस्त्वं नीलनीलोऽसि किमहो बहुरोदिषि ।
तप्यसेकिं नात्रवह्निः प्रत्यवादीत्पयोनिधिः ।
सुहृद्वियोगाद्दुःख्यामि किम शक्तः करोम्यहम् ।
नार्हामि तत्पदं गन्तुं नपुनस्तम वेक्षितुम् ।
नविहर्तुं तेनसाक मतोनीलीध्रुनोम्यहम् ।

श्लो० ॥ अपित्वामन्तरात्मानं वेत्तुं किं तप्यतेमया ।
विभ्रान्तोऽहं न जानेन ज्ञाताज्ञेयो भवेदिति ॥ ३७ ॥

నెఱుకువగలయాతఁ-డేనాదమేగి ।
కడలితోఁననియెన-క్కటయేటికేఁడ ।
యీవుకావిరిక్రమ్మి-తేలనన్నన్న ।
కప్పదుస్తునఁగని-కరమందెదెట్టు ।
లుడికెదవెందుకో-హోనిప్పులేదు ।
మాఱుమాటాడెని-మ్మాడ్కినాకడలి ।
నాచెలియెడయిక-నన్నేడిపించుఁ ।
గొఱకానివాఁడనా-గొప్పపొందునకుఁ ।
దగనని నేనిటు-ల్తమకించుచుంటిఁ ।
గావునఁగందుకో-కన్గట్టుకొంటి ।

(32) మూ ॥ అరుదుగనాలో నిన్నే ।
నరయఁగలిగినాఁడవెలుతు-రైసీవేయా ।
యిరులుడిపితట్టడపిత ।
ద్దిరకొద్దిగ గ్రుడ్డితెలివి-తెచ్చితివిటులన్ ।

دیده‌ور مردی بدریا شد فرود
گفت ای دریا چرا داری کبود
جامهٔ ماتم چرا پوشیده‌ای
نیست هیچ آتش چرا جوشیده‌ای
داد دریا آنکو دل را جواب
کز فراق دوست دارم اضطراب
چو زنا مردی نیم من مرد او
جامه نیلی کرده ام از درد او
کنه خردم در خور اثبات تو نیست
و اندیشهٔ من بجز مناجات تو نیست

Dīdawari mardē badaryā shud farūd
Guft ai daryāchira dārī kabūd
Jāmaī mātam chirā pōshīdaī
Nīst hēch ātish chirā jōshīdaī
Dād daryā ān nikūdil rā jawāb
Kaz firāqi dōst dāram iztirāb
Chū zi nā mardī nayam mani mardi ō
Jāma nīlī karda am az dardi ō:
(37) Kunhi khiradam dar khur is bāti tū nīst
Wāndēshaī man bajuz munājātitū nīst

Nor Heaven, with those eternal Signs reveal'd
And hidden by the sleeve of Night and Morn.

XXXVII

Then of the THEE IN ME who works behind
The Veil of Universe I cried to find

कस्यापिनास्तिपन्थाः प्रतिसीरान्तर्हितार्थमवगन्तुम् ।
आत्मस्वरूपमेत न्नसमूहयितुंप्रशक्यते कोऽपि ।
केनापितिरस्करिणी प्रच्छन्नदविष्ठवस्तुनाज्ञायि ।
नहिकोऽपिशक्यतेखलु शासितुमीषदपिदैवकृत्यमिह ।
श्लो० ॥ सृष्टिस्थिति विनाशानां जगतः कारणात्मनः ।
ज्ञातावविज्ञापकोवापि नास्त्येवशशशृङ्गवत् ॥ ३६ ॥
गी० ॥ कृत्वाधः पदमखिलं प्राशिषुरांखिलावनीतलं केचित् ।
इहपरलोकावपिस ङ्गवेषयन्तोऽप्यमीमपन्केचित् ।
अस्यचराचरसृष्टेः कारण विज्ञानवान्पुमान्कोऽपि ।
न भवति न भविष्यति ना भूदेवेति प्रमीमहेऽद्यवयम् ।

డక్కు-నీనాముచ్చ-టలుతట్టిపట్ల ।
నాటముగింపున-కాతుట్టతుదకు ।
నాయడ్డుతోలఁగని-మ్మానీవుగాని ।
యేనుగానిహుళిక్కు-యేయాదుమింక ।
(౩౬) మూ ॥ ఈ నేలగానికరదుల ।
తోనడరెడుకడలిగాని-తుట్టతుదకునీ ।
నీ నామాటకుమాఅన ।
దేనింగియుఁగానియెన్న-ఁడేనెట్లైనన్ ।
చె ॥ అదిమియెల్లెడఁగాళ్ల-నరిగించువారు ।
నింగినేలలకోల-నెమకినవారు ।
కలరైననిక్కము-గా నెవ్వరేని ।
నికముకన్గొనిరంచు-నేనమ్మఁజాల ।

در پردهٔ اسرار کسی را ره نیست
زین تعبیه جان هیچکس آگه نیست
کس را پس پردهٔ قضا راه نشد
وز سر قدر هیچ کس آگاه نشد

(۳۶) آنان که جهان زیر قدم فرسودند
واندر طلبش هر دو جهان پیمودند
آگاه نیم از آنکه ایشان هرگز
زین حال چنانکه هست آگه بودند

Dar pardaī asrār kasī rā rah nīst
Zīn ta'abiyayijān hēch kas āgah nīst
Kas rāpas pardaī qazā rāh na shud
Waz sirri qadr hēch kas āgāh na shud.

(36) Ānan ki jahān zēri qadam farsūdand
Wāndari talabash har dō jahān paimūdand
Āgāh nayam az ānki īshān hargiz
Zīn hāl chunānki hast āgah būdand

Some little talk awhile of ME and THEE
There was—and then no more of THEE and ME.

XXXVI

Earth could not answer; nor the Seas that mourn
In flowing Purple, of their Lord forlorn;

गी० ॥ पातालाच्छनिमण्डल पर्यन्तमलीलवंनिखिलबन्धान् ।
दुस्साध्यानप्यचिराद हंमुङ्क्ःकेवलंविनादैवम् ।

श्लो० ॥ कपाटंनिबिडंबद्धं कुञ्चिकानहिविद्यते ।
सत्यमन्तर्हितंज्ञान मपिक्षणिकमीदृशम् ॥ ३५ ॥

गी० ॥ जानीषेहेनजातु त्वमप्यहंनित्यविधिरहस्यानि ।
नह्यशकावसमस्यां कठिनामेतांत्वमप्यहंपठितुम् ।
आवांप्रतिकाण्डपटा न्तरमेवैषाप्रवर्तते चर्चा ।
विगलत्यधोयदायं नहित्वमसिजातुनाहमप्यस्मि ।

చె ॥ నేలయడుగునుండి-నింగిపైకొసకు ।
నెగురఁగలిగినాడ-నెందేని నేను ।
చెచ్చెరన్విప్పితి-న్జిక్కులనెల్ల ।
దినములయెడనాను-దిటక్రవాలఁదప్ప ।

(౩౫) మూ ॥ తలుపుండెబీగమేదీ ।
కలదేదోతట్టికనుకఁగనలేమెదియున్ ।
నిలువఁగలమునులిసేప ।
వ్వాలనీవున్నే నిఁకమన-పనియుత్తుత్తే ।

చె ॥ కానిపించకపిడి-గానున్న దినుసు ।
నిక్కమగుకిటుకు-నీవైన నేను ।
నెఱుఁగఁజాలముమఱి-యాచిక్కుఁద్రావఁత
సాఁగినీవున్నేను-జదువుకోలేము ।

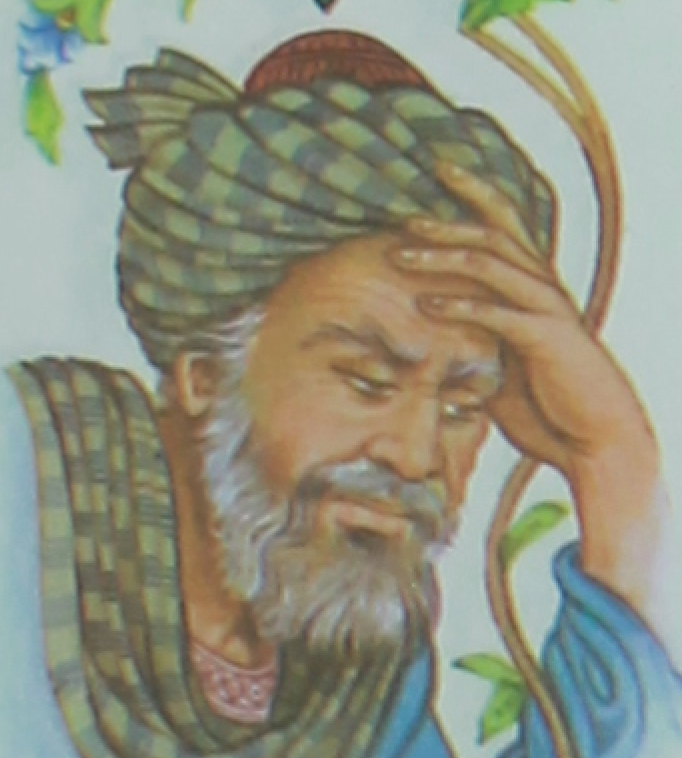

بیرون جستم ز بند هر مکر و حیل
هر سد گشاده شد مگر بند اجل

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوئی من و تو
چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

Bērūn jastam zi band har makr wa hial
Har sudd kushāda shud magar bandi ajal.

(35) Asrāri azal rā na tū danī wa na man
Vīn harfi muʿammā na tū khānī wa na man
Hast az pasiparda guftagūī man ō tū
Chūn parda baruftad na tū mānī va na man

And many Knots unravel'd by the Road;
But not the Master-knot of Human Fate.

XXXV

There was the Door to which I found no Key:
There was the Veil through which I could not see:

गी० ॥ सृष्टिप्रारंभदिनेऽ जनिसुतरामस्वतन्त्रएवाहम् ।
दिष्ट्यानिर्णीतमभू दायुर्भाग्यमपिमामकीनमतः ।
निबिडंबधानकाञ्च्या वलग्नमयिधीमतिप्रियेपात्रि ।
सन्नद्धाभवयदहं मधुनासंक्षालयामिदुःखमलम् ।
यद्यस्मदागमःस्या न्ममनिघ्नोमेस्थितिर्भवेन्नैवम् ।
अभविष्यदधीनंचे न्मद्गमनंनापिकिमहमगामिष्यम् ।
श्रेयानबोभविष्य ल्लोकेऽस्मिंस्तादृशाद्धतविशेषात् ।
नह्यगमिष्यं नापि प्रायास्यंयादिहिनाजिजीविष्यम् ।
श्लो० ॥ सप्तमद्वारतोमध्य लोकस्याहंसमुद्गतः ।
बन्धनंमंदपर्यन्तांविनाविधिमलीलवम् ॥ ३४ ॥

పా ॥ నేనుబోముగావచ్చితి- నేలకిట్లు ।
కనుక నాకోరినట్లు నేఁ-గడవలేను ।
నడుచుఱుకుకోపుపోటినీ-నడుముకట్టు ।
వంతఁగడిగెదనీవిరి-న్వడిగఁదెమ్ము ।
చె ॥ నాయుజ్జనిచటికి-రాఁగల్గునెడల ।
నోంజిలినిటువచ్చి-యుందునానేను ।
నాపోక వెండియు-న్నాతరమైన ।
పట్టఁబోవలసిన-పనియేమినాకు ।
వచ్చుటచనుటయు-న్బ్రతుకుటమాని ।
యేనుంటకన్నమే- లేదియుల్లేదు ।
(౩౪) ము ॥ ఈ నేలనట్టనడుమం ।
దేనేడవతలుపు తెఱచి-యెగిరితినిట్టె ।
ట్టోసింగిమీఁదియరప ।
స్నేనుగఁదలఁబ్రాఁతఁదప్ప-విప్పితిముల్లన్ ।

گر آمدنم بمن بُدی نامدمی
ور نیز شدن بمن بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندرین عالم خاک
نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

(۳۴) از جر حضیض خاک تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گردون را حل

Gar āmadanam baman budī nāmadamē
War nīz shudan baman budī kai shudamē
Bihzān na budī ki andarīn ʻālami khāk
Na āmadamē na shudamē na budamē.

(34) Az jarri hazīzī khāk tā au ji zuhal
Kardam hama mushkilāti gardūn rā hal

Ah ! contrite Heav'n endowed us with the Vine
To drug the memory of that insolence !

XXXIV

Up from Earth's Centre through the Seventh Gate
I rose, and on the Throne of Saturn sate ;

गी० ॥ तापत्रयेणसह मा मजीजन द्विधिरसाविहैवादौ ।
निर्वेदनात्परमहं किमापिपं मामकायुषिविशेषम् ।
वयमित्थं विवशाए वागामे तस्ततोऽपिनिर्विण्णाः ।
अस्मद्गमनागमन स्थितिकारणमीषदपि न जानीमः ।
अन्तर्जलमिव नद्या मन्दसमीरो यथामहाटव्याः ।
हन्त मम जीवितस्या प्यभूद्गतं विफलमेवदिनमपरम् ।

श्लो० ॥ कथं हठादिहानीताः क्षेपणीया वयं कुतः ।
ईदृग्विचारोपशान्ति र्भवेत्किमधुनाविना ॥ ३३ ॥

చె ॥ ఇడుముడి బ్రతుకునా-కిటు తెచ్చినాఁడు ।
నెగడదెద్దియునిట-నివ్వెఱతప్ప ।
మనకోర్కెకడ్డుగా-మనమేగవలసెఁ ।
బోల్చిలేమీరాక-పోకలకోపు ।
లోఁతైననట్టేటి-లోఁదడినూడ్కిఁ ।
గాఱులోవన్వడ-గాలివసువున ।
నాబ్రతుకుననెదో-నాఁడిటుకడచె ।

(33) మూ ॥ ఎటులన్మఱకువ వచ్చితి ।
మెటు తెలియక మాయమాదు-మిట్టిట్టేయ ।
క్కటకటయటిముటిఁగొన్నవ ।
నటబురదన్గడుగుకొనెద-నాకోపిస్మా ।

چون آبِ بجویبار و چون بادِ بدشت
روزیِ دگر از نوبتِ عمرم بگذشت

(۳۳) چون آمدنم بمن نبُد روزِ نخست
وین رفتنِ بی مرادِ عزمیست درست
برخیز و میان به بند ای ساقیِ چست
کاندوهِ جهان بمی فرو خواهم شست

Chūn ābi bajuybār wa chūn bādi ba dasht
Rōzīyi digar az naubati umram baguzasht.

(33) Chūn āmadanam baman nabud rōzi nukhust
Wīn raftani bī murād ‘azmīst durust
Bar khēz wa miyān ba band ai sāqī yi chust
Kāndūhi jahān bamai farō khāham shust

And out of it, as Wind along the Waste,
I know not WHITHER, willy-nilly blowing.

XXXIII

What, without asking, hither hurried WHENCE ?
And, without asking, WHITHER hurried hence !

गी० ॥ शास्त्रमपि देशिकमुखा दध्यैष्महि शैशवे वयं किञ्चित ।
स्वयमीषदन्तरङ्गेप्राह्लादिष्महिविचक्षणं मन्याः ।
पश्यविवादस्यान्ते प्राप्यस्माभिर्विचारफलमित्थम् ।
जलमिव समभूमवयं प्रागाममरुद्यथातथा वश्यम् ।
संन्दिग्ध नित्यतत्व स्येहरहस्यं न कोऽपिबहिरकृत ।
उल्लङ्घ्य कालचक्रं नह्यशकत्पादमेकमपि गन्तुम् ।
शिष्याद्याचार्यान्तं समदर्शमिदं यथा कथञ्चिदपि ।
मातृजनित जनतायां हन्त सदासर्वथापि दौर्बल्यम् ।

श्लो० ॥ अत्रजातः कथमहं न ज्ञातं कारणं मया ।
पराधीनं क्लिष्टमपि क्षणिकं मर्त्यजीवितम् ॥ ३२ ॥

చె ॥ లోఁ దెలుంగని దిన్ను-లోఁ బిక్కు-చిక్కు ।
విప్పుట కెవనికి-న్వీలు కాఁబోవ ।
దాగిటిదాఁటియుఁ గడుగైనఁ బైకి ।
నడుపుట కెవ్వఁడు-న్బనికిరాకుండుఁ ।
బిన్నలు మొదలు తె-ల్విడి కాండ్రదనుకఁ ।
బోడగంటినేత ల్లి-పొట్టకుఁబుట్ట ।
నీకొలకానివా-రేయెల్లవారు ।

(3-౨) మూ ॥ ఎందుండి వచ్చినాఁడమ ।
తెందులకిందున్న వాఁడ-నేనన నేమో ।
యుందున్దగిలియుఁదగులకిఁ ।
కెందిదిమాయనుగు నెఱుఁగ-నేనులిమైనన్ ।

کس مشکل اسرار ازل را نگشاد
کس یک قدم از دایره بیرون ننهاد
چون بنگرم از مبتدی و از استاد
عجزست بدست هر که از مادر زاد.

آورد باضطرابم اول بوجود (۳۲)
جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم باکراه و ندانیم چه بود
زین آمدن و رفتن و بودن مقصود

Kas mushkili asrāri azal rā nakushād
Kas yakqadam az dāyira birūn nanihād
Chūn banigaram az mubtadī wa az ustād
' Ajzast badast har ki az mādarzād.

(32) Āward bāztirābam awwal bawujūd
Juz hairatam az hayāt chīzē nafuzūd
Raftīm bākrāh wa nadānīm chi būd
Zīn āmadan wa raftan wa būdani maqsūd

And this was all the Harvest that I reap'd—
" Came like Water, and like Wind I go."

XXXII

Into this Universe, and WHY not knowing,
Nor WHENCE, like Water willy-nilly flowing

गी० ॥ श्येनोभूवमगममपि सर्वस्मिन्नेवगुप्त लोकेऽस्मिन् ।
ऊर्ध्वमधः परितःप यैक्षीदं विश्वमखिलमेवमया ।
विश्वासपात्रमस्म त्प्रियमित्रं नात्रकिम पिलोकित्वा ।
द्वाराद्यतोऽहमगमं ततएवपुनः पुनर्वतन्यवृतम् ।

श्लो० ॥ स्वयंवपञ्ज्ञानबीजं ततोवृक्षम जीजनम् ।
तत्फलास्वादनेनाहं जगन्मिथ्येत्यबोधिषि ॥ ३१ ॥

చె ॥ పసివారమై బడి-పంతులచెంత ।
ఁజదువుకొన్నా మింక-ఁజనువారమనుచు ।
నొండేనిలోలోన-నుబుకుచున్నాము ।
మాకుఁ దేలినదిక-న్నాయిదివఱకు ।
మారాకతడియింక-మాపోకగాలి ।
యెఁగిరితి బైరిలా-గల్లెడ న్నిన్ను ।
నేలలందలితాపి-నేఁగనుంగొంటి ।
నిక్కమా నెచ్చెలి-న్నేఁగనకిట్లు ।
దూఁటినగుమ్మమే-దూఁఱుచునుంటి ।

(౩౧) మూ ॥ ఇప్పట్లనాయెఱింగిన ।
చొప్పనఁ దగనరసికొంటి-ఁజొరవమెయి న్నేఁ ।
దప్పక చెప్పెదనిక్కం ।
బెప్పట్లన్నాఱుచుండ-నేదిను సైనన్ ।

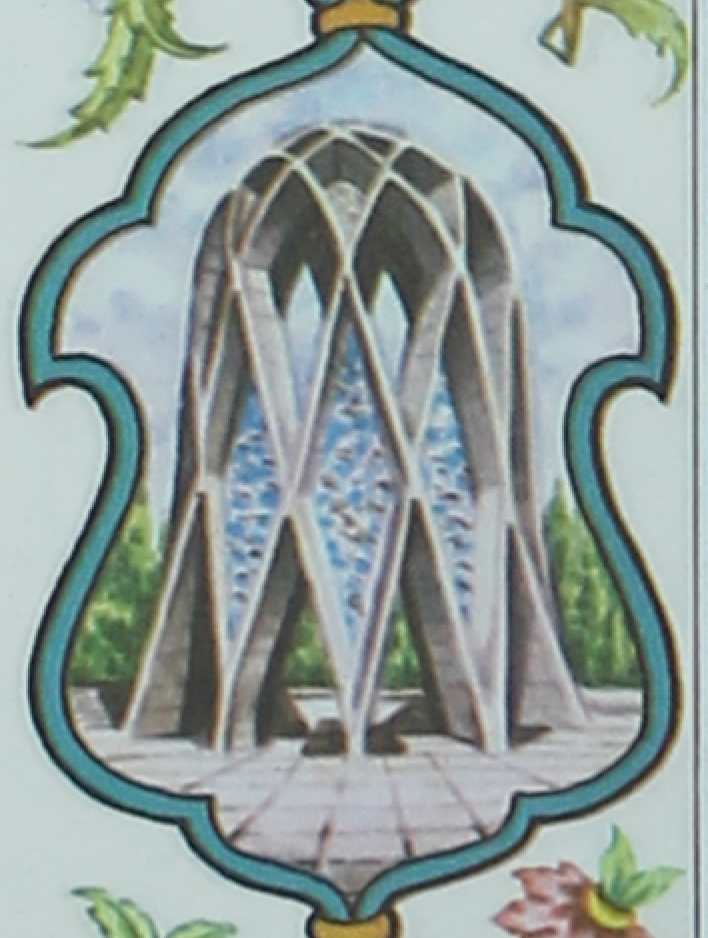

اِینجا چُو نَیافتم کَسِ مَحرَمِ راز
زان دَر کِه دَر آمَدَم بِرُون رَفتَم باز

(۳۱) یَکچَند بکُودَکی باستاد شُدِیم
یَکچَند باستادِئی خُود شاد شُدِیم
پایانِ سُخَن نِگَر کِه مارا چِه رَسِید
چُون آب دَر آمَدِیم و چُون باد شُدِیم

Ìnjā chū ṇayāftam kasī mahrami rāz
Zān dar ki dar āmadam birūn raftam bāz.

(31) Yakchand bakūda kī bāstād shudīm
Yakchand bāstādī khud shād shudīm
Pāyāni sukhun nigar ki mārā chi rasīd
Chūn āb dar āmadīm wa chūn bād shudīm

About it and about : but evermore
Came out by the same door as in I went.

XXXI

With them the seed of Wisdom did I sow,
And with my own hand wrought to make it grow ;

गी० ॥ यातोयोऽस्मत्पुरतोऽप्यशयिष्टाधोभुवोबुधंमन्यः ।
यात्ययिपात्रिपिबसुरांसत्यंशृणुवातएवतद्वचनम् ।
मानुषसर्वस्वंते स्वोहाण्डजमप्यजीगमन्नाकम् ।
जिज्ञासयात्वदर्थं समक्षुभन्सन्ततं वृथै वै ते ।

श्लो० ॥ पुराहं तत्वजिज्ञासु र्वेदशास्त्राण्यधीतवान् ।
गमनागमनद्वार मेकमेव न संशयः ॥ ३० ॥

చె ॥ మనకంటెమున్ముందె-మ్రందినవారు ।
నేలపైసోలిరెం-డేఁ దెగసిల్గి ।
పొమ్మునీవిరిత్రావు-మోఁకోపుపడుచ ।
నిక్కమునామాట-నీవిటువినుము ।
వారలపల్కుఁ-దబ్బఱగాలికుప్ప ।
చదువరులెల్లవే-సారులుతలఁపు ।
పురిపుల్గునాల్గువై-పులఁగలదినుసు ।
లెఱిఁగివచ్చుటకుఁదా-మొగిరించినారు ।
వేమాఱుబ్రతుకుల-వేసారినారు ।
తలక్రిందుగాఁదుద-న్దమకించినారు ।

(30) ఘా ॥ బడిదద్దడములయెడలం ।
బడికట్టులకడరుచుంటి-మసిపోడితడులక్ ।
బుడుతఁడనై తొలినింక ।
న్వాడలినగుమ్మంబెమల్లి-వెళ్లుచునుంటిన్ ।

آنها که خلاصهٔ وجود انسانند
بر اوج فلک براق فکرت رانند
در معرفت ذات تو مانند فلک
سرگشته و سرنگون و سرگردانند

(۳۰) بازی بودم پریدم از عالم راز
تا بو که رسم ز پست علوی بفراز

Ānhā ki khulāsaī wujūdi insānand
Bar auji falak burāqi fikrat rānand
Dar ma'arifatī zātī tū mānandi falak
Sargashta wa sarnigūn wa sar gardānand.

(30) Bāzī būdam parīdam az 'ālami rāz
Tābū ki rasm zi past 'ulwīyi bafarāz

Like foolish Prophets forth ; their Words to Scorn
Are scatter'd, and their Mouths are stopt with Dust.

XXX

Myself when young did eagerly frequent
Doctor and Saint, and heard great argument

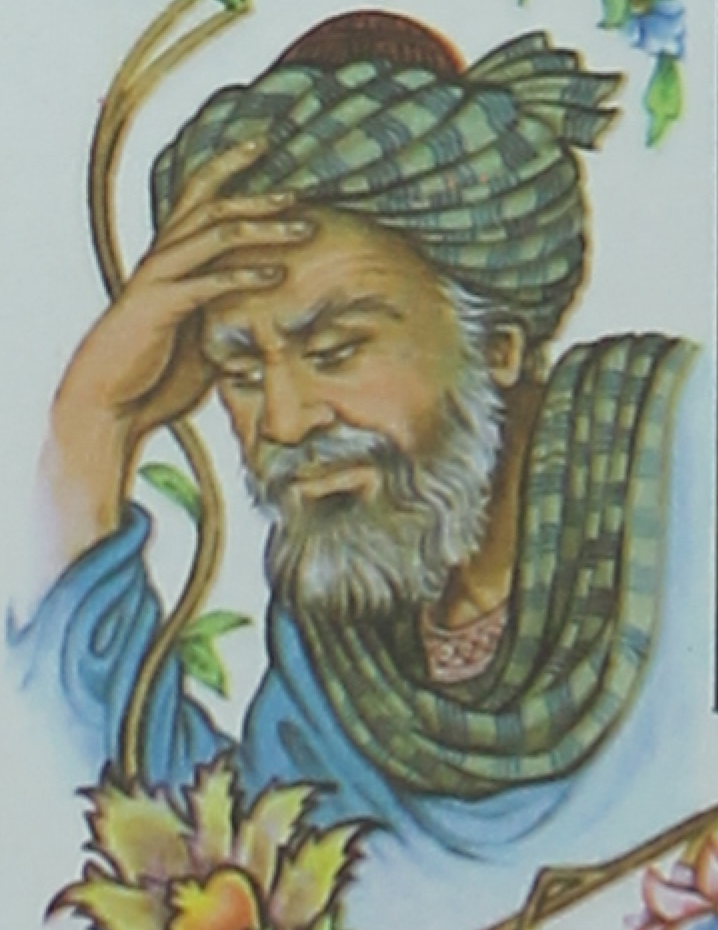

श्लो० ॥ स्वपन्तंमां काप्यवोच त्पुष्पंप्राग्व्यकसीदिति ।
रहोऽवादीत्सैवबुद्धं दृष्टं नष्टमभूदिति ॥ २८ ॥

गी० ॥ गन्धोत्तमांपिबत्वं भ्रश्येदेवाशुकेतकीपुष्पम् ।
सञ्जीवयथेष्टसुखं यौवनमन्तर्दधीतसौम्यइव ।
प्रमदेन जीवितंते समयापय सततमुपवनप्रान्ते ।
अस्मांदंशमेतदपि प्रायोभूयेतनश्वरं हन्त ।

श्लो० ॥ सर्वे हास्यास्पदा नष्टा आस्तिकावापिनास्तिकाः ।
बद्धाएवनमुक्तास्ते पण्डिताःपामराइव ॥ २९ ॥

---

(౨౮) మూ॥ కలలోఁపలనాతోఁడ ।
న్బలికెనలరువిచ్చువేకు-వకుమునుమున్నన్ ।
మెలఁకువగుసగుసలాడె ।
న్వొలియవలయునెల్లవిడిన-విరియనిమరియున్ ।

చ॥ హాయిగానానుకో-మ్మా కెంపుకోఁపు ।
పొల్పారుననముగ్గి-పోవుచున్ననుకఁ ।
బడుచురికఁబుత-ప్పకజాఱుఁగాన ।
నెల్లవేడ్క-లఁబుట్టు-పీడేచుఁకోనుము ।
వండనీననఁదోఁట-పట్లనీఁబదుకు ।
మునవలెనద్దియు-న్నాయమాఁదుదకు ।

(౨౯) మూ॥ ఏఁజెల్లనంబివాఁ౦డెం ।
దేఁజదువులనారితీఱి-సేచిన వార్తా ।
ఘేజాడయుఁగనఁజాలక ।
యోజన్గడువాఁజఁడేఱి-యొరిగిరిసేలన్ ।

مَی خور که سمن بسی هوا خواهد شد (۲۸)
خوش زی که سهی بسی سها خواهد شد
بر طرف چمن ز زندگانی بر خور
زیرا چمن بسی چو ما خواهد شد.

آنان که ز پیش رفته اند ای ساقی (۲۹)
در خاک غرور خفته اند ای ساقی
رو باده خور و حقیقت از من بشنو
با دست هر آنچه گفته اند ای ساقی

(28) Mai khur ki samanbasē hawā khāhadshud
Khush zī ki sahī basē suhā khāhad shud
Bar tarfi chaman zi zīndaganī bar khur
Zīrā chaman basē chū mā khāhad shud.

(29) Ānān ki zi pēsh rafta and ai sāqī
Dar khāki ghurūr khufta and ai saqī
Rau bāda khur wa haqīqat azman bashunū
Bādast harānchi gufta and ai sāqī

XXVIII

Another Voice, when I am sleeping, cries,
"The Flower should open with the Morning Skies."
And a retreating Whisper, as I wake—
"The Flower that once has blown for ever dies."

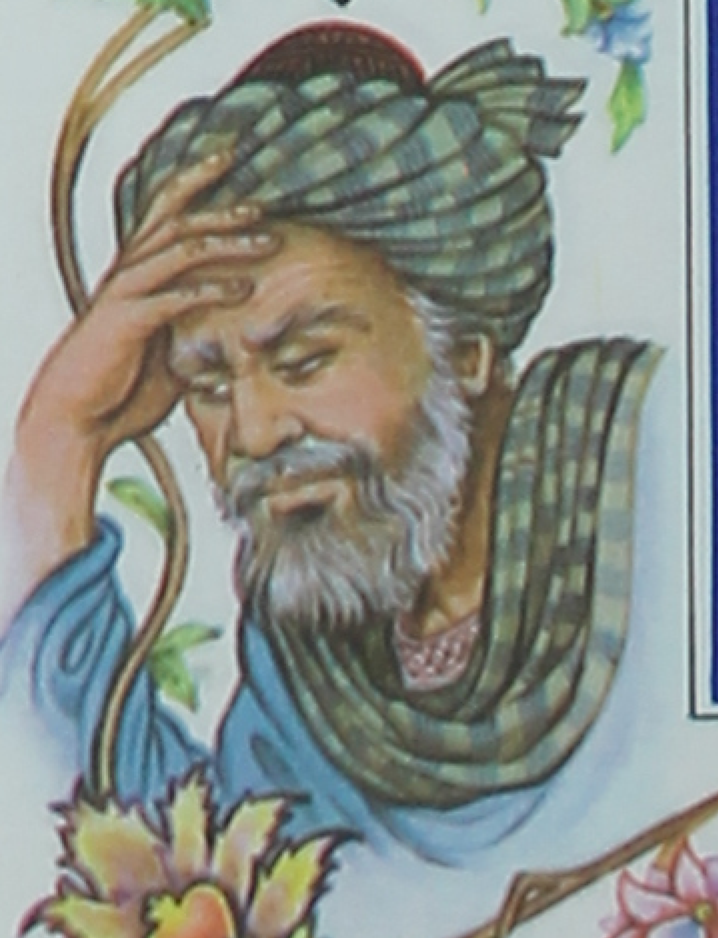

XXIX

Why, all the Saints and Sages who discuss'd
Of the Two Worlds so learnodly are thrust

त्वांपितृवेश्मानि तावत्समवर्ती यावदेवशाययति ॥
तस्मात्पिब मार्द्वीकं स्वप्तासि द्रागधो भुवोयस्मात् ।
असहायोऽप्यद्वन्द्वस्त्व ममित्रोऽतल्पएव भवितासि ॥

श्लो० ॥ ऐ हि कामुष्मिकपरा वुभावद्यविनिन्दति ।
खवाणीकिंवृथाभ्रान्तौ वेलाकुरुतइत्यापि ॥ २७ ॥

गी० ॥ विविधमत कलहनिरता व्यर्थी कुर्वन्ति जीवितं केचित् ।
संहत्यविस्मयन्ते विश्वासेनापि चर्चयाकेचित् ।
संबोधकोऽप्यकस्मा द्व्याहार्षीत्सरभसंसमागत्य ।
रे मूढायुष्माकं नास्ति गतिरमुत्रवापरत्रेति ।

కనుకఁగోపున్ద్రాక్ష-కడువడినింక ।
నీల్గినపిదపనీ-కేతోఁడునీడ ।
యేబోటిగాఁడునం-టేపట్టుఁగొమ్మ ।
వెలలఁబోదిఁకనుత్త-విడిబెడ్డతప్ప ।

(౨౭) మా ॥ నేటికిఁగానీమఱిమఱు ।
నాటికిఁగానిమ్ముపనిపెనయువారలకున్ ।
జాటిరివేగులోహోమీ ।
గోఁజెల్లన్నేలపాలు-కొసకిఁకననుచున్ ।

చె ॥ కొల్వునఁజదువరు-ల్గుమికూడివేల్పుఁ ।
గూర్చినమ్మకమున-గొలఁదిమందికడు ।
నురియాటనివ్వాలి-గొందఁగాఁజాటి ।
చెప్పవేగులవాఁడు-చెచ్చెరన్వచ్చి ।
వెడఁగులారామీకు-వెరవెందునైన ।
నీటుతన్నుకొనకు-ఁడీయిట్టులనుచు ।

مي خور كه بزير گل بسي خواهي خفت
بي مونس و بي حريف و بي همدم و جفت

قومي متفكرند در مذهب و دين (۲۷)
جمعي متحيرند در شك و يقين
ناگاه منادئي برآيد ز كمين
كاي بيخبران راه نه آنست و نه اين

Mai khur ki bazēri gil basē khāhī khuft
Bī mūnis ō bī harīf ō bī hamdam ō juft.

(27) Qaumī mutafak kirand dar mazhab va dīn
Jam'ī mutahai yirand dar shakk va yaqīn
Nāgāh munādī bar āyad zi kamīn
Kāy bīkhabarān rāh na ānst wa na īn.

Dust into Dust, and under Dust, to lie,
Sans Wine, sans Song, sans Singer, and—sans End!

XXVII

Alike for those who for TO-DAY prepare,
And those that after some TO-MORROW stare,
A Muezzin from the Tower of Darkness cries,
" Fools! your Reward is neither Here nor There."

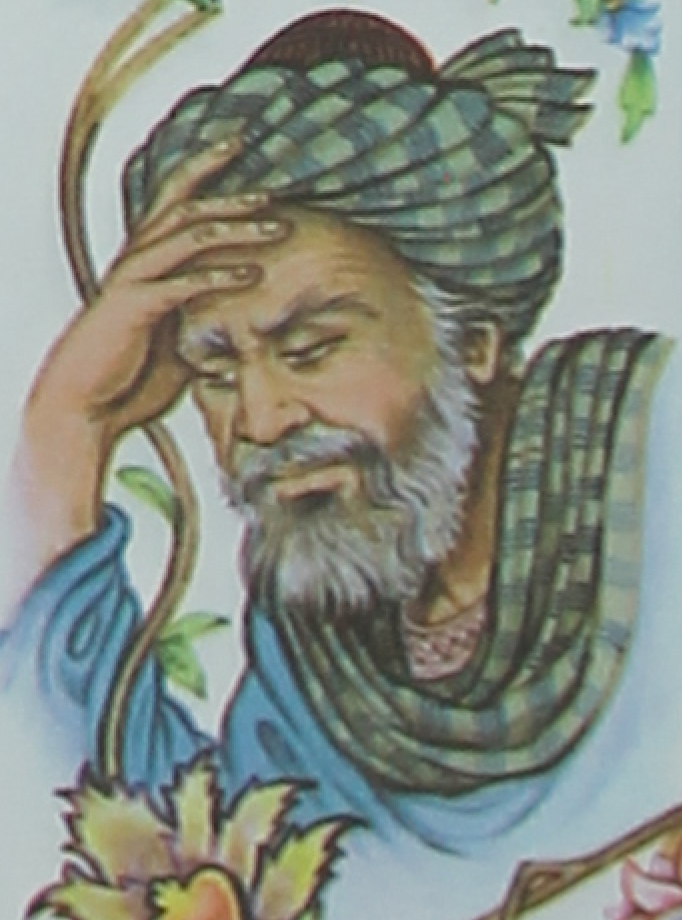

गी० ॥ कथयसिनदीतटस्थं शाद्वलममराङ्गनोष्ठजातमिति ।
मातीतडः पदेनेदं समभूदेव कामिनीवपुषः ।

श्लो० ॥ संप्राप्तंकामितंभुङ्क्ष्व यावदायुस्समाप्यते ।
भोक्ताभोग्यं यतोजातं स्वभावाल्लीयतेततः ॥ २६ ॥

गी० ॥ त्वंमांसमापिपस्त्व ज्जीवितशेषं वृथाशयाक्लिश्ष्वा ।
मायौक्षीस्तावकदिन चर्यामपि भाव्यसंभवार्थेन ॥
मात्याक्षीस्त्वंपुस्तुकमेकान्तवनं प्रियाधरोष्ठमपि ।

చె ॥ ఏటియొడ్డునఁజివు-రెత్తినబీడు ।
వేలుపుపడుచుమో-విన్బుట్టెననెదు ।
త్రొక్కఁగూడదు కాలి-తోనిద్దిచెల్వ ।
చిన్నారిపొన్నారి-చెక్కిలినిగ్గు ।

(౨౬) మూ ॥ కోరిక లెల్లన్దబ్బునఁ ।
దీరుచుకొనవలయుమనము-త్రెళ్లకముందే ।
చేరున్బగ్గికిబుగ్గిమ ।
తీరకములు నేలఁగలియు-నెన్నఁటికైనన్ ।

చె ॥ కుందునముగియించు-కొనకునీబ్రతుకు ।
పూఁబెల్లవనటను-బుసుపుచ్చుకొనకు ।
మానకుచదువును-గ్రోలికెంపుమోవి ।
యుగమున్నవఱకేటి-యొడ్డువైనెలవు ।
పండుకొనెదు నేలఁ-వ్రాలిపెన్డడవు ।

هان بر سرِ سبزه پا بخواریِ ننهی

کان سبزه ز خاکِ لاله رویی رستست

(۲۶ مگذار که غصّه در کنارت گیرد

و اندوهِ محالِ روزگارت گیرد

مگذار کتاب و لبِ یار و لبِ کشت

زان پیش که خاک در کنارت گیرد

Hān bar sar sabzapā bakhārī nanahī
Kān sabza zi khākilālayi rūī rustast.

(26) Maguzār ki ghussa dar kinārat gīrad
Vāndūhi muhāli rozgārat gīrad
Maguzār kitab va labi yār va labi kisht
Zān pēsh ki khāk dar kinarat gīrad

Ah, lean upon it lightly! for who knows
From what once lovely Lip it springs unseen!

XXVI

Ah, make the most of what we yet may spend,
Before we too into the Dust descend;

श्लो० ॥ प्रायशःकारणगुणः कार्येऽप्यस्ति स्वभावतः ।
अशोकप्रसवेभाति ललिताचरणद्युतिः ॥ २४ ॥

गी० ॥ स्थलपद्म समृद्धंप्रतिशाद्वल मतिदर्शनीयमस्त्येव
महतोऽपिरक्तधातुः परिणमतेहीदृशेनरागेण ॥
विकसेद्यद्यदशोकं प्रतिक्षणविजृंभमाणरागेण ।
तत्तत्सौन्दर्यश्री कपोलतलभाग्य चिह्नमेवस्यात् ।

श्लो० ॥ मञ्जुवञ्जुलकुञ्जोऽयं नदीतीरेविराजते ।
एनंमापीपिडः कोऽस्य विद्यान्मार्दव कारणम् ॥ २५ ॥

---

(౨౪) మూ ॥ ఒప్పులకుప్పేపుట్టు ।
ద్దప్పకయందందమెచ్చఁ-దగువారలకున్ ।
గుప్పునఁగమ్మనితావి ।
గ్గుప్పిననఁదోఁటతేని-గొప్పంజెప్పన్ ।

పా ॥ మిగులమంకెననలివి-మేటిదొరల ।
నెత్తురెర్రుగాఁదొగరుమై-నెగడుచుండెఁ ।
గావిరివిరిరేకెల్లని-క్రమముగమెఱుఁగుఁ ।
బోఁడిడాపలచెక్కిలి-పుట్టుమచ్చ ।

(౨౫) మూ ॥ మనమానుకొన్ననామె ।
చ్చినచివురులపాను పేటి-చెంతనలరెడున్ ।
బెనఁగకటునలఁగునేమై ।
ననెవ్వఁడెఱుఁగఁగలఁడిటుఁబె-నసికొన్నకవన్ ।

(۲۴) هر جا که گلی و لاله زاری بودست
از سرخی خون شهر یاری بودست
هر شاخ بنفشه کز زمین می روید
خالیست که بر رخ نگاری بودست

(۲۵) هر سبزه که در کنار جوئی رستست
گوئی ز لب فرشته خوئی رستست

(24) Har jā ki gulī va lālayi zārī būdast
Az surkhīyi khūni shahr yārī būdast
Har shākhi bunafsha kaz zamīn mī rōyid
Khālōst ki bar rukhi nigārī būdast

(25) Har sabza ki dar kināri jūī rustast
Gō ī zi labi firishtayi khōī rustast

XXIV

I sometimes think that never blows so red
The Rose as where some buried Cæsar bled;
That every Hyacinth the Garden wears
Dropt in her Lap from some once lovely Head.

XXV

And this delightful Herb whose living Green
Fledges the River's Lip on which we lean—

श्लो० ॥ परेषामद्यतल्पेषु यथाकामं रमामहे ।
विसृजेम वयंकेभ्यः संस्थिता निजसंपदम् ॥ २३ ॥

गी० ॥ उत्तिष्ठस्वस्थोभव माशोचीरैहलौकिक विपत्त्यै ।
उत्प्लुत्यवोपविश्यानन्देनयथेष्ट भोगमनुभुङ्क्ष्व ।
त्वंयद्यपिप्रकृत्यानिष्कापद्येनजीवितुंप्रभवेः ।
इतरेषांसाहाय्यं नजातु वाञ्छेरभीष्टकार्येषु ॥
शाडवलएषोऽस्माकं सम्प्रतिसंभवति रङ्गभूमिरिव ।
विधेतायं केषामास्पदमस्मासु संस्थितेषु पुनः ॥
ममनेत्रोत्सवमूर्ते तावत्त्वंनड्वलेऽपि समुपविश ।
यावदसावावाभ्या मेकीसंभूय भूयतेभूयः ।

(౨3) మూ ॥ మునుకొనితనివిన్ననియా ।
మునుపటినేర్పరులు విడిచి-పోయినగదులన్ ।
మనమిరువుసల్పుకొనియిం ।
కనెవరికొఱకి వియువదలి-కదలవలయునో ।

చె ॥ వగవకుజరగిన-పనులకై లెమ్మా ।
కుడువుమెట్లైననీ-కోరినకలిమి ।
నీకోర్కులవియెల్ల-నెగ్గిననేని ।
నులివైనలాతుల-యుబుసేలనీకు ।
నేటికిమనకాట-నెలవగుకొఱను ।
మఱెవరికిరవౌనొ-మనమిందుడింద ।
నానీయొడలియెర్వు-ననలరుదనుక ।
నీగయాళునమండ-వే వెఁడిబొమ్మ ।

(۲۳) بر خیز و مخور غم جهان گذران

بنشین و جهان بشاد کامی گذران

در طبع جهان اگر وفائی بودی

نوبت بتو خود نیامدی از دگران

این سبزه که امروز تماشا گه ماست

تا سبزهٔ خاک ما تماشا گه کیست

بر سبزه نشین بتا که بس دیر نماند

تا سبزه برون دمد ز خاک من و تو

(23) Bar khēz wa makhur ghammijahāni guzarān
Banashīn va jahāni bashādi kāmī guzarān
Dar tāba'i jahān agar wafāī būdī
Naubat batū khud nayāmadī az digarān
Īn sabza ki imrōz tamāshā gahimāst
Tā sabzaī khākimā tamāshā gahikīst
Bar sabza nashīn butā ki bas dēr namānd
Tā sabza birūn damad zī khākiman ō tū.

XXIII

And we, that now make merry in the Room
They left, and Summer dresses in new bloom,
Ourselves must we beneath the Couch of Earth
Descend—ourselves to make a Couch—for whom?

गी० ॥ आयाहि मित्रनावपि शौवस्तिकवेदनायथानस्यात् ।
अयिगणयावस्सद्यः सम्प्राप्तं सम्मदेन सर्वस्वम् ॥
आवांयावन्नश्वः पृथ्वीतलमुज्जिहावहैतावत् ।
सप्तसहस्राब्दीप्रा चीनैः सम्प्रातिलभावहै साम्यम् ॥

श्लो० ॥ अस्माभिरनुरक्तायेदिव्यसुन्दरविग्रहाः ।
पीत्वापुरा यथेष्टंते शनैस्सर्वेऽपि संस्थिताः ॥ २२ ॥

गी० ॥ संमाननीय सुहृदः समानमर्यादयागमन्सर्वे ।
प्रत्येकंतेप्रसभं कालपदाधः समन्ततोऽपप्तन्।
आपानबान्धवाये समभूवन्नेकदायुरास्थाने ।
तेकति मधुवाराननु भूयावामग्रतोऽप्याचिक्षिवन् ॥

చె ॥ రేపటినాగులుపే-ర్మిగనకముందు ।
నేఁడేబిఱాననో-నెచ్చెలీరమ్ము ।
గొబ్బునమనకొల్ల-గొన్నపైకమ్ము ।
లెమ్మెంచుకొండమా-లేవేలుమణిఁచి ।
యీ నేలనుండితే-పేగెదమేని ।
యేడువేలేండ్లక్రిం-దెడలినగొప్ప ।
వారలతోసాటి-వత్తుముమనము ।

(౨౨) ముా ॥ పొందుసలుపుకొన్నామం ।
దండన్గకుసరులుతగిన-యట్లుమ్మషిమై ।
సందడిగా ముమ్ముందుగ ।
ఁబొందిరిగిట్టింపుమబ్బు-పొసఁగినహాయిన్ ।

చె ॥ మంచినెచ్చెలులెల్ల-మాయమైనారు ।
పిలుకుమారిరివేలు-వేఁట్రోనతీసి ।
బ్రదిమియంగడిఁబదం-పడిరెండుచుట్లు ।
వరుసగిన్నియఁద్రావి-పండుకొన్నారు ।

فردا که ازین روی زمین در گذریم
با هفتهزار سالگان سر بسریم

(۲۲) یاران موافق همه از دست شدند
در پای اجل یکان یکان پست شدند
بودند بیک شراب در مجلس عمر
دوری دو زما پیشترک مست شدند

Fardā ki āzīn rūyi zamīn dar guzarīm
Bā hafthāzār sālagān sar basarīm.

(22) Yārāni muwāfiqi hama az dast shudand
Dar pāyi ajal yakān yakān past shudand
Būdand bayak sharāb dar majlisi umr
Daurī dō zi mā pēshtark mast shudand.

TO-MORROW !—Why, To-morrow I may be
Myself with Yesterday's Sev'n thousand Years.

XXII

For some we loved, the loveliest and the best
That from his Vintage rolling Time has prest,
Have drunk their Cup a Round or two before,
And one by one crept silently to rest.

श्लो० ॥ यस्य सौधं नाकपृष्ठं दासायस्याखिलान्नृपाः ।
तस्यावरोधेक्कणति क्ककक्केतिकुक्कुभः ॥ २० ॥

गी० ॥ ताराचुंबितसौधः प्रणतनृपकिरीट बिंबितास्थानम् ।
तत्रनिवसन्नहरहः क्ककक्केतिकुक्कुभः क्कणति ॥

श्लो० ॥ सर्वशोकोपशमनम् पात्रंसंपूरय प्रिये ।
विस्मृत्य कालकर्माणि शाश्वतानन्दमाप्नुवः ॥ २१ ॥

(౨౦) మూ ॥ ఏఱేని మేడనుబ్బుల ।
మీఱెమఱుక్క-తునియయెకి-మీనికొలుపువే ।
మాఱుదొరల జోహారుల ।
గీఱలుగొనెజట్టియచట-గిఱికొనికూసెన్ ।

చె ॥ మిన్నేటియామిరి-న్బిగునగుమేడ ।
గొప్పదొరలుమ్రొక్కు - కొల్వుకూటంబు ।
క్రుంగఁగ్రొత్తడమెక్కి-కూసెనొడ్డికయు ।
నెచ్చ ఎచ్చట నెచ్చ-ఎచ్చటనుచు ।

(౨౧) మూ ॥ తొఱఁగినముప్పున్రాఁగల ।
వెఱగుమనముమఱచునట్టి- వెరవుదెలుపుమా ।
యఱిముఱిమరులువఱలమఱి ।
మఱియేమాఱుదలలేక-మందుము వేడ్కన్ ।

(۲۰) آن قصر که با چرخ همی زد پهلو
بر درگه او شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌ئ
آواز همی داد که کو کو کو کو.

(۲۱) ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدمه نقد را غنیمت شمریم

(20) Ān qasr ki bā charkh hamī zad pahlū
Bar dar gahi ū shahān nihādandī rū
Dīdīm ki bar kungarayi ash fākhtaī
Āwāz hamī dād ki kū kū kū kū.

(21) Ai dōst biyā tā ghammi fardā nakhurīm
Vīn yak damayi naqd rā ghanīmat shumurīm

XX

The Palace that to Heav'n his pillars threw,
And Kings the forehead on his threshold drew—
I saw the solitary Ringdove there,
And "Coo, coo, coo," she cried; and "Coo, coo, coo,"

XXI

Ah, my Beloved, fill the Cup that clears
TO-DAY of past Regret and Future Fears!

गी० ॥ शिबिरमिवप्राचीनं जगतीवलयंप्रसिद्धमेवेदम् ।
दिनरात्रि शुक्लकृष्णो भयवर्णसमन्विताश्रमोऽप्यस्ति ॥
विवृतपटकुटी जगती त्यक्ताभूच्चक्रवर्तिशतकेन ।
विततप्रासादेऽस्मि न्विश्रान्तिमगुरापिशतमहावीराः ॥

श्लो० ॥ निवसन्तिक्रूरमृगाः सार्वभौमसभान्तरे ।
यःखरोंनिर्जितोयेन नृपंशास्ति सएवतम् ॥ १९ ॥

गी० ॥ चषकमिहसार्वभौमो यस्मिन्सौधे पुराकरे समधात् ।
तस्मिन् प्रासोष्टशिवा हाहन्तव्यश्रमीन्मृगेन्द्रोऽपि ॥
यस्त्रिभुवनैकवीरः कालमशान्तसीत् यथेष्टमनवरतम् ।
पश्यविचित्रं संप्रति ससार्वभौमोन्यवन्दितेनैव ॥

చె ॥ బొల్లికావిరిపగ-ల్పుంటలనలరు ।
నేలయడువ డేర-నిగ్గులు రెండు ।
కొద్దినాళ్ళటనూళ్ళు-కొలఁది నెలకొని ।
యెంతేనిగొప్ప ఱేం-డ్రేగిరితొల్లి ।

(౧౯) మూ ॥ పండుకొనె రెంటత్రాగుడు ।
తిండిదొరకొలువు ననడుగ-దివ్వఱుడీనెన్ ।
నిండెసఁగ నేలలోఁగొను ।
దండిమగఁడు నేలకిట్లు-తాలోనయ్యెన్ ।

చె ॥ ఎల్లవేడ్కలఁజొక్కు-నెకిమీని మేడ ।
దిగె రెంటత్రాగుడు-తిండి నెవఁడు ।
నీవద్ది రాశను-వెట్టుల నెల్ల ।
నేల నేలిన వాని-నేలలోఁగొనియె ।

بزمیست که وماندهٔ صد جمشید است
قصریست که تکیه گه صد بهرامست

آن قصر که بهرام درو جام گرفت (۱۹)
روبه بچه کرد و شیر آرام گرفت
بهرام که گور میگرفتی دائم
امروز نگر که گور بهرام گرفت

Bazmīst ki vamāndaī sad Jamshēdast
Qasrīst ki takyayi gahi sad Bahrāmast.

(19) Ān qasr ki Bahrām darō jām girift
Rūba bachcha kard va shēr ārām girift
Bahrām ki gōr mī giriftī dā'im
Imrōz nigar ki gōr Bahrām girift.

How Sultan after Sultan with his Pomp
Abode his destined Hour, and went his way.

XIX

They say the Lion and the Lizard keep
The Courts where Jamshed gloried and drank deep:
And Bahram, that great Hunter—the Wild Ass
Stamps o'er his Head, but cannot break his Sleep.

श्लो० ॥ वर्धन्तांवा विनश्यन्तु मनुष्याणां मनोरथाः ।
क्षणभङ्गुरमेवायुः सैकतेहिमबिन्दुवत् ॥ १७ ॥

गी० ॥ जगतःसमस्त वस्तु प्रचयोऽवेहितवानिन्न इति चित्त ।
सकलं चराचरमपि प्रवर्ततांत्वद्वशंवदं तदिति ॥
सर्वस्वातन्त्र्यवतः किंतेनतवैह लौकिकधनेन ।
हा हन्त क्षणभङ्गुर मेवभवेः सैकतेयथातुहिनम् ॥

श्लो० ॥ दिवानिशा द्वारमध्ये देहयात्रापरोनरः ।
धनिको वा दरिद्रो वा विपणौसार्थ वाहवत् ॥ १८ ॥

(౧౭) మూ ॥ మెయితాల్పు బ్రదుకుకోరిక ।
నయముగఁదొలుదొలుతఁదోఁచి-నన్బిమ్మటనె ।
మ్మెయినయినఁజెడుస్రగిలిన ।
ప్రొయిమీఁదస్రాలుమంచు-బుగ్గతెఱఁగునన్ ।

చె ॥ తలఁచుమిదెల్లడెం-దమకల్లయనుచు ।
నవియిపినికులో-నైయున్నవనుచు ।
మంచుచిన్కి-నుకపై-మాయమౌనట్లు ।
పోవునీమూనాళ్ల-ముచ్చట బ్రతుకు ।

(౧౮) మూ ॥ తలఁచుబ్రతుకరుగుచావడి ।
తలుపులవలెమూయుఁదెఱచు-ఁదమకడఁకన్నా ।
పులుపవళులచటదొరలె ।
ట్లలరుచుఁగన్నొఱఁగుచుండు-రదనుకొలందిన్ ।

ای دل همه اسباب جهان ساخته گیر (۱۷)

دنیا همه سر بسر ترا خواسته گیر

وانگاه بروی آن چو در صحراء برف

روزی دو سه نشسته و برخاسته گیر

این کهنه رباط را که عالم نامست (۱۸)

آرامگه ابلق صبح و شام است

---

(17) Āi dil hama asbābi jahansākhta gīr
Dunyāyi hama sar basar turā khāsta gīr
Vāngāh barūyi ānchū dar sahrāī yi baraf
Rozi dō sih nishasta va barkhāsta gīr.

(18) Īn kuhnayi ribātrā ki ʻ ālami nāmast
Ārām gahi ablaqi subh va shām ast

XVII

The Worldly Hope men set their Hearts upon
Turns Ashes—or it prospers; and anon,
Like Snow upon the Desert's dusty Face,
Lighting a little hour or two—was gone.

XVIII

Think, in this batter'd Caravanserai
Whose Portals are alternate Night and Day,

गी० ॥ हासं हासं चम्पकमगदीद्वर्षाम्यहं सुवर्णमिह ।
पात्राय मम हिरण्मय वपुरपिवितरामि केवलं यामि ।

श्लो० ॥ येयेभूमाववक्षिप्ता लुब्धावापि बहुप्रदाः ।
उद्धर्तव्या नैवतेते यथास्वर्णं पुनः पुनः ॥ १६ ॥

गी० ॥ निपतेन्नहि यावद्यम दंडस्तवशिरसि तावदेवबलात् ।
आज्ञापयतान्सद्य स्त्वमवश्यं रक्तमधुसमाहर्तुम् ॥
भूयोभूयोभूमौ निक्षेप्तुं कांक्षयासमुद्धर्तुम् ।
रे रे देवानांप्रिय नासित्वंतुन्दपरिमृजस्वर्णम् ॥

చె ॥ ననయుచున్నలకల-నవ్వెడునలరు ।
పలికెఁదానిట్లునా-పైఁడి కైఁగవను ।
విదులుపనిచ్చోట-విడిసితిన్నాకుఁ ।
గలిగినయాస్తిని-ఁకన్బంచిచనెద ।

(౧౬) మూ ॥ పిసినారులుకానీ మఱి ।
పసిఁడివిరియఁజల్లుగొప్ప-వారలుకానీ ।
కసిమసఁగికోసమిడు కెడసి ।
మిసమిసఁబసమెసలలేరు-మేనులమఱలన్ ।

చె ॥ కడ్డాయమెడఁబాయ-కమునునీమిదుకు ।
నిప్పట్లఁదెమ్మను-మీకెంపుకోపు ।
పారిలోఁబూడ్చివే-పారిఁగోర్యా-రఁ ।
బైకిఁదీయుటకుమే-లైపెఁడికావీవు ।

بند از سر کیسه برگرفتم رفتم
هر نقد که بود درمیان آوردم

(۱۶) زان پیش که برسرت شبیخون آرند
فرمای که تا بادهٔ گلگون آرند
تو زر نه ای غافل نادان که ترا
در خاک نهند و باز بیرون آرند

Band az sari kīsa bar giriftam raftam
Har naqd ki būd darmiyān āwardam.

(16) Zān pēsh ki bar sart shabī khūn ārand
Farmāy ki tā bādaī gulgūn ārand
Tū zar na ai ghāfili nādān ki turā
Dar khāk nihānd va bāz bīrūn ārand.

At once the silken tassel of my Purse
Tear, and its Treasure on the Garden throw."

XVI

For those who husbanded the Golden grain,
And those who flung it to the winds like Rain,
Alike to no such aureate Earth are turn'd
As, buried once, Men want dug up again.

श्लो० ॥ ह्यूतावर्त्किप्राणतन्तून्विस्रृजामिवृथाशया ।
नजानेमे संस्थितस्य पुनर्जन्मास्तिवानवा ॥ १४ ॥

गी० ॥ हन्तकियत्पर्यन्तं सुखमपिदुःखं विचिन्त्यदोधूये ।
स्वयमिदमेवपुनः प्रेत्यायुर्भाग्यंमदीप्सितांबिभृयाम् ।
पूरयत्चषकं किमपिन जाने ममजीवितं यथावास्यात्
ममजीवनंनयेयंयथासुखं वाहमिदमापिनवेति ।

श्लो० ॥ पश्यप्रफुल्लं प्रहसद्ददतीवात्रचम्पकम् ।
ददामि मम सर्वस्वमन्तर्दध इति स्वयम् ॥ १५ ॥

(౧౪) మూ॥ అసలువదలి తే మానసము ।
మెసఁగుట కైయిట్టునిట్టు-మేకోన నేలా ।
విసుగకుమింక స్పందల ।
యుసురసురనిపోయివచ్చు-నో మఱిరాదో ।

చె ॥ అగు వెతార మొనాకు-హాయియోతుదకు ।
నోరిమిన్గొ సముట్టు-నో బ్రదు కెల్ల ।
నెడసిపోయినయుగ-మే వచ్చునంచు ।
నా కేటినిరుకుమా-ననుద్రావించు ।

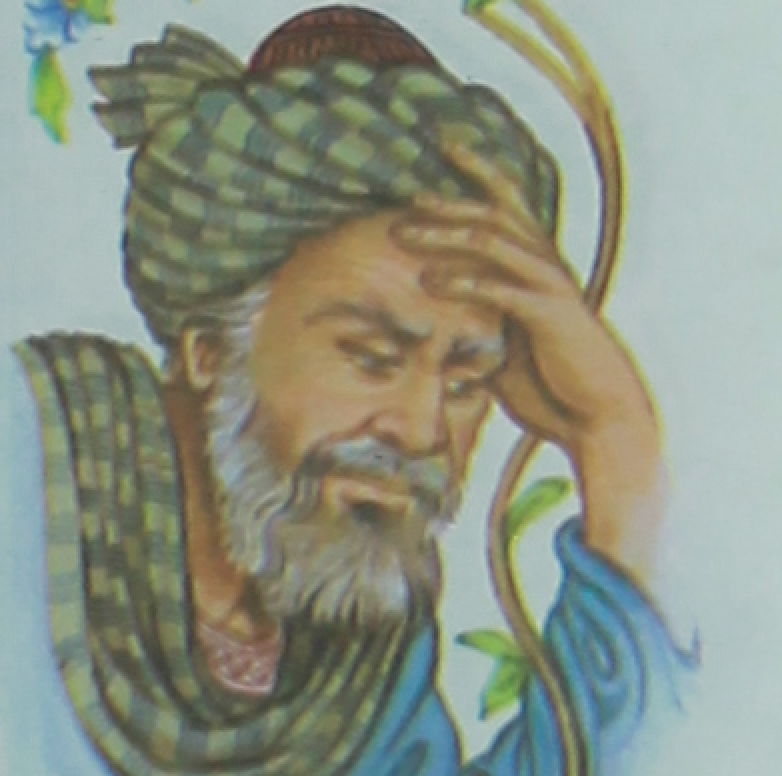

(౧౫) మూ॥ నెఱవిచ్చిన క్రొవ్విరియ ।
కన్న-అనవ్వుచుఁబలికెఁబసిఁడి-గైవిదిలిచెదన్ ।
మఱినాడబ్బెం దేబిఱి ।
బిఱిఁజల్లెదఁజనెదనంచు-విచ్చలవిడిగాన్ ।

(۱۴) تا کی غم آن خورم که دارم یا نه
وین عمر بخوش دلی گذارم یا نه
پر کن قدح باده که معلومم نیست
کین دم که فرو برم بر آرم یا نه

(۱۵) گل گفت که دست زرفشان آوردم
خندان خندان سر بجهان آوردم

(14) Tā kai ghammi ān khuram ki dāram yā na
Vīn ' umr bakhush dilī guzāram yā na
Pur kun qadahi bāda ki ma'lūmam nīst
Kīn dam ki firō buram bar ārām yā na.

(15) Gul guft ki dasti zar-fishān āwardam
Khandān khandān sar bajahān āwardam

XIV

Were it not Folly, Spider-like to spin
The Thread of present Life away to win—
What ? for our selves, who know not if we shall
Breathe out the very Breath we now breathe in !

XV

Look to the blowing Rose about us—"Lo,
Laughing," she says, "into the world I blow:

आस्तांत्रिविष्टपमपि स्वर्गङ्गासन्ततं ततःप्रभवेत् ।
मार्द्वीकमतिस्वच्छं मैरेयंविद्यतामपीक्षुसिता ।
पूरयचषकंपरितो गन्धोत्तमया शयेनिवेशयमे ।
हस्तगतं वित्तंस्याद्भविष्यदर्थात्सहस्रगुणमेव ।
सर्वेऽपियायजूका महाकुलागर्वपर्वतारूढाः ।
नश्यंन्त्यसंभवत्स्वर्वेश्याप्रासाद लम्पटाधूर्ताः ।
जातुनजानेऽहमहो मामस्राक्षीदिहैवयः कोपि ।
स्वर्गायवापिभीकर नरकायापि स्वयंनियुञ्जीत ।
मृष्टान्नमपिश्यामा केदारतलेहालिप्रियापानम् ।
ममधनमेतत्त्रितयं छांदसतवभान्यनिश्चितः स्वर्गः ।

నానసీమంచితీ-యనికోపుమడ్డి ।
చిన్నియలరు తేనె-చెఱకునవాతు ।
నించు కెంగోపుగి-న్నియయోరమీఱఁ ।
గ్రచ్చరన్నీవునా-కయిడొప్పనిడుమ ।
యాస్త్రీవే రెట్లర్వ-కన్ననయమ్ము ।
తెలిసియున్దెలియక-తెగనీల్గువారు ।
నీల్గనీవేల్పు బా-నిసపొందుఁగోరి ।
యరయఁబుట్టించిన-యతఁడింకనన్ను ।
దేల్చునోముంచునో-తెలియనాతరమ ।
కావలసినబువ్వ-కలికికెంగోపు ।
నీ మూఁడునా పైకె-మిఁకమీఁద లేని ।
పోనియంకులయరు-వునవరునీది ।

پُرْ کُنْ قَدَحِ بادَه وَ بَرْ دَسْتْ نِهْ
نَقْدی کِه هَزارْ نَسیَه بِهْتَرْ باشَدْ

قَوْمی زِ خَیالْ دَرْ غُرورْ اُفتادَنْد
وَانْدَرْ طَلَبِ حُورْ وَ قُصورْ اُفتادَنْد

مَنْ هیچ نَدانَمْ کِه مَرا آنکِه سِرِشْتْ
از اَهْلِ بِهِشْتْ گُفْتْ یا دوزَخِ زِشْتْ

قُوتی و بُتی وَ بادَهِ بَرْ لَبِ کِشْتْ
این هَرسِه مَرا نَقْد وَ تُرا نَسیَهِ بِهِشْتْ

Pur kun qadahi bāda va bar dast nih
Naqdī ki hazār nasīya bihtar bāshad
Qaumī va khayāl dar ghurūr uftādand
Wāndar ta'labihūr va qusūr uftādand
Man hēch nadānam ki marā ānki sirisht
Azahli bihisht guft yā dōzakhi zisht
Qūtī va butī va bādaībar labi kisht
Īn har sih marā naqd va tura nasīyayi bihisht.

Ah, take the Cash, and let the promise go,
Nor heed the music of a distant Drum !

गी० ॥ अरुणासवमपिकाङ्क्षे महाकविकृतानिचाटुकाव्यानि ।
अर्धग्रासमवश्यं प्रोत्सहतांमामकान्त्यानि श्वसितम् ।
अप्यनवरतमहंत्वं परिरभ्यपरस्परंवसेवरहः ।
शतशतकोटिगुणंस्या दिदंवनंचक्रवर्तिनः सौधात् ।

श्लो० ॥ श्लाघतेऽप्सरसंयज्वा वयंद्राक्षारसंस्तुमः ।
श्राव्याभवेद्दूरभेरी पिबहस्तगतामृतम् ॥ १२ ॥

गी० ॥ नित्यंस्वर्गेनगर्यां रम्याअप्सरसइतिवदन्त्येके ।
द्राक्षासवएवायंमनोज्ञ इतिसर्वदाप्रशंसामि ।
हस्तगतं मात्याक्षीः पस्पृहथामाभविष्यदर्थाय ।
कामं भ्रातःश्राव्यः स्यादेवदविष्ठ दुन्दुभिध्वानः ।

ఆ ॥ కోరుకొన్న కెంపు-కోపుగంగాళముల్ ।
మాటలల్లువాని- తేటఁద్రాఁత ।
యీవు నేను వేడ్క- నెనయఁగల్గినపాడు ।
తోడనీకు కా-దుదొరలమేడ ।

(౧౩) మా ॥ కురిదెడువారలుగొప్పకు ।
నెందేమతికానితలఁపు- నెనయుచుఁజెడనీ ।
యందిన తేనియనానువ ।
ముందేమే మొకయిఁపయిఁక-మున్విడువకుమా ।

చె ॥ వినువలనున వెల- వెలఁదిమలంద్రుడు ।
నికముగనంగూరు- నేనయమందు ।
పోకుమరుఫుజోలి-ముదుపుగైకొనుము ।
యెడనున్నదప్పన్న-యింపుగానుండుఁ ।
దెలుగంట్లపీటనె- త్రినవేల్పు లేటు ।

وانگه من و تو نشسته در ویرانی
خوشتر بود از مملکت سلطانی

(۱۳) گویند بهشت عدن با حور خوشست
من می گویم که آب انگور خوشست
این نقد بگیر و دست ازان نسیه بدار
کاواز دهل برادر ز دور خوشست
گویند بهشت و حوض کوثر باشد
آنجا می ناب و شهد و شکر باشد

Wāngah manwa tū nishasta dar wīrānī
Khushtar būd az mamlu kati sultānī.

(13) Gōyand bihishti ‘adan bā hūr khushast
Man mī gōyam ki ābi angūr khushast
Īn naqd bigīr va dastazān nasīyabidār
Kāwāzi duhul birādar zidūr khushast
Gōyand bihisht va hauzi kausar bāshad
Ānjā maiyi nāb wa shahad va shakkar bāskad

Beside me singing in the Wilderness—
Oh, Wilderness were Paradise enow !

XIII

Some for the Glories of This World ; and some
Sigh for the Prophet's Paradise to come ;

श्लो० ॥ अरण्यग्राममध्यस्थे वनेनिवसतोमम ।
येनकेनापिसंबन्धो नह्यल्पेनाधिकेनवा ॥ ११ ॥

गी० ॥ यद्ययसंभवेदिह बन्धुरगोधूमनवरसापूपः ।
मधुपूर्णपानपात्रं किंवक्तव्यः पुनर्ममानन्दः ।
त्वमहमपिरहःप्रत्यह मिहमहिलेसहवसेवमहितवने ।
अतिरिच्यतेनकिंनौ मुदातदाचक्रवर्तिनः प्रमदः ।

श्लो० ॥ इक्षुच्छायेकदुष्णान्न मभीष्टंमधुपुस्तुकम् ।
त्वमत्रयदिगायन्ती नूनंस्वर्गायतेमही ॥ १२ ॥

---

(౧౧) మూ ॥ నడికారునకుజ్జేలకు ।
నడుమనలరుతోఁటలోన-నావిడిదటసం ।
దడిలేదు కొద్దిగొప్పల ।
గొడవమటే బ్రదుకుకోరు-కొన్నటుః కడచున్ ।

ఆటవెలది ॥ పట్టసీపొటేలు-చట్టసైదమురొట్టె ।
కోలుబుడ్డిలాలు-కోపుమడ్డి ।
నేనునీవుచాటు-గానెనసినవేడ్క ।
దొరకుటెట్టులెట్టి-దొరలకైన ।

(౧౨) మూ ॥ పచ్చికబీడచ్చోట ।
స్వచ్చికతోనీవుకొలఁది-మైమఱపున నె ।
లెచ్చినపాటలఁగుల్కుట ।
నెచ్చెలిమనకారు బ్రతుకు-నేమెచ్చఁదగున్ ।

(۱۱) گر دست دهد ز مغزِ گندم نانی
از میِ کدوی ز گوسفندیِ رانی
و انگه من و تو نشسته در ویرانی
عیشی بود آن نه حدِ هر سلطانی

(۱۲) تنگیِ میِء لعل خواهم و دیوانی
سدِ رمقی باید و نصفِ نانی

(11) Gar dast dihidzi maghzi gandumi nānī
Az maiyi kadūy zi gōsfandīyi rānī
Wān gahmanū tūnishasta dar wīrānī
'aishī būd ān na khaddi har sultānī.

(12) Tangīyi maiī l'al khāham wa dīwānī
Saddi ramaqī bāyad wa nasfi nānī

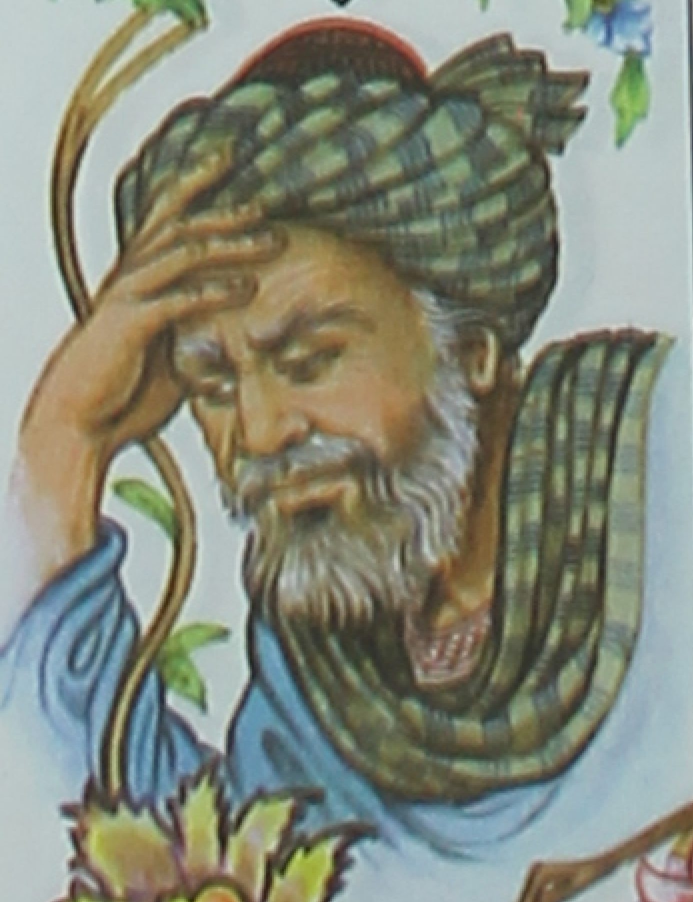

XI

With me along the Strip of Herbage strown
That just divides the desert from the sown,
Where name of Slave and Sultan is forgot—
And Peace to Mahmud on his golden Throne !

XII

Here with a little Bread beneath the Bough,
A Flask of Wine, a Book of Verse—and thou

ात्वंद्रीदृशीर्मम केवल बाह्यस्वरूपमित्थमिति ।
हमपिमदन्तरङ्गेऽत्यन्तनिगूढेयथा तथैवास्मि ।
कंपाणिमापिश्रुति कोशेन्यस्ये तरं करं चषके ।
वेहितंनिषिद्धकर्माण्याचारि पुनः पुनर्मयासपादि ।
मामकपुराणसचिवो त्तंसामां यूयमद्यशोश्रोत ।
माचाचर्चीतिदं गोलमसद्रूपकं वृथै वैवम् ।
शरणागतरक्षणपटु स्मभूकोणेविविक्षत स्वस्थाः ।
चित्रं प्रपञ्चनटनं समुदासीनाः सदादिदृक्षध्वम् ।

అంద్రుసీవిరిమారి-నంచోదు నేను ।
చెనఁటిపోకిరినంచు-ఁజెప్పెదరాను ।
నాపయి చెల్వము-న్గనఁజనదీవు ।
లోనుల్లమంగ దెట్టు-లోనుంటి నేను ।
కయిఁదోలుచదువులు-నైయందులోట్టి ।
మే లైపు వెను వెంట-మేకొనుచుందు ।
నీ రాతికోవెల-నేపట్లవేల్పు ।
లలిఁగోలువక ముస-ల్మానైనఁగాక ।
నాయన్వయనుఁగుల-న్నాతుద మొదలు ।
లేనియీయుండజో-లియిటులమీను ।
హాయినెదోమూల-యందుఁగూచుండి ।
యారయుఁడీపసిపాప-లటుబొమ్మలాట ।

گویند مرا که می‌پرستم هستم
گویند مرا فاسق و هستم هستم
در ظاهر من نگاه بسیار مکن
کاندر باطن چنانکه هستم هستم
یکدست بمصحفیم و یکدست بجام
گه نزد حلالیم و گهی نزد حرام
ماییم درین گنبد نه پخته نه خام
نه کافر مطلق نه مسلمان تمام
بشنو ز من ای زندهٔ یاران کهن
دل تنگ مکن زین فلک بی سر و بن
بر گوشهٔ عرصهٔ سلامت بنشین
باز بچهٔ دهر را تماشا میکن

Gōyand marā ki maiyi parastam hastam
Gōyand marā fāsiq va hastam hastam
Dar zāhiri man nigāh bisyār makun
Kāndari bātin chunānki hastam hastam
Yak dast ba mushafīm wa yak dast bajām
Gahinazd halālīm va gahīyi nazd harām
Mā'īyam darīn gunbad na pukhta na khām
Na kāfiri mut laq na musulmāni tamām
Bashunū zi man ai zindaī yārāni kuhn
Dil tang makun zīn falakbī sar va bun
Bar gōshaī ' arsaī salāmat ba nishīn
Bāz bachchaī dahr rā tamāshā mīkun.

Let Rustam cry " To Battle ! " as he likes,
Or Hatim Tai " To Supper "—heed not you.

गी० ॥ यावद्युष्मद्देहे ऽस्थिस्नायुर्धमनिरपिपिराजन्ते ।
तावन्माकार्षीस्त्वं भाग्यनिवासाद्बहिः पदक्षेपम् ।
मानीनमस्तवगलोयदितेशत्रुर्महाबलोऽपिस्यात् ।
मानुग्रहमाकाक्षीर्भवेत्सुहृच्चेत्सधर्मराजोऽपि ॥

श्लो० ॥ नचेन्मद्यंपिबेर्मत्ता न्मानिन्दीः पापमेवतत् ।
पानादपिक्षुद्रकर्म कुर्वन्किंश्लाघसे स्वयम् ।

गी० ॥ माकुरुमैत्रींकेना प्यद्यदविष्ठो भवाखिलजनेभ्यः ।
यस्मिन्ननुरक्तः स्याः सएवतवतत्व तोभवेच्छत्रुः ।
तेऽद्यसुरार्चक इतिमां वावद्यन्तेऽहमपि तथैवास्मि ।
वावच्यन्तेपापी कामुकइत्यप्यहं तथैवास्मि ।

చె ॥ ఊపిరితోఁడనీ-వుండినదనుకఁ ।
దలవ్రాఁతఁదప్పింప-దలఁపకుమీవు ।
వంచకుమెడనెట్టి-బరిజెట్టికైన ।
మ్రొక్క-కేవిధ్వరి-పొత్తుకాఁడయిన ।

మా ॥ అలకోపానవదూఱకో ।
డలుమఱచినవారిఁదిట్టు-టల్వినోపన్ ।
తెలుపుకొనకు గొప్పన్నీ ।
కొలిచిననూ త్రేలిపనులు-కోపునడియరుల్ ।

చె ॥ చెలికాంద్రఁడనరుడుగా-ఁజేరుమునీవిఁ ।
కెడవయియుండుమా-యెల్లవారలకు ।
నెదుగునీనమ్మిక-యెనని వైనతఁడా ;
యగునీకుమాఱుతు-ఁడర సెదవేని ।

گردن منه ار خصم بود رستم زال
منت مکش ار دوست بود حاتم طی

گر می نخوری طعنه مزن مستان را
ور دست دهد توبه کنم یزدانرا
تو فخر بدین کنی که من می نخورم
صد کار کنی که می غلامست آنرا

آن به که درین زمانه کم گیری دوست
با اهل زمانه صحبت از دور نکوست
آنکس که بکلی اعتماد تو بر اوست
چون چشم خرد باز کنی دشمنت اوست

Gardan manih ar khasm būd Rustami Zāl
Minnat ma kash ar dōst būd Hātimi Tai
Gar mai nakhurī ta'ana mazan mastānrā
War dast dihid tauba kunam yaz dānrā
Tū fakhri badīn kunī ki man mai nakhuram
Sad kār kunī ki maiyi ghulāmast ānrā
Ān bihki darīn zamāna kam girī dōst
Bā ahli zamānayi suhbat az dūr nikūst
Ān kas ki bakullī i'timādi tū bar ūst
Chūn chashmi khirad bāz kunī dushmanat ūst

With Kaikobad the Great, or Kaikhusru ?

श्लो० ॥ अन्तेददाति यत्तेऽपि मधुपानाधिदेवता ।
तत्कैवल्यामृतंसर्वं चारुभीरूररीकुरु ॥ ४६ ॥

गी० ॥ ज्योतिश्चक्रेदिव्या न्तरिक्षलोकस्थितेऽति गंभीरे ।
चषकंचकास्त्यखिलजन सामान्योस्वादनीय रसपूर्णम् ।
स्याद्यदि मधुवारस्ते जनसाम्यमुपेत्यतत्रमारोदीः ।
पिबमद्यंहृष्टस्त यथाविधि पुनस्त्वयाप्यमेव भवेत् ॥

श्लो० ॥ नबिभीहिततः काला दायुर्भोगविनाशकात् ।
वारंवारं पुनर्जन्‍ नि ङ्ते सजगत्प्रभुः ॥ ४७ ॥

(౪౮) మూ॥ మొన కేటియొద్దునన్ని ।
న్గనిచీఁకటిమబ్బువేల్పు-కడువడినీకున్
దనసీవిరిగిన్నె నిడన్ ।
వెనుదీయక త్రావుమీవు-వేడుకతోడన్ ।

చె ॥ మిక్కిలిలోఁతైన-మినుగుడిలోనఁ ।
దగునెల్లవారల-ద్రావించుగిన్నె ।
నీవంతువచ్చిన-నీ వడలకుము ।
త్రాగుహాయిగనీకు-దప్పదాకోపు.।

(౪౯) మూ॥ కొంకకుములియున్నీ బ్రతు ।
కింక న్గొనముట్టికలుగ-దెన్నఁటికనుచున్ ।
బంకించివేనవేలం ।
బంకిణితో మనలమలల-మతకరిపన్నున్ ।

श्लो० ॥ यद्यद्याब्जशतं जातं किमभूदैषमोऽब्जम् ।
विकासयन्कुन्दमेष वसन्तोऽद्रिमनीनशत् ॥ ९ ॥

गी० ॥ संप्रत्युपविशकुसुमच्छायेऽस्मिस्त्वंयथासुखंनोचेत् ।
पात्येतसुमंबहुशः प्रभञ्जनेनापिमृदिवि नश्येत ॥
पुष्पसमयागमेनाञ्जसैव हेमन्तऋतुविपाकेन ।
अभिवर्धन्तेऽपिप्रक्षीयन्ते नोऽसवो दलानीव ॥
प्रारभमाणवसन्तः क्रमशः प्रक्षीयमाणहेमन्तः ।
जनयतिविनाशयतिवा सहस्रशश्चक्रवर्तिनोभूमौ ।

श्लो० ॥ यथातथावाविद्येर न्लोकसृष्टिस्थितिव्ययाः ।
वयंतटस्थामाशोचीः स्वभावोहिप्रवर्तते ॥ १० ॥

---

(౯) మూ ॥ అలపాడుపునేఁడుఁగ్రొన్నన ।
వెలిపుచ్చెన్గానియడువ-విరిఁబొలియించెన్ ।
అలఁతులఁబెంచినయామని ।
పలుమఱుఁదొల్లింటిగొప్ప-వారలఁద్రుంచెన్ ।

చ ॥ కుడువుహాయిఁగనీవు-కోరినదెల్ల ।
వెంటపాలగుబిఱ-బిఱనూచవుట్టు ।
చాలనామనిరాక-చలితటిపోక ।
మలయించుఁ బొలియించు-మైతాల్పుమనన ।
విరితటిచలిప్రూఁట-విడుపుపొడుపుల ।
నూఱువేలదొరల-నూకెడున్నేల ।

(౧౦) మూ ॥ రానీపోనీయేమఁట ।
కానీయేపనులకున్వ-గవనాకేలా ।
లేనికనికరంబెదియె ।
కైనన్నేమానుకొందు-నానావేడ్కన్ ।

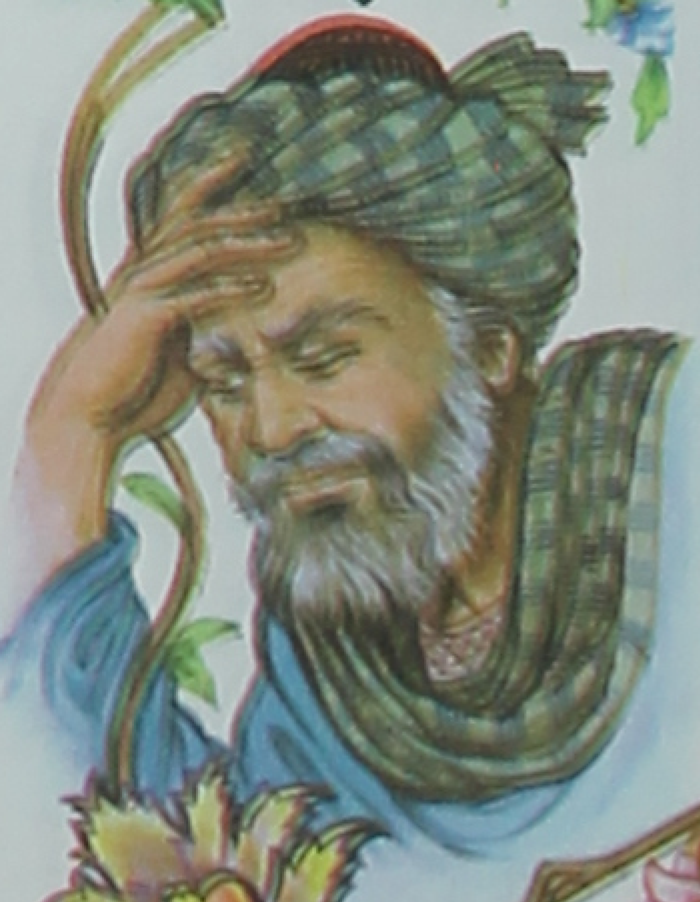

(۹) در سایهٔ گل نشین که بس گل که زباد
در خاک فرو رفته و با خاک نهاد
از آمدن بهار و از رفتن دی
اوراق وجود ما همیگردد طی
کافگند بخاک صد هزاران جم و کی
این آمدن تیرمه و رفتن دی

(۱۰) تا در تن تست استخوان و رگ و پی
از خانهٔ تقدیر منه بیرون پی

(9) Dar sāyaī gul nishīn ki basigul ki zi bād
Dar khāk firo rafta va bā khāk nihād
Az āmadani bahār va az raftani dai
Orāqī wuzūdi mā hamī gardad tai
Kāfgand bakhāk sad hazārān gam wa Kai
Īn āmadani tīri mahva raftani dai.

(10) Tā dar tanitust ustukhān va rag va pai
Az khānaī taqdīr manih bīrūn pai

IX

Morning a thousand Roses brings, you say;
Yes, but where leaves the Rose of Yesterday?
And this first Summer month that brings the Rose
Shall take Jamshed and Kaikobad away.

X

Well, let it take them! What have we to do

श्लो० ॥ यथाकथंचिन्नश्येत यत्रकुत्रापिजीवितम् ।
सुखदुःखविमिश्रायुर्मार्द्वीकं बिन्दुशः क्षरेत् ॥ ८ ॥

गी० ॥ प्राणप्रयाणसमये सव्यंस्याद्वाऽपसव्यमपिशीर्षम् ।
अमृतेनवापि हालाहलेन पूर्येत पानपात्रमिदम् ॥
पिबमृद्वीकमयं नावनन्तरं सञ्चरेन्मुहुश्चन्द्रः ।
राकाप्रभृतिकुहूपर्यन्तं सर्वान् समापयेन्मासान् ॥
गृह्णीतास्मत्पात्री सुदृढं हस्तेन चषककण्ठबिलम् ।
अथवासवासवः प्रष्यन्देयुर्विवृत भाजनोष्ठपुटात् ॥
तत्क्षणएवाहंयदि मृत्युसकाशात्पलायितुं शक्ये ।
भूयोविश्राम्येयं द्राक्षाविटपायथा शिथिलपत्रम् ॥

(౮) మూ ॥ ఏపాడే కానీమఱి ।
యేపెన్నఁగారైన బ్రతుకె-ట్లేనిఁగడవనీ ।
యోపికతగ్గునెల్లఁగ ।
నూఱిరి వైఁదీపి తఱుఁగు-చుండున్నిదపక్ ।

చె ॥ ఎందున్న నేమిమిః-మ్రాఁకాడినపట్ల ।
వ్రెల్తిదీర్చినతీపి-వేదైన నేల ।
త్రాఁవుమునీవేను-దరలినపిదప ।
హెచ్చుతగ్గుల నెల-యెడ తెగకుండు ।
మాయనీజాడికో-మ్మున్గోపుచెలియ ।
యెల్లకోపాల్కి-పో-నీ దానినుండి ।
యీతఱినురితప్పి-యెట్లైన నేను ।
గారాకువలెడుల్లి-కదలిపోనిమ్ము ।

(٨) چون عمر همی رود چه بغداد و چه بلخ
پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
می خور که پس از من و تو این ماه بسی
از سلخ بغره آید از غره بسلخ
هم ساقی ما حلق صراحی در دست
هر بر لب ساغر آمده جان شرابست
آن لحظه که از اجل گریزان گردم
چون برگ رزان ز شاخ ریزان گردم

(8) Chun ʻ umr hamī raud chi baghdād va chi balkh
Paimana chi pur shūd chi shīrīn va chi talkh
Mai khur ki pas az man va tū īn māh basī
Az salkh baghurra āyadaz ghurra ba salkh
Ham sāqī mā halqi surāhī dar dast
Har bar labi sāgharāmada jāni sharābast
An lahza ki az ajal gurēzān gardam
Chūn bargi razān zi shākh rēzān gardam.

VIII

Whether at Naishapur or Babylon,
Whether the Cup with sweet or bitter run,
The Wine of Life keeps oozing drop by drop,
The Leaves of Life keep falling one by one.

गी०॥ दिनमत्यन्तसुखकरं समशीतोष्णमपि भवति गन्धवहः।
सम्मार्ष्टि बाष्पपूर्णं पयोधरः पुष्पवाटिकावदनम्।
संस्कृतवाण्यात्युच्चैर्मुहुर्मुहुस्समुपदिशति परपुष्टः।
सौगन्धिकं तृषार्तं मद्यमवश्यं त्वया निपेयमिति।

श्लो०॥ पात्रंसंपूरयायाहि किंतपस्यासि यौवने।
पश्योड्डीनोन्मुखो जीवपक्षी दोधूयतेबलात्॥ ७॥

गी०॥ नवनवविकासितपुष्पासवमद्भुतमानयेममयिपात्रि।
सत्वरमेहिधुनीहि ऋतुव्रतकठोरकर्म हे पात्रि॥

भुजङ्गी॥ डयिष्यन्। धुनोति।
स्वपक्षौ। पतत्री।

చె ॥ అలరుచున్నదికడు-హాయినీపూఁట ।
గాలియుంబాళము-గాసాఁగుచుండెఁ ।
క్రొమ్మించుమబ్బునె-క్కొల్పినదిన్కు- ।
ననఁదోఁటనోటివ-నటబూఁజుదుడిచెఁ ।
బోలిగాఁడున్వడ-పోసిననుడుల ।
వాఁడెమనసకుఁద్రా-వన్జెప్పెఁదెరువు ।

(౨) మూ॰॥ జరిగినపనికై నగవకు ।
మరుమగనీకోరుకొన్న-హాయికుదువుమూ ।
పిరిపులుఁగెగరిన నీకది।
దొరకదుమటిమిగులఁదనివి-తోడ న్ననుమా ।

చె ॥ సీవిరిద్దెమ్మువి-చ్చెడున వెనవలు ।
మూలకుఁద్రొక్కునో-మున్గోపుచెలియ ।
వెడలిపోతెక్కలు-విదిలిచెన్బులుఁగు ।

بلبل بزبانِ پهلوی با گلِ زرد
فریاد همی زند که می باید خورد

بشگفت شگوفه می بیار ای ساقی
دست از عملِ زهد بدار ای ساقی
مرغِ گردون در رهش پر می زند

Bulbul-bazabāni pahlawī bā guli zard
Faryād hamī zand ki mai bāyad khurd.

(7) Bashiguft shigūfa mai biyār ai sāqī
Dast az ʻamali zuhd bidār ai sāqī
Murgi gardūn dar rahsh par mī zand.

Red Wine ! "—the Nightingale cries to the Rose
That sallow cheek of hers to incarnadine.

VII

Come, fill the Cup, and in the fire of Spring
Your Winter-garment of Repentance fling :
The Bird of Time has but a little way
To flutter—and the Bird is on the Wing.

श्लो० ॥ नाममात्रावशिष्टा विभ्रष्टा नष्टाः पुरानराः ।
अद्यापि फलिताद्राक्षा पुष्पिता वनमल्लिका ॥ ५ ॥

गी० ॥ कस्मैचिदपि रहस्यं नहिविज्ञपयति कालचक्रमिदम् ।
विंशतिसहस्रगुणितान् गमयति महतोऽपि यमपुरम् मर्त्यान् ।
गन्धोत्तमां ततः पिब जन्तोर्नायुर्द्विवारमुपदत्तम् ।
जगतः प्रयाति योऽतः स्वभावतः सन्पुनः समायाति ।

श्लो० ॥ कोऽप्यालपन्नागरकं माध्वीशब्दं विमुह्यति ।
पल्लवस्पृहया गायन्कोकिलो लोहितायते ॥ ६ ॥

---

(౫) మూ ॥ మును పెట్టి యంగుకాఁడో ।
కను మొఱఁగి మఱట్టి జేఁడు-కన్పట్టండై ।
ననిఁక వెలుఁగు మైమఱుపునఁ ।
గననాఁదడిగల్గుచోటఁ-గల్గిచెలంగున్ ।

చె ॥ ఈతఱిగిఱి తెల్పు-దేరికినోళవు ।
నేను నాల్గులవేల-యేకిమీంద్రఁగెడవె ।
త్రాంగుకోపినుమాఱు-రాఁబోదుబ్రతుకు ।
మ్రందినవారెల్ల-మఱిమళ్లలేరు ।

(౬) మూ ॥ ఒకమికుడుననోపనియా ।
వెడంగుమడివాఁడునోరు-విప్పకపోసీ ।
అడుగడుగునలాహిరిచవి ।
నశిగెడువగకాని బ్రదుకు-హాయిగఁగడుచున్ ।

این چرخ که باکسی نمیگوید راز
کشته بستم هزار محمود و ایاز
می خور که بکس عمر دوباره ندهند
هرکس که شد از جهان نمیآید باز

روزیست خوش وهوا نه گرمست نه سرد
ابر از رخ گلزار همی شوید گرد

(5) Īn charkh ki bā kasī namīgōyad rāz
Kushta bistumi hazār mahmūd va ayāz
Mai khur ki bākas umur dōbāra na dihind
Har kas ki shud az jahān namīāyad bāz.

(6) Rōzīst khush va hawā na garmast na sard
Abraz rukhi gulzār hamī shūyad gard

V

Iram indeed is gone with all his Rose,
And Jamshīd's Sev'n-ring'd Cup where no one knows;
But still a Ruby gushes from the Vine,
And many a Garden by the Water blows.

VI

And David's lips are lockt; but in divine
High-piping Pahlavi, with "Wine! Wine! Wine!

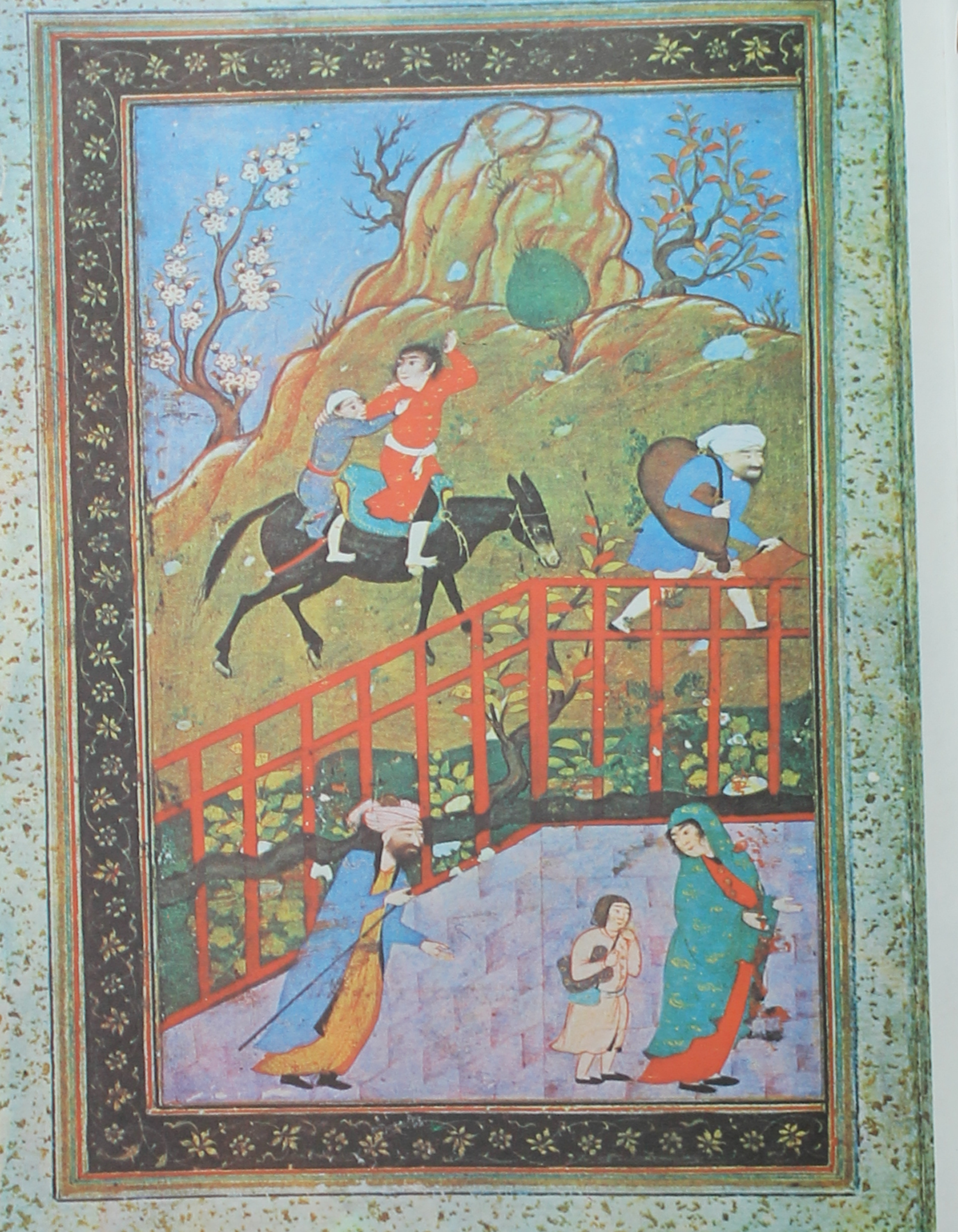

DATE LABEL

श्लो०॥ नूत्नोऽभूत्प्रत्नसंकल्पो रहस्यंचित्तमीप्सति ।

मुनयो यत्र तप्यन्ते तत्र मोक्षामहेवयम् ॥ ४ ॥

गी०॥ अयमवसरो विहर्तुं समुत्सुकानां वनेषु सर्वेषाम् ।

प्रतिविटपं सौन्दर्यम् प्रतिगन्धवहं चकास्ति सौहित्यम् ।

नववासन्तिक मन्दानिलेन संप्रत्यलंकृतंभुवनम् ।

वर्षेप्सया जलधरं पश्यत्युन्मीलितेक्षणेनेदम् ।

---

(౪) మూ ॥ ఈతఱిఁ గ్రొత్తేఁడు మరల ।

నీ తెగఁదొలియడువకోర్కె-నిటుపనిగొనియె ।

ట్లోతొల్లిఁటి చదువరులటు ।

నాతోఁచినకందువన్మ-నన్జనేదనిఁకన్ ।

చె ॥ అధనుమైతాల్పుల-కెవ్వారికింకఁ ।

గంధువన్గారుల-ఁగడువేడ్క-మీఱఁ ।

గొమ్మనెల్లన్బట్టె-ఁగోర్కె-లేఁతకయి ।

కొలుచుఁజల్లనిగాలి-కూఁమియావి ।

మెల్లనఁదెమ్మెర-మెలఁగుచునుండె ।

తొలుచూలుమబ్బుక-న్దొగలబెల్లించె ।

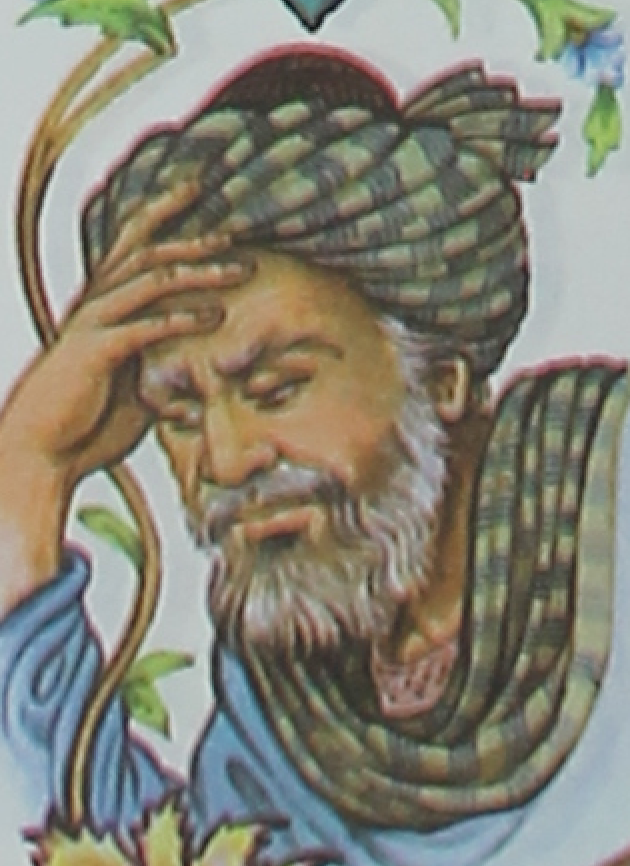

اکنون که جهانرا بخوشی دسترسیست

هر زنده دلی را سوی صحرا هوسیست

بر هر شاخی طلوع موسی دستیست

در هر نفسی خروش عیسی نفسیست

وقتست که از صبا جهان آرایند

وز چشم سحاب چشمها بگشایند

موسی دستان ز شاخ کف بنمایند

عیسی نفسان ز خاک بیرون آیند

(4) Aknūn ki jahān ra bakhushī dastirasīst
Har zindayi dilīrā suwīsahrāyi hawasīst
Bar har shākhī tulūyi mūsāyi dastīst
Dar har nafsīyi khurōsh ' isāyi nafsīst
Waqtāst ki az sabā jahān ārāyand
Waz chashmi sahāb chashmhā bakushāyand
Mūsāyidastān zi shākh kaff banumāyand
' Isāyinafsān zi khāk bīrūn āyand.

IV

Now the New Year reviving old Desires,
The thoughtful Soul to Solitude retires,
Where the WHITE HAND OF MOSES on the Bough
Puts out, and Jesus from the Ground suspires.

पातव्यं मृद्वीकं कर्तव्यं हृदय वाञ्छितं सफलम् ।
तावकजीवितकालावधिर्भवेदेव जगति विस्पष्टः ॥
अयि हृदयानन्द निधे सत्वरमुत्तिष्ठ सुप्रभातोऽयम् ।
मन्दम्मन्दम् मद्यं पीत्वा वादय विपञ्चिकामद्य ॥
नष्टस्पृहश्शयालुः कथमैहिक भोगभाग्यभाग्भवति ।
नहिशक्यते गतासुर्देही निजवाञ्छितं पुनर्भोक्तुम् ॥
प्रत्यूषस्संप्राप्ता जागृहिबालेनवीन गुणजाले ।
मधुनाधुना समन्ता द्रक्ती कुरुकाचभाजनं स्वच्छम् ॥
अन्याधीनं क्षणिकं सत्यापन मैह लौकिकं वित्तम् ।
अन्वेषयन्नपिचिरं कामितमाप्तुं नशक्यसेऽत्यर्थम् ॥

ఇంకనీనోమేల-నేఁబోవుపోటి |
తొలుచదువులమూల-ద్రోక్కి-బిఱీనఁ |
గోపుమడ్డిన్ద్రావు-కుత్తుకబంటి |
తప్పకయానుమి-త్తటివిడికోపు |
నొప్పుగానీకోర్కె-నొడఁగూర్చుకొనుమ |
ఈలవియే బ్రతుకనీ-పన్నుకొన్న వఱకు |
తెలియదానికిది-తేటగానింక |

పా ॥ మెలఁగలేఁబగల్లెమ్మునా-మిడుకుతోడవ |
త్రాగిమెల్లమెల్లనజెంగు-మోఁగనిమ్ము |
ఇఁకబోతులీ రైనన-క్క-ఱసఁగారు |
మఱియుఁజెల్లిపోయినవారు-మళ్లీరారు |

చె ॥ పొడుపయ్యెమేల్కొ-ను-మోవింతపాప |
కైపునగంగసా-గరములాల్సల్పు |
నీ మెరవు బ్రతుకిం-కేవఱకుండుఁ !
దరలిననిదిమఱి-తడవినద్రాదు |

می باید خورد و کام دل باید راند
پیداست که چند در جهان خواهی ماند
وقت سحر است خیز ای مایهٔ ناز
نرمک نرمک باده خور چنگ نواز
کاینها که بخوابند نیابند بسی
وانها که شدند کسی نمی آید باز
وقت سحر است خیز ای طرفه پسر
پر بادهٔ لعل کن بلورین ساغر
کین یکدمه عاریت درین کنج فنا
بسیار بجوئی و نیابی دیگر

Mai bāyad khurd va kāmi dil bāyad rānd
Paidāst ki chand dar jahān khāhī mānd
Waqtīsaharāst khēzai māyaī nāz
Narmak narmak bāda khur chang nawāz
Kāinhā ki bakhāband nayāband basī
Wānhā ki shudand kasī namī āyad bāz
Waqtīsaharāst khēz ai turfayi pisar
Pur bādaī l'al kun bulurīni sāghar
Kīn yakdamayi ʻ āriyat darīn kunji fana
Bisyār ba jūī va nayābī dīgar.

You know how little while we have to stay,
And, once departed, may return no more."

श्लो० ॥ गतेमायाव तमसे प्रातः पानमजागदीत् ।
हृदिस्थंदैवतंमूढ गवेषयसि किम् बहिः ॥ २ ॥

गी० ॥ प्रातश्श्रुतमाह्वानम् शुण्डायास्तिष्ठ रे सुरापायिन् ।
पूरयपात्रं तूर्णं नयावदसुभाजनं भवतिपूर्णम् ॥

श्लो० ॥ पानागताअवोचन्मांबोधावुषसि घोषति ।
उन्मीलयकवाटं द्राग्नावर्तन्ते गताः पुनः ॥ ३ ॥

गी० ॥ मधुवारोऽयम् प्रातः पायय मां पात्रि कुक्कुटोरौति ।
पानस्य नौसुराया अहो बतात्रैकदा समावेशः ॥
नहिदीक्षावसरोऽयम् माशोचीरीदृशं वृथा पात्रि ।
धर्मस्य काद्य चिन्ता पिबहालासारमखिलमयिपात्रि ॥

---

(౨) మూ ॥ వేకువచీఁకటి సోఁకుడు ।
తోఁకమడఁచి పరుగువెట్టె-దోఁ త్రోవినిచెన్ ।
నాకానుడినీలోనీ ।
జోక వెదకు కనకుము వెలి-చోటులననుచున్ ।

పా ॥ వినఁదగెన్బిల్పదిగొఁగోపు-వెంటనుండి ।
తర్ర లెమాపులేనా వెఱ్ఱి-తాగుఁబోత ।
కనుము మై బుడ్డిమిడుకు త్రే-గాకమఁనుపు ।
కొల్లగానించుకొందమా-కోపుక్రోవి ।

(3) మూ ॥ మేలగుక్రోకాఁరమువిని ।
తాళకకోపుగడితలుపు-తట్టియనెన్వాఁ ।
ఢీలోగుమ్మము తెఱవవి ।
దేలాయుగ మెడయమళ్లి-యిటరావునుచున్ ।

చెందు ॥ తఱియయ్యెడుబితాన-ద్రావించునన్ను ।
మలుపుంజుకూసెఁగ-మ్మనికోపుపడుచ ।
కోపు వెంటమనము-కోపునిచ్చోట ।
క్షీవిరిచలితార-సిల్లిలిమిట్టు ।

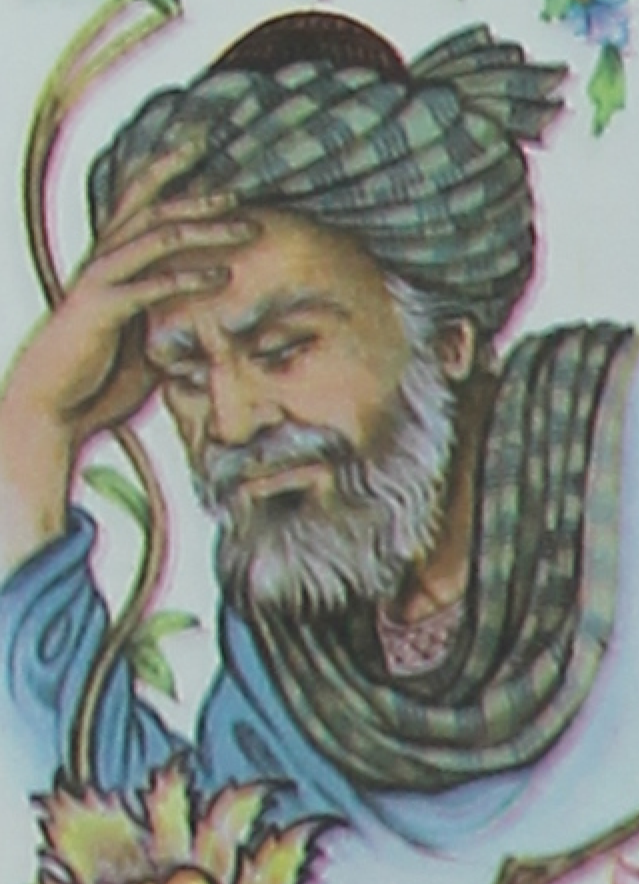

آمد سحری ندا ز میخانهٔ ما
کای رند خراباتی دیوانهٔ ما
برخیز که پر کنیم پیمانه ز می
زان پیش که پر کنند پیمانهٔ ما

هنگام صبوح است و خروش ای ساقی
ما و می و کوی میفروش ای ساقی
چه جای صلاحست خموش ای ساقی
بگذر ز حدیث و درد نوش ای ساقی

(2) Āmad saharī nidā zi mai khānaī mā
Kāy rindi kharābā tī dīwānaī mā
Bar khēz ki pur kunīm paimāna zi mai
Zān pēsh ki pur kunand paimānaī mā.

(3) Hangāmi subūh ast va khurōsh ai sāqī
Mā va mai va kūyi maifarōsh ai sāqī
Chi jāyi salāhast khamōsh ai sāqī
Baguzar zi hadīs va durd nōsh ai sāqī

II

Before the phantom of False morning died,
Methought a Voice within the Tavern cried,
"When all the Temple is prepared within,
Why lags the drowsy Worshipper outside?"

III

And, as the Cock crew, those who stood before
The Tavern shouted—"Open then the Door!

॥ सुप्रभातम् ॥

श्लोकः ॥ प्रबोधयप्रभातो नक्षत्राण्यन्तर दीधपत् ।
इनोऽक्षैप्सीन्नवीनांशु जालंराजगृहोपरि ॥ १ ॥

गीतिः ॥ सूर्यःप्रभातजालंगृहो परितले समन्ततोऽक्षैप्सीव ।
दिन पतिरप्यास्थत्प्रस्थानमणिभाजनेप्रयाणाय ॥
प्रातः सजागरूकः प्रतिहार्यप्यहरहःसउत्तिष्ठन् ।
पिबहालामित्युच्चैर्व्यजिज्ञपत्संभ्रमेणकर्तव्यम् ॥

—:(మేల్కొలుపులు):—

(౧) మూఁపు ॥ మేలుఁకువగనుమీాయదెతూా ।
వేలరారెమినుమినుకులడు-గంటదొడంగెన్ ।
జెలుఁగిపగటివేలుపుమే ।
డల్మయూాదల కెండవిడియొ-డవలదవిలిచెన్ ।

పాట ॥ కావిరాపొద్దువల వైచె-గప్పమీాఁద ।
వెలుఁగుతేఁడదిగోఁదనయి-ల్యేడలుచుండె ।
ద్రాగుఁడనివేగరియుఁజాకె-వేగఁబోక ।
హాయిగామీారుసీవిరి-నానుకొనుఁడు ।

رباعیات عمر خیام

خورشید کمند صبح بر بام افگند (۱)
کی خسرو روز مهره در جام افگند
می خور که منادی سحر گه خیزان
آوازهٔ "اشربوا" در ایام افگند

RUBĀ'I YATĪ UMAR KHAIYĀM.

(1) Khurshīd kamandi subh barbām afgand
Kai khusravi rōz muhra dar jām afgand
Mai-khur ki manādī-ī sahar ga khēzān
Āwāzaī " Ishrabwā " dar ayyām afgand.

I

Awake! for morning in the Bowl of night
Has flung the Stone that puts the Stars to Flight;
And lo! the Hunter of the East has caught
The Sultan's Turret in a noose of light.

DATE LABEL

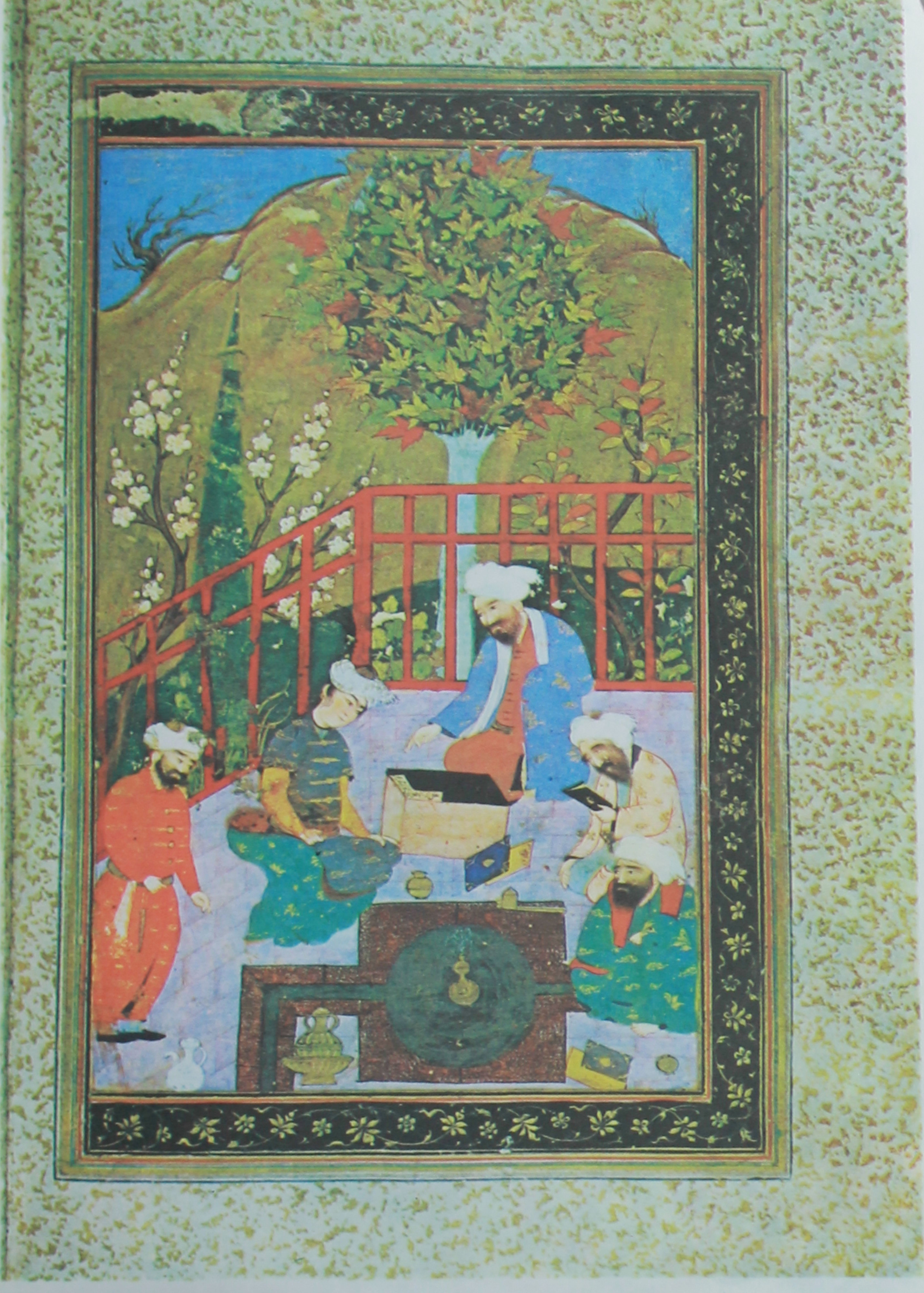

رُباعِیاتِ عُمَرْ خَیّام

RUBÂIYÂT

OF

OMAR KHAIYÂM

With English Translation by

EDWARD FITZGERALD

Translated into

SANSKRIT and DĒSYĀNDHRAM

BY

A. NARAYANADAS

PRINCIPAL

SREE VIZIARAMA GANA PATASALA

VIZIANAGRAM

purpose of Life, only *diverted* himself with speculative problems of Deity, Destiny, Matter and Spirit, Good and Evil, and other such questions, easier to start than to run down, and the pursuit of which becomes a very weary sport at last!

With regard to the present Translation. The original Rubáiyát (as, missing an Arabic Guttural, these *Tetrastichs* are more musically called) are independent Stanzas, consisting each of four Lines of equal, though varied, Prosody; sometimes *all* rhyming, but oftener (as here imitated) the third line a blank. Somewhat as in the Greek Alcaic, where the penultimate line seems to lift and suspend the Wave that falls over in the last. As usual with such kind of Oriental Verse, the Rubáiyát follow one another according to Alphabetic Rhyme—a strange succession of Grave and Gay. Those here selected are strung into something of an Eclogue, with perhaps a less than equal proportion of the "Drink and make-merry," which (genuine or not) recurs over-frequently in the Original. Either way, the Result is sad enough: saddest perhaps when most ostentatiously merry. more apt to move Sorrow than Anger toward the old Tent-maker, who, after vainly endeavoring to unshackle his Steps from Destiny, and to catch some authentic Glimpse of To-MORROW, fell back upon To-DAY (which has outlasted so many To-morrows!) as the only Ground he had got to stand upon, however momentarily slipping from under his Feet.

EDWARD J. FITZGERALD

THE ASTRONOMER-POET OF PERSIA

"If I myself upon a looser Creed
Have loosely strung the Jewel of Good deed,
Let this one thing for my Atonement plead:
That One for Two I never did misread."

The Reviewer,[6] to whom I owe the Particulars of Omar's Life, concludes his Review by comparing him with Lucretius, both as to natural Temper and Genius, and as acted upon by the Circumstances in which he lived. Both indeed were men of subtle, strong, and cultivated Intellect, fine Imagination, and Hearts passionate for Truth and Justice; who justly revolted from their Country's false Religion, and false, or foolish, Devotion to it; but who fell short of replacing what they subverted by such better *Hope* as others, with no better Revelation to guide them, had yet made a Law to themselves. Lucretius indeed, with such material as Epicurus furnished, satisfied himself with the theory of a vast machine fortuitously constructed, and acting by a Law that implied no Legislator; and so composing himself into a Stoical rather than Epicurean severity of Attitude, sat down to contemplate the mechanical drama of the Universe which he was part Actor in; himself and all about him (as in his own sublime description of the Roman Theater) discolored with the lurid reflex of the Curtain suspended between the Spectator and the Sun. Omar, more desperate, or more careless of any so complicated System as resulted in nothing but hopeless Necessity, flung his own Genius and Learning with a bitter or humorous jest into the general Ruin which their insufficient glimpses only served to reveal; and, pretending sensual pleasure, as the serious

[6] Professor Cowell.

his Poems, mutilated beyond the average Casualties of Oriental Transcription, are so rare in the East as scarce to have reacht Westward at all, in spite of all the acquisitions of Arms and Science. There is no copy at the India House, none at the Bibliothèque Nationale of Paris. We know but of one in England: No. 140 of the Ouseley MSS. at the Bodleian, written at Shiráz, A.D. 1460. This contains but 158 Rubáiyát. One in the Asiatic Society's Library at Calcutta (of which we have a Copy), contains (and yet incomplete) 516, though swelled to that by all kinds of Repetition and Corruption. So Von Hammer speaks of *his* Copy as containing about 200, while Dr. Sprenger catalogues the Lucknow MS. at double that number.[5] The Scribes, too, of the Oxford and Calcutta MSS. seem to do their Work under a sort of Protest; each beginning with a Tetrastich (whether genuine or not), taken out of its alphabetical order; the Oxford with one of Apology; the Calcutta with one of Expostulation, supposed (says a Notice prefixed to the MS.) to have arisen from a Dream, in which Omar's mother asked about his future fate. It may be rendered thus:—

"Oh Thou who burn'st in Heart for those who burn
In Hell, whose fires thyself shall feed in turn,
How long be crying, 'Mercy on them, God!'
Why, who art Thou to teach, and He to learn?"

The Bodleian Quatrain pleads Pantheism by way of Justification.

[5] "Since this paper was written" (adds the Reviewer in a note), "we have met with a Copy of a very rare Edition, printed at Calcutta in 1836. This contains 438 Tetrastichs, with an Appendix containing 54 others not found in some MSS."

Country. He is said to have been especially hated and dreaded by the Súfis, whose Practise he ridiculed, and whose Faith amounts to little more than his own, when stript of the Mysticism and formal recognition of Islamism under which Omar would not hide. Their Poets, including Háfiz, who are (with the exception of Firdausi) the most considerable in Persia, borrowed largely, indeed, of Omar's material, but turning it to a mystical Use more convenient to Themselves and the People they addressed; a People quite as quick of Doubt as of Belief; as keen of Bodily sense as of Intellectual; and delighting in a cloudy composition of both, in which they could float luxuriously between Heaven and Earth, and this World and the Next, on the wings of a poetical expression, that might serve indifferently for either. Omar was too honest of Heart as well of Head for this. Having failed (however mistakenly) of finding any Providence but Destiny, and any World but This, he set about making the most of it; preferring rather to soothe the Soul through the Senses into Acquiescence with Things as he saw them, than to perplex it with vain disquietitude after what they *might* be. It has been seen, however, that his Worldly Ambition was not exorbitant; and he very likely takes a humorous or perverse pleasure in exalting the gratification of Sense above that of the Intellect, in which he must have taken great delight, although it failed to answer the Questions in which he, in common with all men, was most vitally interested.

For whatever Reason, however, Omar as before said, has never been popular in his own Country, and therefore has been but scantily transmitted abroad. The MSS. of

teacher, Omar Khayyám, in a garden; and one day he said to me, 'My tomb shall be in a spot where the north wind may scatter roses over it.' I wondered at the words he spake, but I knew that his were no idle words.[4] Years after, when I chanced to revisit Naishápúr, I went to his final resting-place, and lo! it was just outside a garden, and trees laden with fruit stretched their boughs over the garden wall, and dropped their flowers upon his tomb, so that the stone was hidden under them."'"

Thus far—without fear of Trespass—from the *Calcutta Review*. The writer of it, on reading in India this story of Omar's Grave, was reminded, he says, of Cicero's Account of finding Archimedes' Tomb at Syracuse, buried in grass and weeds. I think Thorwaldsen desired to have roses grow over him; a wish religiously fulfilled for him to the present day, I believe. However, to return to Omar.

Though the Sultan "shower'd Favors upon him," Omar's Epicurean Audacity of Thought and Speech caused him to be regarded askance in his own Time and

4 The Rashness of the Words, according to D'Herbelot, consisted in being so opposed to those in the Korán:- "No Man knows where he shall die."—This story of Omar reminds me of another so naturally—and when one remembers how wide of his humble mark the noble sailor aimed—so pathetically told by Captain Cook—not by Doctor Hawksworth—in his Second Voyage (i. 374). When leaving Ulietea, "Oreo's last request was for me to return. When he saw he could not obtain that promise, he asked the name of my *Marai* (burying-place). As strange a question as this was, I hesitated not a moment to tell him 'Stepney'; the parish in which I live when in London. I was made to repeat it several times over till they could pronounce it; and then 'Stepney Marai no Toote' was echoed through an hundred mouths at once. I afterwards found the same question had been put to Mr. Forster by a man on shore; but he gave a different, and indeed more proper answer, by saying, 'No man who used the sea could say where he should be buried.'"

ikshâhí,' and the French have lately republished and translated an Arabic Treatise of his on Algebra.

"His Takhallus or poetical name (Khayyám) signifies a Tent-maker, and he is said to have at one time exercised that trade, perhaps before Nizám-ul-Mulk's generosity raised him to independence. Many Persian poets similarly derive their names from their occupations; thus we have Attár, 'a druggist,' Assár, 'an oil presser,' etc.[2] Omar himself alludes to his name in the following whimsical lines:—

> "'Khayyám, who stitched the tents of science,
> Has fallen in grief's furnace and been suddenly burned;
> The shears of Fate have cut the tent ropes of his life,
> And the broker of Hope has sold him for nothing!'

"We have only one more anecdote to give of his Life, and that relates to the close; it is told in the anonymous preface which is sometimes prefixed to his poems; it has been printed in the Persian in the Appendix to Hyde's *Veterum Persarum Religio,* p. 499; and D'Herbelot alludes to it in his Bibliothèque, under *Khiam.*[3]—

"'It is written in the chronicles of the ancients that this King of the Wise, Omar Khayyám, died at Naishápúr in the year of the Hegira, 517 (A.D. 1123); in science he was unrivaled,—the very paragon of his age. Khwájah Nizámi of Samarcand, who was one of his pupils, relates the following story: "I often used to hold conversations with my

[2] Though all these, like our Smith, Archers, Millers, Fletchers, etc., may simply retain the Surname of an hereditary calling.

[3] "Philosophe Musulman qui a vêcu en Odeur de Sainteté dans sa Religion, vers la Fin du premier et le Commencement du second Siècle," no part of which, except the "Philosophe," can apply to our Khayyám.

victims of the Assassin's dagger was Nizám ul Mulk himself, the old school-boy friend.[1]

"Omar Khayyám also came to the Vizier to claim his share; but not to ask for title or office. 'The greatest boon you can confer on me,' he said, 'is to let me live in a corner under the shadow of your fortune, to spread wide the advantages of Science, and pray for your long life and prosperity.' The Vizier tells us, that when he found Omar was really sincere in his refusal, he pressed him no further, but granted him a yearly pension of 1200 *mithkáls* of gold from the treasury of Naishápúr.

"At Naishápúr thus lived and died Omar Khayyám, 'busied,' adds the Vizier, 'in winning knowledge of every kind, and especially in Astronomy, wherein he attained to a very high pre-eminence. Under the Sultanate of Malik Shah, he came to Merv, and obtained great praise for his proficiency in science, and the Sultan showered favors upon him.'

"When the Malik Shah determined to reform the calendar, Omar was one of the eight learned men employed to do it; the result was the *Jaláli* era (so called from *Jalál-ud-din,* one of the king's names)—'a computation of time,' says Gibbon, 'which surpasses the Julian, and approaches the accuracy of the Gregorian style.' He is also the author of some astronomical tables, entitled 'Zíji-Mal-

[1] Some of Omar's Rubáiyát warn us of the danger of Greatness, the instability of Fortune, and while advocating Charity to all Men, recommending us to be too intimate with none. Attár makes Nizám-ul-Mulk use the very words of his friend Omar [Rub. xxviii.], "When Nizám-ul-Mulk was in the Agony (of Death) he said, 'Oh God! I am passing away in the hand of the wind.' "

went from Khorassán to Transoxiana, and wandered to Ghazni and Cabul; and when I returned, I was invested with office, and rose to be administrator of affairs during the Sultanate of Sultan Alp Arslán.'

"He goes on to state, that years passed by, and both his old school-friends found him out, and came and claimed a share in his good fortune, according to the school-day vow. The Vizier was generous and kept his word. Hasan demanded a place in the government, which the Sultan granted at the Vizier's request; but discontented with a gradual rise, he plunged into the maze of intrigue of an oriental court, and, failing in a base attempt to supplant his benefactor, he was disgraced and fell. After many mishaps and wanderings, Hasan became the head of the Persian sect of the *Ismailians,*—a party of fanatics who had long murmured in obscurity, but rose to an evil eminence under the guidance of his strong and evil will. In A.D. 1090, he seized the castle of Alamút, in the province of Rúdbar, which lies in the mountainous tract south of the Caspian Sea; and it was from this mountain home he obtained that evil celebrity among the Crusaders as the OLD MAN OF THE MOUNTAINS, and spread terror through the Mohammedan world; and it is yet disputed whether the word *Assassin,* which they have left in the language of modern Europe as their dark memorial, is derived from the *hashish,* or opiate of hemp-leaves (the Indian *bhang*), with which they maddened themselves to the sullen pitch of oriental desperation, or from the name of the founder of the dynasty, whom we have seen in his quiet collegiate days, at Naishápúr. One of the countless

and reverenced,—may God rejoice his soul; his illustrious years exceeded eighty-five, and it was the universal belief that every boy who read the Koran or studied the traditions in his presence, would assuredly attain to honor and happiness. For this cause did my father send me from Tús to Naishápúr with Abd-us-samad, the doctor of law, that I might employ myself in study and learning under the guidance of that illustrious teacher. Towards me he ever turned an eye of favor and kindness, and as his pupil I felt for him extreme affection and devotion, so that I passed four years in his service. When I first came there, I found two other pupils of mine own age newly arrived, Hakim Omar Khayyám, and the ill-fated Ben Sabbáh. Both were endowed with sharpness of wit and the highest natural powers; and we three formed a close friendship together. When the Imám rose from his lectures, they used to join me, and we repeated to each other the lessons we had heard. Now Omar was a native of Naishápúr, while Hasan Ben Sabbáh's father was one Ali, a man of austere life and practise, but heretical in his creed and doctrine. One day Hasan said to me and to Khayyám, "It is a universal belief that the pupils of the Imám Mowaffak will attain to fortune. Now, even if we *all* do not attain thereto, without doubt one of us will; what then shall be our mutual pledge and bond?" We answered, "Be it what you please." "Well," he said, "let us make a vow, that to whomsoever this fortune falls, he shall share it equally with the rest, and reserve no pre-eminence for himself." "Be it so," we both replied, and on those terms we mutually pledged our words. Years rolled on, and I

OMAR KHAYYÁM,

THE ASTRONOMER-POET OF PERSIA.

OMAR KHAYYÁM was born at Naishápúr in Khorassán in the latter half of our Eleventh, and died within the First Quarter of our Twelfth Century. The Slender Story of his Life is curiously twined about that of two other very considerable Figures in their Time and Country: one of whom tells the Story of all Three. This was Nizám ul Mulk, Vizier to Alp Arslan the Son, and Malik Shah the Grandson, of Toghrul Beg the Tartar, who had wrested Persia from the feëble Successor of Mahmúd the Great, and founded that Seljukian Dynasty which finally roused Europe into the Crusades. This Nizám ul Mulk, in his *Wasiyat*—or *Testament*—which he wrote and left as a Memorial for future Statesmen—relates the following, as quoted in the *Calcutta Review,* No. 59, from Mirkhond's History of the Assassins.

"'One of the greatest of the wise men of Khorassán was the Imám Mowaffak of Naishápúr, a man highly honored

the Spaniard's finest work); but they also were withheld from the public and all but half a dozen friends.

When his old boatman died, he abandoned his nautical exercises and gave up his yacht forever. During the last few years of his life, he divided his time between Cambridge, Crabbe's house, and his own home at Little Grange, near Woodbridge, where he received occasional visits from friends and relatives. He was one of the most modest men who have enriched English literature with poetry of distinct and permanent value, and his best epitaph is found in Tennyson's "Tiresias and other Poems," published immediately after our author's quiet exit from life, in 1883, in the seventy-fifth year of his age.

Reverend George Crabbe (the poet's grandson) was an intimate friend of his, and it was on a visit to Morton Rectory that Fitzgerald died. As we know that friendship has power to warp the judgment, we shall not probably be wrong in supposing that his enthusiastic admiration for Crabbe's poems was not the product of sound, impartial criticism. He attempted to reintroduce them to the world by publishing a little volume of "Readings from Crabbe," produced in the last year of his life, but without success. A different fate awaited his "Agamemnon: a tragedy taken from Æschylus," which was first printed privately by him, and afterwards published with alterations in 1876. It is a very free rendering from the Greek, and full of a poetical beauty which is but partly assignable to Æschylus. Without attaining to anything like the celebrity and admiration which have followed Omar Khayyám, the "Agamemnon" has achieved much more than a *succès d'estime.* Mr. Fitzgerald's renderings from the Greek were not confined to this one essay; he also translated the two Œdipus dramas of Sophocles, but left them unfinished in manuscript till Prof. Eliot Norton had a sight of them and urged him to complete his work. When this was done, he had them set in type, but only a very few proofs can have been struck off, as it seems that, at least in England, no more than one or two copies were sent out by the author. In a similar way he printed translations of two of Calderon's plays not included in the published "Six Dramas"—namely, "La Vida es Sueño," and "El Magico Prodigioso" (both ranking among

fore the book was reprinted in America. Its editions have been relatively numerous, when we consider how restricted was the circle of readers who could understand the peculiar beauties of the work. A third edition appeared in 1872, with some further alterations, and may be regarded as virtually the author's final revision, for it hardly differs at all from the text of the fourth edition, which appeared in 1879. This last formed the first portion of a volume entitled "Rubáiyát of Omar Khayyám; and the Salámán and Absál of Jámí; rendered into English verse." The "Salámán" (which had already been printed in separate form in 1856) is a poem chiefly in blank verse, interspersed with various meters (although it is all in one measure in the original) embodying a love-story of mystic significance; for Jámí was, unlike Omar Khayyám, a true Súfi, and indeed differed in other respects, his celebrity as a pious Mussulman doctor being equal to his fame as a poet. He lived in the fifteenth century, in a period of literary brilliance and decay; and the rich exuberance of his poetry, full of far-fetched conceits, involved expressions, overstrained imagery, and false taste, offers a strong contrast to the simpler and more forcible language of Khayyám. There is little use of Arabic in the earlier poet; he preferred the vernacular speech to the mongrel language which was fashionable among the heirs of the Saracen conquerors; but Jámí's composition is largely embroidered with Arabic.

Mr. Fitzgerald had from his early days been thrown into contact with the Crabbe family; the

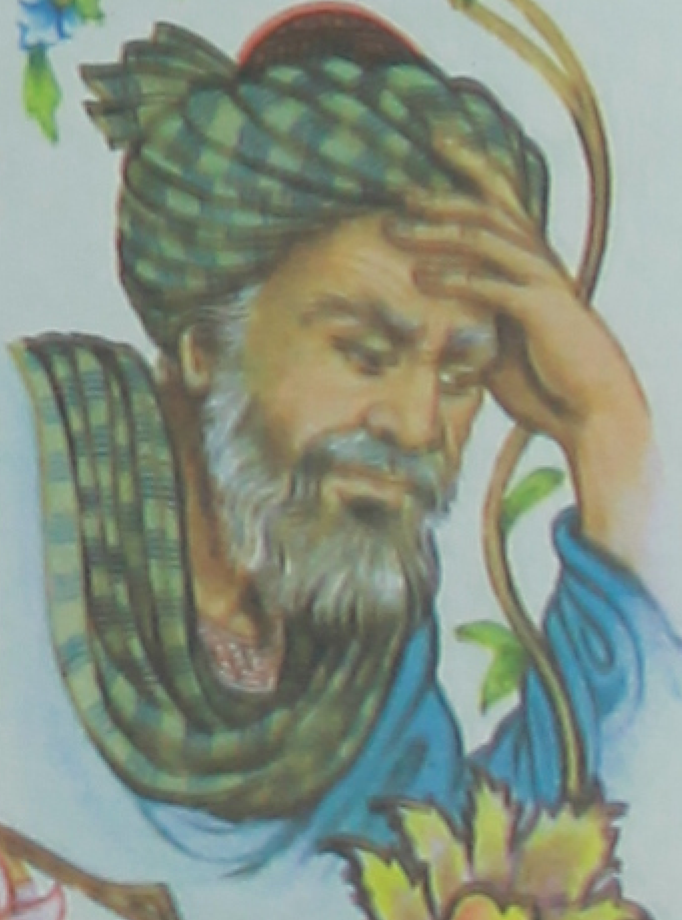

quent, and in the year 1868 he gave the MS. of his second edition to Mr. Quaritch, and the "Rubá'iyyát" came into circulation once more, but with several alterations and additions by which the number of stanzas was somewhat increased beyond the original seventy-five. Most of the changes were, as might have been expected, improvements; but in some instances the author's taste or caprice was at fault,—notably in the first *Rubá'iy*. His fastidious desire to avoid anything that seemed *baroque* or unnatural or appeared like plagiarism, may have influenced him; but it was probably because he had already used the idea in his rendering of Jámí's "Salámán," that he sacrificed a fine and novel piece of imagery in his first stanza and replaced it by one of much more ordinary character. If it were from a dislike to pervert his original too largely, he had no need to be so scrupulous, since he dealt on the whole with the "Rubá'iyyát" as though he had the license of absolute authorship, changing, transposing, and manipulating the substance of the Persian quatrains with a singular freedom. The vogue of "old Omar" (as he would affectionately call his work) went on increasing, and American readers took it up with eagerness. In those days the mere mention of Omar Khayyám between two strangers meeting fortuitously acted like a sign of freemasonry and established frequently a bond of friendship. Some curious instances of this have been related. A remarkable feature of the Omar-cult in the United States was the circumstance that single individuals bought numbers of copies for gratuitous distribution be-

name but not the author's; and although apparently a complete failure at first,—a failure which Mr. Fitzgerald regretted less on his own account than on that of his publisher, to whom he had generously made a present of the book,—received, nevertheless, a sufficient distribution by being quickly reduced from the price of five shillings and placed in the box of cheap books marked a penny each. Thus forced into circulation, the two hundred copies which had been printed were soon exhausted. Among the buyers were Dante Gabriel Rossetti, Swinburne, Sir Richard Burton, and William Simpson, the accomplished artist of the *Illustrated London News*. The influence exercised by the first three, especially by Rossetti, upon a clique of young men who later grew to distinction, was sufficient to attract observation to the singular beauties of the poem anonymously translated from the Persian. Most readers had no possible opportunity of discovering whether it was a disguised original or an actual translation;—even Burton enjoyed probably but little chance of seeing a manuscript of the Persian "Rubá'iyyát." The Oriental imagery and allusions were too thickly scattered throughout the verses to favor the notion that they could be the original work of an Englishman; yet it was shrewdly suspected by most of the appreciative readers that the "translator" was substantially the author and creator of the poem. In the refuge of his anonymity, Fitzgerald derived an innocent gratification from the curiosity that was aroused on all sides. After the first edition had disappeared, inquiries for the little book became fre-

phrast has made them; but the essential spirit has not escaped in transfusion. Only a man of singular gifts could have perfomed the achievement, and these works attest Mr. Fitzgerald's right to rank amongst the finest poets of the century. About the same time as he printed his Calderon, another set of translations from the same dramatist was published by the late D. F. MacCarthy, a scholar whose acquaintance with Castilian literature was much deeper than Mr. Fitzgerald's, and who also possessed poetical abilities of no mean order, with a totally different sense of the translator's duty. The popularity of MacCarthy's versions has been considerable, and as an equivalent rendering of the original in sense and form his work is valuable. Spaniards familiar with the English language rate its merit highly; but there can be little question of the very great superiority of Mr. Fitzgerald's work as a contribution to English literature. It is indeed only from this point of view that we should regard all the literary labors of our author. They are English poetical work of fine quality, dashed with a pleasant outlandish flavor which heightens their charm; and it is as English poems, not as translations, that they have endeared themselves even more to the American English than to the mixed Britons of England.

It was an occasion of no small moment to Mr. Fitzgerald's fame, and to the intellectual gratification of many thousands of readers, when he took his little packet of "Rubá'iyyát" to Mr. Quaritch in the latter part of the year 1858. It was printed as a small quarto pamphlet, bearing the publisher's

ease and skill. There is no waste of power in diffuseness and no employment of unnecessary epithets. It gives the impression of a work of the Shakespearean age, and reveals a kindred felicity, strength, and directness of language. It deserves to rank with his best efforts in poetry, but its ill-success made him feel that the publication of his name was an unfavorable experiment, and he never again repeated it. His great modesty, however, would sufficiently account for his shyness. Of "Omar Khayyam," even after the little book had won its way to general esteem, he used to say that the suggested addition of his name on the title would imply an assumption of importance which he considered that his "transmogrification" of the Persian poet did not possess.

Fitzgerald's conception of a translator's privilege is well set forth in the prefaces of his versions from Calderon, and the "Agamemnon" of Æschylus. He maintained that, in the absence of the perfect poet, who shall re-create in his own language the body and soul of his original, the best system is that of a paraphrase conserving the spirit of the author,—a sort of literary metempsychosis. Calderon, Æschylus, and Omar Khayyám were all treated with equal license, so far as form is concerned,—the last, perhaps, the most arbitrarily; but the result is not unsatisfactory as having given us perfect English poems instinct with the true flavor of their prototypes. The Persian was probably somewhat more Horatian and less melancholy, the Greek a little less florid and mystic, the Spaniard more lyrical and fluent, than their meta-

spells the name *Jallaladin,* an incorrect form of which he could not have been guilty at the time when he produced Omar Khayyám, and which thus betrays that he had not long been engaged with Irani literature. He was very fond of Montaigne's essays, and of Pascal's "Pensées"; but his "Polonius" reveals a sort of dislike and contempt for Voltaire. Amongst the Germans, Jean Paul, Goethe, Alexander von Humboldt and August Wilhelm von Schegel attracted him greatly; but he seems to have read little German, and probably only quoted translations. His favorite motto was "Plain Living and High Thinking," and he expresses great reverence for all things manly, simple, and true. The laws and institutions of England were, in his eyes, of the highest value and sacredness; and whatever Irish sympathies he had would never have diverted his affections from the Union to Home Rule. This is strongely illustrated by some original lines of blank verse at the end of "Polonius," annexed to his quotation, under "Æsthetics," of the words in which Lord Palmerston eulogized Mr. Gladstone for having devoted his Neapolitan tour to an inspection of the prisons.

Fitzgerald's next printed work was a translation of Six Dramas of Calderon, published in 1853, which was unfavorably received at the time, and consequently withdrawn by him from circulation. His name appeared on the title-page,—a concession to publicity which was so unusual with him that it must have been made under strong pressure from his friends. The book is in nervous blank verse, a mode of composition which he handled with great

which he used to read Montaigne's essays and Madame de Sévigné's letters, and the various works from which he extracted and published his collection of wise saws entitled "Polonius." This taste was allied to a love for what was classical and correct in literature, by which he was also enabled to appreciate the prim and formal muse of Crabbe, in whose grandson's house he died.

His second printed work was the "Polonius," already referred to, which appeared in 1852. It exemplifies his favorite reading, being a collection of extracts, sometimes short proverbial phrases, sometimes longer pieces of characterization or reflection, arranged under abstract headings. He occasionally quotes Dr. Johnson, for whom he entertains sincere admiration; but the ponderous and artificial fabric of Johnsonese did not please him like the language of Bacon, Fuller, Sir Thomas Browne, Coleridge, whom he cites frequently. A disproportionate abundance of wise words was drawn from Carlyle; his original views, his forcible sense, and the friendship with which Fitzgerald regarded him, having apparently blinded the latter to the ungainly style and ungraceful mannerisms of the Chelsea sage. (It was Thackeray who first made them personally acquainted; and Fitzgerald remained always loyal to his first instincts of affection and admiration.) Polonius also marks the period of his earliest attention to Persian studies, as he quotes in it the great Sufi poet, Jalál-ud-dín-Rúmi, whose "Masnavi" has been translated into English by Mr. Redhouse, but whom Fitzgerald can only have seen in the original. He, however,

BIOGRAPHICAL PREFACE

One of Mr. Fitzgerald's Woodbridge friends was Bernard Barton, the Quaker poet, with whom he maintained for many years the most intimate and cordial intercourse, and whose daughter Lucy he married. He wrote the memoir of his friend's life which appeared in the posthumous volume of Barton's poems. The story of his married life was a short one. With all the overflowing amiability of his nature, there were mingled certain peculiarities or waywardnesses which were more suitable to the freedom of celibacy than to the staidness of matrimonial life. A separation took place by mutual agreement, and Fitzgerald behaved in this circumstance with the generosity and unselfishness which were apparent in all his whims no less than in his more deliberate actions. Indeed, his entire career was marked by an unchanging goodness of heart and a genial kindliness; and no one could complain of having ever endured hurt or ill-treatment at his hands. His pleasures were innocent and simple. Amongst the more delightful, he counted the short coasting trips, occupying no more than a day or two at a time, which he used to make in his own yacht from Lowestoft, accompanied only by a crew of two men, and such a friend as Cowell, with a large pasty and a few bottles of wine to supply their material wants. It is needless to say that books were also put into the cabin, and that the symposia of the friends were thus brightened by communion with the minds of the great departed. Fitzgerald's enjoyment of gnomic wisdom enshrined in words of exquisite propriety was evinced by the frequency with

sumed in the present age of Christendom, is found admirably foreshadowed in the fantastic verses of Khayyám, who was no more of a Mohammedan than many of our best writers are Christians. His philosophical and Horatian fancies—graced as they are by the charms of a lyrical expression equal to that of Horace, and a vivid brilliance of imagination to which the Roman poet could make no claim—exercised a powerful influence upon Fitzgerald's mind, and colored his thoughts to such a degree that even when he oversteps the largest license allowed to a translator, his phrases reproduce the spirit and manner of his original with a nearer approach to perfection than would appear possible. It is usually supposed that there is more of Fitzgerald than of Khayyám in the English "Rubá'iyyát," and that the old Persian simply afforded themes for the Anglo-Irishman's display of poetic power; but nothing could be further from the truth. The French translator, J. B. Nicolas, and the English one, Mr. Whinfield, supply a closer mechanical reflection of the sense in each separate stanza; but Mr. Fitzgerald has, in some instances, given a version equally close and exact; in others, rejointed scattered phrases from more than one stanza of his original, and thus accomplished a feat of marvelous poetical transfusion. He frequently turns literally into English the strange outlandish imagery which Mr. Whinfield thought necessary to replace by more intelligible banalities, and in this way the magic of his genius has successfully transplanted into the garden of English poesy exotics that bloom like native flowers.

joyed in the history of Persian literature a celebrity like that of Occleve and Gower in our own. In the many *Tazkirát* (memoirs or memorials) of Poets, he was mentioned and quoted with esteem; but his poems, laboring as they did under the original sin of heresy and atheism, were seldom looked at, and, from lack of demand on the part of readers, had become rarer than those of most other writers since the days of Firdausi. European scholars knew little of his works beyond his Arabic treatise on Algebra, and Mr. Cowell may be said to have disentombed his poems from oblivion. Now, thanks to the fine taste of that scholar, and to the transmuting genius of Fitzgerald, no Persian poet is so well known in the western world as Abu-'l-fat'h 'Omar, son of Ibrahim the tentmaker of Naishápúr, whose manhood synchronizes with the Norman conquest of England, and who took for his poetic name (*takhallus*) the designation of his father's trade (*Khayyám*). The "Rubá'iyyát" (Quatrains) do not compose a single poem divided into a certain number of stanzas; there is no continuity of plan in them, and each stanza is a distinct thought expressed in musical verse. There is no other element of unity in them than the general tendency of the Epicurean idea, and the arbitrary divan form by which they are grouped according to the alphabetical arrangement of the final letters; those in which the rhymes end in *a* constituting the first division, those with *b* the second, and so on. The peculiar attitude towards religion and the old questions of fate, immortality, the origin and the destiny of man, which educated thinkers have as-

and which induced him in later days to make frequent visits to Cambridge, renewing and refreshing the old ties of custom and friendship. In fact, his disposition was affectionate to a fault, and he betrayed his consciousness of weakness in that respect by referring playfully at times to "a certain natural lubricity" which he attributed to the Irish character, and professed to discover especially in himself. This amiability of temper endeared him to many friends of totally dissimilar tastes and qualities; and, by enlarging his sympathies, enabled him to enjoy the fructifying influence of studies pursued in communion with scholars more profound than himself, but less gifted with the power of expression. One of the younger Cambridge men with whom he became intimate during his periodical pilgrimages to the university, was Edward B. Cowell, a man of the highest attainment in Oriental learning, who resembled Fitzgerald himself in the possession of a warm and genial heart and the most unobtrusive modesty. From Cowell he could easily learn that the hypothetical affinity between the names of Erin and Iran belonged to an obsolete stage of etymology; but the attraction of a far-fetched theory was replaced by the charm of reading Persian poetry in companionship with his young friend, who was equally competent to enjoy and to analyze the beauties of a literature that formed a portion of his regular studies. They read together the poetical remains of Khayyám—a choice of reading which sufficiently indicates the depth and range of Mr. Cowell's knowledge. Omar Khayyám, although not quite forgotten, en-

ham Donne, John Mitchell Kemble, and William Makepeace Thackeray; and their long friendship was touchingly referred to by Tennyson in dedicating his last poem to the memory of Edward Fitzgerald. "Euphranor," our author's earliest printed work, affords a curious picture of his academic life and associations. Its substantial reality is evident beneath the thin disguise of the symbolical or classical names which he gives to the personages of the colloquy; and the speeches which he puts into his own mouth are full of the humorous gravity, and whimsical and kindly philosophy, which remained his distinguishing characteristics till the end. This book was first published in 1851; a second and a third edition were printed some years later; all anonymous, and each of the latter two differing from its predecessor by changes in the text which were not indicated on the title-pages.

"Euphranor" furnishes a good many characterizations which would be useful for any writer treating upon Cambridge society in the third decade of this century. Kenelm Digby, the author of the "Broadstone of Honour," had left Cambridge before the time when Euphranor held his "dialogue," but he is picturesquely recollected as "a grand swarthy fellow who might have stepped out of the canvas of some knightly portrait in his father's hall—perhaps the living image of one sleeping under some cross-legged *effigies* in the church." In "Euphranor," it is easy to discover the earliest phase of the unconquerable attachment which Fitzgerald entertained for his college and his life-long friends,

BIOGRAPHICAL PREFACE

EDWARD FITZGERALD

Edward Fitzgerald, whom the world has already learned, in spite of his own efforts to remain within the shadow of anonymity, to look upon as one of the rarest poets of the last century, was born at Bredfield, in Suffolk, on the 31st March, 1809. He was the third son of John Purcell, of Kilkenny, in Ireland, who, marrying Miss Mary Frances Fitzgerald, daughter of John Fitzgerald, of Williamstown, County Waterford, added that distinguished name to his own patronymic; and the future Omar was thus doubly of Irish extraction. (Both the families of Purcell and Fitzgerald claim descent from Norman warriors of the eleventh century.) This circumstance is thought to have had some influence in attracting him to the study of Persian poetry, Iran and Erin being almost convertible terms in the early days of modern ethnology. After some years of primary education at the grammar school of Bury St. Edmunds, he entered Trinity College, Cambridge, in 1826, and there formed acquaintance with several young men of great abilities, most of whom rose to distinction before him, but never ceased to regard with affectionate remembrance the quiet and amiable associate of their college-days. Amongst them were Alfred Tennyson, James Spedding, William Bod-

worse for the Profane in proportion as the Devotion of the Initiated grew warmer. And all for what? To be tantalized with Images of sensual enjoyment which must be renounced if one would approximate a God, who according to the Doctrine, *is* Sensual Matter as well as Spirit, and into whose Universe one expects unconsciously to merge after Death, without hope of any posthumous Beatitude in another world to compensate for all one's self-denial in this. Lucretius blind Divinity certainly merited, and probably got, as much self-sacrifice as this of the Súfi; and the burden of Omar's Song—if not "Let us eat"—is assuredly—"Let us drink, for To-morrow we die!" And if Háfiz meant quite otherwise by a similar language, he surely miscalculated when he devoted his Life and Genius to so equivocal a Psalmody as, from his Day to this, has been said and sung by any rather than Spiritual Worshippers.

However, as there is some traditional presumption, and certainly the opinion of some learned men, in favour of Omar's being a Súfi—and even something of a Saint—those who please may so interpret his Wine and Cup-bearer. On the other hand, as there is far more historical certainty of his being a Philosopher, of scientific Insight and Ability far beyond that of the Age and Country he lived in; of such moderate worldly Ambition as becomes a Philosopher, and such moderate wants as rarely satisfy a Debauchee; other readers may be content to believe with me that, while the Wine Omar celebrates is simply the Juice of the Grape, he bragged more than he drank of it, in very defiance perhaps of that Spiritual Wine which left its Votaries sunk in Hypocrisy or Disgust.

Quatrains in the Teheran, as in the Calcutta, Copies, are spurious; such *Rubáiyát* being the common form of Epigram in Persia. But this, at best, tells as much one way as another; nay, the Súfi, who may be considered the Scholar and Man of Letters in Persia, would be far more likely than the careless Epicure to interpolate what favours his own view of the Poet. I observe that very few of the more mystical Quatrains are in the Bodleian MS. which must be one of the oldest, as dated at Shiraz, A.H. 865, A.D. 1460. And this, I think, especially distinguishes Omar (I cannot help calling him by his—no, not Christian—familiar name) from all other Persian Poets: That, whereas with them the Poet is lost in his Song, the Man in Allegory and Abstraction; we seem to have the Man—the *Bonhomme*—Omar himself, with all his Humours and Passions, as frankly before us as if we were really at Table with him, after the Wine had gone round.

I must say that I, for one, never wholly believed in the Mysticism of Háfiz. It does not appear there was any danger in holding and singing Súfi Pantheism, so long as the Poet made his Salaam to Mohammed at the beginning and end of his Song. Under such conditions Jeláluddín, Jámí, Attár, and others sang; using Wine and Beauty indeed as Images to illustrate, not as a Mask to hide, the Divinity they were celebrating. Perhaps some Allegory less liable to mistake or abuse had been better among so inflammable a People: much more so when, as some think with Háfiz and Omar, the abstract is not only likened to, but identified with, the sensual Image; hazardous, if not to the Devotee himself yet to his weaker Brethren; and

spontaneous growth of a Philosopher living in an Age of social and political barbarism, under shadow of one of the Two and Seventy Religions supposed to divide the world. Von Hammer (according to Sprenger's Oriental Catalogue) speaks of Omar as "a Free-thinker, and *a great opponent of Sufism;*" perhaps because, while holding much of their Doctrine, he would not pretend to any inconsistent severity of morals. Sir W. Ouseley has written a note to something of the same effect on the fly-leaf of the Bodleian MS. And in two Rubáiyát of Mons. Nicolas' own Edition Súf and Súfi are both disparagingly named.

No doubt many of these Quatrains seem unaccountable unless mystically interpreted; but many more as unaccountable unless literally. Were the Wine spiritual, for instance, how wash the Body with it when dead! Why make cups of the dead clay to be filled with—"La Divinité"—by some succeeding Mystic? Mons. Nicolas himself is puzzled by some "bizarres" and "trop Orientales" allusions and images—"d'une sensualité quelquefois révoltante" indeed—which "les convenances" do not permit him to translate; but still which the reader cannot but refer to "La Divinité."[3] No doubt also many of the

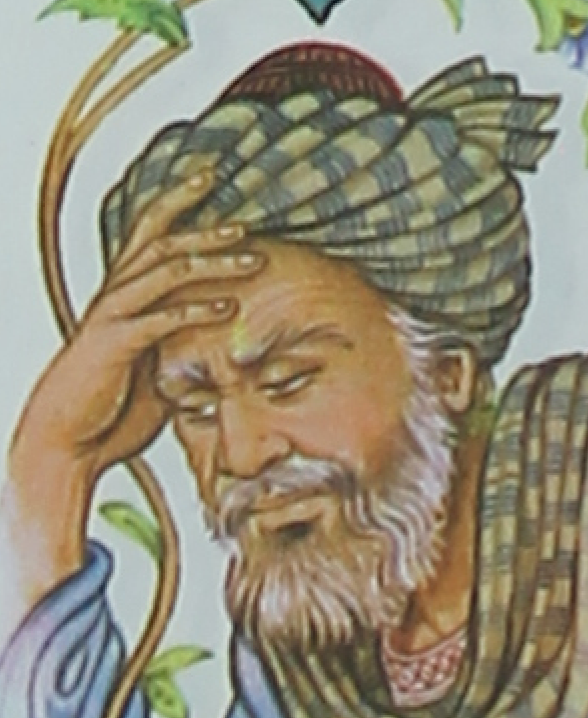

[3] A Note to Quatrain 234 admits that, however clear the mystical meaning of such Images must be to Europeans, they are not quoted without "rougissant" even by laymen in Persia—"Quant aux termes de tendresse qui commencent ce quatrain, comme tant d'autres dans ce recueil, nos lecteurs, habitués maintenant à l'étrangeté des expressions si souvent employés par Khéyam pour rendre ses pensées sur l'amour divin, et à la singularité de ses images trop orientales, d'une sensualité quelquefois révoltante, n'auront pas de peine à se persuader qu'il s'agit de la Divinité, bien que cette conviction soit vivement discutée par les moullahs musulmans et même par beaucoup de laïques, qui rougissent véritablement d'une pareille licence de leur compatriote à l'égard des choses spirituelles."

appears by his Paper in the Calcutta Review already so largely quoted; in which he argues from the Poems themselves, as well as from what records remain of the Poet's Life.

And if more were needed to disprove Mons. Nicolas' Theory, there is the Biographical Notice which he himself has drawn up in direct contradiction to the Interpretation of the Poems given in his Notes. (See pp. xiii-xiv of his Preface.) Indeed I hardly knew poor Omar was so far gone till his Apologist informed me. For here we see that, whatever were the Wine that Háfiz drank and sang, the veritable Juice of the Grape it was which Omar used, not only when carousing with his friends, but (says Mons. Nicolas) in order to excite himself to that pitch of Devotion which others reached by cries and "hurlemens." And yet, whenever Wine, Wine-bearer, &c., occur in the text—which is often enough—Mons. Nicolas carefully annotates "Dieu," "La Divinité," &c.: so carefully indeed that one is tempted to think that he was indoctrinated by the Súfi with whom he read the Poems. (Note to Rub. ii. p. 8.) A Persian would naturally wish to vindicate a distinguished Countryman; and a Súfi to enrol him in his own sect, which already comprises all the chief Poets of Persia.

What historical Authority has Mons. Nicolas to show that Omar gave himself up "avec passion *à* l'étude de la philosophie des Soufis"? (Preface, p. xiii.) The Doctrines of Pantheism, Materialism, Necessity, &c., were not peculiar to the Súfi; nor to Lucretius before them; nor to Epicurus before him; probably the very original Irreligion of Thinking men from the first; and very likely to be the

NOTES ON RUBÁIYÁT

by EDWARD FITZGERALD

WHILE THE SECOND Edition of this version of Omar was preparing, Monsieur Nicolas, French Consul at Resht, published a very careful and very good Edition of the Text, from a lithograph copy at Teheran, comprising 464 Rubáiyát, with translation and notes of his own.

Mons. Nicolas, whose Edition has reminded me of several things, and instructed me in others, does not consider Omar to be the material Epicurean that I have literally taken him for, but a Mystic, shadowing the Deity under the figure of Wine, Wine-bearer, &c., as Háfiz is supposed to do; in short, a Súfi Poet like Háfiz and the rest.

I cannot see reason to alter my opinion, formed as it was more than a dozen years ago[1] when Omar was first shown me by one to whom I am indebted for all I know of Oriental, and very much of other, literature. He admired Omar's Genius so much, that he would gladly have adopted any such Interpretation of his meaning as Mons. Nicolas' if he could.[2] That he could not,

[1] Perhaps would have edited the Poems himself some years ago. He may now as little approve of my Version on one side, as of Mons. Nicolas' Theory on the other.

[[2] This was written in 1868. W. A. W.]

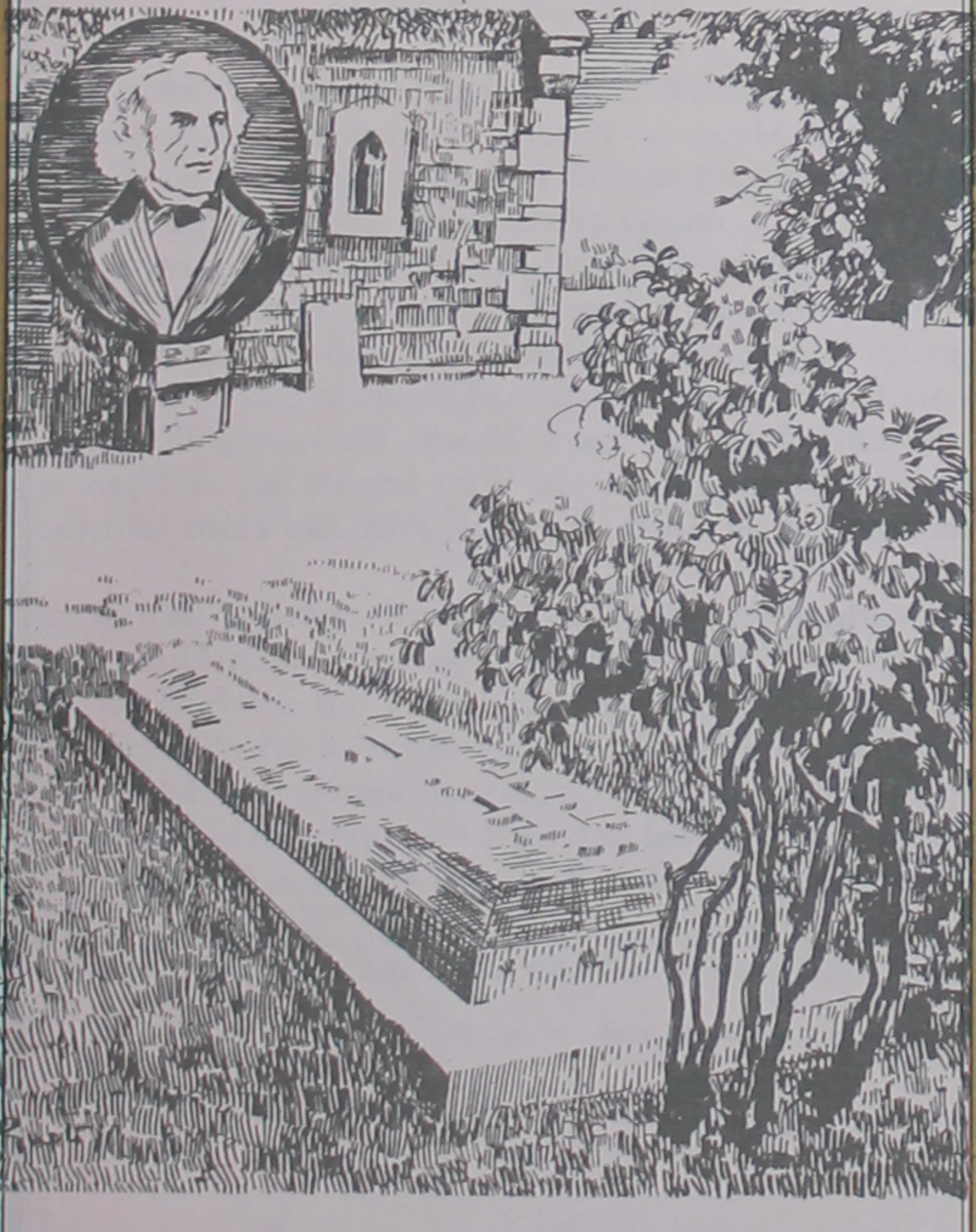

The Grave of Edward Fitzgerald ;
Boulge, Suffo''

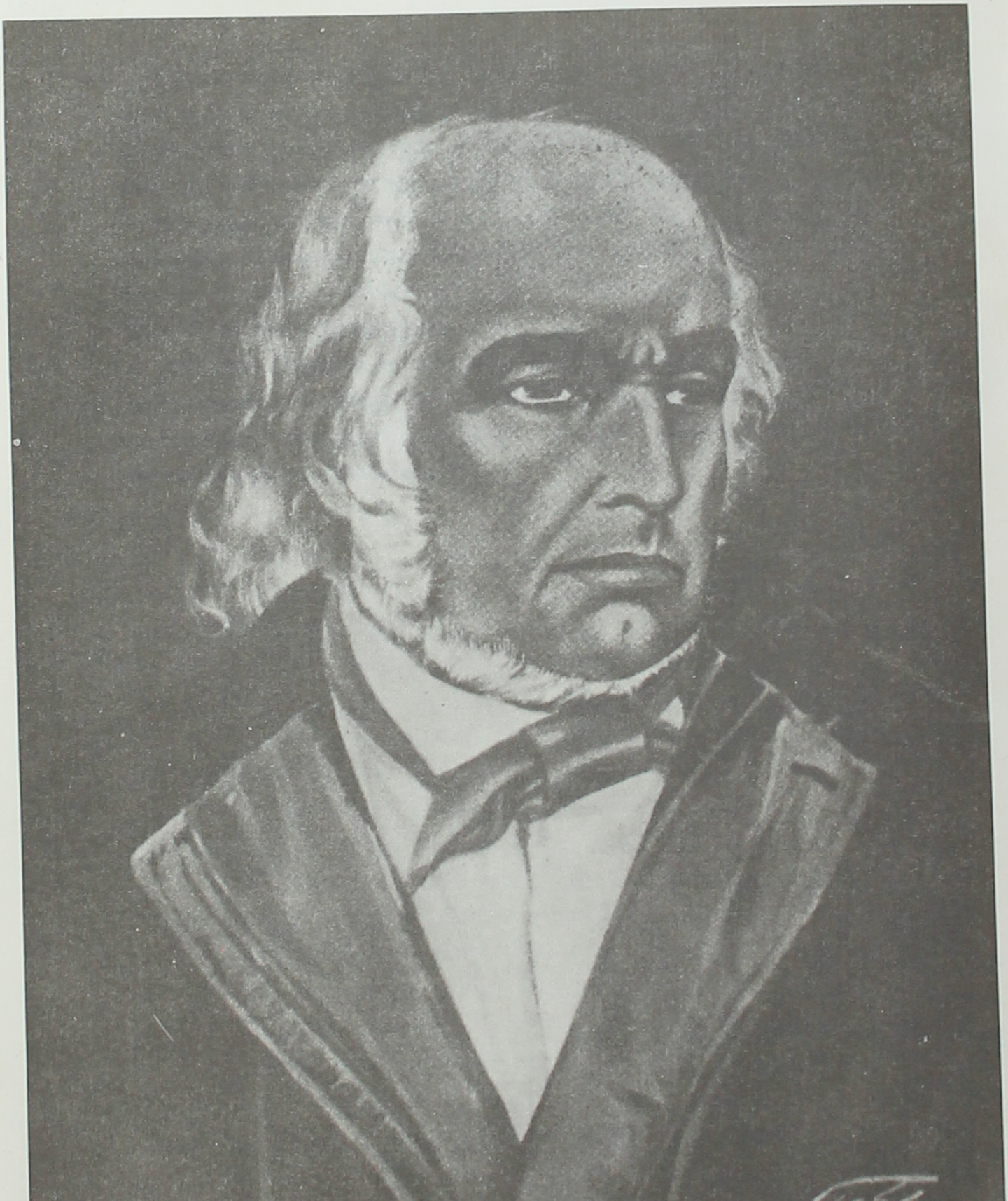

DATE LABEL
40
111
/51

Lucky bearing so large and large numbers of toils in this roughly way that all them were so sweetly suitable for me. And so as more and more studing with using long long times growthing up and geting new ideas changing them again and again; comparazing some ones with each others as 16 langues were used, as one off Indians teachers had booked 75 poems in Hendu and Sanscreat. Also using some paints of two great British artists in this aditionz «Gordon Rosen» and «Edward Solivan», also some beautiful coloured persian paints.

And using thanks to all my good friends which they had helped me in any cases, as Mr. Ahmad Tahery, who collected several Khayyam,s in several years - which it is in really only one treasure - putting them all free to me studing and comparising.

The first word about khayyam,s is Fitzgerald's in Europe; as he is the first translater for khayyam's ROBAEYYAT in English; introducing him and his to the world; and made up himself immortaliment as like as khayyam's. But without any envestigate upon himself and his ROBAEYYAT. By the case Mr. Masoud Farzad - The great Persian (IRANIAN) realiser - criticated that Fitzgerald,s only collected every things which had related to Khayyam's. And translated all them one and one or mixturing some ones to each others , and so with out any attentive to that are those in really his or not. But This Fitzgerald's Translation is the best one in English Litrature after THE HOLY BOOK.

And the resolute the noble English Knowledgements mad up «OMAR KHAYYAM'S CLUB» there in England, and those club's members representators had had a traveling to Khayyam's tomb in NAYSHABOOR - IRAN in 1894, with some special ceremonies for him and his, adding picking up 2 red roses as a symbolizing as like as khayyam's gifts sending to Fitzgerald's tomb; there in Britain. Bringing the 2 roses form IRAN - NAYSHABOOR to ENGELAND with a large numbers of toils; carring the 2 roses, by horses and donkies more than 3/000 Mails; puting those 2 roses up on Fitzgerald's tomb using so some special ceremonies else.

Khayyam's celebrate is so large in Europe and America that by using his name is equalit of IRAN.

In the other words ; every one of the great ones there knows his name and his, in any cases.

Althogh there are some special movementes litraturally in any langues wich made up some very too much complicated, Khayyam,s words are using in human,s common senese, so that his poems are according as some others, underestanding softly for all.

For those reasons this is my glory satisfactories that I could present this new adition of khayyam,s ROBAEYYAT in 30 langues dedicating to all human arround the world; this naw and in future and also in eternal life.

Khayyam - the noble - and highest among his coordinates in philosophia; dialictique; medicin; history; dictions and so on; with Quran's knowledgment comments which GAZZALLY - the greatest MOJTAHED - was using some ones of his.

Khayyam made up «JALALY CALENDER» before 900 year ago, with ability using until 700/000 years after; as it is said:

«but with one minut differnt Only.».

Khayyam found that the essence of religious are honesty and human service; and also returning back unjusties to one or ones who does or do and inheritances else.

As one of human's characters is prouding to lasts, it is and act. But not this shortly explain could be able about khayyam's eternol acts. Although there had been written about his more than 2/000 books and essays.

As R.H. Pro. Mr. Mojtaba Minavy had found more than 1500 numbers book about khayyam's in Europe and North Americal, only.

And also Pro. Mr. Saeid Naffisy said in his lectur:

«There are large numbers of translations of khayyam's in many langues, as 32 English; 16 French; 11 Erdue; 12 Germany; 8 Arabic; 4 Italian; 4 Turkish; 4 Russian; 2 Danish; 2 sewdish; 2 Arminian. As so Fitzgrald's translation had been published 139 aditions up to 1925.

And as Pier Paskal says:

«It is imposilde geting a translation's list of his «Robaeyyat»; So there is only more than 500 tittling of its in New York Poblic Library up on 1958.

Also Pro. Mr. Saeid Naffisy in his speech in Persian National Library (1950) explained that he had found 119 several numbers of khayyam's ROBAEYYAT translated. The most complet one of them contains 772 ROBAEYYAT - Leknhor Print. And also he himself had collected 1224 ROBAEYYAT from 162 books. So one writers had explained about Fitzgerald's:

Omar Khayyam is so well known in all part of any nations, more or less as like as Socrates; Archimedos; shakespear; Epicure; Hugo; Tolestoye; Molier; Enstein; and hundreds of the otheres westernians scientists, inveturs and so on.

Khayyam - Persian (IRANIAN) authority ideologist philosopher - although he was a highest astronomist and a great mathematic teacher, is a famous poet. So that on his birth's period, there was poetry a mobilized social verse for geting gold from treatment governers by glorizing theirs èad acts, but khayyam had elected some else way that was unacceptable for others.

Khayyam's way was opposite to treatments; imaginations; fictions; foolishness; bad traditions; and also weaking religions by unblivers clergies; so that he himself was only one who passing that way; using his excellent wise by his wanderfull words, with good abilities to explain them.

Khayyam's sharp vision used his clear words against hallucinations and thinking that there problems in creation which not any body could svolve any one of them; looking daubtfully to the next world after death. So Khayyam makes up a best paradise life from those dark mirage; with covering a glory fine curtain up on this deppreciated living.

Khayyam's words contains philosophiated ideas mixtured with soft thoughts which kept him imortaliment in mellions human's hearths arround world.

ĉi kolekto la tradukoj en 16 lingvoj estas identigitaj kun la originaloj. En la lasta parto, 75 robaioj de Fitzgerald estas identigitaj kun la originaloj, far de iu hinda Profesoro, kun transskribo de araba alfabeto.La nigroblankajn pentritajn bildojn verkis famaj britaj pentristoj Gordon Rose, kaj Edmond Sulivan.La kolorajn miniaturojn pentris iranaj artistoj.

Mi sincere ŝuldas dankojn al ĉiuj kunlaborantoj,speciale al S-ro Saba Zangene, vicministro pri klerigado,kaj al S-ro Hormoz Huŝmand, la Direktoro de Centra Oficejo de Verkistoj kaj Eldonistoj,kaj al S-ro Ahmad Taheri,kiu helpis min afable pri la kolektado de diverslingvaj robaioj. La Esperantan tradukon de mia antaŭparolo mi ŝuldas, kun elkoraj dankoj, al S-ino Ĵ.S. Saheb-Zamani.

Mohsen Ramezani

Tehrano, oktobro 1987

Dua Eldono, Marto 1988

* " Kajjam-libro: mirinda atingo!...Gravega Sukceso!", William Auld, 05.01.88

* " Mi ĵus ricevis la mirindan donacon — tian ĉefverkon de poezio kaj de eldonarto — por komenco de la nova jaro, kaj mi neniam ricevis tian, tiel luksan, kaj tiel superan al ĉiaj esperoj!...Granda evento...vere mirakla! ...la releviĝo de nia glora poeto !...Por Esperanto ankaŭ tio estas eksterordinare potenca reklamo. Dankojn ! Prof.G. Waringhien (07.01.88) al d-ro M.H. Saheb-Zamani

* " Monumento el Irano...ĉiu intelektulo en la mondo povos legi en almenaŭ unu el la 30 lingvoj, kaj devige malkovros la ekziston, aŭ pruvon pri la plua vivo kaj la kultura valoro de Esperanto! La Internacia Lingvo gajnas de tio konsiderindan prestiĝon — ne nur en Irano !... Pruvo de senlima, kaŝa, fortega potencialo, malgraŭ inundaj mal-helpiloj samtempaj, malantaŭ la fasado de la Tria Mondo..." Henri Masson, SAT-Amikaro, n-ro 1, 1988

* "...La plej elstaraj...Eksterordinara Eldono en Irano!", Esperanto, en Rilato kun UNESKO, n-ro 2, 1988

* " La Robaioj de Kajjamo!...Granda Evento en Irano!..!", Heroldo de Esperanto, n-ro 2, 1988

la unua, kiu impone prezentis Kajjamon plivaste al la mondo, kaj per tio li famigis sin, kaj konatigis la Okcidenton kun Kajjamo !"

Sed, Fitzgerald ne faris ian penon traserĉi inter diversaj Kajjameskaj robaioj la aŭtentajn. Li nur legis ĉiun disponeblan eldonon, kaj rave inspirita, verkis sian propran Kajjamon. Efektive, Fitzgerald ne tradukis robaion post robaio, sed elektis la plej taŭgajn — inkluzive de ne-malmultaj Kajjameskaj robaioj — kiuj pleje akordiĝis al sia poezia genio; kaj li sincere atentigas pri ĉio-ĉi.

Onidire, post la angla Biblio, kiun oni kredas la plej elokvente bela traduko de ĉiu ajn Orienta Verko en anglan, tiuj Kajjameskoj de Fitzgerald venas tuj duavice! Tio plej verŝajne, kaŭzis ke, en Britio oni ekfondis Kajjam-amantaran klubon, kies membroj estas verkistoj, poetoj kaj kleruloj. En 1894 reprezentantoj de la klubo venis al Irano , kaj en Nejŝapuro — urbo en oriento de Irano — ili vizitis la tombon de Kajjam, depikis kelkajn ruĝajn rozojn de sur la tombo, kaj pene kunportinte ilin al Britio, transplantis ilin sur la tombon de Fitzgerald. Kaj ankaŭ ĵus denove, antaŭ kelkaj jaroj, oni faris preskaŭ la saman solenan ceremonion.

Interalie, menciindas, ke ofte, se oni ne povus rekoni , laŭ-nacie, iun irananon en okcidentaj landoj, aŭdinte la nomon de Kajjamo tre facile rekonus tion ke, de kiu lando Ri (li aŭ ŝi) venas !

Kompreneble, ĉiu lingvo havas sian propran esprim-manieron. Kajjam poemis perse, sed liaj konceptoj estas universalaj. Tial, ankaŭ lia lingvo jam iĝis universala. Preskaŭ ĉiu nacio elprenas, relative, la saman idearon, pens- kaj esprim-stilon, tradukante la robaiojn en sian propran lingvon. Kajjamo jam ekŝajnas esti Super-nacia Poeto, kies lingvo, ĉiu-lingve, povus esti plaĉe komprenebla.

Nu, por ni estas granda plezuro, eldoni la Robaiojn, unu-volume, en 30 lingvoj. Tio ja postulis grandan laboron, sed la laboro meritis, kaj -as, ĉian penon ! Proprapersone, ĉiu-ali-foje, kiam mi re-legadas la Robaiojn, plie mi amas, kaj ĝisfunde admiras ilin.

En diversaj tradukoj de Robaioj, ne malofte, estas malfacile identigi la tradukon kun la originalo. Tamen, en tiu-

duko de E. Fitzgerald eldoniĝis 139-foje, ĝis 1925.Ni devas aldoni,ke la robaioj ankaŭ dufoje tradukiĝis Esperanten. Foje tion faris William Auld el la angla traduko de Fitzgerald, kaj duan fojon Prof. Gaston Waringhien el la persa originalo. Esperanta versio de la robaioj en tiu-ĉi kolekto estas la tria eldono, reviziita kaj plivastigita far Prof. G. Waringhien. Feliĉe, la plej fidela traduko de Omar Kajjamo estas la araba, kaj tiu de Prof. Waringhien,la Esperanta. " Ĉu al Kajjam pli taŭgas la Esperanta kostumo,ol la angla? Iom,jes...kaj mi volonte kredas la aserton...ke la plej fidela traduko de Omar Kajjam estas la Esperanta " , jam skribis D-ro Sadler(esperanto,950,1985,p.13).

Prof. Gaston Waringhien (1901-) nun 86-jaraĝa "...estas la aganta Majstro de la Internacia Lingvo,kaj , se la lingvo kaj movado konus kronon kaj tronon, ĝuste li havus ĝin kaj sidus tie ...". Li estas "... eminenta leksikologo, gramatikisto, erudicia eseisto kaj poemotradukisto,kaj unu el la plej atentindaj talentoj de la originala Esperanta poezio ..." (M.D. Goninaz : esperanto 907-8,1981,p.121-24). Jam antaŭ 52 jaroj Enciklopedio de Esperanto, en 1935 rimarkigis pri Prof. Waringhien ke : "... li aperigis krom recenzoj kaj literaturaj studoj poemojn originalajn, kaj tradukitajn el Heine, Baudelaire, Hugo, Heredia,ktp.Liajn tradukojn distingas brila formo, granda enhava fideleco , arta lingvo, perfekta transdono de sento kaj penso ".

Pier Paskal, tamen, konstatas, ke estas vere neeble , doni kompletan liston de ĉiuj tradukoj de Robaioj. En la indekso de Publika Biblioteko en Nov Jorko, troviĝas 500 titoloj, kaj tio inkluzivas nur eŭropajn kaj amerikajn landojn.

Pri la originalaj eldonoj de Robaioj,Prof. Nafisi jam notis, ke ekzistas 119 diversaj eldonoj de Robaioj perslingvaj nur ĝis 1938, el kiuj la plej ampleksa estas Lakanbura eldono, kiu entenas 772 robaiojn, kaj li mem, elprenis 1224 robaiojn el 162 diversaj libroj kaj manuskriptoj.

Pri la angla traduko de Fitzgerald iu irana verkisto iam skribis ke :

" Sendube, kiam oni parolas pri Kajjamo en Eŭropo, la traduko de Fitzgerald staras super la aliaj.Tamen, li ne estis la unua tradukanto de Robaioj,sed verŝajne

ANTAŬ-PAROLO DE ELDONISTO

Ni vere ne troigus, se ni emfaze konstatus, ke inter diversaj nacioj, Omar Kajjam (1040-1123) estas same bon-konata, kiel Sokrato, Epikuro, Ŝekspiro, Muliero, Niĉeo, Tolstojo, k.a.

Omar Kajjam poeto irana, naskiĝis en epoko, dum kiu poezio estis superluksa rimedo en la manoj de panegiristoj kaj servis nur la diojn de oro kaj povo. Kajjam, kun sia ribelema spirito,elektis vojon en poezio,kiun neniu alia, liatempe,eĉ kuraĝis revi !

Kajjamo, tutsola, batalis kontraŭ ĉiu ajn panegirado, superstiĉoj, nesciado kaj subpremado. Tion li faris plej bele nur perhelpe de vortoj revelaciitaj el vere homa intelekto. Li kritike kondamnis la tutan kreitan universon, kaj ironie dubadis pri malsanigaj iluzioj de mortideva kreaĵo — homo.Sur la nigran miraĝon — la vivon — li homame, sed ege triste etendas helan silkaĵon, kaj ĝin faras paradizon, por malgaja homo kun neevitebla fortuno. Liaj vortoj enhavas humane universalan filozofion, pro kio milionoj da homoj tra la tuta mondo havas lin admire en siaj koroj.

Kajjamo krome estis eksperto pri filozofio,matematiko, astronomio, medicino, lingvistiko, kaj religia jurisprudenco. Gazzali La Granda (1058-1111) eĉ citas lin kiel grandan ekzegiston de La Nobla Korano. La Iran-Islama kalendaro, al kies korekto li kontribuis,estis la plej preciza bazo de multaj hodiaŭaj kalendaroj, kiu postulas korekton de po unu tago post ĉiu 3770-a jaro — iom pli preciza ol Gregoria Kalendaro,kiun oni devas korekti post ĉiu 3300-a jaro.

Oni jam verkis pli ol du-mil librojn, disertaciojn , komentariojn, kaj artikolojn pri Kajjamo. Laŭ la forpasinta irana Prof. Said Nafisi,la robaioj de Kajjam tradukiĝis , ĝis 1958, 32-foje anglen, 16-foje francen, 12-foje germanen, 11-foje urduen, 8-foje araben, 5-foje italen, 4-foje turken kaj rusen, 2-foje danen, sveden kaj armenen.La tra-

Gapanese

Indian

English Fitzgerald

Marathi

Gujarati

Siandhi

Yugoslavia

Polish

Holandee - Dutch

Cæech

Armenian - ussr -

Tashkende

Esperanto

Tamil

Argentine

Des&andhram

Persian
English
French
German
Itaeian
Spanish
Swedish
Russian
Armenian
Persian Fersi edition printed in Latin letters
Turkish Turkish edition Printed in Latin letters
Arabic
Turkish Turkish edition printed in Farsi letters
Urdu
Sanskrit
Turkish

translation of Introduction in Speranto language: By Dr. Naseredineh Sahebalzamani
Translation of Introduction in Arabic language: By Dr. Mohammad Khavar
Translation of Introduction in English language: By Sayyed Mohamad Hasan. HÁÉRYNIA.

Publishing effort : By Mohsen Ramezani
Khayyam illsutration : By Prof. Buick Ahmari
Margine of pages and covering : By Prof. Sadegh Sandoughi
Calligraphy of editions : By Prof. Sayfollah Yazdani
Cursive calligraphy : By Prof. Mohammad Salahshour
Calligraphy in Erdue and Turkish : By Prof. Djavad Sharifi
Calligraphy of Introduction and Cross : By Arash Matinnejad
Latin letters printings : By Secretarial Service
Litogeraphy of Margines : By Chancho Graphic
Litography of colored illustrations : By Shahin Graphic
Litogeraphy of coverings : By Part Graphic
Black and White films : By Bozourgmehr Litogeraphy
Enternal print of the book : By Poya Print
Bindings : By Zarrin. Binding
Size : 25 × 17.5 Cm
Print date : Nov. 1994
Published : By Padideh Publishing

ALL RIGHTS RESERVED BY PADIDEH PUBLISHING

AVE MELAT TEHRAN IRAN

TEL 3116700 303978

RUBAIYAT OF OMAR KHAYYAM

In 30 Languages

preparation and Arrangement

BY

Mohsen Ramezani

خلاصه‌ی ترجمه از:
ماهنامه‌ی فرانسوی «سات آمیکارو»
بزبان اسپرانتو
شماره ۴۳۱، ژانویه ۱۹۸۸
ص ۳ ــ ۲

یک رویداد فرهنگی در ایران

نوشته: هانری ماسون

بی‌تردید، انتشار رباعیات سی‌زبانه‌ی حکیم عمر خیام، در پائیز گذشته در ایران، نه‌تنها یک حادثه‌ی مهم فرهنگی، بلکه به احتمال قوی، حتی یک رویداد، یا پیش درآمد آغاز یک سیاست فرهنگی، بشمار می‌رود. توجه به پاره‌ای از نکات، برای درک بهتر این پدیده، سودمند خواهد بود:

(۱) ــ چاپ کتابی این‌چنین نفیس، در ۷۱۲ صفحه، با تذهیب هفت‌رنگ، کاغذ گلاسه‌ی اعلا، جلدبندی ممتاز، حاوی ۸۶ مینیاتور اصیل (۲۴ رنگی، و ۶۲ مینیاتور سیاه و سفید) برای نخستین نمایشگاه بین‌المللی کتاب در تهران (نوامبر ۱۹۸۷)، تنها در مدت سه هفته، با تشویق و تأیید وزارت ارشاد اسلامی، همراه با ترجمه‌ی دویست و ده رباعی، سروده به‌شعر هموزن رباعی، بزبان اسپرانتو، توسط پروفسور گاستن وارینگ‌ئی‌ین (صفحات ۴۰۵ ــ ۳۵۴).

(۲) ــ فروشِ سریع، و فراهم ساختن مقدمات تجدید چاپ آن، در مدتی بس کوتاه، حاکی از عطش استقبال عمومی از آن.

(۳) معرفی کتاب از شبکه‌ی تلویزیونی در سراسر کشور، با تأکید بر مقدمه و ترجمه‌ی رباعیات برای نخستین‌بار، بزبان اسپرانتو.

(٤) ــ جنبه‌ی استثنائی و مهم دیگر این کتاب درآنستکه هر تحصیل کرده‌ی روشنفکر، در هر گوشه از جهان، به‌آسانی می‌تواند، دست کم بر یکی از سی زبان آنرا بخواند، و از محتوی غنی رباعیات، برخوردار گردد!

(۵) ــ رباعیات سی‌زبانه، به هر زبان دانی، امکان مقایسه میان چند زبان، و ارزش و رسائی ترجمه‌ها را می‌دهد، و درنتیجه ارزش فرهنگی زبان جهانی اسپرانتو، برای دیرباوران پیشداور، در انتقال میراث فرهنگی ملت‌ها، بسهولت آشکار می‌شود.

(٦) ــ و این‌ها هم، در کشوری که بالغ بر هشت سال تمام، در کشاکش جنگ و انقلاب، و اولویّت‌های اضطراری آنها، درگیر بوده است، و درنتیجه فرصت برای رسیدن به‌تأملات ظریف فرهنگی در آن بناچار اندک است، انجام پذیرفته است. و این خود حاکی از قدرت شگرف بالقوه‌ی نهفته در جهان‌سوّم، و اعجاز مدیریت انسانی در سخت‌ترین شرائط است.

از اینرو، بری ما که در کشورهائی بسر می‌بریم که شرائط فعالیت فرهنگی، بویژه برای زبان جهان اسپرانتو، بمراتب آسان‌تر است، تا در ایران، فرصتی است تا بمناسبت چاپ نفیس رباعیات سی‌زبانه‌ی حکیم عمر خیام، آرزوهای صمیمانه‌ی خود را بخاطر استقرار صلح، رفاه، و پیشرفت اجتماعی در ایران، ابراز نمائیم.

Interalie, menciindas, ke ofte, se oni ne povus rekoni, laŭ-nacie, iun irananon en okcidentaj landoj, aŭdinte la nomon de Kajjamo tre facile rekonus tion, ke de kiu lando Ri (li aŭ ŝi) venas !

Kompreneble, ĉiu lingvo havas sian propran esprimmanieron. Kajjam poemis perse, sed liaj konceptoj estas universalaj. Tial, ankaŭ lia lingvo jam iĝis universala. Preskaŭ ĉiu nacio elprenas, relative, la saman idearon, pens- kaj esprim-stilon, tradukante la robaiojn en sian propran lingvon. Kajjamo jam ekŝajnas esti Supernacia Poeto, kies lingvo, ĉiulingve, povus esti plaĉe komprenebla.

Nu, por ni, estas granda plezuro eldoni la Robaiojn, unuvolume, en 30 lingvoj. Tio ja postulis grandan laboron, sed la laboro meritis kaj meritas ĉian penon ! Proprapersone, ĉiuali-foje, kiam mi relegadas la Robaiojn, plie mi amas, kaj ĝisfunde admiras ilin.

En diversaj tradukoj de Robaioj, ne malofte, estas malfacile identigi la tradukon kun la originalo. Tamen, en tiu ĉi kolekto la tradukoj en 16 lingvoj estas identigitaj kun la originaloj. En la lasta parto, 75 robaioj de Fitzgerald estas identigitaj kun la originaloj, far de iu hinda Profesoro, kun transskribo de araba alfabeto. La nigroblankajn pentritajn bildojn verkis famaj britaj pentristoj Gordon Rose kaj Edmond Sulivan. La kolorajn miniaturojn pentris iranaj artistoj.

Mi sincere ŝuldas dankojn al ĉiuj kunlaborantoj, speciale al S-ro Saba Zangene, vicministro pri klerigado, kaj al S-ro Hormoz Huŝmand, la Direktoto de Centra Oficejo de Verkistoj kaj Eldonistoj, kaj al S-ro Ahmad Taheri, kiu helpis min afable pri la kolektado de diverslingvaj robaioj. La Esperantan tradukon de mia antaŭparolo mi ŝuldas, kun elkoraj dankoj, al S-ino Ĵ.S. Saheb-Zamani.

Mohsen Ramezani
Tehrano, oktobro 1987

En la libro : foto de Prof. Waringhien

KULTURA EVENTO EN IRANO

Ni povas sendube konsideri, ke la eldonado de la Robaioj de Omar Kajjam, en la pasinta aŭtuno en Irano, estas evento ne nur kultura, sed supozeble ankaŭ (antaŭ- ?) signo socia kaj politika. Kelkaj klarigoj, kiujn havigis D-ro Saheb-Zamani el Teherano, kun la interesa antaŭparolo de la eldonisto de « La Robaioj », estas utilaj por kompreni kaj ĝuste taksi tiun atingon.

Dum la pasintaj jaroj, la eldonado kaj vendo de la Robaioj de Omar Kajjam estis malpermesataj ĝis kiam, en Oktobro, tute neatendite, la Irana ministrejo de la informado urĝe proponis al S-ro Mohsen Ramezani — eldonisto kaj amiko de D-ro Saheb-Zamani — tuj pretigi plurlingvan eldonadon de la Robaioj por la Unua Internacia Libro-Ekspozicio okazonta de la 6-a ĝis la 13-a de Novembro 1987. Estis nur 3 semajnoj, por pretigi tiun eldonadon antaŭ la malfermo de la ekspozicio ! Kaj nur 5 tagojn antaŭ la malfermo (la 1-an de Novembro), S-ro Mohsen Ramezani informis pri la afero D-ron Saheb-Zamani, kiu proponis enmeti ankaŭ la Esperantan tradukon.

Fine, 10.000-ekzemplere kaj 712-paĝe aperis ĝustatempe la verko en 30 lingvoj — inter kiuj Esperanto — kun 7-koloraj Iranmanieraj ornamajoj en la marĝenoj de teksto. Normale, la eldonprocezo por tia verko postulas 2 jarojn en nuntempa Irano. Krome, manko de elektro po 8 horoj en la lastaj tagoj malhelpis la preparadon kaj la presadon.

En la libro troviĝas 210 Robaioj en traduko farita de Prof-ro Gaston Waringhien (de la paĝo 354 al la paĝo 405). La 2 nuraj fotoj aperantaj en la libro estas tiuj de E. Fitzgerald, kiu tradukis en la Anglalingvan version, kaj K-do G. Waringhien ; la nomo de ĉi tiu lasta bedaŭrinde ne estas menciita pro preseja eraro (inversa kompostado), kiun malkovris lastmomente D-ro Saheb-Zamani. Tamen novaj eldonoj — espereble poluritaj en la prezento — sendube rapide sekvos, ĉar la unua eldono rapide vendiĝas malgraŭ la alta kosto — laŭ Iranaj nuntempaj normoj — de tiu luksa libro. El la 86 miniaturoj (24 plurkoloraj kaj 62 nigra-blankaj), kiuj ornamas la libron, 2 plurkoloraj kaj 6 nigra-blankaj troviĝas kun la Esperantigitaj Robaioj.

La enkondukaj vortoj de la eldonisto aperas nur 4-lingve : de dekstre maldekstren en la Persa kaj Araba lingvoj, de maldekstre dekstren unue en Esperanto kaj due en la Angla lingvo ! La Esperantigon de la antaŭparolo prizorgis S-ino Ĵila Saheb-Zamani — la edzino de D-ro Saheb-Zamani (Malgraŭ memvola erariga mencio — fare de la eldonisto — pri la edzo kiel tradukinto al la Angla kaj Persa versioj... pro lia diskoniĝo en Irano kiel verkisto kaj Esperantisto !).

La eldonisto mem petis Prof-ron Waringhien pri konciza prezento de la antaŭparolo. Laŭ peto de D-ro Saheb-Zamani, la eldonisto promesis estontan apartan eldonadon de 2-lingva verko : Esperanta-Persa.

Grandegan, nekredeblan sukceson havis la libro dum la ekspozicio. 2 iamaj lernantoj de la Esperantokursoj de D-ro Saheb-Zamani prezentis kaj prezentos la verkon ĉe televido, kaj neeviteble parolas ankaŭ pri Esperanto. Alia grava aspekto de la afero estas, ke ĉiu intelektulo en la mondo povos legi en almenaŭ unu el la 30 lingvoj, kaj devige malkovros la ekziston aŭ pruvon pri la plua vivo kaj la kultura valoro de Esperanto. La Internacia Lingvo gajnas de tio konsiderindan prestiĝon ne nur en Irano. Por la iniciatintoj en nuna Irano la afero aspektis neimageble pro tio, ke Kajjam neniam montriĝis kiel por-Islama pensulo, cetere nek kontraŭa. Ĉi tiu iniciato — en lando, kiu jam de 8 jaroj estas skuata de revolucio kaj milito, kaj kie regas neimagebla inflacio, manko de papero, malabundo da multaj necesajoj — estas laŭ D-ro Saheb-Zamani « pruvo de senlima, kaŝa, fortega potencialo, malgraŭ inundaj malhelpiloj samtempe, malantaŭ la fasado de la Tria Mondo, pri kiu mi ade atentigis nian kolegaron en Oriento, kaj en Okcidento ».

Tio estu la konkludo por ni en landoj, kie la laborkondiĉoj por Esperanto estas tamen aliaj, ol en Irano, kaj la okazo esprimi deziron de paco, socia progreso kaj prospero al Irano.

Henri Masson

MONUMENTO EL IRANO

ANTAŬPAROLO DE ELDONISTO

Ni vere ne troigus, se ni emfaze konstatus, ke inter diversaj nacioj, Omar Kajjam (1040-1123) estas same bonkonata, kiel Sokrato, Epikuro, Ŝekspiro, Moliero, Niĉeo, Tolstojo, k.a.

Omar Kajjam poeto irana, naskiĝis en epoko, dum kiu poezio estis superluksa rimedo en la manoj de panegiristoj kaj servis nur la diojn de oro kaj povo. Kajjam, kun sia ribelema spirito, elektis vojon en poezio, kiun neniu alia, liatempe, eĉ kuraĝis revi !

Kajjamo, tutsola, batalis kontraŭ ĉiu ajn panegirado, superstiĉoj, nesciado kaj subpremado. Tion li faris plej bele nur perhelpe de vortoj revelaciitaj el vere homa intelekto. Li kritike kondamnis la tutan kreitan universon, kaj ironie dubadis pri malsanigaj iluzioj de mortideva kreajo — homo. Sur la nigran miraĝon — la vivon — li homane, sed ege triste etendas helan silkajon, kaj ĝin faras paradizon, por malgaja homo kun neevitebla fortuno. Liaj vortoj enhavas humane universalan filozofion, pro kio milionoj da homoj tra la tuta mondo havas lin admire en siaj koroj.

Kajjamo krome estis eksperto pri filozofio, matematiko, astronomio, medicino, lingvistiko, kaj religia jurisprudenco. Gazzali La Granda (1058-1111) eĉ citas lin kiel grandan ekzegeziston de La Nobla Korano. La Iran-Islama kalendaro, al kies korekto li kontribuis, estis la plej preciza bazo de multaj hodiaŭaj kalendaroj, kiu postulas korekton de po unu tago post ĉiu 3770-a jaro — iom pli preciza ol Gregoria Kalendaro, kiun oni devas korekti post ĉiu 3300-a jaro.

Oni jam verkis pli ol dumil librojn, disertaciojn, komentariojn, kaj artikolojn pri Kajjamo. Laŭ la forpasinta irana Prof. Said Nafisi, la robaioj de Kajjam tradukiĝis, ĝis 1958, 32-foje anglen, 16-foje francen, 12-foje germanen, 11-foje urduen, 8-foje araben, 5-foje italen, 4-foje turken kaj rusen, 2-foje danen, sveden kaj armenen. La traduko de E. Fitzgerald eldoniĝis 139-foje, ĝis 1925. Ni devas aldoni, ke la robaioj ankaŭ dufoje tradukiĝis Esperanten. Foje tion faris William Auld el la angla traduko de Fitzgerald, kaj duan fojon Prof. Gaston Waringhien el la persa originalo. Esperanta versio de la robaioj en tiu ĉi kolekto estas la tria eldono, reviziita kaj plivastigita far Prof. G. Waringhien. Feliĉe, la plej fidelaj tradukoj de Omar Kajjamo estas la araba, kaj tiu de Prof. Waringhien, la Esperanta. « Ĉu al Kajjam pli taŭgas la Esperanta kostumo, ol la angla ? Iom, jes... kaj mi volonte kredas la aserton... ke la plej fidela traduko de Omar Kajjam estas la Esperanta », jam skribis D-ro Sadler (Esperanto, 950, 1985, p. 13).

Prof. Gaston Waringhien (1901-) nun 86-jaraĝa « ... estas la aganta Majstro de la Internacia Lingvo, kaj, se la lingvo kaj movado konus kronon kaj tronon, ĝuste li havus ĝin kaj sidus tie... ». Li estas « ... eminenta leksikologo, gramatikisto, erudicia eseisto kaj poemotradukisto, kaj unu el la plej atentindaj talentoj de la originala Esperanta poezio... » (M.D. Goninaz : Esperanto 907-8, 1981, p. 121-24). Jam antaŭ 52 jaroj Enciklopedio de Esperanto, en 1935, rimarkigis pri Prof. Waringhien ke : « ... li aperigis krom recenzoj kaj literaturaj studoj poemojn originalajn, kaj tradukitajn el Heine, Baudelaire, Hugo, Heredia, ktp. Liajn tradukojn distingas brila formo, granda enhava fideleco, arta lingvo, perfekta transdono de sento kaj penso ».

Pier Paskal, tamen, konstatas, ke estas vere neeble, doni kompletan liston de ĉiuj tradukoj de Robaioj. En la indekso de Publika Biblioteko en Nov-Jorko, troviĝas 500 titoloj, kaj tio inkluzivas nur eŭropajn kaj amerikajn landojn.

Pri la originalaj eldonoj de Robaioj, Prof. Nafisi jam notis, ke ekzistas 119 diversaj eldonoj de Robaioj perslingvaj nur ĝis 1938, el kiuj la plej ampleksa estas Lakanbura eldono, kiu entenas 772 robaiojn, kaj li mem, elprenis 1224 robaiojn el 162 diversaj libroj kaj manuskriptoj.

Pri la angla traduko de Fitzgerald iu irana verkisto iam skribis ke :

« Sendube, kiam oni parolas pri Kajjamo en Eŭropo, la traduko de Fitzgerald staras super la aliaj. Tamen, li ne estis la unua tradukanto de Robaioj, sed verŝajne la unua, kiu impone prezentis Kajjamon plivaste al la mondo, kaj per tio li famigis sin, kaj konatigis la Okcidenton kun Kajjamo ! »

Sed, Fitzgerald ne faris ian penon traserĉi inter diversaj Kajjameskaj robaioj la aŭtentajn. Li nur legis ĉiun disponeblan eldonon, kaj rave inspirita, verkis sian propran Kajjamon. Efektive, Fitzgerald ne tradukis robaion post robaio, sed elektis la plej taŭgajn — inkluzive de ne-malmultaj Kajjameskaj robaioj — kiuj pleje akordiĝis al sia poezia genio ; kaj li sincere atentigas pri ĉio ĉi.

Onidire, post la angla Biblio, kiun oni kredas la plej elokvente bela traduko de ĉiu ajn Orienta Verko en anglan, tiuj Kajjameskoj de Fitzgerald venas tuj duavice ! Tio plej verŝajne kaŭzis, ke en Britio oni ekfondis Kajjam-amantaran klubon, kies membroj estas verkistoj, poetoj kaj kleruloj. En 1894 reprezentantoj de la klubo venis al Irano, kaj en Nejŝapuro — urbo en oriento de Irano — ili vizitis la tombon de Kajjam, depikis kelkajn ruĝajn rozojn de sur la tombo, kaj pene kunportinte ilin al Britio, transplantis ilin sur la tombon de Fitzgerald. Kaj ankaŭ jus denove, antaŭ kelkaj jaroj, oni faris preskaŭ la saman solenan ceremonion.

) nun 86-jaraĝa "...estas la aganta Majstro de la Internacia Lingvo, kaj, se la lingvo kaj movado konus kronon kaj tronon, ĝuste li havus ĝin kaj sidus tie...". Li estas "... eminenta leksikologo, gramatikisto, erudicia eseisto kaj poemotradukisto, kaj unu el la plej atentindaj talentoj de la originala Esperanta poezio..." (M. Duk-Goninaz: Esperanto 907-8, 1981, p. 121-24). Jam antaŭ 52 jaroj Enciklopedio de Esperanto, en 1935 rimarkigis pri Prof. Waringhien ke: "... li aperigis krom recenzoj kaj literaturaj studoj poemojn originalajn, kaj tradukitajn el Heine, Baudelaire, Hugo, Heredia, ktp. Liajn tradukojn distingas brila formo, granda enhava fideleco, arta lingvo, perfekta transdono de sento kaj penso".

Pier Paskal, tamen, konstatas, ke estas vere neeble doni kompletan liston de ĉiuj tradukoj de Robaioj. En la indekso de Publika Biblioteko en Nov-Jorko, troviĝas 500 titoloj, kaj tio inkluzivas nur eŭropajn kaj amerikajn landojn. (...)

Pri la angla traduko de Fitzgerald iu irana verkisto iam skribis ke:

«Sendube, kiam oni parolas pri Kajjamo en Eŭropo, la traduko de Fitzgerald staras super la aliaj. Tamen, li ne estis la unua tradukanto de Robaioj, sed verŝajne la unua, kiu impone prezentis Kajjamon plivaste al la mondo, kaj per tio li famigis sin, kaj konatigis la Okcidenton kun Kajjamo!».

Sed, Fitzgerald ne faris ian penon traserĉi inter diversaj Kajjameskaj robaioj la aŭtentajn. Li nur legis ĉiun disponeblan eldonon, kaj rave inspirita, verkis sian propran Kajjamon. Efektive, Fitzgerald ne tradukis robaion post robaio, sed elektis la plej taŭgajn — inkluzive de ne-malmultaj Kajjameskaj robaioj — kiuj pleje akordiĝis al sia poezia genio; kaj li sincere atentigas pri ĉio-ĉi. (...)

Kompreneble, ĉiu lingvo havas sian propran esprim-manieron. Kajjam poemis perse, sed liaj konceptoj estas universalaj. Tial, ankaŭ lia lingvo jam iĝis universala. Preskaŭ ĉiu nacio elprenas, relative, la saman idearon, pens- kaj esprim-stilon, tradukante la robaiojn en sian propran lingvon. Kajjamo jam ekŝajnas esti Supernacia Poeto, kies lingvo, ĉiu-lingve, povus esti plaĉe komprenebla.

Nu, por ni estas granda plezuro, eldoni la Robaiojn, unuvolume, en 30 lingvoj. Tio ja postulis grandan laboron, sed la laboro meritis, kaj -as, ĉian penon! Proprapersone, ĉiuali-foje, kiam mi re-legadas la Robaiojn, pli mi amas, kaj ĝisfunde admiras ilin. (...)

Mi sincere ŝuldas dankojn al ĉiuj kunlaborantoj, speciale al S-ro Saba Zangene, vicministro prai klerigado, kaj al S-ro Hormoz Huŝmand, la Direktoro de Centra Oficejo de Verkistoj kaj Eldonistoj, kaj al S-ro Ahmad Taheri, kiu helpis min afable pri la kolektado de diverslingvaj robaioj. La Esperantan tradukon de mia antaŭparolo mi ŝuldas, kun elkoraj dankoj, al S-ino J.S. Saheb-Zamani.

Mohsen Ramezani
Tehrano, oktobro 1987

En la libro troviĝas 210 el viaj belaj robaioj. Feliĉe ni povis aldoni la emblemon de la Jubileo sur la unua paĝo de la Esperanta parto (nia foto). Entute en la libro estas 24 buntaj kaj 62 nigrablankaj miniaturoj: la koloraj estas iranaj verkoj de la 16-a jarcento, la nigro-blankajn faris internaciaj artistoj, precipe britaj. En la Esperanta parto troviĝas du koloraj kaj 6 nigrablankaj miniaturoj (...) En venontaj semajnoj du el miaj iamaj Esperanto-studentoj prezentos la libron en Televido (...) do, almenaŭ dum tri minutoj oni parolos pri Esperanto, via traduko kaj la Jubilea Jaro. (...) La graveco de la libro por Esperanto i.a.a kuŝas en la fakto, ke preskaŭ ĉiu intelektulo en la mondo povus legi almenaŭ unu el tiuj 30 lingvoj. La enkondukaj vortoj de la eldonisto aperas kvar-lingve: dekstre perse kaj arabe, maldekstre unue en Esperanto, due en la angla!».

Ni presigas parton de tiu enkonduko.

Ni vere ne troigus, se ni emfaze konstatus, ke inter diversaj nacioj, Omar Kajjam (1040-1123) estas same bonkonata, kiel Sokrato, Epikuro, Ŝekspiro, Moliero, Niĉeo, Tolstojo, k.a.

Omar Kajjam, poeto irana, naskiĝis en epoko, dum kiu poezio estis superluksa rimedo en la manoj de panegiristoj kaj servis nur la diojn de oro kaj povo. Kajjam, kun sia ribelema spirito, elektis vojon en poezio, kiun neniu alia, liatempe, eĉ kuraĝis revi?

Kajjamo, tutsola, batalis kontraŭ ĉiu ajn panegirado, superstiĉoj, nesciado kaj subpremado. Tion li faris plej bele nur perhelpe de vortoj revelaciitaj el vere homa intelekto. Li kritike kondamnis la tutan kreitan universon, kaj ironie dubadis pri malsanigaj iluzioj de mortideva kreaĵo — homo. Sur la nigran miraĝon — la vivon — li homane, sed ege triste etendas helan silkaĵon, kaj ĝin faras paradizon, por malgaja homo kun neevitebla fortuno. Liaj vortoj enhavas humane universalan filozofion, pro kio milionoj da homoj tra la tuta mondo havas lin admire en siaj koroj.

Kajjamo krome estis eksperto pri filozofio, matematiko, astronomio, medicino, lingvistiko, kaj religia jurisprudenco. Gazzali La Granda (1058-1111) eĉ citas lin kiel grandan ekzegiston de La Nobla Korano. La Iran-Islama kalendaro, al kies korekto li kontribuis, estis la plej preciza bazo de multaj hodiaŭaj kalendaroj. (...)

Oni jam verkis pli ol du-mil librojn, disertaciojn, komentariojn kaj artikolojn pri Kajjamo. Laŭ la forpasinta irana Prof. Said Nafisi, la robaioj de Kajjam tradukiĝis, ĝis 1959, 32-foje anglen, 16-foje francen, 12-foje germanen, 11-foje urduen, 8-foje araben, 5-foje italen, 4-foje turken kaj rusen, 2-foje danen, sveden kaj armenen. La traduko de E. Fitzerald eldoniĝis 139-foje, ĝis 1925. Ni devas aldoni, ke la robaioj ankaŭ dufoje tradukiĝis Esperanten. Foje tion faris William Auld el la angla traduko de Fitzgerald, kaj duan fojon Prof. Gaston Waringhien el la persa originalo. Esperanta versio de la robaioj en tiu-ĉi koekto estas la tria eldono, reviziita kaj plivastigita far Prof. G. Waringhien. Feliĉe, la plej fidela traduko de Omar Kajjamo estas la araba, kaj tiu de Prof. Waringhien, la Esperanta'' (...).

Prof. Gaston Waringhien (1901-

Espéranto-informations
sAt Amikaro

EVENEMENT CULTUREL EN IRAN

Suite à une proposition pressante du ministère de l'information d'Iran, les "Roba'iyat" d'Omar Khayyam (1040-1123) ont été rassemblés dans un volume de 712 pages en 30 langues dont l'espéranto. L'édition et la vente de ces poèmes persans (en espéranto : Robaioj) étaient interdites durant ces dernières années en Iran, vu l'attitude sage et raisonnée d'Omar Khayyam par rapport à la chose religieuse.

Réalisée trois semaines seulement après la prise de décision en vue de la Première Exposition Internationale du Livre (6 au 13 novembre à Téhéran), cette édition de 10 000 exemplaires est presque épuisée. D'autres éditions devraient suivre. A cela s'ajoutera une édition bilingue persan-espéranto, en traduction du professeur Gaston Waringhien (France), rehaussée par des illustrations supplémentaires en couleurs.

Deux anciens élèves du Dr M.H. Saheb-Zamani, qui a été à l'origine de la renaissance de l'espéranto en Iran, ont participé et participeront à des émissions télévisées de présentation de cet ouvrage diffusées dans tout le pays, ce qui les amènera à parler aussi de l'espéranto.

Cette édition revêt une importance particulière pour l'espéranto, car il n'est guère d'intellectuels au monde qui ne pourront lire au moins l'une des 30 langues de cet ouvrage et découvrir ainsi la Langue Internationale. La préface de l'éditeur paraît d'ailleurs en quatre langues seulement : persan et arabe à droite (en fin de volume pour notre système d'écriture), ainsi qu'en espéranto d'abord puis anglais à gauche (donc en début de volume - voir extrait au dos).

Toute obstruction à l'espéranto, toute censure ou négation de cette langue en tant que fait linguistique, social et culturel, même dans des pays présentés comme libres, démocratiques, civilisés et cultivés, seront donc ainsi contournées grâce à une initiative courageuse dans un pays où certains ne voient qu'obscurantisme...

Robaioj de Kajjamo en pluraj lingvoj kaj Esperanto

Kiel skribas en la letero al Prof. D-ro Gaston Waringhien, d-ro M.H. Saheb-Zamani, en novembro 1987, finfine, post ĉirkaŭ dek jaroj da nekredeblaj klopodoj kaj malfacilaĵoj, aperis plurlingva eldono de Robaioj de Kajjamo, inkluzive Esperanton. Kaj tio ŝuldiĝas al preskaŭ mirakla historio. Ni citas d-ron Saheb Zamani:

«Okaze de la Semajno de la Unua Internacia Libro-Ekspozicio en Tehrano, 6-13.XI.87, la Ministerio pri Informado urĝe proponis al s-ro M. Ramezani, eldonisto kaj mia bona konato, tujan eldonon de Kajjamo, multlingve, por la ekspozicio. La tempo disponebla estis nur tri semajnoj. Kvin tagojn antaŭ la malfermo de la ekspozicio, s-ro Ramezani sciigis min pri la afero. Mi proponis, ke li enmetu ankaŭ la Esperantan version de la robaioj, Fine, kvazaŭ mirakle, la libro eldoniĝis ĝustatempe, en 30 lingvoj, 712 paĝoj, kun sepkoloraj persaj miniaturoj ĉe la marĝenoj, en 10 000 ekzempleroj (normale tio daŭras 2 jarojn en nuntempa Irano)!

Préface aux Roba'iyat d'Omar Khayyam

Nous n'exagererions vraiment pas si nous mettions l'accent sur la constatation que, parmi les diverses nations, Omar Khayyam (1040-1123) est aussi connu que Socrate, Epicure, Shakespeare, Molière, Nietzsche, Tolstoï et autres.

Omar Khayyam, poète iranien, est né à une époque durant laquelle la poésie était un moyen éminemment luxueux dans les mains des panégyristes et ne servait que les dieux de l'or et du pouvoir. Avec son esprit rebelle, Khayyam a choisi dans la poésie une voie à laquelle nul autre n'avait même osé rêver en son temps.

Khayyam, tout seul, a lutté contre tout panégyrique de quelque espèce que ce soit, contre les superstitions, l'ignorance et l'oppression. Il ne le fit, tout en beauté, qu'à l'aide de mots révélés par un intellect véritablement humain. Il a condamné de manière critique tout l'univers créé et il a exprimé un doute ironique sur les illusions malsaines d'une créature mortelle - l'homme. Sur le noir mirage - la vie - il étend, mais avec un amour humain, un triste voile clair de soie qui le transforme en paradis avec une fortune inévitable pour un homme triste. Ses mots contiennent une philosophie humainement universelle, ce pourquoi des millions d'hommes à travers le monde le portent en admiration dans leurs coeurs.

Khayyam a en outre été expert en philosophie, mathématiques, astronomie, médecine, linguistique et jurisprudence religieuse. Rhazali le Grand (1058-1011) le cite même comme un grand exégète du Noble Coran. Le calendrier iranien islamique, à la correction duquel il a contribué, a été la base la plus précise de nombreux calendriers qui exigent une correction d'un jour après chaque 3770ème année - un peu plus précise que le calendrier grégorien que l'on doit corriger après chaque 3300ème année.

On a déjà écrit plus de 2000 livres, dissertations, commentaires et articles sur Khayyam. D'après le feu professeur Saïd Nafisi, les Roba'iyat de Khayyam ont été traduites, jusqu'en 1968, 32 fois en anglais, 16 en français, 12 en allemand, 11 en ourdou, 8 en arabe, 5 en italien, 4 en turc et en russe, 2 en danois, suédois et arménien. La traduction de E. Fitzgerald a été éditée 139 fois jusqu'en 1925. Nous devons ajouter que les Roba'iyat ont aussi été traduites deux fois en espéranto. Une fois, c'est William Auld qui a fait cela d'après la traduction anglaise de Fitzgerald, la seconde fois, le professeur Gaston Waringhien d'après l'original persan. La version espéranto des Roba'iyat dans cette collection est la troisième édition, révisée et augmentée par le professeur G. Waringhien. Heureusement, les plus fidèles traductions d'Omar Khayyam sont l'arabe et celle du professeur Waringhien en esperanto. "Est-ce que le costume espéranto convient mieux a Khayyam que l'anglais ? Un peu, oui... et je crois volontiers à l'affirmation selon laquelle la traduction la plus fidèle de Omar Khayyam est celle en espéranto", a déjà écrit le Dr Sadler (esperanto, 950, 1985, p. 13). Le professeur Gaston Waringhien (1901-), actuellement âgé de 86 ans, "... est un Maître actif de la Langue Internationale et, si la langue connaissait une couronne et un trône, ce serait justement lui qui s'y assoirait...". C'est "... un éminent lexicologue, grammairien, essayiste érudit et traducteur de poésie, et l'un des talents les plus dignes d'attention de la poésie originale en Espéranto..." (M. Duc-Goninaz : esperanto, 907-8, 1981, p. 121-24).

Voici déjà 52 ans, l'Encyclopedie de l'Espéranto fit remarquer, en 1935, au sujet du Professeur Waringhien "qu'il a publié, outre des critiques et des études littéraires, des poèmes originaux et traduits de Heine, Beaudelaire, Hugo, Heredia, etc. Ses traductions se distinguent par la forme brillante, la grande fidélité du contenu, le langage artistique, la parfaite transmission du sentiment et de la pensée". (...)

Mohsen Ramezani
Téhéran - octobre 1987

(Extrait de la préface de l'éditeur; traduit de l'espéranto par H. Masson; le texte intégral en espéranto paraîtra dans le numéro de janvier de la revue "SAT-Amikaro", avec illustration)

پنجشنبه اوّل دسامبر ۱۰/۱۹۸۷ آذر ۱۳۶۷، کانال سراسری تلویزیون جمهوری اسلامی ایران، ضمن برنامه‌ی «مسابقه‌ی سی‌سؤالی» خود، قسمتی از برنامه را به‌معرفی خیام سی‌زبانه، با تکیه بر رباعیات اسپرانتوی آن، اختصاص داد.

ماهنامه‌ی اسپرانتو
در همکاری مشورتی با یونسکو
ص ۲، شماره ۲/فوریه ۱۹۸۸

انتشار کتابی فوق‌العاده در ایران!

گزارش زیر، برگرفته‌ای فشرده از نامه‌ی سردبیر اسپرانتوی کتاب، به پروفسور گاستون وارینگ‌ئی‌ین، مترجم خیام به زبان اسپرانتو است:

***

بمناسبت نخستین نمایشگاه بین‌المللی کتاب در تهران ــ ۱۳ ــ ۶ نوامبر ۲۲/۱۹۸۷ ــ ۱۲ آبان ۱۳۶۷، با تشویق وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، آقای محسن رمضانی، به‌چاپ سریع رباعیات خیام، در مدتی حدود سه هفته، بزبانهای متعدد، اقدام نموده است...

با شگفتی بسیار، کتاب رباعیات خیام، در ۷۱۲ صفحه، به‌سی زبان، با تذهیبی به هفت رنگ... و کاملاً بموقع، انتشار یافت... [آقای پروفسور!] ۲۱۰ رباعی از ترجمه‌ی زیبای شما [بزبان جهانی اسپرانتو]، همراه با بخشی از مقدمه‌ی آنها، با نشان سیره‌ی اسپرانتو (۱۹۸۷ ــ ۱۸۸۷)، ضمن کتاب، منتشر شده است... خوشبختانه ما، به‌چاپ عکسی از شما نیز توفیق یافته‌ایم ــ یعنی تنها عکسی از یک مترجم رباعیات خیام، افزون بر طرحی از فیتزجرالد، مترجم انگلیسی رباعیات!... سالها پیش شما، ابراز اشتیاق نمودید که چاپ ترجمه‌ی شما از رباعیات، حاوی مینیاتورهای ایرانی نیز باشد. درضمن بخش رباعیات اسپرانتو، از مجموع ۸۶ مینیاتور کتاب، دو مینیاتور رنگی، و شش مینیاتور سیاه و سفید، قرار دارد...

پیشگفتار ناشر، به‌چهار زبان است: فارسی، عربی، اسپرانتو، و انگلیسی!

در طول نمایشگاه، بگونه‌ای باورنکردنی، مردم از کتاب رباعیات سی‌زبانه، استقبال نمودند، بطوریکه از هم‌اکنون از تجدید چاپ آن، سخن در میان است...

افزون بر همه چیز، تنها حروف چینی، گرفتن فیلم و زینک، چاپ، صحافی، و نشر کتاب، در مدتی بالغ بر سه هفته، آنهم در کشوری گرفتار مسائل انقلابی، و پس از هشت سال جنگ تحمیلی، همراه با کمبود کاغذ، و علی‌رغمِ مشکلات بسیار دیگر، همه و همه، خود شاهدی از توان بالقوه‌ی بیکران نهفته و بسیار نیرومند در فراسوی چهره‌ی بظاهر خسته‌ی جهان سوّم است!...

Universala Esperanto-Asocio
Centra Oficejo: Nieuwe Binnenweg 176, 3015 BJ Rotterdam, Nederlando

MOVADAJ NOVAĴOJ

Tiel amasiĝis la raportoj pri notindaj okazaĵoj de post decembro, ke ni ne povis dediĉi al ĉiu el ili la laŭmeritan paĝamplekson. Jen tamen la ĉefaj detaloj pri la plej elstaraj.

Eksterordinara eldono en Irano

La jena raporto estas ĉerpita el letero de M.H. Saheb-Zamani al G. Waringhien.

"Okaze de la Semajno de la Unua Internacia Libro-Ekspozicio en Teherano, 6-13a de novembro 1987, la Ministerio de Informado urĝe proponis al s-ro M. Ramezani, eldonisto kaj mia bona konato, tujan eldonon de [la Robajoj de Omar] Kajjamo, multlingve, por la ekspozicio. La tempo por li disponebla estis tre streĉa — nur tri semajnojn ĝis la malfermo de la ekspozicio! Kvin tagojn antaŭ la malfermo, s-ro Ramezani sciigis min pri la afero. Mi proponis, ke li enmetu ankaŭ la Esperantan version de la robajoj. Fine, kvazaŭ mirakle, la libro eldoniĝis ĝustatempe, en 712 paĝoj kaj 30 lingvoj, kun sepkoloraj iraneskaj ornamaĵoj ĉe la marĝenoj, en 10 000 ekzempleroj! Normale la procezo eldoni tian verkon daŭras du jarojn en nuntempa Irano.

"En la libro troviĝas 210 el viaj belaj robajoj, inkluzive de parto de via enkonduko. Feliĉe, ni povis eldonigi ankaŭ la emblemon de la Centjara Jubileo de Esperanto. . . kaj vian foton [la sola krom tiu de Fitzgerald, la angla tradukinto]. . . Vi iam esprimis la deziron, ke viaj robajoj havu miniaturojn. Inter la Esperantaj robajoj troviĝas du koloraj kaj ses nigroblankaj miniaturoj, el entute 86. . . La enkondukaj vortoj de la eldonisto aperas kvarlingve: perse, arabe, Esperante kaj angle.

"En la ekspozicio oni nekredeble bonvenigis la eldonon de Kajjamo, kaj oni jam parolas pri ĝia baldaŭa elĉerpiĝo — kvankam, Iran-norme, ĝi estas — tre multekosta. . . Dum la lastaj jaroj ĝis nun, neniu rajtis eldoni aŭ vendi la Robajojn de Kajjamo. Ankaŭ Esperanto, per si mem, havas problemojn en nia medio. Tamen Kajjamo, Esperanto kaj la Centjara Jubileo ensemble ekfariĝis subite la krono de la libro-publikigado. . .

"Cetere, la nura kompostado, presado, bindado kaj publikigado, dum malpli ol tri semajnoj, en iu tre revolucibatita lando post okjara milito kaj neimagebla inflacio, manko de papero kaj malabundeco de multaj aliaj necesaĵoj, estas pruvo de senlima, kaŝa, fortega, potencialo malantaŭ la fasado de la Tria Mondo, pri kiu mi ade atentigis mian kolegaron en Oriento, en Okcidento!"

La 1-an de decembro la tutlanda kanalo de la irana televido dediĉis parton de la programo "30-Demanda Konkurso" al tiu libro, emfazante precipe la Esperantan sekcion.

خلاصه ترجمهٔ پروفسور وارینگ ئی‌ین مترجم رباعیات خیام بزبان اسپرانتو

پاریس، ۷/دسامبر ۱۹۸۷

۱۶/آذرماه ۱۳۶۷

... نامه شما... برای من واقعهٔ فوق العاده بود!...

حقیقتاً، اعتلای شاعر پرشکوه ما، با تشویق وزارت ارشاد اسلامی، درخور اعجاب و تقدیر است!... سپاس و درود بر شما همه، بخاطر زحمات و کوششهایتان!...

آکنده از ستایش و سپاس،

گاستون وارینگ ئی‌ین

Du neprajoj por kolektantoj: la iranaj **Robajoj** *kaj la impona* **Serta** *de Régulo Pérez.*

G. Waringhien
Tour TOKYO - App. 2215
20, avenue d'Ivry
F - 75645 PARIS CEDEX 13
☎ (1) 45-85-57-80

Parizo, la 7 XII 87

Tre estimata kaj kara Doktoro Saheb-Zamani!

Via letero (kies fotokopion bonvolis fari kaj sendi al mi kdo Masson)estis por mi granda evento. Jes, dek jaroj, dum kiuj mi ofte pensis pri vi kaj via ĉarma edzino, kaj dum kiuj mi ĉiam hezitis skribi, timante kompromiti vin per miaj neortodoksaj tradukoj... Mi estas treege feliĉa legi de vi informojn, kiaj ajn ili estas: mi kondolencas la malaperon de g-lo d-ro Esfandjari, kaj rekegis kun emocio la anglan dediĉon, kiun ŝi skribis al mi sur la ekzemplero de ŝia luksa eldono de la Robaioj.

Vere mirakla estas al mi la releviĝo de nia glora poeto, sub la aŭspicioj de la Ministerio de Informado; mi neniam estus supozinta, ke tia eldono okazus en la nunaj cirkonstancoj kaj sub tia protektado. Mi partoprenas vian ĝojon kaj elkore gratulas vin pro ĉiuj klopodoj, kiujn tia entrepreno postulis de vi! Por Esperanto ankaŭ tio estas eksterordinare potenca reklamo. Dankojn!

Mi tute aprobas vian elekton de "Omar", kaj la detranĉojn, kiujn vi devis fari el la enkonduko. Lastjare mi ricevis de s-ro Sharam Nasimi el Shiraz ekzempleron de reeldono de parto el miaj tradukoj el Omar Kjjam, kun la persa teksto kaj ilustroj; mi skribis al li danke, sed pliajn sciigojn pri tiu riska entrepreno mi plu ne ricevis. Kaj nun alvenas via informo pri 712-paĝa libro, dediĉita al tiu misfamulo; ŝajne io ŝanĝiĝis en la oriento! Mi tre ŝatis la paragrafojn, kiujn vi dediĉis al mi en la antaŭparolo - krom ,ke ili estas trolaŭdaj.

Mi kunsendas al vi Suplementon, kiun mi lastatempe mem tajpis kaj fotokopiis pri kelkaj aldonoj al mia traduko; mi esperas, ke ili ne tro malplaĉos al vi kaj al via kara edzino!(kies nomon mi ne kuraĝis malkaŝi sur la paĝo 12a de la dua eldono, ĉiam pro la sama timo). Al vi, al ŝi kaj al ŝia fratino mi sendas plej korajn bondezirojn por la jarfino kaj por la reflorado de la paco.

Dankoplene kaj admire,

via

G. Waringhien

ترجمهٔ نامه‌ی ویلیام اولد، شاعر نامدار اسکاتلندی
مترجم غزل‌های حافظ به‌دو زبان اسپرانتو، و انگلیسی:

دلار، اسکاتلند
۲/مه ۱۹۸۸
۱۲/اردی‌بهشت ۱۳۶۷

آقای رمضانی بسیار محترم،

امکان ندارد که بحد کافی، سپاس عمیق خود را، نسبت بشما، بخاطر کتاب «رباعیات سی‌زبانه‌ی خیام» که با کمال لطف برَایم ارسال داشته‌اید، ابراز نمایم. با این وصف، خواهشمندم از من بپذیرید که سپاس من بیکران است. من بخاطر نمی‌آورم که هرگز در زندگانی خود، کتابی این‌چنین زیبا، و با تأثیری این‌چنین ژرف، در دل و جان، دریافت داشته باشم. بی‌تردید، خیام شما، برای همیشه، گنج گرانبهای کتابخانه‌ی من، خواهد بود!

البته، سپاسِ من، قبل از هر چیز، بیشتر بخاطر ترجمه‌ی «پروفسور وارینگ‌ئی‌ین»، از رباعیات خیام، بزبان جهانی اسپرانتو است که آنرا، در اختیار من گذارده‌اید؛ لیکن، همزمان نیز بسیار خوشوقتم که به‌صفحه‌شماری این کتاب بپردازم، و با همه آگاهی اندکم از الفبا و شیوه‌ی نگارش زبانهای بسیار، و برای من بیگانه، و با این وجود، این‌چنین «چشم‌نواز»، بشادکامی استمزاج نمایم. کتاب، شاهد ارزنده‌ای از تنوع زبانهای بشری است، و در عین حال نیز گواهی زنده بر وجود یک فرهنگ مشترک انسانی است که ما، بپاس زحمات مترجمان، در اختیار خود داریم.

بالغ بر نیم قرن است که من عاشق رباعیات خیام، به‌برکت ترجمه‌ی ادوارد فیتزجرالد هستم. من آن ترجمه زا، در سال‌های نخستین نوجوانی خود، در کتابخانه‌ی پدربزرگم، یافتم، و بلافاصله، شیفته‌ی آن شدم.

اینک من، به‌برکت همّت دلیرانه‌ی شما، و همیاری مستمر دوستم صاحبُ‌الزّمانی، آغاز به‌شناخت غزل‌های حافظ کرده‌ام، و درنتیجه، به گسترش مرزهای فرهنگی خود، پرداخته‌ام. البته، در حدّ توان خود می‌کوشم، تا ترجمه‌ی شایسته‌ای از حافظ [به‌شعر اسپرانتو، و انگلیسی] بدست دهم.

آقای عزیز، شما مرا با ارمغانِ خود، بسیار شادمان کرده‌اید. از اینرو، همواره مدیون شما، باقی خواهم ماند.

با صمیمانه‌ترین سلام‌های گرم،
دوستدار شما ــ ویلیام اولد

S-ro M. Ramezani
92 Av. de Crampel, App 43
Toulouse
France

FK14 7HG

1988.05.02

Tre estimata sinjoro!

Estas neeble sufiĉe esprimi al vi mian profundan dankon al vi pro la bonkore sendita ekzemplero de "Robaiyat of Omar Khayam in 30 Languages", sed mi petas vin kredi, ke mia dankemo estas senlima. Mi ne scias, ĉu mi iam en la vivo vidis libron tiel imponan kaj belaspektan. Certe ĝi estos ĉiama trezoro de mia biblioteko.

Kompreneble mi estas dankema posedi antaŭ ĉio la Esperantan version de Prof. Waringhien; sed samtempe mi treege ŝatas foliumi en la libro kaj legi laŭ miaj tro magraj lingvoscioj, kaj frandi la abocojn kaj skribmanierojn al mi nekonatajn, sed tiel belaspektajn! La libro estas viva atesto pri la lingva diverseco de la homaro, sed samtempe pri la komuna kulturo, kiun ni povas posedi nur dank' al niaj tradukistoj. Mi dum pli ol duonjarcento estas amanto de la poemoj de Omar, dank' al Edward Fitzgerald (la libron mi trovis kiel tre juna knabo en la biblioteko de mia avo, kaj tuj enamiĝis al ĝi). Nun, dank' al via kuraĝa entreprenemo kaj kun la kunlaborado de amiko Saheb-Zamani, mi ekkonas la poemojn de Hafezo kaj plilarĝigas mian kulturon. Mi laŭeble klopodos liveri taŭgajn tradukojn.

Kara sinjoro vi tre feliĉigis min per via donaco. Mi restas ĉiam via ŝuldanto.

Kun la plej sincere varmaj salutoj,

Via

W. Auld

Acc No ...
Date ...

سازمان جهانی اسپرانتو
در رابطه‌ی رایزنی با یونسکو
اداره‌ی مرکزی: رتردام، هلند
شعبه‌ی سازمان ملل متحد:
کاخ سازمان ملل، دفتر ۷۷۷

۲۱/آوریل ۱۹۸۸
۱/اردیبهشت ۱۳۶۷

به: ....

رئیس هیئت دائمی جمهوری اسلامی ایران
در سازمان ملل متحد، نیویورک
آقای سفیر محترم،

شادمانیم که پیوست این نامه، نسخه‌ای از مجله‌ی ماه فوریه‌ی خودمان را که حاوی گزارشی، در صفحه‌ی ۳۲، درباره‌ی رویداد بزرگ انتشاراتی، در ایران است— یعنی چاپ نفیس رباعیات خیام، در ترجمه بزبان بین المللی اسپرانتو، همراه با زبانهای بسیار دیگر— برای شما ارسال داریم. انگیزه‌ی ما از ارسال این نامه، این اندیشه بوده است که شما به‌دیدن این گزارش، علاقمند خواهید بود. انتشار این کتاب، موجب تشجیع بسیار ما شده است، چون نشر آن، سبب می‌شود، تا فرهنگ کشور شما را، در کانون توجه انبوهی از خوانندگان بین المللی قرار گیرد.

چنانکه شما، احیاناً، خود می‌دانید، سازمان جهانی اسپرانتو، سازمانی غیردولتی، بعنوان همکار مشاور، در ارتباط مستقیم با یونسکو، و از طریق شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، در ارتباط با آن سازمان، قرار دارد. کار ما، تشویق به همکاری، و برقراری تفاهم، بویژه، در قلمرو فرهنگ، در میان ملل جهان است.

با صمیمیت بسیار،
پروفسور همفری تانکین
رئیس سازمان جهانی اسپرانتو

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc No ...314694...
Dated ...20-9-97...

Universala Esperanto-Asocio

en konsultaj rilatoj kun Unesko

Centra Oficejo:
Nieuwe Binnenweg 176, 3015 BJ Rotterdam, Nederlando
Telefono: (010) 36 15 39

Oficejo por rilato kun UN:
777 United Nations Plaza, New York, NY 10017, Usono
Telefono: (212) 687-7041

April 21, 1988

H.E. Dr. Said Rajaie-Khorassani
Ambassador
Permanent Mission of the Islamic
 Republic of Iran to the U.N.
622 Third Avenue, 34th Floor
New York, New York 10017

Dear Ambassador Rajaie-Khorassani:

We are pleased to send you with this letter a copy of the February issue of our journal which carries a report, on page 32, of a major publishing event in Iran, namely the publication of a de luxe edition of Omar Khayyam in a translation into the International Language Esperanto, along with a number of other languages. We thought you would be interested to see this report. We are greatly encouraged by the publication of this book, which will help to bring the culture of your country to the attention of a large international audience.

As you may know, the Universal Esperanto Association is a non-governmental organization in consultative relations with Unesco and, through the Economic and Social Council, with the United Nations. We work to stimulate cooperation and understanding, particularly in the cultural sphere, among the peoples of the world.

Sincerely,

Humphrey Tonkin /ct

Humphrey Tonkin
President, Universal
 Esperanto Association

HT/ct

Enclosure

bc: Cefdelegito

نظر پاره‌ای از
شخصیتها، مراجع
و مطبوعات بین‌المللی
درباره خیام سی زبانه

DATE LABEL

باباطاهر عریان به پنج زبان: فارسی، انگلیسی، سریانی ۱۳۴۱

باباطاهر عریان به چهار زبان: فارسی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی ۱۳۵۵

گلستان سعدی به چهار زبان: فارسی فروغی، عربی محمد الفراتی، انگلیسی سر ریچارد برتن

فرانسه پرسکار ۱۳۶۱ **دیوان حافظ به ۴ زبان**

فارسی[۱۳۶۴]: هرمان برکهاوس انگلیسی[۱۳۶۲] کلارک عربی[۱۳۶۲] شواربی آلمانی: روزن تسویک[۱۳۶۳]

غزلیات حافظ به ۲ زبان: فارسی، انگلیسی کلارک ۱۳۶۰

حافظ به پنج زبان: فارسی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، عربی

۵۰ غزل از حافظ به ۲ زبان: فارسی و انگلیسی ترجمه و گردآوری آربری ۱۳۶۷

رباعیات حافظ به ۲ زبان: فارسی، انگلیسی (سید عبدالمجید) و کرانمر بینگ ۱۳۳۸

رباعیات حافظ در ۵ زبان: فارسی، انگلیسی، آلمانی، عربی، اردو با انضمام ترجمه منقد

کامل گرترود بل و حافظ به سی زبان همراه با حواشی و مینیاتورهای نفیس قدیمی در پاسخ به

دعوت جهانی یونسکو برای بزرگداشت ششصدمین سالگرد درگذشت جهانی حافظ.

چاپ کتاب حافظ به سی زبان از جهاتی حتی از خیام سی زبانه نفیس‌تر بوده، در حالی که

رباعیات خیام سی زبانه به شهادت بسیاری از مطبوعات جهان در سال گذشته خود یک رویداد

فوق‌العاده فرهنگی سال در سطح بین‌المللی بشمار آمده است. خیام سی زبانه در سالگرد نخستین سیره‌ی

زبان جهانی اسپرانتو ۱۸۸۷-۱۹۷۸ به عنوان یکی از دو کتاب برجسته قرن انتخاب گردید.

حافظ و خیام سی زبانه بدون تردید تنها دو کتابی هستند که در هر خانه اهل ذوق در هر نقطه دنیا

دارنده هر زبان دانی به آسانی و سادگی میتواند بوسیله این دو کتاب از خوان نعمت بدیع فرهنگ

ایران بهره‌مند گردد. خیام و حافظ سی زبانه سند زنده‌ای است که فرهنگ ایران را در بیرون از مرزها

of Omar Khayyám

IN 30 LANGUAGES

preparation and

BY

Mohsen R

$2500.00